

تاریخ: ۱۳۸۳/۲/۲۱

«قدرت سیاسی از دما شکست بیرون نیاید»
(پرواضع «انگلیش هیات مسئولین»)

«آیا سیاست بشوینکا در آلمان ۱۹۰۵ پیش درستی برد؟ بلا، درست بود. پس ۱۹۰۴ غیرموجودشوراها و با وجودشخصی صبیح بشوینکا اجاره شکست شد که قدرت سلطه بقایای شوروالی و دستگاه سلطه حاکم بشوینکا در ژوئیه ۱۹۱۲، سیاست درست دروغ و وجودشوراها، که در آن زمان دیدند زیرا ثابت

اسناد تاریخی قیام آمل

اسناد تاریخی قیام آمل

مبارزات خطی در جمع‌بندی از نبرد مسلحانه سرداران

به مناسبت چهلمین سالگرد قیام آمل

اسناد تاریخی قیام آمل
مبارزات خطی در جمع‌بندی از نبرد مسلحانه سربداران
ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

آدرس‌های حزب کمونیست ایران (م ل م) در فضای مجازی

وبسایت: cpimlm.org

اینستاگرام: [cpimlm](https://www.instagram.com/cpimlm)

فیس بوک: [@cpimlm1380](https://www.facebook.com/cpimlm1380)

تلگرام: t.me/newcommunism

تویتر: [CpimlmC](https://twitter.com/CpimlmC)

ساند کلاؤد: soundcloud.com/cpimlm

فهرست

- مقدمه ناشر..... ۵
- پیشگفتار - (امید به‌رنگ)..... ۱۳
- پس از چهل سال: یک گسست؛ یک شکست! - (امید به‌رنگ)..... ۲۵
- نبرد آمل و درس‌هایی که دوباره به ما آموخت (جمع‌بندی اقلیت هیئت
مسئولین درباره طرح سازمان) - (فریدون علی‌آبادی، فرامرز طلوعی سمنانی،
وحید سریع‌القلم)..... ۵۲
- قدرت سیاسی از دهانه تفنگ بیرون می‌آید (پیرامون مواضع «اقلیت هیئت
مسئولین») - (علی چهارم‌حالی کائیدی)..... ۱۳۶
- جمع‌بندی از حرکت‌های سربداران - (بهرز فتحی)..... ۱۸۱
- جمع‌بندی از خط نظامی سربداران - (کامران منصور)..... ۲۳۱

مقدمه ناشر

همزمان با چهلمین سالگرد قیام پنجم بهمن آمل و مبارزه مسلحانهٔ سرداران^۱، تعدادی از اسناد تاریخی مربوط به جمع‌بندی‌های سیاسی و نظری از این قیام را منتشر می‌کنیم. این نوشته‌ها بخشی از اسناد داخلی و مبارزات خطی درون اتحادیه کمونیست‌های ایران و پس از آن اتحادیه کمونیست‌های ایران (سرداران)^۲ در ادوار مختلف و در فاصلهٔ زمانی میان مهر و موم‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷ هستند. توضیحات مکفی دربارهٔ فرایند نگارش، جمع‌آوری، انتقال،

^۱ . در این باره به کتاب پرنده نوپرواز با مشخصات زیر رجوع کنید: **پرنده نو پرواز**. گفتگو با یکی از رفقای شرکت‌کننده در مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م). ۱۳۸۳. چاپ اینترنتی در بخش «سرداران و تاریخچه حزب» کتابخانهٔ وبسایت cpimlm.org.

^۲ . اتحادیه کمونیست‌های ایران، در سال ۱۳۵۵ از اتحاد «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» (تأسیس ۱۳۴۷) و «گروه پویا» تأسیس شد و در سال ۱۳۵۷-۱۳۵۸ با پیوستن چندین محفل کمونیستی و کارگری دیگر گسترش یافت. اتحادیه کمونیست‌ها پس از شکست در قیام آمل در بهمن ۱۳۶۰، در سال ۱۳۶۱، ضربات امنیتی سختی را از جمهوری اسلامی خورد و اکثریت کادرهای رهبری خود را از دست داد. پس از این ضربات، «کمیته موقت رهبری» توسط عده‌ای از بازماندگان تشکیل شد و وظیفه بازسازی سازمان و تشکیل «شورای چهارم» را بر عهده گرفت. در ادامه و پس از پایان یک دوره بازسازی سیاسی و تشکیلاتی (و از سر گذراندن، ضربات امنیتی سخت دیگر)، این سازمان با نام «اتحادیه کمونیست‌های ایران (سرداران)» فعالیت خود را ادامه داد و در اردیبهشت سال ۱۳۸۰، «حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)» را بنیان‌گذاری کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد تاریخچه اتحادیه کمونیست‌ها و حزب به «تاریخچه حزب» در بخش «درباره حزب» وبسایت cpimlm.org رجوع کنید.

نگهداری و استخراج این اسناد در مقدمه امید بهرنگ آمده است. جا دارد در همین ابتدای امر از او و رفقای که در فرایند تاپ، ویرایش و صفحه‌بندی این اسناد نقش داشتند تشکر و قدردانی کنیم. از این فرصت استفاده کرده و از همه خوانندگان می‌خواهیم در گردآوری و ارسال هر نوع سند اعم از دست نوشته، روایت‌های شفاهی در مورد قیام و انعکاس آن در نقاط مختلف کشور، شرح حال و زندگی‌نامه سرداران و رهبران قیام امل، عکس‌ها و نقشه‌ها و حتی دیوارنگاری‌ها، به ما یاری برسانند. هر سندی حتی اگر در ابتدا کوچک و قابل‌اغماض به نظر آید، می‌تواند به ما و تاریخ‌پژوهان کمک کند تا تصویری هرچه کامل‌تر از این فصل مهم از تاریخ مبارزات انقلابی در ایران ترسیم کنیم. حزب ما می‌کوشد در آینده بیشتر به محتوی تاریخی و سیاسی اسناد تاریخی این مجموعه بپردازد. نظرات مندرج در مقاله امید بهرنگ^۳، بیانگر نقطه نظرات شخصی ایشان است.

اسنادی که توسط موافقین و مخالفین قیام امل به نگارش درآمده‌اند، علاوه بر وجه تاریخی، از نظر سیاسی و نظری نیز اهمیت بسیار دارند. نوشته‌هایی که در یکی از پیچیده‌ترین ادوار تاریخ جنبش کمونیستی ایران به نگارش درآمده‌اند. این اسناد از یک سو می‌کوشند تصویری از اوضاع عینی آن دوره و عوامل گوناگون شکل‌دهنده آن را ارائه دهند و از سوی دیگر، بیانگر زوایای پید و پنهان مختلفی از رویکردها و نقطه نظرات و گرایش‌های فکری موجود در اتحادیه کمونیست‌ها در مواجهه با اوضاع گره‌گاهی ۱۳۶۰ هستند. با وجود اختلاف تحلیل‌های موجود میان نگارندگان این اسناد تاریخی، اما در مجموع برای خواننده امروز دریچه‌ای جهت فهم اوضاع خطیر آن مقطع که مقابل پای کل جامعه و به‌ویژه سازمان‌های سیاسی کمونیست و چپ که وظیفه مواجهه آگاهانه و نقشه‌مند با آن اوضاع را بر دوش داشتند، ارائه می‌دهد.

۳. پس از چهل سال یک گسست؛ یک شکست.

امید آن می‌رود که پژوهشگرانِ علاقه‌مند به بررسی علمی تحولات تاریخ اجتماعی معاصر ایران، محققین حوزه مطالعات تاریخی و فکری چپ به این اسناد توجه لازم و بایسته را داشته باشند. در مواجهه با این اسناد، ضروری است بیش از همگان، رفقای حزب ما و نسل جدیدی از کمونیست‌های انقلابی و دیگر فعالین سیاسی که به دنبال راهی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بنیادا متفاوت از سرمایه‌داری هستند، محتوای عملی و فکری این اسناد را با به کار بست روش و رویکرد کمونیسم نوین باب آواکیان بررسی کرده و به سنجۀ داوری بگذارند. چرا که پیروزی در تغییر بنیادین جامعه به سمت مثبت و انجام انقلاب کمونیستی، پیوند گسست ناپذیری با درک صحیح از شرایط مادی و اجتماعی و ضرورت‌های سرچشمه گرفته از این شرایط دارد. اهمیت اساسی به کار بست روش و رویکرد کمونیسم نوین هم دقیقاً در همین نقطه است.

در همین راستا و جهت ارائه یک الگوی صحیح در تحلیل و بررسی یک دوره از پراتیک انقلابی و خط سیاسی و نظری بر مبنای سنتز نوین کمونیسم، از خوانندگان این اسناد دعوت می‌کنیم به اصول روش‌شناختی و معرفت‌شناختی کمونیسم نوین که در گزارش پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) در تحلیل از دیگر اسناد حزب فرموله شده است، رجوع کنند.^۴ در این جا اجمالاً، دو نکته از این گزارش را گزیده و برجسته می‌کنیم.

یکم) نقد اشتباهات، نشانه داشتن فروتنی علمی و شجاعت فکری است. اما مهم‌تر از آن، مرتبط است با داشتن رویکرد علمی و جدی به کار پیچیده و بزرگی که پیش می‌بریم. اشتباه کردن همیشه بخش لاینفکی از تلاش‌های ما

^۴. گزیده‌ای از گزارش پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م). در نشریه حقیقت شماره ۸۷. اسفند ۱۳۹۹.

خواهد بود. اشتباه کردن در ماهیت همه تلاش‌های بشری است و در جنگ طبقاتی که پیچیده‌ترین امر جامعه انسانی است، اشتباه کردن حتمی است. ما نه از خطا کردن می‌ترسیم و نه از اصلاح خطاها. اما باید توان آن را پیدا کنیم که اشتباهات را با سرعت بیشتری دیده و اصلاح کنیم، مرتکب اشتباهات جدی که تأثیرات منفی استراتژیک دارند نشویم تا تداوم پیروزمندانۀ راهپیمایی بزرگ به سمت هدف نهایی را از میان پیچ‌وخم‌ها و سختی‌ها ممکن کنیم. و این وابسته به آن است که هرچه بیشتر روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین را جوهر حیاتی شیوۀ تفکرمان کنیم.

دوم) در مورد اهمیت به کار بست رویکرد و روش علمی کمونیسم نوین به‌ویژه مفاهیم «ضرورت و آزادی» و «ضرورت و تصادف»، در گزارش پلنوم آمده است:

ضرورت و آزادی، ضرورت و تصادف بیان ساختار و حرکت پیچیده و متضاد واقعیت (هر پدیده یا فرآیندی) است. «ضرورت» اشاره دارد به ساختارهای یک واقعیت، حریم و مسیرهای بالقوه ممکن که در تغییر و تکاملش می‌تواند طی کند. «آزادی» عمدتاً اشاره دارد به ظرفیت و چشم‌انداز موجود برای انسان (هم به عنوان افراد و تعیین‌کننده‌تر از آن به‌طور اجتماعی و کلکتیو) که دست به تغییر و دگرگون کردن جامعه و طبیعت بزند. با درک واقعیت مادی زیربنایی و شناسایی مجاری و مسیرهای ممکن تکامل، می‌توان طبق نقشه‌ای آگاهانه، ضرورت را در مسیرهای مطلوب تبدیل به آزادی کرد. تئوری صحیح باید به حداکثر ممکن در هر مقطع زمانی، بر این دینامیک استوار و بازتاب آن باشد. و باید دانست که، در این مسیر، تصادفات نیز نقش بازی می‌کنند و

در نقشه‌ها گسست ایجاد کرده و ضرورت‌های جدید به وجود می‌آورند که تئوری و نقشه باید بتواند پاسخ دهد. درک صحیح از ضرورت و آزادی صرفاً برای پرهیز از خطاهای سیاسی و فلسفی نیست. بلکه پیشرفت عملی نیز در گروی توانایی در به کار بستن آن است. کنار گذاشتن روش و رویکرد علمی به راحتی می‌تواند به گرایش راست در شکل‌روی برتافتن از فرصت‌های انقلابی و حتی گرایش به ظاهر «چپ» در شکل پافشاری لجوجانه بر سیاست‌ها و الگوهای غیرعملی بینجامد. اگر گرایشی ضرورت (یا ساختار واقعیت) را تضادی نفوذناپذیر ببیند، لاجرم در عمل نسبت به واقعیت عینی، منفعل می‌ماند و ظرفیت عامل ذهنی (یا عمل آگاهانه انسان) را در واکنش نسبت به عامل عینی (یا شرایط عینی) و تغییر دادن عامل عینی (یا شرایط عینی) را نمی‌بیند. اما این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که، هیچ‌کس نمی‌تواند دقیقاً بگوید که ابتکار عمل آگاهانه انقلابی در واکنش به اوضاع عینی در هر مقطع زمانی، چه چیزی تولید خواهد کرد. بخشا به این علت که هیچ‌کس نمی‌تواند تمام کارهایی که نیروهای گوناگون در دنیا انجام می‌دهند را پیش‌بینی کند.

بنابراین، در مواجهه با اسناد این کتاب باید در نظر داشت که اهمیت مباحث طرح شده در این سندها و در جمع‌بندی و بررسی تجربه مبارزه مسلحانه سرداران و قیام‌آمل، امری متعلق به گذشته نیست. با خواندن این اسناد تاریخی در پرتو مفاهیم مربوط به روش و رویکرد علمی، می‌توان به تصویری روشن‌تر از آنچه خود نویسندگان این اسناد ترسیم کرده‌اند، از اوضاع آن مقطع جامعه و شیوه‌های تفکر رهبران آن قیام تاریخی و مخالفین آن دست پیدا کنیم.

و نتیجه بگیریم که «پس سلاح‌ها را باید این‌گونه صیقل داد و مسیر ضروری را این‌گونه باز کرد تا شانس پیروزی واقعی داشته باشیم».

قیام سربداران در یک بزنگاه تاریخی مهم یعنی سال ۱۳۶۰ روی داد و اساساً پاسخی بود به ضرورت عاجل و تاریخی آن مقطع. جامعه ایران در فاصله خرداد ۶۰ تا زمستان همان سال در یک تندپیچ تاریخی سرنوشت‌ساز قرار داشت که در مسئله پیروزی یا شکست کودتای ۳۰ خرداد^۵ خمینی و طرفدارانش فشرده می‌شد. ناکامی یا کامیابی آن کودتا، آینده جامعه ایران و حتی منطقه خاورمیانه را دستخوش روندها و فرجام‌های گوناگون می‌کرد. رفیق سیامک زعیم رهبر برجسته تئوریک و سیاسی اتحادیه کمونیست‌ها، اهمیت تاریخی شکست یا پیروزی آن کودتا و اضطرار اوضاع سال ۶۰ را دریافت. او تشخیص داد که سرانجام آن کودتا و دست‌وپنجه نرم کردن مردم با خمینی و جنبش ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی که تکیه‌گاهش بود، برای یک دوره تاریخی جهت جامعه ایران را تعیین خواهد کرد. تشخیص این مسئله در آن مقطع، حیاتی بود. اتحادیه کمونیست‌های ایران، کوشید تا از طریق مبارزه مسلحانه سربداران، مانع از پیروزی این رژیم دین‌مدار فاشیست شده و با انقلاب و کسب قدرت سیاسی، جامعه و تاریخ را در مسیری بنیاداً متفاوت، مسیر انقلابی که ضرورت جامعه بود و پایه‌های مادی آن به قوت موجود بود، به جریان بی‌اندازند.

امروزه و پس از چهل سال، یک‌بار دیگر با اوضاعی مواجهیم که نه فقط جامعه ما بلکه کل جهان در یک چرخش گاه تاریخی قرار گرفته است.^۶ در متن چنین اوضاع خطیری است که تحلیل و جمع‌بندی از مباحث طرح شده در

^۵ در مورد کودتای خرداد ۶۰ نگاه کنید به: *چهل سال پس از کودتای ۳۰ خرداد ۶۰*. در نشریه آتش شماره ۱۱۶ تیر ۱۴۰۰.

^۶ در مورد این چرخش گاه تاریخی جهانی نگاه کنید به: *آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی‌بخش*. باب آواکیان. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). پاییز ۱۴۰۰.

اسناد این مجموعه، به امری متعلق به اکنون تبدیل می‌شود. واضح است که نه جمهوری اسلامی سال ۱۴۰۰، همان رژیم نوپای سال ۶۰ است و نه جامعه ایران، به لحاظ کمی و کیفی و آرایش قوای سیاسی و حتی تضادهای فکری و نظری، همان جامعه چهار دهه پیش. اما این سؤال راهبردی کماکان پیش روی ما است که «چگونه می‌توان رژیم را از طریق یک انقلاب و جنگ انقلابی متکی به توده‌های مردم سرنگون کرد؟». طی چند ساله اخیر خیزش‌های مردمی دی ۹۶ و آبان ۹۸ این مسئله را برجسته‌تر به رخ کشیده‌اند و باید گفت، سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین، آن ضرورت عاجلی است که قیام ۵ بهمن سال ۶۰ را به امروز پیوند میزند.

در چهل سال گذشته و در جواب به این ضرورت، اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) و پس از آن حزب کمونیست ایران (م.ل.م)، گسست‌های فکری و عملی چندباره‌ای را پشت سر گذاشته و به نقد صریح و علمی عمل و نظر خود پرداخته است که دست‌کم دو مورد آن در دو سند «با سلاح نقد»^۷ (۱۳۶۴) و «گسست ضروری و آزادی ما در حفظ جهت‌گیری استراتژیک»^۸ (آذر ۱۳۹۴) منتشر شده‌اند. این گسست‌ها، لحظات مهمی از منحنی شناخت تئوریک و پراتیک این جریان تاریخی هستند که همواره بخشی از جنبش کمونیستی بین‌المللی بوده است و تکاملاتش در پیوند با تکاملات و تجارب جنبش کمونیستی بین‌المللی بوده است. بررسی و تحلیل و جمع‌بندی از مبارزه مسلحانه سربداران و قیام آمل نیز بخشی از این منحنی شناخت بوده است. حزب ما پیش‌تر این جمع‌بندی را در کتاب «پرنده نوپرواز» با اتکا به درک سیاسی و تئوریک آن مقطعش یک‌بار به انجام رساند. پس از آن و به دنبال تکاملات خطی

^۷ . سربداران (۱۳۶۵) با سلاح نقد، جمع‌بندی از گذشته اتحادیه کمونیست‌های ایران. چاپ اینترنتی در

بخش «سربداران و تاریخچه حزب» کتابخانه وبسایت cpimlm.org.

^۸ . در این مورد نگاه کنید به: گسست ضروری و آزادی ما در حفظ جهت‌گیری استراتژیک. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م). آذر ۱۳۹۴.

و سیاسی در حزب پس از به رسمیت شناختن و به کار بستن روش و رویکرد سنتز نوین کمونیسم و بر اساس بازبینی تحلیل‌های گذشته‌اش^۹ از ساخت اقتصادی-اجتماعی جامعه و تحلیل‌های بیشتر از تغییر و تحولاتی که در ایران و جهان صورت گرفته است، در سطحی بالاتر به سنتز کلیات و خطوط عمده برنامه و استراتژی و راه انقلاب در ایران پرداخت. حاصل آن دو سند پایه‌ای «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» (انتشار در بهمن ۱۳۹۶) و «استراتژی و راه انقلاب در ایران» (منتشره در پاییز ۱۳۹۷) بود. مکمل این دو، سند دیگری بود که در بهمن‌ماه سال ۱۳۹۷ با عنوان «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش‌نویس پیشنهادی)» منتشر شد. بدون آگاهی علمی انجام‌یافته در این اسناد استراتژیک سه‌گانه، سلاح‌های سرنگونی جمهوری اسلامی را نمی‌توان صیقل داد. آنگاه که محتوی و مفاهیم پایه‌ای در این سه سند تبدیل به بحث روز و مسئله پرسش و پاسخ و کنکاش و آگاهی درونی شده هزاران نفر از مردم تشنه کوبیدن سر جمهوری اسلامی به سنگ گردد، جهشی کیفی و کمی قابل‌توجه جهت آغاز جنگ انقلابی صورت گرفته است. جامعه ما نیاز به پیشرفت انقلابی دارد نه تکرار شکست‌ها. نیاز به نسلی دارد که شکست را شکست دهد. نسلی که با چشمانی باز برای پیروزی بجنگد. دستاوردها را ببیند، خطاها را نبخشد و درس‌ها را به کار ببندد. فداکاری و از خودگذشتگی، شجاعت و بی‌باکی، استقامت و سرسختی سربداران الهام‌بخش نبردهای بزرگ آتی ما خواهد بود.

حزب کمونیست ایران (م ل م) ۵ بهمن ۱۴۰۰

^۹ مندرج در برنامه کنگره مؤسس حزب در سال ۱۳۸۰.

پیشگفتار

اسناد پیش روی متعلق به یکی از حادثترین مقاطع مبارزه طبقاتی در ایران است. این اسناد ناظر بر سال ۶۰ و مشخصاً وقایع پس از ۳۰ خرداد آن سال است. موضوع آن اختصاص دارد به جمع‌بندی از مبارزه مسلحانه‌ای که «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در مهر سال ۶۰ در جنگل‌های شمال تحت نام سربداران آغاز کرد و تا اسفند ۱۳۶۱ به طول انجامید و سرانجام با شکست روبرو شد. این اسناد به مناسبت چهلمین سالگرد قیام پنج بهمن آمل منتشر می‌شود.

این اسناد نشان می‌دهند که «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در آن مقطع تاریخی چگونه با مشکلات عینی و ذهنی برخورد کرد؛ چگونه دانسته‌های خود را به عمل درآورد و با یکی از پیچیده‌ترین دوران تاریخ ایران مصاف داد. نفس این مصاف برای هر انقلابی کمونیستی آموزنده و ارزنده است. چراکه رویارویی با شرایط عینی، تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تکیه بر اصول، مفاهیم و شالوده‌های علم کمونیسم (امروزه کمونیسم نوین) و چگونگی به کار بست آن و تلاش برای حل معضلات تئوریک و پراتیک جدیدی که مدام پیش روی جنبش انقلابی سربلند می‌کند و چگونگی مواجهه با دستاوردها و ناکامی‌ها بخشی از فعالیت انقلابی و روزمره کمونیست‌ها است.

قابل ذکر است این اسناد بر پایه اختلافات سیاسی در موافقت یا مخالفت با آغاز مبارزه مسلحانه نگاشته شدند. در سال‌های پس از انقلاب و ضدانقلاب ۱۳۵۷، در

درون «اتحادیه کمونیست‌ها» مبارزات نظری بر سر رخدادهای مهم کشور مستمراً در جریان بود؛ مسائلی چون وقایع آذربایجان در پاییز ۱۳۵۸، اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸، جمع‌بندی از جنگ ۲۱ روزه سندج در اردیبهشت ۱۳۵۹ و تجربه «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» - شاخه نظامی سازمان در کردستان، جنگ ایران و عراق و ماهیت طبقاتی خمینی و چگونگی برخورد به حاکمیت جمهوری اسلامی و ...^۱ اما مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مبارزه خطی، گسست از خط اپورتونیستی راست غالب بر «اتحادیه» تحت عنوان «برخورد دوگانه به حاکمیت جمهوری اسلامی» در دوران ۶۰ - ۱۳۵۸ و تصمیم به آغاز مبارزه مسلحانه پس از وقایع خردادماه ۱۳۶۰ بود. رهبری سازمان مصوبه‌ای هشت نکته‌ای را مبنی بر ضرورت قیام فوری تدوین کرد که حول آن سازمان به اکثریت موافق آغاز مبارزه مسلحانه (تحت رهبری رفقای چون سیامک زعیم^۲ و حسین تاجمیر ریاحی^۳ و اقلیت مخالف آن تقسیم شد. اقلیت خود شامل دو دسته بود، بخشی از آنان تحت نام کمیته اجرایی به رهبری

^۱. اسناد این مبارزات خطی و مباحثات نظری که در دوره‌ای در قالب دو نشریه داخلی به نام‌های «نقد و پژوهش» و «آموخته‌های نو» گردآوری می‌شدند در اختیار اعضا و هواداران متشکل سازمان قرار می‌گرفتند. متأسفانه تمامی نامه‌های داخلی قبل از سال ۶۰ و شماره‌های مختلف این نشریات درونی در پی ضربات وارد آمده از سوی جمهوری اسلامی از بین رفتند.

^۲. سیامک زعیم (۱۳۶۳-۱۳۲۴) از بنیان‌گذاران و رهبران اصلی سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) و بعدها اتحادیه کمونیست‌های ایران و طراح اصلی قیام سربداران بود. سیامک زعیم در جریان قیام امل به اسارت در آمد و در شش بهمن ۱۳۶۳ در امل اعدام شد. برای آشنایی با فعالیت‌ها و افکار سیاسی وی به نوشتار «ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته» در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) رجوع شود.

^۳. حسین تاجمیر ریاحی (۱۳۶۱-۱۳۱۹) از اعضای گروه فلسطین و از بنیان‌گذاران گروه پویا و اتحادیه کمونیست‌های ایران و از رهبران اصلی اتحادیه و مسئول تشکیلات سربداران در جنگل بود. وی پس از شرکت و زخمی شدن در قیام امل، در تیرماه ۱۳۶۱ در جریان ضربه سراسری بازداشت شد و پس از برگزاری یک دادگاه قرون‌وسطایی در دی‌ماه ۱۳۶۱ در ششم بهمن‌ماه همان سال به همراه ۲۱ تن دیگر از اعضا و هواداران اتحادیه کمونیست‌های ایران در شهر امل تیرباران شد.

(فرامرز طلوعی سمنانی^۴، فریدون علی آبادی^۵ و وحید سریع القلم^۶) کماکان از خط‌مشی و سیاست‌های قبلی سازمان در قبال جمهوری اسلامی دفاع می‌کردند. هرچند قبول داشتند که دوره «برخورد دوگانه» به سر رسیده اما بر توهمات مردم نسبت به خمینی پافشاری می‌کردند و به‌زعم خود بر «تدارک فوری نظامی برای یک قیام» و «نه تدارک نظامی برای قیام فوری» تأکید داشتند. بخشی دیگر که عمدتاً در شاخه آذربایجان تحت رهبری هاشم مازندرانی^۷ متشکل بودند، بودند، علیرغم این‌که حاکمیت جمهوری اسلامی را از همان آغاز به قدرت

^۴. فرامرز طلوعی سمنانی از کادرهای رهبری اتحادیه کمونیست‌های ایران و از دبیران کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین (برای احیای جنبش واحد دانشجویی) در آمریکا و از سازمان دهندگان اصلی تظاهرات علیه شاه هنگام دیدار با کارتر در سال ۱۳۵۶ بود. او مسئول تشکیلاتی اتحادیه کمونیست‌های ایران در دوره ۶۰ - ۱۳۵۷ بود. فرامرز طلوعی سمنانی در تیرماه ۶۱ در پی ضربه سراسری بازداشت و پس از برگزاری دادگاه قرون‌وسطایی در ششم بهمن‌ماه ۱۳۶۱ در آمل تیرباران شد.

^۵. فریدون علی آبادی از رهبران و کادرهای تئوریک اتحادیه کمونیست‌های ایران نویسنده کتاب «رفرم ارضی امپریالیستی و مبارزه طبقاتی در ایران - شهریور ۱۳۵۹» بود. او در ضربه سراسری تیرماه ۱۳۶۱ بازداشت و پس از برگزاری دادگاه قرون‌وسطایی در ششم بهمن‌ماه در آمل تیرباران شد.

^۶. وحید سریع القلم از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیا و عضو هیئت مسئولین اتحادیه کمونیست‌ها در دوران ۶۰-۵۷ بود. وی در تیرماه ۱۳۶۱ بازداشت شد. او در زندان به ورطه خیانت در غلتید. علیرغم همکاری‌های همه‌جانبه، هنگام برکناری باند لاجوردی از دادستانی اوین اعدام شد. هیچ خبری از اعدام وی در جایی درج نشد.

^۷. هاشم مازندرانی از کادرهای اصلی سازمان انقلابیون کمونیست (م.ل). از فعالین این سازمان در خاورمیانه و عراق در دوران شاه بود. وی در به هم پیوستن گروه پویا با سازمان انقلابیون کمونیست (م.ل) و ایجاد اتحادیه کمونیست‌های ایران نقش داشت. او در دوران ۵۷ تا اواسط تابستان ۵۹ مسئول شاخه کردستان سازمان بود و نقش سیاسی مهمی در ایجاد تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان داشت. او از ابتدا مخالف سیاست «برخورد دوگانه به جمهوری اسلامی» بود و با تعطیلی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در کردستان نیز همدل نبود. هاشم مازندرانی تا زمان ضربه سراسری مسئولیت شاخه آذربایجان را بر عهده داشت. او پس از ضربه سراسری با «کمیته موقت رهبری» برای بازسازی سازمان همراهی نکرد. وی در پی پیگردهای پلیسی، در پائیز سال ۱۳۶۲ بازداشت شد و در اول ماه مه ۱۳۶۳ اعدام شد. او استوارانه از افکار و عقاید کمونیستی خویش دفاع کرد.

رسیدنش ارتجاعی می‌دانستند به‌طور کلی مخالف مبارزه مسلحانه در آن مقطع بودند و پیش‌شرط هر اقدام مسلحانه را کارگری شدن سازمان و طی کردن مسیر «از اعتصاب تا قیام» می‌دانستند. شاخه آذریابجان علیرغم برخی تفاوت‌ها در زمینه استراتژی با اقلیت دسته اول، اشتراک داشت. سرانجام حول مباحث اکثریت و اقلیت هیئت مسئولین در سازمان رأی‌گیری شد و اکثریت اعضای سازمان به آغاز فوری مبارزه مسلحانه رأی داد.

پس از آغاز مبارزه مسلحانه و سرانجام شکست قیام امل، مبارزات خطی در سازمان حادث‌تر شد و نوشته‌های داخلی بسیاری نگاشته شد. پس از شکست قیام امل اقلیت (دسته اول) تحت عنوان «جمع‌بندی اقلیت هیئت مسئولین» قیام امل را مصداق غلبه مشی چریکی بر اکثریت سازمان دانست. نوشته‌ای نیز از جانب «اکثریت هیئت مسئولین» در دفاع از قیام امل در سطح درونی منتشر شد. حول و حوش تصمیم به قیام فوری و انتشار این دو سند تا قبل از ضربه سراسری تیرماه ۱۳۶۱، سی و اندی نوشته داخلی توسط اعضا و مسئولین سازمان، در له یا علیه قیام امل و مخالفت یا موافقت با ادامه مبارزه مسلحانه نگاشته شد. متأسفانه به دلیل ضربات وارده تقریباً تمامی اسناد داخلی متعلق به این دوره (به‌جز معدودی انگشت‌شمار) از میان رفتند. از جمله «جمع‌بندی اکثریت هیئت مسئولین» به قلم حسین تاجمیر ریاحی و همچنین نوشته‌های هاشم مازندرانی در این دوران. هاشم مازندرانی در سال ۶۲-۱۳۶۱ کتابچه‌ای در هشت فصل در جمع‌بندی از «اتحادیه کمونیست‌های ایران» نگاشت که تنها چند فصل از آن همراه با نوشته‌ای کوتاه در مورد دادگاه «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در دسترس ما قرار دارد. به امید آنکه در فرصت‌های آتی بتوانیم آن‌ها را منتشر کنیم.

اما خوشبختانه، تقریباً بسیاری از اسناد مبارزات خطی درونی که طی فاصله پس از ضربه سراسری تا تشکیل شورای چهارم (بهار ۱۳۶۲) و بعد از آن نگاشته شده، با تلاش و همت بسیاری از رفقای بازمانده سازمان، حفظ و نگهداری شد.

این اسناد عمدتاً به جمع‌بندی از قیام سربداران، چگونگی ادامه راه و چه باید کرده‌های آن دوران اختصاص دارند.

این مجموعه شامل چهار سند مهم است.

سند اول جمع‌بندی اقلیت هیئت مسئولین سازمان است که عنوان «نامه داخلی شماره ۳۰ - فروردین ۱۳۶۱» را بر خود دارد. به احتمال زیاد نویسندگان این سند (فریدون علی آبادی، فرامرز طلوعی سمنانی و وحید سریع القلم و افراد دیگری از هیئت مسئولین) بودند. این سند (به همراه چند نوشته داخلی دیگر از دوران قبل از ضربه سراسری) را نگارنده در پاییز سال ۱۳۶۱ به روی کاغذهایی (که آن زمان به کاغذ پوستی معروف بودند) ریز نویس و با خود از مرز خارج کرد. این اسناد در پوشک و قوطی شیر نوزادی که اکنون چهل ساله است جاسازی شد و از کشور خارج شد. خوشبختانه علی‌رغم نواقصی جزئی از آسیب‌های زمان سپری شده، به دور مانده است. احیا این سند کار نسبتاً دشواری بود. به دلیل آنکه با مداد نگاشته شده بود و به‌مرور زمان بسیاری از کلمات کمرنگ یا محو شده بودند. برای احیای سند از ریز نویس اسکن و در ابعاد بزرگ‌تر کپی گرفته شد. با تطابق این دو نسخه سند تایپ شد. می‌توان گفت به‌جز کلمات معدودی سند مطابق اصل است. تنها دو خط از نوشته اصلی ناخوانا بوده است. احتمال جافتادگی‌ها هنگام ریز نویس کردن در سال ۱۳۶۱ را نیز نباید از نظر دور داشت. تنها تغییری که هنگام تایپ در سند داده شده، جایگزینی کلمات کامل برای برخی حروف اختصاری مانند «ت»، «ش»، «آ»، «اک - ه - م» یا «اق - ه - م»

یا «ک - د» است. که به ترتیب نشانه «تهران»، «شمال»، «آمل»، «اکثریت هیئت مسئولین»، «اقلیت هیئت مسئولین» و «کمیته دائم» بوده است.^۸ لازم به یادآوری است که برای سهولت در خوانش این سند (و سه سند بعدی) از رسم‌الخط امروزی استفاده شده است و توضیح داخل {} از گردآورنده اسناد است.

سند دوم نوشتاری از علی چهار محالی کائیدی^۹ تحت عنوان «قدرت سیاسی از دهانه تفنگ بیرون می‌آید» (پیرامون مواضع «اقلیت هیئت مسئولین») است. این

^۸. کمیته دائم مرکب از افرادی بود که در فاصله هر نشست هیئت مسئولین، رهبری سیاسی - عملی سازمان را بر عهده داشت. پس از تصویب طرح قیام فوری اعضای کمیته دائم عبارت بودند از: سیامک زعیم، حسین تاجمیر ریاحی، پیروت محمدی (۱۳۶۰ - ۱۳۳۳) (کاک اسماعیل فرمانده نظامی سرداران) غلام عباس (سورنا) درخشان (۱۳۶۰ - ۱۳۳۱) (با نام مستعار مراد - مسئول تدارکات سرداران) بودند. پیروت محمدی در جریان قیام آمل جان باخت و سورنا درخشان در همان روز به اسارت در آمد و در مردادماه سال ۶۱ زیر شکنجه جان باخت. برای آشنایی با زندگی مبارزاتی و نقش این دو تن به کتاب «پرنده نوپرواز» (قابل دسترس در سایت حزب کمونیست ایران مارکسیست لنینیست مائوئیست) و همچنین زندگینامه‌هایشان تحت عنوان «کاک اسماعیل و کاک محمد - چکیده‌های کمونیسم» و «رفیق غلام عباس درخشان، سکان‌داری در آب‌های ناشناخته» در بخش جان‌باختگان سایت حزب کمونیست ایران (م ل م).

^۹. علی چهار محالی کائیدی (رحمان - حاجی) از کادرهای قدیمی دهه چهل شمسی جنبش کمونیستی ایران مرتبط با «سازمان انقلابی حزب توده ایران» بوده که شخصاً در دوران انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین سوسیالیستی حضور داشت. وی به کوبا نیز سفر کرده بود. قبل از انقلاب مخفیانه به ایران رفت و در میان کارگران جنوب به فعالیت پرداخت و پس از انقلاب به اتحادیه کمونیست‌های ایران پیوست. وی یکی از بنیان‌گذاران سندیکای پروژه‌های آبادان بود. پس از شروع جنگ ایران و عراق مسئولیت کمیته شیراز را بر عهده گرفت. او نقش کلیدی در تشکیل «کمیته موقت رهبری» و بازسازی سازمان داشت. رفیق چهار محالی در شورای چهارم نظرات اقلیت شورا را نمایندگی می‌کرد. وی پس از شرکت در شورای چهارم و بازگشت به تهران در آبان ۱۳۶۲ دستگیر شد. وی در زندان اوین بنا به گفته خودش مفضلاً دفاعیه‌ای در درستی مبارزه مسلحانه سرداران و کمونیسم نوشت. او در اول ماه مه ۱۳۶۳ اعدام شد. برای آشنایی بیشتر با زندگی مبارزاتی رفیق علی چهار محالی کائیدی و افکار و عقایدش به

سند که در اردیبهشت سال ۱۳۶۱ نگاشته شده و از جمله نوشته‌های داخلی به‌جامانده قبل از ضربه سراسری تیرماه ۱۳۶۱ بر پیکر سازمان محسوب می‌شود. علی چهار محالی کائیدی عضو هیئت مسئولین سازمان بود و مسئولیت استان فارس را بر عهده داشت. سند امضای کمیته شیراز را بر خود دارد. این سند (به همراه چند نوشته دیگر از وی) جزو اسنادی است که هنگام برگزاری شورای چهارم در بهار ۱۳۶۲ در کردستان، به این منطقه انتقال یافت. به همین دلیل از گزند دشمن در امان ماند و بعدها توسط کمیته کردستان «اتحادیه کمونیست‌های ایران» (سربداران) به اروپا انتقال یافت. علی چهار محالی کائیدی مدافع ادامه مبارزه مسلحانه بر مبنای استراتژی «محاصره شهرها از طریق دهات» بود. خوشبختانه چند نسخه از این سند در دسترس است. سند از روی خواناترین نسخه تایپ شده است.

سند سوم نوشتاری است تحت عنوان «جمع‌بندی از حرکت‌های سربداران» به قلم بهروز فتحی که در فروردین ۱۳۶۲ نگاشته شده است. این نوشتار از بی‌نظیرترین اسناد جنبش کمونیستی در زمینه وقایع‌نگاری از یک قیام مسلحانه است. هرچند بهروز فتحی^{۱۰} در مقدمه‌اش به برخی محدودیت‌های نوشته خویش

نشریه حقیقت دوره سوم، شماره ۸ بهمن‌ماه ۱۳۸۱ و همچنین کتاب «پرنده نوپرواز» - از انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) رجوع شود.

^{۱۰} بهروز فتحی (۱۳۶۲-۱۳۳۱) از فعالین جنبش دانشجویی زمان شاه در دانشگاه صنعتی، از مسئولین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در شهر لس‌آنجلس آمریکا و پس از انقلاب ۵۷ از مسئولین کمیته شهر اهواز و سپس از اعضای شورای رهبری سربداران بود. بهروز فتحی بعد از ضربه سراسری، نقش کلیدی در ایجاد «کمیته موقت رهبری» و بازسازی سازمان و برگزاری شورای چهارم اتحادیه کمونیست‌های ایران ایفا کرد. رفقای شرکت‌کننده در شورای چهارم به دو گرایش تقسیم شدند. او نماینده سیاسی اکثریت شورای چهارم بود و از طرف شورا به عنوان مسئول رهبری سازمان انتخاب شد. وی در شهریور ۱۳۶۲ پس از بازگشت از کردستان در تهران طی یک تور امنیتی ویژه‌ای که برای وی پهن شده بود، هنگام عبور از اتوبان کرج به همراه رفیق آناهیتا رحمانی دستگیر شدند و در دی‌ماه همان سال زیر شکنجه جان باخت. برای آشنایی بیشتر با زندگی مبارزاتی بهروز فتحی به نشریه حقیقت، دوره دوم، شماره ۱۰،

اشاره دارد. اما این سند گزارشی نسبتاً جامع و دست اول از سیر وقایع و مباحث درون سربداران است. انگیزه اصلی وی در این تلاش تدارک سیاسی برای شورای چهارم و مقابله با درک‌های غلطی بود که از مبارزات درونی سربداران (در میان مخالفین و موافقین) ارائه داده می‌شد. این سند نیز همراه با اسناد دیگر توسط رفقای سازمان به محل برگزاری شورای چهارم در کردستان در روستای «موسه» از توابع بوکان انتقال یافت و در اختیار کلیه رفقای شرکت کننده در شورا قرار گرفت. یک نسخه‌ای خطی (به خط خود بهروز فتحی) و یک نسخه تایپی از این سند در دسترس است. تایپ نسخه خطی با همکاری بهرام قذک^{۱۱} در سال ۱۳۶۲ انجام شد و بعدها به اروپا انتقال یافت.

سند آخر، نوشته‌ای از کامران منصور^{۱۲} به نام «جمع‌بندی از خط نظامی سربداران» است. این سند در فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۷ نگاشته شد. اگرچه

دی ۱۳۶۶ مقاله «رفیق بهروز فتحی: چکیده سربداران» درج شده در کتاب «آنانی که در زندگی مظهر جامعه نوین بودند و در مرگ بدر آن» از انتشارات اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) - پنج بهمن ۱۳۶۸ رجوع شود.

^{۱۱} بهرام قذک (۱۳۶۷ - ۱۳۳۳) از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیا در آمریکا و اعضای اتحادیه کمونیست‌های ایران بود. او قبل از انقلاب در شهر اهواز به فعالیت پرداخت. در دوره پس از ضربه تیرماه ۱۳۶۱ او نقش مهمی در بازسازی سازمان ایفا کرد. در شورای چهارم به عنوان یکی از اعضای رهبری انتخاب شد و به عنوان مسئول کردستان در آن دوره فعالیت کرد. بهرام قذک در مرداد سال ۱۳۶۴ برای پیشبرد فعالیت‌های سازمانی به تهران رفت ولی در فاصله کوتاهی پس از ضربه شهریور ۱۳۶۴ بازداشت شد. بهرام قذک در جریان کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ به دار آویخته شد. برای آشنایی با زندگی و فعالیت‌های بهرام قذک به نوشته یکی از دوستان وی در ایران و یک رفیق انقلابی آمریکایی که با وی در دوران دانشجویی هم اتاق بود رجوع شود.

^{۱۲} کامران منصور (۱۳۷۱ - ۱۳۲۹) از مسئولین سازمان توده انقلابی دانشجویان و دانش آموزان (ستاد) - واحد انگلستان بود. وی بعد از ضربات وارده بر اتحادیه کمونیست‌های ایران در سال ۱۳۶۴ برای کمک به بازسازی سازمان به کردستان عراق رفت. او طی هفت سالی که در کردستان اقامت داشت مسئولیت کمیته کردستان و رادیو صدای سربداران را بر عهده گرفت. کامران منصور در ۱۰ تیرماه ۱۳۷۱ در شهر

به لحاظ زمانی از اسناد فوق پنج سالی فاصله دارد ولی به لحاظ موضوعی ناظر بر مباحث فوق است. با این که این سند در یکی دو زمینه حاوی اطلاعات نادرست و نادقیق است^{۱۳} اما بیانگر تلاش کامران منصور است که همچون بسیاری طی سال‌های متمادی شانه به زیر بار مسئولیت جمع‌بندی از سرداران داده بودند. ویژگی اسناد فوق در این است که هر یک به‌نوعی و به‌طور قسمی بازتاب فرآیندی است که بازماندگان «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در جمع‌بندی از قیام سرداران از سر گذرانده‌اند. می‌گوییم به‌طور قسمی زیرا جمع‌بندی از مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل پروسه‌های گوناگونی را از سر گذراند.^{۱۴} این جمع‌بندی یک‌بار برای همیشه و نهایی نبود. دوره به دوره دامنه این جمع‌بندی عمق و گسترش یافت. کتاب «پرنده نوپرواز» که در بیستمین سالگرد قیام آمل منتشر شد، ناظر بر این مباحث داخلی (و مباحث جاری در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) بود. انتشار «پرنده نوپرواز» بدون طی چنین مسیری و بدون وجود چنین پشتوانه‌ای میسر نبود. مسیری که می‌تواند و باید ادامه و تکامل یابد. از این زاویه، اسناد فوق کماکان به لحاظ درس‌گیری از یک تجربه مشخص انقلابی مهم‌اند. این اسناد بخشی از دانش و تجربه انباشت شده جنبش

سلیمانیه عراق به دست مزدوران جمهوری اسلامی ترور شد. برای آشنایی با زندگی و فعالیت کامران منصور رجوع شود به نشریه حقیقت ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران (سرداران)، دوره دوم شماره ۲۱، ۱۳۷۱.

^{۱۳} در این زمینه به پیوستی که در انتهای این مجموعه درج شده، رجوع شود.

^{۱۴} جمع‌بندی از مبارزه مسلحانه سرداران و به‌طور کلی جمع‌بندی از خط و عملکرد اتحادیه در دوره‌های مختلف در اسناد زیر بازتاب یافته‌اند. مباحث و مصوبات شورای چهارم (شهریور ۱۳۶۲)، نشریه حقیقت ویژه‌نامه سالگرد قیام بهمن ۱۳۶۰ آمل (۵ بهمن ۱۳۶۳)، اعلامیه‌های مختلف در بزرگداشت سالگردهای پنج بهمن، جزوه با سلاح نقد در جمع‌بندی از گذشته اتحادیه کمونیست‌های ایران (زمستان ۱۳۶۵)، «سند مائوئیسم در ایران» و اتحادیه کمونیست‌های ایران (نشریه حقیقت شماره ۱۸ - ۱۳۶۸)، برخی مقاله‌های درج شده در نشریه حقیقت دوره دوم و سوم، و سرانجام کتاب «پرنده نوپرواز» (تابستان ۱۳۸۳) و برخی مباحث پیرامون آن.

کمونیستی را در زمینه راه انقلاب ایران و مشخصاً استراتژی نظامی در اختیار ما می‌گذارند. توجه به این تجربه خود بخشی از اتخاذ روش علمی برای کشف حقایق بیشتر در این زمینه‌ها است.

این اسناد نه تنها منعکس‌کننده یکی از خونین‌ترین دوران مبارزه طبقاتی در ایران معاصر است بلکه یکی از خطرناک‌ترین و دشوارترین مقاطع حیات «اتحادیه کمونیست‌های ایران» و به‌طور کلی جنبش کمونیستی ایران را بازتاب می‌دهد. خواننده این اسناد نه تنها از زبان فعالین آن دوران، مستقیماً با یک تجربه مبارزاتی مشخص آشنا می‌شود بلکه درمی‌یابد که در آن دوره آنان چگونه فکر و عمل می‌کردند. از این زاویه می‌تواند در آینده، منبع رجوع مستقیم برای محققان تاریخ معاصر ایران به‌ویژه تاریخ جنبش کمونیستی ایران باشد.

لحن نوشته‌ها، شاید برای خواننده اسناد عجیب به نظر رسد. زیرا لحن اکثر نوشتارها تیز، گزنده و انتقادی‌اند. هر یک در جستجوی دلایل شکست، بی‌رحمانه به انتقاد از ضعف‌ها و کمبودها و اشکالات می‌پردازند. اگرچه در برخی موارد این نقدها شاید منصفانه و کاملاً درست نباشند اما منعکس‌کننده روحیه دوران است. کمونیست‌های ایران یک فرصت تاریخی بزرگ را از دست داده بودند، عوارض منفی از دست دادن این فرصت تاریخی فقط گریبان‌گیر جامعه ایران نشد بلکه تأثیرات سیاسی عمیقاً زیانباری بر روندهای سیاسی منطقه و حتی جهان گذاشت. شکست انقلاب ایران و به قدرت رسیدن بنیادگرایی اسلامی در ایران، دوره دهشتناکی را برای مردم منطقه رقم زد. هنوز مردم جهان از غلبه این روند ضدانقلابی در رنجند. از این رو روحیه انتقادی و خشم و عصبیت نهفته در نوشته‌های آن دوران کاملاً قابل‌فهم هستند. روحیه خلاف جریان رفتن و روحیه پرشور و انقلابی و کمونیستی در بندهای نوشته‌های این رفقا (به‌استثنای سند اقلیت که از روحیه محافظه‌کارانه‌ای برخوردار است.) منعکس است. آن زمان

بسیاری از افراد که به دلیل شکست ناامید، گیج و سردرگم شده بودند؛ ضعف‌ها و اشکالات گذشته را دستاویزی برای دوری جستن از انقلاب و کمونیسم قرار داده بودند. در صورتی که روحیه انتقادی این رفقا اساساً از زاویه این حس مسئولیت کمونیستی بوده که چرا نتوانستیم، بهتر، صحیح‌تر و قاطعانه‌تر بجنگیم. انتقادشان به هیچ‌وجه این نبود که چرا دست به اسلحه بردیم بلکه به قول لنین این بود که چرا «با عزم بیشتر، انرژی بیشتر و روزافزون‌تر دست به اسلحه نبردیم». چرا به وظایف تاریخی‌مان آن‌گونه که باید، پاسخ ندادیم.

برای همگان - به‌ویژه نسل جوان - لازم به یادآوری است که بدانند که این قبیل نوشتارها و کلاً تمامی نامه‌های داخلی آن دوران تحت چه شرایط خفقان‌آوری نگاشته شده‌اند. اغلب رفقا فقط با محدودیت در زمینه دسترسی به منابع تئوریک و اسناد سیاسی روبرو نبوده‌اند، بلکه دائماً با خطرات عظیم امنیتی نیز مواجه بودند. در شرایطی که شیرازه تشکیلات در اثر ضربات دشمن از هم‌پاشیده شده بود، بی‌امکاناتی بیداد می‌کرد، اکثر رفقا شناسایی‌شده، زندگی مخفی داشته و تحت تعقیب روزمره دشمن قرار داشتند و رفتن بر سر هر قرار و انجام هر وظیفه‌ای یعنی تقبل خطر دستگیری. در چنین شرایطی نگارش چنین مقالاتی نه تنها جرئت و شهامت می‌خواست بلکه تکثیرشان، دست به دست کردنشان، انتقالشان به کردستان یا خارج از کشور جملگی با خطرات مرگبار روبرو بود. این اسناد با خون نگاشته شده‌اند؛ مرکب آن خون سرخ بهترین فرزندان مردم و پیشروترین کمونیست‌های جامعه بوده و همواره یادآور نبرد حماسی کسانی است که از مرگ نمی‌هراسیدند.

تلاش خواهیم کرد که در فرصت‌های آتی مهم‌ترین اسناد آن دوران را در مجموعه‌های دیگر گردآورده و منتشر کنیم. بدون شک نیازمند یاری علاقه‌مندان هستیم. زیرا اغلب این اسناد دست‌نویس، پاره‌ای موارد آسیب‌دیده یا ریز نویس

هستند که نیازمند صرف وقت، دقت و انرژی بسیار است. دست رفقای که می‌خواهند ما را برای حفظ این اسناد، تایپ و یا اسکن آن یاری دهند، پیشاپیش می‌فشاریم.
با تشکر از همه رفقای که در انتشار این اسناد ما را یاری دادند.

امید به‌رنگ - پنج بهمن ۱۴۰۰

پس از چهل سال: یک گسست؛ یک شکست!

نگاهی به اسناد مبارزات خطی در جمع‌بندی از مبارزه مسلحانه سربداران

امید بهرنگ

این یادداشت برای آشنایی خوانندگان کتاب «اسناد تاریخی قیام آمل» با فضای ایدئولوژیک - سیاسی حاکم بر مبارزات خطی درون «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در سال ۶۰ و جمع‌بندی از شکست قیام آمل تهیه شده است.

سال ۶۰ «اتحادیه کمونیست‌های ایران» تقسیم به دو شد. اکثریت این سازمان تحت عنوان «قیام فوری» مدافع آغاز مبارزه مسلحانه شدند و اقلیتی که قابل‌ملاحظه بودند، مخالف آن. مخالفین به اشکال مختلف عنوان می‌کردند که دست بردن به سلاح نادرست است و قیام علیه جمهوری اسلامی نیازمند تدارک سیاسی - نظامی در میان مردم است. آنان همچنین اعتقاد داشتند که مسیر قیام مسلحانه تنها از طریق سازمان دادن اعتصابات کارگری می‌گذرد. ترجیح‌بند مخالفت آنان دفاع از تز یا استراتژی «از اعتصاب تا قیام راهی است که باید پیموده شود» بود. آنان به‌ظاهر بر مبنای الگوی شوروی که لنین در جریان انقلاب اکتبر در مورد قیام مسلحانه فرموله کرد، به واقعیت جاری مبارزه طبقاتی

در ایران - مشخصاً عملیات نظامی در آمل - می‌نگریستند و به لحاظ تجربی به دنبال تکرار قیامی نظیر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بودند.^۱

البته موافقین «قیام فوری» نیز از درک واحد و روشنی در مورد چگونگی پیشبرد مبارزه مسلحانه برخوردار نبودند. قصد این نوشته بررسی جزئیات اختلاف میان اقلیت و اکثریت و یا دیدگاه‌های متفاوت در میان خود اکثریت (به‌ویژه در زمینه خط و استراتژی نظامی) نیست. در این اسناد و همچنین کتاب «پرنده نوپرواز» در حد لازم به این وجه از اختلاف‌ها و بحث‌ها پرداخته شده

^۱ «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در دومین سالگرد قیام ۲۲ بهمن این‌گونه جمع‌بندی کرد: «این انقلاب یک‌جانبگی تصویری را که از راه جزم‌اندیشی در میان انقلابیون شایع شده بود، مبنی بر اینکه در کشورهای زیر سلطه قیام‌های مسلحانه شهری دیگر نمی‌تواند نقش قطعی و یا حتی بزرگی را در پیروزی انقلاب ایفاء کنند به رأی‌العین آشکار ساخت. تجربه این انقلاب نشان داد که در کشور ما جنگ توده‌ای شهری، قیام گروه‌های مسلح مردم، به شرطی که پشتیبانی قاطبه اهالی را داشته باشد و ارتش دولتی روحیه باخته و بخشی از آن به مردم به پیوندند، کاملاً امکان پیروزی دارد و نقش بزرگی و حتی قطعی می‌تواند ایفاء کند. در اینجا دو شرط وجود دارد که باید در جنبش‌های بعدی در نظر گرفت. یکی ضرورت متکی بودن قیام بر حرکت عمومی و انبوه توده‌ها و دیگر ضرورت جلب نیروی‌های مسلح و ایجاد تزلزل و انشعاب در درون آن‌ها.» (حقیقت شماره ۱۰۸، بهمن ۵۹)

«اتحادیه» این واقعیت را از نظر دور داشت که قیام ۲۲ بهمن محصول شرایط معینی بود که با اعمال رهبری بورژوازی بر جنبش توده‌ها رقم خورد و پیروزی آن نیز نه به معنای تحقق اهداف پیش پای انقلاب پرولتری، یعنی در هم شکستن ماشین کهنه دولتی بلکه صرفاً محو یک شکل حکومتی خاص - یعنی سلطنت - بود. الگوی قیام ۲۲ بهمن به عنوان نمونه بارز و غیرقابل تردیدی به عنوان «طریق عام» کسب قدرت سیاسی در ایران طرح شد. پیروان استراتژی چنین قیامی عمدتاً به یک تجربه محدود رجوع می‌کنند. آنچه که در این میان در پرده می‌ماند این واقعیت است که تحت شرایط خاص بین‌المللی، عقب‌نشینی حساب‌شده‌ای از سوی امپریالیست‌ها و هیئت حاکم در برابر انقلاب و به سود جریان ارتجاعی خمینی صورت گرفت. این موضوع عامل مهمی در پیشرفت جنبش بدان طریق و نحوه پیروزی آن قیام بود. در واقعیت ارتش ارتجاعی برای سرکوب کامل انقلاب بسیج نشد و درگیری نظامی تعیین‌کننده‌ای هم رخ نداد. ارتش ضربات محدودی خورد اما نابود نشد و همچنان به حفاظت از دولت و نظم کهن ادامه داد. قیام ۲۲ بهمن الگویی «سهل‌الوصول» برای پیروزی بود. متحد کردن ۹۰ درصد از مردم به همراه جلب بخش‌هایی از ارتش.

است. این نوشته تلاش دارد با نگاه امروز مسائل گرهی آن مبارزه خطی مهم را بازبینی کند.

(۱)

نکته مرکزی اختلافی که باید بر آن تمرکز داد، چگونگی برخورد به گسست یا عدم تداوم است. این یک واقعیت تاریخی است که در بهار سال ۶۰ گسستی رادیکال در سیر تکامل اوضاع سیاسی کشور رخ داد و گره‌گاهی تاریخی شکل گرفت. برخورد میان طرفداران بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ نشانه‌ای از آغاز این گسست یا جهش کیفی در اوضاع عینی بود. جناحی از حاکمیت برای کارآمدتر کردن دولت ارتجاعی و سرکوب قطعی انقلاب ۵۷ در پی یکدست کردن حاکمیت برآمد. بی‌شک در آن مقطع به لحاظ تاکتیکی تحلیل از ماهیت سیاسی اختلاف میان این دو جناح مهم بود اما مهم‌تر آن بود که شکاف شکل گرفته در میان بالایی‌ها محرک التهابات سیاسی عمیق و گسترده در میان مردم شد. عملاً قطب‌بندی جدیدی در جامعه شکل گرفت که از لحاظ استراتژیک برای پیشبرد انقلاب مهم بود. چندان طول نکشید تا مبارزه میان دو قطب به سمت تعیین تکلیف قطعی برود.

حذف بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری در جریان کودتای خرداد ۶۰، منجر به آغاز قلع‌و‌قمع قطعی نیروهای کمونیست و مترقی در صحنه سیاسی کشور شد. کودتاچیان گرد آمده حول خمینی و گردانندگان حزب جمهوری اسلامی با به زیر سؤال کشیدن هنجار و روش حکومتی که خود بعد از ۲۲ بهمن بنیان نهاده بودند، به بی‌ثباتی و بحران سیاسی بزرگی دامن زدند. این بحران جامعه را دو شقه کرد و به آستانه جنگ داخلی کشاند. جنگی که سرنوشتش از قبل مقدر نبود.

خمینی که به حداکثر از نیروهای ملی - مذهبی مانند بازرگان و بنی‌صدر برای مشروعیت بخشیدن به نظام جمهوری اسلامی سود جسته بود، این بار در

مقابل بحران‌های عدیده داخلی (مانند جنگ عادلانه مردم کردستان و مقاومت کارگران، زنان، جوانان و دهقانان در گوشه و کنار کشور)، بحران‌های منطقه‌ای (مانند تنظیم دوباره مناسبات میان کشورهای منطقه با ظهور جمهوری اسلامی به عنوان اولین دولت بنیادگرا) و بحران‌های بین‌المللی (مشخصاً جنگ سرد که مؤلفه اصلی تداوم جنگ ایران و عراق بود) مجبور شد، زیر توافقات اولیه میان خود با مؤتلفین سیاسی سابقش بزند، تا بتواند به هسته مستحکم قدرت ارتجاعی خویش سر و سامانی بخشد. انجام این ضرورت به معنای تصفیه‌های خونین درونی و مهم‌تر از آن خونریزی هر چه بیشتر از پیکر مردمی بود که انقلاب ۵۷ انرژیشان را رها ساخته بود. مردمی که در مقابل یورش‌های جمهوری اسلامی از فردای به قدرت رسیدن در اشکال گوناگونی مقاومت می‌کردند.

فهم این تغییر رادیکال در اوضاع سیاسی کشور تعیین‌کننده و راهگشا بود. به جرئت می‌توان گفت که در آن مقطع سیامک زعیم تنها رهبر کمونیستی بود که اهمیت سیاسی این گسست را دریافت. او بود که در فروردین سال ۶۰ در سرمقاله نشریه حقیقت نوشت «امسال سال تعیین تکلیف است» و مهم‌تر از آن از زمانی که کودتا علیه بنی‌صدر علنی شد و مقاومت‌های توده‌ای گسترش یافت و ناکافی بودن اشکال قبلی مبارزه عیان شد با صراحت طرح کرد که پیش روی انقلاب، ضرورت سلاح را در دستور کار قرار داده است. دیگر نمی‌توان با محتوی سیاسی سابق، روش‌های تشکیلاتی قبلی، و اشکال مبارزاتی قدیمی به این ضرورت پاسخ داد. اکثریت رهبری سازمان عمیقاً باور داشتند که تنها راه، آغاز مبارزه مسلحانه و سازمان‌دهی انقلاب مسلح در برابر ضد انقلاب مسلح است، در غیر این صورت کلیه نیروهای انقلابی منفعل شده و سرانجام تار و مار خواهند شد و انقلاب با شکست قطعی و نهائی خود روبرو می‌شود. این حقیقت «ساده» به آن اندازه قدرتمند بود که توجه اکثریت رفقای سازمان را به خود جلب کند. اقلیت سازمان مانند بسیاری از نیروهای سیاسی آن دوره، حاضر نشد با گسست بزرگی که در اوضاع عینی صورت گرفته بود، روبرو شود. بی‌دلیل نیست که سند

اقلیت هیئت مسئولین به کرات این مسئله اصلی را دور می‌زند و حاضر نیست با نتایج سیاسی عملی این گسست روبرو شود.

برای اکثریت سازمان اقدام به «قیام فوری» از زاویه دیگری نیز جذابیت داشت. ایده «نیروی کوچک می‌تواند وظیفه بزرگ بر عهده گیرد» انرژی انقلابی نهفته درون سازمان را رها کرد. سیامک زعیم به عنوان طراح اصلی «قیام فوری» تأکید داشت که پاسخگویی به ضرورت‌های سیاسی زمانه ربطی به کمیت نیروی سیاسی ندارد، کمیت تنها بر شکل پاسخ‌دهی به ضرورت تأثیر می‌گذارد. تأکید بر دخالت‌گری فعال فاکتور ذهنی برای «اتحادیه کمونیست‌ها» (که شدیداً به اکونومیسم و دنباله‌روی آغشته بود) راهگشا بود. این مسئله تأکیدی بر این آموزه لنین بود که تنها با دخالت‌گری عنصر ذهنی است که می‌توان اوضاع عینی را تسریع کرد و به شکل‌گیری اوضاع انقلابی یاری رساند. به‌ویژه در شرایطی که تضادها به‌گونه‌ای در هم گره‌خورده بودند که تنها به قدرت شمشیر گشوده می‌شدند. مردم (مشخصاً قطبی که به مخالفت با کودتا برخاسته بود) منتظر فرود آمدن شمشیر از جانب نیروهای انقلابی بودند. به قول سیامک زعیم فقط با «گوش هوش» می‌شد مختصات این اوضاع استثنایی و خواست مردمی که پایه انقلاب بودند را دریافت. اکثریت هیئت مسئولین پی برد که فرصت تاریخی ظهور کرده است. فرصتی که کمونیست‌ها بتوانند از آن سود جویند و نقش مستقل خویش را ایفا کنند و به پیشبرد امر انقلاب و فرایند کسب قدرت سیاسی یاری‌رسانند. این هسته اساسی تفکر سیاسی بود که رهبری سازمان جلو گذاشت. هسته انقلابی صحیح و علمی که منطبق بر واقعیت عینی بود. علت اصلی تقسیم به دو شدن «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در آن مقطع تاریخی قبول یا عدم قبول این هسته اساساً صحیح و علمی بود. بی‌شک مانند بسیاری از موارد در زمانه گسست‌های این‌چنینی، این هسته با شاخ و برگ‌های اضافی یا غیر لازم، گاه نادقیق و نادرست و برخورد‌های ایدئولوژیک نیز همراه بود که به‌کارگیری روش علمی نظام‌مند را تضعیف می‌کرد.

(۲)

غالباً درک تغییرات کیفی در اوضاع عینی و روبرو شدن با گرهگاه های تاریخی، مستلزم گسست فکری از باورها، متدها و الگوهای تئوریک پیشین است. در بسیاری مواقع جهش در اوضاع عینی زمینه ساز و یاری رسان به دور انداختن ایده های کهن است. لحظه گسست، لحظه ای فلسفی - سیاسی نیز محسوب می شود. در لحظات ناهنجاری و ناهمگونی، یعنی زمانی که واقعیت مادی از ایده ها یا الگوهای تئوریک پیشین نافرمانی می کند؛ ضرورت گسست فکری از ایده های کهن بیشتر رخ می نماید. تنها با تکیه به خلاقیت نظری است که می توان به پرسش هایی چون «چگونه باید، چگونه نباید و چه زمانی باید» اندیشید. پرسش هایی که بر بستری از پیشامدهای احتمالی و غیرقابل پیش بینی رو می آیند. بر بستر این تلاش نظری است که می توان امکان های تغییر واقعی را شناسایی کرده و با دخالت آگاهانه امر موجود را به امر دیگری غیر از آنچه که هست بدل کرد.

بهار ۶۰، مقطع گسست سیاسی «اتحادیه کمونیست ها» از اپورتونیسیم راستی بود که در دوره انقلاب تحت عنوان «پوست انداختن دولت در اثر تعمیق انقلاب» بر این سازمان غلبه داشت. این گسست تعیین کننده بود اما همان طور که سیر رویدادها نشان داد، کافی نبود. مسائل ایدئولوژیک سیاسی کلان بسیاری می بایست پاسخ می گرفتند. آنچه که اهمیت داشت بازگشت دوباره به اصول، مبانی و شالوده های علم کمونیسم بود. در این زمینه «اتحادیه» از آغاز شکل گیری اش راه پر خطایی را (به ویژه در مقطع ۶۰ - ۵۷) طی کرده بود. برخورد سانتریستی نسبت به اصول علم کمونیسم شدت به «اتحادیه» آسیب رسانده و مانع از آن شده بود تا وظایف کمونیستی خود را انجام دهد. در مرکز این برخورد سانتریستی، درک صحیح از خدمات تعیین کننده مائو قرار داشت. «اتحادیه» محصول انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین سوسیالیستی بود، اما درک موزون و روشنی از خدمات مائو نداشت. این محدودیت در آغاز به کار

«سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» آشکار است. سازمان عمدتاً متأثر از درک‌هایی بود که «لین پیائو» (از رهبران حزب و مقامات دولت چین سوسیالیستی) تحت عنوان اندیشه مائو تسه دون تبلیغ می‌کرد. «لین پیائو» مرز تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را جنگ خلق می‌دانست. بدون شک سرنگونی قهری دولت ارتجاعی، خط مرز روشنی میان انقلاب و رفرم، میان کمونیست‌های واقعی با کمونیست‌های دروغین بوده و هست، اما تقلیل کمونیسم به جنگ خلق مانع از آن می‌شد که مهم‌ترین خدمت کیفی مائو در زمینه «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» برجسته و به رسمیت شناخته شود. مسئله اساسی این بوده و هست که کسب قدرت سیاسی در خدمت به چه «هدف» و سازمان دادن چه «جامعه‌ای» قرار دارد. در این زمینه جمع‌بندی مائو از اشتباهات استالین و گسست از مدل ساختمان سوسیالیسم در شوروی برای پیشروی کمونیسم تعیین‌کننده بود.^۲ «اتحادیه» این خدمت کیفی را محکم در

^۲. برای مثال می‌توان از دو اثر تئوریک مهم نام برد. «سوسیال امپریالیسم شوروی در خاورمیانه» - ۱۳۵۲ از انتشارات سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) و «شوروی کنونی کشوری سرمایه‌داری و امپریالیستی» - ۱۳۵۵ از انتشارات اتحادیه کمونیست‌های ایران. این دو در زمانه خود جز پیشروترین آثار به زبان فارسی در تحلیل از ماهیت جامعه شوروی در دوران حاکمیت رویزیونیست‌های خروش‌چفی بودند. هر دو اثر از زاویه افشاگری‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های تئوریک بر نکات درستی انگشت می‌گذارند؛ اما به لحاظ تئوریک از زاویه درک از ساختمان سوسیالیسم به انباشت تئوریک قبلی تکیه دارند. کتاب «آنتی دورینگ» اثر انگلس و آثار استالین در مورد ساختمان سوسیالیسم، پشتوانه تئوریک این تحلیل و بررسی است. در جمع‌بندی‌های «اتحادیه» از دستاوردهای تئوریک انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین سوسیالیستی، نشانی از انتقادات تئوریک مائو به استالین نیست. در نتیجه هر دو اثر قادر نیستند به دلایل احیا سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی بپردازند و بر قوانین متضاد حاکم بر اقتصاد سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم پرتو افکنند. می‌توان این دو اثر تئوریک مهم «اتحادیه» را با «اوراق سرخ» شماره ۷-۱۹۷۴ ارگان اتحادیه انقلابی (تشکل پیشا حزبی «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» به رهبری باب آواکیان مقایسه کرد که از موضع تئوریک پیشرفته‌تری به پایه‌های عینی امکان احیا سرمایه‌داری و قوانین متضاد حاکم بر اقتصاد سوسیالیستی پرداخته است.

دست نگرفت و با دور شدن مدام از آن، سیر قهقراپی طی کرد. تا بدان جا که پس از شکست چین، آشکارا به «انورخوجه» به عنوان رهبر «تنها کشور سوسیالیستی» روی آورد. فردی که تمامی انحرافات، اشتباهات و محدودیت‌های تاریخی جنبش بین‌المللی کمونیستی در زمان استالین را در قالبی دگماتیستی تثویز کرد.^۳ به این شکل ماتریالیسم مکانیکی، تدریج‌گرایی، اکونومیسم و دنباله‌روی از شرایط سیاسی وجه مشخصه «اتحادیه» شد. به‌طور مشخص در پیش گرفتن سیاست «برخورد دوگانه به جمهوری اسلامی» تحت لوای تئوری «پوست انداختن دولت در اثر تعمیق انقلاب از پائین» زبان‌های زیادی برای انقلاب و جنبش کمونیستی ببار آورد.

وقایع بهار ۶۰ و خطرات و فرصت‌های بزرگ نهفته در آن، اکثریت رهبری «اتحادیه» را به خود آورد و موجب شد، مبانی انقلابی گذشته دوباره در دستور کار قرار گیرد. بی‌جهت نیست که در مرکز پلیمیک‌های نظری آن دوران از سوی سیامک زعیم تز «از یک جرقه حریق برمی‌خیزد» مائوتسه دون در مقابل تز «از اعتصاب تا قیام» کمینترن قرار گرفت. و بی‌دلیل هم نیست که در سند جمع‌بندی اقلیت هیئت مسئولین هیچ اشاره‌ای به تجربه انقلاب چین و خدمات مائو حتی در زمینه راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه نمی‌شود. شوربختانه اضرار اوضاع به رفقای چو سیامک زعیم فرصت آن را نداد تا گسست از

«اتحادیه» کتابچه‌ای تحت عنوان «به یاد رفیق مائو تسه‌دون» به مناسبت مرگ مائو در بهمن ۱۳۵۵ منتشر کرد. در این اثر نیز علیرغم اینکه به‌درستی بر اهمیت انقلاب فرهنگی و دستاوردهای آن و درک پویای مائو از ساختمان سوسیالیسم تأکید می‌شود، تمایلی وجود ندارد که به گسست مائو از مدل ساختمان سوسیالیسم در دوره استالین اشاره‌ای شود. تنها به گسست مائو از رویزیونیست‌های خروشچفی اشاره می‌شود.

^۳. برای آشنایی با نظرات و شیوه تفکر انور خوجه به مقاله «حمله دگمارویزیونیستی علیه اندیشه مائو را در هم شکنیم!» - نکاتی درباره کتاب «امپریالیسم و انقلاب» انورخوجه، به قلم جی. ورنر از نشریه انقلاب، ارگان تئوریک کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، شماره ۵، نوامبر ۱۹۷۹ رجوع شود.

خطمشی‌ای نادرستی که خود فرموله کرده بود را به لحاظ تئوریک عمق بخشد. ردپای تجربه‌گرایی و ناسیونالیسم مانع پرداخت صحیح به این مبارزه تئوریک شد. توان تئوری‌پردازی انقلابی، پیشاپیش به دلیل در دست نگرفتن اصول علم کمونیسم تضعیف شده بود.

این امر به قول کامران منصور مشخصه بسیاری از گسست‌های تاریخی است که هنوز مهر و نشان گذشته را بر خود دارند. تعیین تکلیف‌های مهم نظری در دستور کار قرار داشتند. گسست به اندازه کافی به حیطه‌های مختلف تعمیم نیافته و از عمق و گسترش کیفی برخوردار نبود. در واقع تئوری «پوست انداختن دولت» آگاهانه به دور انداخته نشده بود، درک درستی از پایگاه طبقاتی بنیادگرایی دینی وجود نداشت، به رابطه درست میان مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد بنیادگرایی پی برده نشده بود. همچنین جمع‌بندی تجربه‌گرایانه از قیام ۲۲ بهمن به کناری نهاده نشده و مهم‌تر از همه بر موضوع راه انقلاب و خصلت طولانی‌مدت جنگ انقلابی پرتو افکنده نشده بود. همه این‌ها می‌توانست با گسست عمیق‌تر از سانتریسم و تکیه بیشتر به شناختی که تا آن مقطع جنبش بین‌المللی کمونیستی به آن دست یافته بود، با کیفیت بالاتری پاسخ گیرد و مسیر بهتر و صحیح‌تری طی شود و در صورت شکست، نقطه عزیمت انقلابی‌تری بنیان گذاشته شود.

(۳)

تکیه به اصول شرط لازم بود. اما در آن دوره تاریخی، کافی نبود. چرا که جنبش بین‌المللی کمونیستی به واسطه شکست انقلاب چین دچار بحران و سردرگمی عمیقی گشته بود. مهم‌ترین مؤلفه برون‌رفت از این بحران، جمع‌بندی علمی - انتقادی از آن شکست و به یک معنا جمع‌بندی از کل تجربه جنبش بین‌المللی کمونیستی در آن دوره بود. این جنبش با ضرورت‌های نوینی روبه‌رو بود. بازبینی انتقادی از گذشته و همچنین مهار تئوریک تغییرات ساختاری

مهمی که در جهان صورت گرفته، نیازمند مفهوم‌سازی‌های علمی جدید بود. از یکسو باید به اصول و دستاوردهای قبلی تکیه می‌شد از سوی دیگر علم انقلاب نیز نیازمند تکامل بود تا همه‌جانبه‌تر از قبل واقعیات عینی را بیان کند و راه تغییر جهان را بهتر از قبل نشان دهد. به پایان رسیدن موج اول انقلاب‌های پرولتری و تدارک برای ورود به مرحله دیگر بر دشواری و پیچیدگی این وظیفه افزود. نه می‌شد بدون تکیه بر اصول، دستاوردها و دانش انباشت شده قبلی، علم کمونیسم را تکامل داد و نه می‌شد بدون تکامل این علم، از پس تغییر جهان برآمد. زمانه، زمانه گسست از ایده‌های کهن بود تا راه برای ایده‌های نوین باز شود. این مهم تنها با تکیه به رویکرد علمی در جمع‌بندی از دستاوردها، کمبودها و اشتباهات جنبش بین‌المللی کمونیستی امکان‌پذیر بود.^۴

برای مثال تضاد میان بنیادگرایان دینی با امپریالیسم به عنوان پدیده‌های مدرن را نه می‌شد با مفهوم «پان‌اسلامیسم» لنین توضیح داد نه با مفاهیمی که مائو در جریان «جنگ مقاومت ضد ژاپنی» تدوین کرده بود. «پان‌اسلامیسم» لنین این پدیده نوظهور را به تضاد میان امپریالیسم و فئودالیسم تقلیل می‌داد و مفاهیم مربوط به «جنگ مقاومت ضد ژاپنی» آن را به تضاد میان ناسیونالیسم با امپریالیسم، یا تضاد میان قطب‌های امپریالیستی ربط می‌داد. هر چند از نقطه نظر سیاسی تکیه دیالکتیکی‌تر به همان مفاهیم قبلی می‌توانست، نتایج بهتری ببار آورد. اما آشکارا دیر یا زود با دیوار محدودیت‌های خود روبرو می‌شد.

^۴. در آن مقطع زمانی، تنها جریان کمونیستی در سطح جهانی که به این ضرورت پی برد و فعالانه شروع به پاسخگویی به آن کرد «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» تحت رهبری باب آوکیان بود. باب آوکیان ضمن دفاع از دستاوردهای گذشته، بررسی نقادانه از تجربه جنبش بین‌المللی کمونیستی را آغاز کرد. انتشار آثاری چون «فتح جهان» و «گسست از ایده‌های کهن» (پیشبرد جنبش انقلابی جهانی: مسائل جهت‌گیری استراتژیک) درپچه نظری نوینی بود که در تکامل خویش منجر به سنتز نوین از علم کمونیسم شد.

بی‌جهت نبود که با ظهور انواع و اقسام تئوری‌های «توطئه» و «دم دستی» و «بدون پشتوانه علمی» در تحلیل از تضاد میان بنیادگرایی دینی و امپریالیسم روبرو شدیم. دستیابی به مفهوم دو منسوخ در تدوین علل رشد بنیادگرایی بدون تلاش و مبارزه علمی درون جنبش کمونیستی ممکن نبود.^۵

ناتوانی در تحلیل طبقاتی صحیح از جریان خمینی و به طور کلی بنیادگرایان اسلامی بی‌ارتباط با اشکالات و ضعف‌های متدیک و تئوریک جنبش بین‌المللی کمونیستی نبود. اگر چه این ضعف‌ها و اشکالات نقش فرعی در گذشته جنبش بین‌المللی کمونیستی ایفا می‌کرد، اما عدم گسست از آن‌ها، در بزنگاه مهم و تاریخی و شرایط پیچیده‌ای مانند انقلاب و ضد انقلاب ۵۷، محدودیت‌های جدی برای جنبش نوین کمونیستی ایران بار آورد. «اتحادیه» در دوره انقلاب ۵۷ برای تحلیل طبقاتی از خمینی و یا دیگر گردانندگان دولت جمهوری اسلامی مانند بازرگان به دنبال آن بود که این اشخاص از کدام قشر و طبقه هستند و به عبارتی تجربه زیسته‌شان چیست؟ به جای اینکه افق و برنامه سیاسی آنان را مورد توجه قرار دهد. در آن مقطع منشأ یا خاستگاه طبقاتی افراد یا پیروان یک خط‌مشی معیار کلیدی برای ارائه تحلیل طبقاتی بود. جسمیت

^۵ مفهوم دو منسوخ را نخستین بار باب اوکیان در سال ۲۰۰۶ در اثری به نام «راهی دیگر» جلو نهاد. او ظهور پدیده بنیادگرایی دینی را به عنوان شکلی از تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری (تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی) تحلیل کرد و تأکید کرد که: «آنچه ما در دعوی میان جهادی‌ها و صلیبی‌های مک - جهان mc world می‌بینیم، جدال دو قشر است که از نظر تاریخی منسوخ و پوسیده‌اند. یکی در بین مردم تحت استعمار و ستم جای دارد و دیگری قشر حاکم بر نظام امپریالیستی است. این دو قطب مرتجع باوجود ضدیتی که باهم دارند، یکدیگر را تقویت می‌کنند. اگر شما جانب هر یک از این دو پوسیده را بگیرید، دست آخر هر دو را تقویت خواهید کرد. درعین حال که فرمول‌بندی بالا بسیار مهم است و برای درک قوای محرکه آنچه امروز در دنیا می‌گذرد حیاتی است، اما روشن است که کدام یک از این دو «تاریخا منسوخ و پوسیده» آسیب بیشتری به نوع بشر زده و تهدید بزرگ‌تری برای بشریت به حساب می‌آید: قشر تاریخا منسوخ حاکم بر نظام امپریالیستی و به‌ویژه امپریالیست‌های آمریکایی.»

بخشیدن به مفهوم طبقه در تاریخ جنبش کمونیستی (نشان دادن مصداق یا مشاهدات تجربی به جای مفهوم) مانع از درک صحیح از واقعیات می‌شد. به‌ویژه زمانی که پای نمایندگان سیاسی یک طبقه مطرح می‌شود. چرا که رابطه‌ای یک به یک و مکانیکی میان طبقه با نمایندگان سیاسی آن وجود ندارد. رد پای چنین درک‌های مکانیکی از رابطه طبقه با نمایندگان سیاسی، طبقه حاکم با دولت و به‌طور کلی روبنا با زیربنا (و تضادهای درون خود روبنا) و کم اهمیت دادن به نقش محرک ایدئولوژی در بسیاری از تحلیل‌های سیاسی «اتحادیه» در مقطع انقلاب منعکس است. سند اقلیت هیئت مسئولین از این زاویه آیین تمام نمای چنین تفکر و متدی است. برای مثال از دید اقلیت هیئت مسئولین قیامی «کارگری و کمونیستی» است که اکثریت شرکت‌کنندگان آن کارگر باشند. از این رو تکیه به جوانان انقلابی برای پیشبرد مبارزه مسلحانه خطاست و جلوه‌ای از مشی چریکی است.^۶ چنین تفکری مانع از شناسایی صحیح نیروی ضربت

^۶ اقلیت هیئت مسئولین پیشاپیش تصمیم گرفت که پدیده جوانان را به لحاظ طبقاتی خرده‌بوروا قلمداد کند و آنان را در مقابل انقلاب کارگری قرار دهد. حال آنکه جوانان در عین داشتن برخی خصوصیات مشترک، پدیده‌ای یکدست نبوده و از تعلقات طبقاتی متفاوتی برخوردارند. غالباً در کلیه جوامع این جوانانند که بیش از هر نیروی اجتماعی خواهان تغییر هستند و پایه اصلی جنگ‌های انقلابی‌اند. اقلیت هیئت مسئولین در سند خویش کار را به آنجا می‌کشاند که «استفاده کومله از جوانان برای تشکیل لشکر» را امری کاملاً مذموم می‌داند. این بی‌ارتباط به جمع‌بندی انحلال‌طلبانه، منفی و در تحلیل نهایی شوونیستی شان از جنبش کردستان نیست. به همین دلیل سند اقلیت هیئت مسئولین حاضر نیست حتی واقعیتی به نام مبارزه مسلحانه انقلابی در کردستان را به رسمیت بشناسد و به نقش و جایگاه آن در زمینه استراتژی و راه انقلاب ذره‌ای ببیند. انتقاد اقلیت به نقش جوانان مشابه انتقادی است که انور خوجه به انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین سوسیالیستی کرده بود. انور خوجه می‌گفت از آنجایی که نیروی اصلی شرکت‌کننده در انقلاب فرهنگی جوانان بودند آن انقلاب ربطی به طبقه کارگر نداشته است. او به همین روال انقلاب چین را دهقانی نامید زیرا نیروی عمده شرکت‌کننده در آن دهقانان (عمدتاً از جوانان روستایی) بودند. حاملین چنین تفکرات مکانیکی و تقلیل‌گرایانه‌ای نمی‌توانند

انقلاب در هر مقطع مشخص تاریخی است. امری که لنین و مائو به درستی در جامعه روسیه و چین تشخیص دادند و توانستند با تکیه به نیروی ضربت واقعی و حاضر در صحنه به قدرت سیاسی دست یابند.^۷ آنچه که به یک مبارزه خصلت انقلابی و کمونیستی می‌بخشد در درجه اول و پیش از هر چیز به خطمشی حاکم بر آن مبارزه متکی است، خطمشی‌ای که منطبق بر واقعیات عینی جامعه و جهان باشد. این است معنای واقعی اعمال رهبری کمونیستی بر فرایندهای انقلابی.

در همین راستا، تفکیک تحلیل طبقاتی جامعه از تحلیل اردوی انقلاب و ضد انقلاب در هر مقطع مشخص حائز اهمیت است. تجزیه و تحلیل طبقاتی از جامعه برای تشخیص دوستان و دشمنان انقلاب از اهمیت استراتژیک برخوردار است و تحلیل از اردوی انقلاب و ضد انقلاب در هر مقطع معین بخش مهمی از «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» و تعیین تاکتیک‌ها را شامل می‌شود. این تحلیل نیازمند شناسایی مسائلی است که تضادهای اجتماعی حول آن متمرکز

دریابند که چرا اعمال رهبری کمونیستی بر روندهای انقلابی مختلف در جامعه می‌تواند کیفیت و جهت‌گیری نوینی به آن‌ها بخشد.

^۷. لنین و مائو به درستی دریافتند که چگونه فلاکت دهقانان در آن دوره به یکی از موتورهای محرک تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم بدل شد و چگونه این وضعیت دهقانان را به یک نیروی انفجاری مهم بدل کرد. آن دو به درستی بر جایگاه استراتژیک پرولتاریا و ضرورت رهبری پرولتاریا بر دهقانان تأکید کردند. چرا که به طور عینی جهان سرمایه‌داری و تمامی جوانب کارکرد آن حول تضاد اساسی عصر (تضاد میان مالکیت خصوصی با تولید اجتماعی) سازمان‌یافته و تنها رهبری پرولتری است که قادر به ارائه راه‌حل قطعی برای کلیه مشکلات جوامع بشری است. از این رو لنین و مائو توانستند انقلاب پرولتری را در کشورهایی به پیروزی برسانند که اکثریت جمعیت آن را دهقانان تشکیل می‌دادند. هر یک از این دو به طریقی توانستند به این نیروی ضربت انفجاری تکیه کنند و قدرت سیاسی پرولتری را کسب و تثبیت کنند. دهقانان در روسیه و چین اساساً در جریان جنگ داخلی متحول شده و آماده پذیرش سوسیالیسم شدند.

می‌شوند و انرژی انقلابی رها می‌کنند. بدون چنین کاوشگری استفاده از فرصت‌ها در مسیر اهداف استراتژیک انقلابی و کمونیستی میسر نیست. با کودتای سال ۶۰، عملاً جنگ داخلی یک طرفه‌ای از جانب حاکمیت آغاز شد و قطب‌بندی سیاسی - نظامی جدیدی به وجود آمد. شکافی آنتاگونیستی در بین تمامی اقشار و طبقات از بالا تا پائین جامعه شکل گرفت. صف‌آرایی اردوی انقلاب در برابر ضد انقلاب شکل ویژه‌ای به خود گرفت. همان‌طور که لنین گفت نباید انتظار ظهور صف‌بندی شسته‌ورفته (یک طرف اکثریت قریب به اتفاق اقشار و طبقات ستم‌دیده و انقلابی طرفدار سوسیالیسم در مقابل اقلیتی استثمارگر و حاکم مرتجع) را داشت. این مسئله از زاویه تشخیص خطرات و فرصت‌ها و نقاط قوت و ضعف استراتژیک و تاکتیکی جبهه انقلاب و ضد انقلاب مهم است. اقلیت هیئت مسئولین تحت عنوان «نقش استراتژیک جنبش کارگری» فرصت‌های انقلابی نهفته در اوضاع را نمی‌دید و همه چیز را منوط به حضور اکثریت ۹۰ درصدی مردم کرده و عملاً و نظراً به محافظه‌کاری سیاسی درغلتید. اکثریت سازمان علیرغم تشخیص این فرصت و عمل کردن بر پایه آن، انتظار داشت با زدن جرقه‌ای اکثریت جامعه به حرکت درآید و جامعه به‌طور خودجوش با قیام سراسری و «پیروزی سریع» روبرو گردد. این تحلیل موجب بی‌توجهی به ارزیابی مشخص از تناسب قوای سیاسی - نظامی در مقطع سال ۶۰ می‌شد. تئوری راهنما و پراتیک نظامی سربداران به این ضعف بزرگ آغشته بود.^۸ هر چند تلاش می‌شد پا به پای تغییرات در اوضاع سیاسی و امنیتی و نظامی، در زمینه پیشبرد طرح، انعطاف‌هایی صورت گیرد اما این ضعف مانع از آن شد که ارزیابی درستی از پایه فعال اجتماعی جمهوری اسلامی داده شود و

^۸ در این زمینه جمع‌بندی بهروز فتحی حاوی نکات ارزنده‌ای است. او نشان می‌دهد که چگونه بی‌توجهی به صف‌آرایی واقعی قوا بین «اردوی انقلاب در برابر اردوی ضد انقلاب» و عدم قاطعیت در برابر پایه اجتماعی فعال دشمن می‌تواند عوارض زیانباری برای سرنوشت نبرد به بار آورد.

دو شقه شدن جامعه به صورت همه‌جانبه‌تر بررسی شود. قطبی شدن سال ۶۰ به‌هیچ‌وجه قابل مقایسه با قطبی شدن سال ۵۷ (یعنی ۹۰ درصد در برابر ده در صد) نبود. اکثریت سازمان به درستی دریافته بود که تنها با دست بردن به سلاح می‌توان شرایط و امکان لازم برای ایجاد قطب‌بندی جدید تحت رهبری کمونیست‌ها به وجود آورد. اما قادر به تشخیص خصلت درازمدت جنگ (به عنوان تنها راه متحول شدن اکثریت مردم و تغییر تفکرشان در جریان مبارزه با قدرت) و رشد ناموزون بحران انقلابی در آن مقطع نشده بود. این امر از یکسو به معنای در دست نگرفتن اصول علم انقلاب (در زمینه جنگ انقلابی) بود. اصولی که توسط مائو تسه‌دون تدوین شده بود. تأکید بر این سویه در آن مقطع از اهمیت تعیین‌کننده و حیاتی برخوردار بود.

از سوی دیگر تغییرات حاصله در عینیت جامعه و جهان، هر دو الگوی انقلاب پرولتری یعنی «راه قیام اکتبر» روسیه و «استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات» در چین را با دیوار محدودیت‌های خود روبرو کرده بود. به عبارت دیگر در زمینه راه انقلاب و استراتژی نظامی نیاز به مفهوم‌سازی دوباره وجود داشت.

از نظر استراتژی نظامی، «قیام اکتبر» یا پیمودن مسیر «فوریه تا اکتبر» با واقعیت جامعه ایران در آن مقطع به عنوان یک کشور تحت سلطه ناهمساز بود. «راه اکتبر» نمی‌توانست رشد ناموزون و معوج اقتصادی اجتماعی، ظهور بحران‌های انقلابی در مناطقی قبل از آغاز بحران انقلابی سراسری، شکل‌گیری خلأ قدرت سیاسی قبل از کسب سراسری قدرت به‌ویژه در مناطق تحت ستم ملی یا مناطق دور از مرکز را توضیح دهد و در برگیرد. تدارک برای کسب قدرت سیاسی سراسری، نیازمند آن بود که کمونیست‌ها از خلأهای شکل گرفته به حداکثر سود جویند و با تکیه به ارتش انقلابی، مناطق سرخ پایگاهی سازمان دهند. این راه ناظر بر ساختار طبقاتی، تناسب قوای طبقاتی و اتحادهای طبقاتی لازمه برای پیشبرد انقلاب در آن دوره تاریخی بود. تنها از این طریق

کمونیست‌ها در دوران انقلاب ۵۷ و وقایع بعدازآن می‌توانستند به رقابت با آلترناتیوهای بورژوازی بپردازند. وقایع کردستان و پیشرفت نسبی تحولات انقلابی در آن خطه یک نمونه از پتانسیل انقلابی واقعاً موجود در جامعه بود. مقاومت مردم کردستان نشان داد که پیشبرد جنگ انقلابی در چنین مناطقی نقش استراتژیک در کسب قدرت سیاسی سراسری دارد.

به لحاظ نظامی «قیام اکتبر» حتی برای کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری هم دیگر کاربرد نداشت. مدل قیامی که لنین در شهرهای مسکو و پتروگراد به پیش برد، در یکی از استثنای‌ترین شرایط تاریخ جهان صورت گرفت. مقطعی که در آن طبقات حاکم روسیه به واسطه بحران ناشی از جنگ جهانی اول در ضعف مطلق قرار گرفته بودند. به علاوه به لحاظ تناسب قوای نظامی و تکنیک‌های جنگی آن دوره، امکان پیروزی نظامی با اتخاذ چنین روشی میسر بود و میسر هم شد. اما در ابتدای قرن بیست و یکم (و همچنین انتهای قرن بیستم) چنین قیامی شانسی برای پیروزی نداشته و به فاصله کوتاهی به لحاظ نظامی در هم شکسته می‌شود. بر خلاف تصور سند اقلیت هیئت مسئولین قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ربطی به مدل «قیام اکتبر» نداشت. تنها وجه اشتراک شور و شوق توده‌ای آن بود. لنین شرط قیام را تکیه به شور و شوق توده‌ها می‌دانست نه به عنوان حرکت خودبه‌خودی بلکه به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم برای سازمان‌دهی آگاهانه و نقشه‌مند مبارزه مسلحانه. قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ترکیبی بود از خیزش خودبه‌خودی از پایین با سازش مهمی که در بالا صورت گرفته بود. به واقع امپریالیست‌ها راه را برای قدرت‌گیری خمینی باز کردند و ارتش شاهنشاهی را وادار کردند تا اعلان بی‌طرفی کند. به این معنا قیام ۲۲ بهمن ۵۷ اساساً خصلت ناتمام و نیمه‌کاره داشت و «دستاوردهایش» نمی‌توانست در خدمت خمینی و اعمال رهبری او قرار نگیرد. اگر سیاست امپریالیست‌ها تشویق ارتش به مقاومت در برابر مردم بود، قیام ۲۲ بهمن در بهترین حالت می‌توانست تنها مقدمه‌ای بر یک جنگ داخلی درازمدت گردد. تکرار مدل «قیام ۲۲ بهمن»

و پیروی از الگوی «قیام اکتبر» تنها بیان ناتوانی در درک از تغییرات عظیمی است که طی یک قرن به‌ویژه در صحنه سیاسی - نظامی در کشورهای مختلف صورت گرفته است. کافی است از لحاظ نظامی به جنگ‌های جاری یک دهه اخیر در گوشه و کنار جهان، توجه شود، تا ضرورت مفهوم‌سازی‌های جدید درک شود.^۹

مسئله فوق در ارتباط با استراتژی نظامی «محاصره شهرها از طریق دهات» نیز به درجات دیگری صادق بود. تغییرات مهمی که در ساختار جمعیتی شهر و روستا (مشخصاً ظهور پدیده حاشیه‌نشینی به‌ویژه در پایتخت و شهرهای بزرگ) و مهم‌تر از آن روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جوامع تحت سلطه را نمی‌شد صرفاً در چارچوب الگوی انقلاب چین پاسخ داد. هر چند در دوره انقلاب ۵۷ و دهه شصت در ایران کماکان مناطق روستایی وسیعی در کشور وجود داشتند که دولت مرکزی قادر به کنترل و اعمال فعالانه قدرت همه‌جانبه خود بر آن‌ها نبود. دور از دسترس قرار داشتن این مناطق از نظم سرکوبگر، امکانی برای برپایی جنگ انقلابی فراهم می‌کرد.

^۹ برای مثال می‌توان به جنگ جاری در سوریه و همچنین تجربه جنگ شهری موصل توجه کرد. تجربه جنگ موصل - علی‌رغم ماهیت ارتجاعی جنگ و رهبری فوق ارتجاعی آن و ضدیتش با افکار مترقی مردم جهان - به میزان زیادی نشان می‌دهد که چگونه قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه‌ای برای پس گرفتن یک شهر متحد می‌شوند. امپریالیست‌ها در مقابل نیروی ارتجاعی چون داعش دهشت و تخریب عظیمی را به وجود آوردند. تصور کنید اگر قیام مسلحانه انقلابی تحت رهبری کمونیست‌ها در یک شهر اتفاق افتد، عکس‌العمل امپریالیست‌ها و مرتجعین منطقه‌ای چه خواهد بود. کمونیست‌ها بدون توجه به وضعیت کنونی جهان و قانونمندی حاکم بر جنگ‌های جدید نمی‌توانند استراتژی و تاکتیک درستی اتخاذ کنند. حتی در صورت قیام پیروزمند شهری، دخالت‌های احتمالی خارجی ایجاب می‌کند که مدام به تغییر مرکز ثقل جنگ و حتی عقب‌نشینی از مراکز پایگاهی جنگ انقلابی فکر شود. مفهوم‌سازی‌های جدیدی که باب او‌اکیان در زمینه استراتژی نظامی انقلاب در هر دو نوع کشور انجام داده، حاوی نکات مهمی است که خود بحث جداگانه‌ای می‌طلبند.

تجربه سربداران هم نشان داد که می‌توان از این قبیل فرصت‌ها و امکانات سود جست و بر افکار عمومی تأثیر گسترده گذاشت. اما چه آن زمان و چه امروز، تکامل چنین جنگی از پیچیدگی‌های معینی برخوردار بوده و هست که به تجزیه و تحلیل علمی از روابط و شرایط اقتصادی - اجتماعی (مشخصاً ساخت دولت) و موقعیت سیاسی کلی آن (مشخصاً چگونگی ظهور بحران انقلابی و اوضاع انقلابی) نیازمند است. در دوران انقلاب ۵۷ قطعاً در دست گرفتن «استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات» می‌توانست امتیازی برای کمونیست‌ها باشد تا بتوانند با تکیه بدان ارتش مستقلی سازمان دهند و در تناسب قوای طبقاتی از موقعیت بهتری برخوردار شوند و به دنباله‌روی در نغلتند. دنباله‌روی که تحت عنوان «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» در درجه اول نشانه دست شستن از اصول انقلابی و دستاوردهای تجارب انقلابی پیروزمند بود. اکثریت سربداران پس از شکست آمل در عمل دریافتند که خصلت جنگ انقلابی در ایران درازمدت است و باید از استراتژی کسب پیروزی سریع گسست کنند؛ از جنگیدن در میدان نامساعد و رویارویی‌های تعیین‌کننده دوری کرده و منتظر چرخیدن سریع توازن قوا نباشند. اما آنان نمی‌دانستند که چگونه شعله مقاومتی را که روشن کرده‌اند، حفظ کرده و تداوم بخشند. چگونه در شرایطی که تناسب قوا و (تکنیک‌ها و تاکتیک‌های نظامی) امکان برقراری مناطق سرخ پایگاهی با ثبات و آشکار را تقریباً غیرممکن کرده، پشتوانه‌ای برای تداوم جنگ فراهم کنند. چگونه تضاد میان عرصه سیاسی و عرصه نظامی را در جهت ایجاد تناسب قوای مساعد برای پیش برد انقلاب حل کنند و از تبدیل این دو عرصه به هم و فرصت‌هایی که ببار می‌آورد، سود جسته و جنگ شان را گسترش دهند.

مبارزه مسلحانه را نمی‌توان تنها با تکیه به ارزیابی از وضعیت سیاسی داخل کشور آغاز کرد. سربداران مبارزه مسلحانه را در جریان جنگ ایران با عراق آغاز

کردند. علیرغم تحلیل‌های نادرست «اتحادیه کمونیست‌ها» از ماهیت سیاسی این جنگ ارتجاعی، سازمان توانست از این فرصت سیاسی کم‌نظیر بهره جوید.^{۱۰} جنگ ایران و عراق بر خلاف تصورات رایج برای خمینی فقط برکت نبود. در آن مقطع هیئت حاکم در پیشبرد این جنگ با تضادهای بسیاری روبرو بود. جنگ با عراق، یکی از مؤلفه‌های تشدید بحران سیاسی در بهار و تابستان سال ۶۰ میان بالایی‌ها بود و به بحران انقلابی در جامعه دامن زد. جمهوری اسلامی در جبهه‌های مختلفی درگیر جنگ بود و این مسئله ضعف‌های تاکتیکی برایش ببار آورده بود. وضعیت بسیار ضعیف جمهوری اسلامی به لحاظ نظامی و امنیتی فرصتی را برای «اتحادیه» فراهم کرد که تدارکات نظامی نسبتاً گسترده جنگ خود را به خوبی پیش برده و ضربه نخورد. هر چند قابلیت کادرها و فداکاری رفقا در کلیه سطوح را نباید از نظر دور داشت. تداخل جنگ خارجی و بحران سیاسی داخلی امکان تشخیص بهترین مقطع (و حتی بهترین لحظه) برای آغاز مبارزه مسلحانه را فراهم کرد. اکثریت هیئت مسئولین در این زمینه به لحاظ تجربی درست عمل کرد، اما هنوز در تئوری به دیدگاه‌های ناسیونالیستی آغشته بود.

در تمامی انقلاب‌های جهان در قرن بیستم (و حتی انقلاب کمون پاریس در قرن نوزدهم)، مؤلفه جنگ خارجی یا دخالت امپریالیستی نقش مهمی در چگونگی پیشرفت آن انقلاب‌ها داشته است. چگونگی برخورد به رابطه اوضاع جهانی با تحولات انقلابی در یک کشور (چه قبل از انقلاب و چه بعد از پیروزی انقلاب) تاریخاً یکی از موضوعات مهم خطی درون جنبش بین‌المللی کمونیستی

^{۱۰} اکثریت هیئت مسئولین از تحلیل اولیه و ناسیونالیستی خود در مورد ماهیت جنگ ایران و عراق گسست کامل نکرد. آنان عمدتاً بر خیانت و سازش کودتاچیان در جنگ با عراق تأکید می‌کردند و بر این پایه معتقد بودند که بدون تعیین تکلیف در جبهه داخلی نمی‌توان به تجاوز خارجی پاسخ داد. حال آنکه اقلیت هیئت مسئولین «ناروشن بودن رابطه مسئله جنگ با مبارزه با خمینی در میان مردم» را یکی از موانع کار برای قیام فوری می‌دانست. پس از «فتح خرمشهر» و «شادی» مردم، در میان رفقای از اکثریت - مانند حسین تاجمیر ریاحی - نسبت به ارتجاعی دانستن جنگ تزلزلاتی بروز کرد.

بوده است. «اتحادیه» (به همراه بخش بزرگی از جنبش بین‌المللی کمونیستی در آن دوران) هنوز در نیافته بود که در عصر امپریالیسم، تحولات عرصه جهانی تعیین‌کننده اوضاع سیاسی در هر کشور معین است. در ذهن «اتحادیه»، کلیت جدایی‌ناپذیر جهان سرمایه‌داری - امپریالیستی، تحت عنوان «تضادهای داخلی تعیین‌کننده‌اند و تضادهای خارجی مؤثر» نادیده انگاشته می‌شد. حال آنکه تمامی اجزا (هر کشور با تضادهای خاص خویش) اساساً تحت تأثیر دینامیک‌های این کلیت قرار داشته و دارند.

«اتحادیه» تحت تأثیر تئوری‌های اقتصادی کمینترن باور داشت که «امپریالیسم نه می‌خواهد و نه می‌تواند نیروهای مولده در کشورهای تحت سلطه را رشد دهد.» این تئوری نه ناظر بر مشاهدات و فکت‌ها بود و نه از لحاظ تئوریک منطبق با نیروهای محرک سرمایه‌داری - طبق آموزه‌های مارکس و لنین - بود.^{۱۱} این تئوری مانع از درک صحیح از صف‌آرایی طبقاتی و آرایش قوای سیاسی در صحنه ملی و بین‌المللی می‌شد. «اتحادیه» انقلاب ۵۷ را تداوم انقلاب مشروطه می‌دید. حال آنکه تغییرات کیفی در زمین‌بازی و نقش بازیگران صورت گرفته بود. تضادهای جدید با نقش‌آفرینانی جدید به منصف ظهور رسیده بودند. تفکیک صحنه داخلی از صحنه بین‌المللی خود انعکاسی از بینش ناسیونالیستی بوده که منجر به نادیده گرفتن دینامیک‌های پایه‌ای اوضاع سیاسی می‌شد. برای مثال اکثریت هیئت مسئولین فکر می‌کرد، کودتاچیان به زودی در زمینه جنگ با عراق به سازش رسیده و دوباره مناسباتی همانند دوران شاه میان هیئت حاکم و قدرت‌های امپریالیستی برقرار خواهد شد. هیچ کدام از این دو با

^{۱۱}. درک تئوریک «اتحادیه» از امپریالیسم و عملکرد آن در کشور تحت سلطه در جزوه «لنین درباره امپریالیسم» - تابستان ۱۳۵۷ و کتاب «رفرم ارضی امپریالیستی و مبارزه طبقاتی در ایران» - شهریور ۱۳۵۹ بازتاب یافته است. هر دو اثر تحت تأثیر «تئوری بحران عمومی کمینترن» نگاشته شده‌اند. در زمینه نقد این تئوری به کتاب «آمریکا در سرانجام» اثر ریموند لوتا رجوع شود. این کتاب در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) قابل دسترسی است.

واقعیت هم ساز نبود. به‌ویژه در اوج جنگ سرد و در پی آن سربلند کردن تضاد میان بنیادگرایان تازه به قدرت رسیده با امپریالیست‌ها.

توجه داشتن به تجارب انقلابی کشور خود و درس‌گیری از آن‌ها برای پیش برد هر انقلابی مهم است. به لحاظ ایدئولوژیک تأکید اکثریت هیئت مسئولین بر مقاومت ستارخان در تبریز از زاویه برجسته کردن مقاومت مسلحانه در مقطع سال ۶۰ مهم بود. اما در شرایط جدید، آن مقاومت به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست مدلی کارآمد (به‌ویژه از لحاظ نظامی و قوانین حاکم بر جنگ انقلابی در عصر امپریالیسم) باشد. گرایش ناسیونالیستی در میان کمونیست‌ها همواره موجب برخورد ایدئولوژیک به واقعیت شده و ناکامی‌ها بار می‌آورد.

اکثریت هیئت مسئولین به موقعیت جنبش بین‌المللی کمونیستی و تأثیرات شکست چین نیز توجه چندانی نداشت. فقدان کشور سوسیالیستی به مثابه پایگاهی برای پیش برد انقلاب جهانی و شکست موج اول انقلاب‌های پرولتری معضلی جدی بود که باید به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در نظر گرفته می‌شد و پاسخ می‌گرفت. وضعیتی که برون رفت از آن نیازمند تفکر و تعمق بسیار بود. «اتحادیه» پس از شکست انقلاب چین از چنین تعمقی سرباز زد و حتی خود را از تلاش‌های اولیه‌ایی که توسط بخشی از مائوئیست‌های جهان صورت گرفته بود، کنار کشید. شکست انقلاب چین تناسب قوای نامساعدی برای کمونیست‌ها در عرصه بین‌المللی بار آورده بود. این تناسب قوای نامساعد به ناگزیر بر فرایند پیش روی انقلاب در هر کشوری تأثیر منفی می‌گذاشت. دست و پنجه نرم کردن با این وضعیت در سطح بین‌المللی نیازمند تلاش تئوریک افزون‌تری بود. به قول مائو در شرایط سخت همواره نیاز به کار ایدئولوژیک سیاسی شدیدتری است. سربداران در حال استفاده از فرصت انقلابی معینی بودند، این امر درستی بود اما استفاده از این فرصت را باید به‌گونه‌ای پیش می‌بردند که به تقویت بیشتر موقعیت تئوریک - ایدئولوژیک‌شان منجر شود. این

خود یکی از عناصر مهم برای درازمدت دیدن مبارزه - خاصا جنگ انقلابی- شان در آن مقطع بود.

تمامی مؤلفه‌های فوق، از تناسب قوای نامساعد در سطح ملی و بین‌المللی گرفته تا محدودیت‌های تاریخی در تدقیق علم انقلاب، از فقدان مفهوم‌سازی‌های تئوریک نوین گرفته، تا اشتباهات تاکتیکی مهم، پیشاپیش توان سربرداران را در پاسخ‌گویی به ضرورت‌های زمانه‌شان محدود کرده و شکست‌شان را رقم زد.^{۱۲} اما سربرداران از شکست نه‌راسیدند. به قول بهروز فتحی «اتحادیه کمونیست‌های ایران آنچه داشت بر طبق اخلاص گذاشت». علیرغم ضعف‌ها و محدودیت‌های تاریخی، رفقا جرئت آن را به خود دادند تا مصافی بزرگ سازمان دهند. آنان بی‌باکانه در شرایطی که توازن قوا نامساعد بود، نبردشان را پیش بردند و صحنه‌های شورانگیزی از مبارزه کمونیستی خلق کردند و میراث انقلابی غنی از خود به جای گذاشتند. به قول علی چهار محالی «بگذار شکست جنبش انقلابی و کمونیستی در میدان نبرد و در رودروئی با دشمن باشد نه اینکه جنگ را آغاز نکرده ناقوس شوم شکست را در گوشمان به طنین درآورند. بگذار تا ما پیش‌قراولان این راه پرپیچ و دورودراز باشیم.» سربرداران چنین کردند و در تاریخ جاودانه شدند.

(۴)

از فردای شکست قیام آمل، گرایش‌های مختلف در بین شرکت‌کنندگان این قیام و کل «اتحادیه کمونیست‌های ایران» به وجود آمد. «شکست» و چگونگی

^{۱۲} بی‌جهت نبود که سیامک زعیم در پیام آخرش از زندان ضمن تأکید بر درستی طرح قیام مسلحانه اشاره کرد که «بسیاری از ضعف‌های ما ریشه در تئوری‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی داشته که بدان معتقد بودیم.» (رجوع شود به بخش «برخی شنیده‌ها از نظرات سیامک زعیم» در کتابچه «ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته» - ۱۳۹۳. بعدها ضرورت بازبینی و تصحیح این تئوری‌ها را وقایعی چون شکست انقلاب پرو و نپال برجسته‌تر کرد.

برخورد بدان خود بدل به موضوع مبارزه خطی مهمی شد. برای نسلی که تنها دورادور در مورد شکست انقلاب‌ها و جنبش‌ها شنیده و خوانده بود، هضم شکست مسئله آسانی نبود. امر شکست بیگانه و غریب به نظر می‌رسید به‌ویژه آنکه اغلب پیروزی را اجتناب‌ناپذیر می‌انگاشتند. مواجهه صحیح با شکست جز جدائی‌ناپذیر از هنر زیستن و مبارزه کردن است.

بعد از شکست، برخی حاضر به پذیرش آن نبودند، برخی شکست را نشانه نادرستی کل مسیر طی شده، می‌دانستند و در نتیجه بر شیپور عقب‌نشینی می‌دمیدند؛ برخی دیگر روحیه باخته و از مبارزه کناره گرفتند و سرانجام معدودی بی‌باکانه چشم در چشم شکست دوختند تا صحیح و ناصحیح را از هم تمیز دهند و با درس‌گیری از آن رهنمودهایی برای ادامه مبارزه تدوین کنند. برای این دسته شکست پرسش‌آفرین بود؛ آغازی بود برای نگرستن به تضادهای موجود در طرح‌هایی که به اجرا درآمد و مسیرهایی که طی شد. آنان در برابر واقعیت شکست مجبور شدند به مرور بارهای اضافی خود را بر زمین افکنند.

پس از شکست قیام آمل درون «اتحادیه کمونیست‌های ایران» دو روحیه کاملاً متضاد شکل گرفت. روحیه‌ای که شکست را دست‌مایه «چه نباید کردها» کرده بود. سند اقلیت هیئت مسئولین جلوه‌ای از این روحیه است. آنان می‌هراسیدند با پرسش‌های واقعی و بزرگی که شکست قیام آمل ببار آورد، روبرو شوند. آنان به شیوه پروگروس می‌خواستند پا را ببرند تا اندازه تخت «کهنه» شان شود. ارزیابی بر مبنای کمیت‌ها و صرفاً نتایج و غرق شدن در جزئیات غیر مهم روش‌شان در مطالعه واقعیت بود. آنان نه افق‌های کلان را می‌دیدند، نه کیفیت‌های نوین را. آنان جرئت پرسش‌گری، جستجوی گری و نوآوری را به کل از دست داده بودند. محافظه‌کاری و راست‌روی‌شان تا بدان حد بود که بر تمامی سیاست‌های راست اتخاذ شده توسط سازمان طی ۶۰ - ۵۷ صحه می‌گذاشتند. تنها ایرادشان به گذشته این بود که این سیاست‌ها می‌بایست «از پایین» پیش

برده می‌شد، نه با «شکاف انداختن در بالا». گویی تکیه به «بالا یا پایین» است که درستی یا نادرستی محتوی خطی را تعیین می‌کند. مطابقت محتوای سیاسی با واقعیت عینی جایی در اندیشه آنان نداشت. آنان جرئت به زیر سؤال کشاندن سیاست‌های قبلی را نداشتند و در حال ارتقا اپورتونیسیم راست قبلی به یک خط همه‌جانبه رویزونیستی بودند. بی‌دلیل نبود که آنان نیز مانند تمامی رویزونیست‌های آن دوران، این جمع‌بندی وارونه از واقعیت را پیش گذاشتند که: «حرکت تروریستی مجاهدین و چریک‌های اقلیت رژیم را خون‌خوارتر از اوج تصور هر کس گردانید و ضدانقلابی منسجم‌تر از خرداد و ماه‌های قبل از آن به وجود آورد.» آنان پیشاپیش، قبل از آنکه پرچمی برافرازند و در نبردی شرکت کنند، شکست را پذیرفته بودند.

اما برای مدافعین قیام آمل مسئله متفاوت بود. هر چند در میان بخشی از آنان گرایش به عقب‌بچشم می‌خورد.^{۱۳} اما شکست در پی مبارزه، جرئت رویارویی با پرسش‌های دردناک را تقویت کرد. بی‌جهت نبود که در بحث‌های شبانه‌روزی میان بازماندگان قیام آمل در جنگل و بعدها در دوران بازسازی در مقابل تمامی اعمال و سیاست‌های «اتحادیه» و حتی فراتر از آن کل جنبش کمونیستی علامت سؤال گذاشته شد. جمع‌بندی‌های علی‌چهار محالی کائیدی، بهروز فتحی و کامران منصور اساساً با چنین روحیه‌ای نوشته شدند.

^{۱۳}. این گرایش پس از شکست نبرد آمل، در میان بخشی از اکثریت به صورت سازش با اقلیت و عدم تعیین تکلیف مبارزه دو خط در «اتحادیه» بروز یافت که منجر به یک دوره بلاتکلیفی سیاسی - تشکیلاتی و عملی شد. این بلاتکلیفی «اتحادیه» را در برابر پیگردهای پلیسی به‌شدت آسیب‌پذیر کرد و منجر به ضربه سراسری در تیرماه ۱۳۶۱ شد. از نظر سیاسی نیز این عقب‌نشینی در دفاعیه حسین تاجمیر ریاحی در دادگاه قرون‌وسطایی که برای بخشی از رهبران، کادرها و اعضا و شرکت‌کنندگان در مبارزه مسلحانه سربداران در دی‌ماه همان سال برگزار شده بود، بازتاب یافت. حسین تاجمیر ریاحی در آن دادگاه تنها از سیاست‌های «اتحادیه» تا قبل از ۳۰ خرداد سال ۶۰ دفاع کرد.

بی‌شک مبارزه همه‌جانبه لازم بود تا رویکردی علمی در جمع‌بندی از شکست و لایه‌های گوناگون آن اتخاذ شود و روشن شود که دلایل واقعی شکست کدام است؟ تا چه حد این شکست با تناسب قوای نامساعد در سطح ملی و بین‌المللی مرتبط بود؟ و تا چه حد به محدودیت‌های شناخت و درک‌های غلط برآمده از آن ربط داشت؟ نقش هر یک از اشتباهات استراتژیکی و تاکتیکی در صحنه عمل چه بود؟ و چرا احتمال پیروزی مبارزه مسلحانه سربرداران در آن مقطع تاریخی اندک بود؟

(۵)

شناس پیروزی قیام آمل اندک بود. اما درست‌ترین اقدام ممکن در آن مقطع تاریخی بود. بدون شک می‌شد آن نبرد تاریخی را سنجیده‌تر و صحیح‌تر به پیش برد تا دستاوردهای انقلابی ماندگارتری از خود برجای گذارد. اما کدام نبرد است که سرنوشت آن پیشاپیش تعیین شده باشد؟ کدام نبرد است که قبل از زورآزمایی بتوان همه جوانب مبارزه، همه نقاط قوت و ضعف خویش و دشمن را بدون عیب و نقض دریافت و پیش‌بینی کرد؟ مبارزه طبقاتی - به‌ویژه در مقاطع گرهگاهی و لحظات اضطراری - منتظر تکمیل شناخت از میدان نبرد و حریفان نمی‌ماند. «این گوی و این میدان!»

«بجنگ تا بجنگیم» آن روی سکه «خودت را بشناس و دشمنت را بشناس است.» بدون دست زدن به عمل، بدون تن دادن به خطر، شناختی حاصل نمی‌شود. بدون شکست در فرایند مبارزه، هیچ دستاوردی نیز حاصل نمی‌شود. از این رو قیام آمل برای همیشه همچون نقطه‌ای روشن بر صفحه رادار تاریخ باقی خواهد ماند. همان‌گونه که مصوبات شورای چهارم بر آن تأکید کرد: «قیام سربرداران در بطن خود مضمونی مثبت و بی‌نهایت انقلابی داشت: خیزش برای کسب قدرت سیاسی در شرایطی که اکثر نیروهای سیاسی چه قبل و چه بعد از کودتا این فکر را در سر نداشتند.» تنها چنین «مضمون مثبت و بی‌نهایت

انقلابی» می‌توانست ضرورت پرسش‌گری‌های تعیین‌کننده را به میدان آورد. پرسش‌هایی که پاسخ‌گویی به آن‌ها هنوز هم برای کمونیست ماندن، کمونیستی عمل کردن و پیروز شدن حیاتی است. این یکی از رازهای تاریخ است که جنبش‌ها غالباً از شکست‌شان بیشتر می‌آموزند تا پیروزی‌های سهل‌الوصول.

سال ۶۰ سال سرافرازی نسلی انقلابی بود. نسلی که در مقابل یکی از خون‌خوارترین رژیم‌های ارتجاعی در تاریخ ایران و جهان مقاومت کرد. آن نسل ایام پرادبار و تیره‌وتاری را که «از گور برخاستگان تاریخ» می‌خواستند بر جامعه تحمیل کنند، برنتابیدند. نسل انقلابی که ناگزیر بود به اندازه توشه و توان خویش در نبرد مرگ و زندگی شرکت کند. پرسش اساسی آن نسل وفادار ماندن یا نماندن به انقلاب و کمونیسم بود. هر بخشی از آن نسل انقلابی به شکلی مقاومت را در زندان، در خیابان، کارخانه و در سنگرهای نبرد مسلحانه پیش برد. بر تارک آن مقاومت، مبارزه مسلحانه سربداران - به عنوان آخرین تعرض انقلابی سازمان‌یافته در بعدی سراسری - می‌درخشد. آنچه مبارزه مسلحانه سربداران را برجسته می‌کند رهبری و خصلت کمونیستی آن است. سربداران وظیفه‌ای بزرگ بر دوش گرفتند و بر پایه این حقیقت تاریخی که «خلق بدون یک ارتش توده‌ای هیچ نخواهد داشت» عمل کردند.

بهر روز فتحی در جمع‌بندی خویش در بخش سربداران از نگاه مردم آمل تعبیر درخشانی به کار برد. «سربداران فشرده و تجلی خشم فرو خورده ملت بودند.» آری! یقیناً چنین بود. بی‌شک پس از چهل سال حاکمیت دینی - فاشیستی جمهوری اسلامی بر عمق و گستره این خشم افزوده شده است و هنوز سازمان‌دهی علمی و آگاهانه این خشم در دستور کار کمونیست‌های انقلابی قرار دارد. مبارزه مسلحانه سربداران به عنوان برگی درخشان در تاریخ مبارزات جنبش کمونیستی ایران هنوز درس‌های مهم برای این دستور - یا وظیفه

تاریخی - دارد. وظیفه‌ای که انجامش هشیاری فوق‌العاده و فداکاری عظیم می‌طلبد.

دی ماه ۱۴۰۰

نبرد آمل و درس‌هایی که دوباره به ما آموخت

جمع‌بندی اقلیت هیئت مسئولین درباره طرح سازمان

(فریدون علی آبادی، فرامرز طلوعی سمنانی، وحید سریع القلم)

نامه داخلی شماره ۳۰

فروردین ۱۳۶۱

بنا به تصمیم کمیته دائم، به‌منظور تدارک سیاسی برای شورا قرار بر این شد که جمع‌بندی یا جمع‌بندی‌هایی در مورد ارزیابی از نبرد دلاورانه آمل و حرکت «اتحادیه کمونیست‌ها» در این زمینه از جانب هیئت مسئولین به سازمان گزارش شود. در نتیجه این نوشته به‌عنوان جمع‌بندی اقلیت هیئت مسئولین در دسترس رفقا قرار می‌گیرد. این نوشته شامل چند مطلب است. یکی بررسی ارزیابی‌های سیاسی و طرح عملی سازمان و چگونگی تغییرات آن، از لحاظ سیاسی و عملی، در دوره خرداد تا بهمن خواهد بود. بخش دیگر مربوط می‌شود به بررسی نبرد بهمن‌ماه و علل شکست آن و درس‌هایی که باید گرفت. بخش سوم به ارزیابی ایدئولوژیک از حرکت سیاسی - عملی «اتحادیه کمونیست‌ها» در دوره خرداد - بهمن و بالاخره به علل پیدایش حرکت فوق در «اتحادیه کمونیست‌ها» می‌پردازد.

در خاتمه ضمیمه‌ای در مورد مباحث هیئت مسئولین و پروسه شکل گرفتن آن تا مردادماه و علل عدم نگرارش آن تاکنون آورده شده است. همچنین در ارتباط با این نوشته باید به چند مسئله توجه کرد.

۱- از آنجاکه به‌غیراز سند «هشت نکته» ای مصوبه مردادماه هیئت مسئولین، هیچ توضیح و یا تحلیلی از جانب هیئت مسئولین در مورد طرح ازلحاظ سیاسی و عملی در اختیار رفقا قرار نگرفته است، در نتیجه یک نوع ابهام در مورد طرح به‌ویژه در مورد معیارهای ارزیابی از طرح، در میان رفقای اکثریت موجود است. ابهامی که ریشه در کلی‌گویی و مبهم‌گویی مصوبات فوق دارد. بدین ترتیب هدف این نوشته بیشتر رفع ابهامات و روشنی بخشیدن به مسائل و مبارزه درونی هست. در نتیجه برای طولانی نشدن نوشته به جنبه تحلیلی آن کمتر توجه شده است. کاری که باید حتماً انجام شود و بر اساس این نوشته تحلیل همه‌جانبه‌ای از حرکت «اتحادیه کمونیست‌ها» که اهمیت حساس و ویژه‌ای در تکامل راه آتی ما و حتی جنبش کمونیستی دارد، در آینده بنماییم.

۲- از آنجاکه مباحث مربوط به شرایط کنونی و راه آتی «اتحادیه کمونیست‌ها» هم‌اکنون در میان هیئت مسئولین در جریان است، در نتیجه این نوشته به این که «اکنون چه باید کرد؟» برخوردی ندارد. امری که در نوشته بعدی مدنظر خواهد بود.

۳- این نوشته درعین‌حال بیان نظریات اقلیت هیئت مسئولین است و همان‌طور که بعداً توضیح خواهیم داد لزوماً به‌عنوان جمع‌بندی همه رفقای مخالف طرح نباید تلقی گردد، مگر آنکه در حین مباحث کنونی در عمل چنین شود. شاید یکی از دلایل این مطلب عدم ارائه نظرات ما به‌صورت کتبی در گذشته هست که انتقاد به ما در این زمینه کاملاً وارد است. در طول نوشته بیشتر به آن اشاره خواهد رفت.

۴ - نوشته کنونی ما (و نوشته رفقای اکثریت هیئت مسئولین که همراه آن پخش می‌شود) آمادگی سیاسی برای شورا را مدنظر دارد {یک کلمه ناخوانا} که هم باید یکپارچه باشد و هم باید از لحاظ وظایف سیاسی و عملی آگاه و روشن، تا بتواند راه شهیدان «اتحادیه کمونیست‌ها» در سه سال گذشته و به‌ویژه شهدای نبرد قهرمانانه امل را ادامه دهد. شورای قبلی بسیار متحد و پرشور بود، اما قادر نشد از لحاظ سیاسی و عملی، آگاهی و روشنی لازمه را به ما بدهد و این کمبود در فعالیت‌های بعدی «اتحادیه کمونیست‌ها» اثرات خود را نشان داد. در نتیجه شورای آتی باید به این مسئله توجه کافی مبذول دارد و هر آن‌کس که در این شورا برای وحدت و آگاهی تدارک نبیند، بی‌شک به کج‌راه رفته و به جنبش کمونیستی ما پشت خواهد کرد. امروزه تکامل فوری جنبش کمونیستی ما تا حدود زیادی بسته به چگونگی تکوین مبارزه درونی کنونی، و امر وحدت همه «اتحادیه کمونیست‌ها» دارد. نزدیک به ۶۰ سال از ایجاد حزب کمونیست ایران و پیدایش جنبش کمونیستی می‌گذرد. جنبش کمونیستی ما در این مدت تاریخ پرفرازونشیبی را پیموده و شهدای فراوانی تقدیم خلق نموده است ولی هرگز نتوانسته راه مارکسیستی - لنینیستی را در عرض ۶۰ سال گذشته به‌عنوان راه اصلی برگزیند. در طول این مدت آنچه بر جنبش کمونیستی ما غالب شده بیشتر بر راستای رفرمیسم - اکونومیسم و انقلابی‌گری چریکی بوده است. ۳۰ سال گذشته نیز پراتیک جنبش کمونیستی ما چنین بوده و «اتحادیه کمونیست‌ها» نیز از این خطوط انحرافی مبری نبوده است. برای «اتحادیه کمونیست‌ها» که در زمینه تئوریک مبارزه درخشانی را علیه اکونومیسم و چریکیسم انجام داده است، آیا در زمینه سیاسی و عملی نیز می‌تواند چنین راهی را پیموده و پرچم‌دار مارکسیسم - لنینیسم گردد؟

باشد تا خون شهدای ما در نبرد امل و در رأس آن رفیق عزیز کاک اسماعیل و همچنین در نبرد با بعثی‌های عراق و در رأس آن رفیق عزیز قاسم {صراف زاده} وثیقه‌ای باشد که سره را از ناسره در عمل تشخیص داده و در راه تأمین رهبری

طبقه کارگر بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و پیشوایی سیاسی‌اش در انقلاب
دمکراتیک ملی‌مان در تاریخ ۶۰ ساله گذشته خونین روشنی بخشیم.

با درودهای رفیقانه - ۲۵ اسفند ۱۳۶۰

نبرد آمل و درس‌هایی که دوباره به ما آموخت (جمع‌بندی اقلیت هیئت مسئولین درباره طرح سازمان)

«عاقل آن کس نیست که اشتباه نمی‌کند، چنین اشخاصی نیستند و نمی‌توانند هم باشند. عاقل کسی است که اشتباهاتش چندان مهم نیست و آن‌ها را به آسانی و زود می‌تواند اصلاح نماید.» (لنین)

بخش اول: بررسی طرح سازمان و اهداف مقابل پای آن

برای ارزیابی از نبرد آمل ابتدا می‌بایستی طرح و اهداف مقابل آن به‌اختصار توضیح داده شود. سپس به بررسی اجمالی اوضاع و احوال جامعه اشاره نموده و آنگاه به ارزیابی از آن پرداخت. در اینجا لازم به تذکر است که مسائلی مانند ارزیابی‌های سیاسی طرح از ماهیت مرحله قیام ۲۲ بهمن تا کودتای خمینی، ماهیت هیئت حاکمه (فئودال - کمپرادوری) و یا از سازش فوری خمینی بر سر جنگ در خردادماه ۶۰ و یا به عبارت وسیع‌تر مسئله وابستگی حکومت آن‌طور که در حقیقت شماره ۱۳۹ می‌گفت: «آن‌ها زدوبندهای‌شان را با آمریکا، شوروی، انگلیس، آلمان و مرتجعین رنگارنگ منطقه کردند.» مورد بررسی ما در اینجا نخواهد بود. گرچه نادرستی این نوع تحلیل‌ها از نوع ماهیت ارتجاعی هیئت حاکمه و مسئله جنگ در مقطع موردنظر، مدت‌ها است بر همگان روشن شده است. بی‌آنکه سازمان و رهبری آن جرئت انتقاد از خود را در زمینه فوق نشان داده باشد. در نتیجه بررسی ما در اینجا به چند دوره تقسیم خواهد گشت. دوره خردادماه، دوره تیر - شهریور که دوره پیاده نمودن طرح در تهران است و دوره شهریور - بهمن که دوره عملی نمودن طرح در شمال است.

الف - دوره خردادماه:

ارزیابی سیاسی اکثریت هیئت مسئولین از جامعه و علل نادرستی آن

از آنجایی که دلایل سیاسی پشت طرح بر مبنای شرایط خردادماه تنظیم شده است، ما به بررسی شرایط خردادماه و تحلیل اکثریت هیئت مسئولین از آن می‌پردازیم. ولی طرح چون در تیرماه فرموله شده بررسی دلایل عملی آن را در دوره تیر - شهریور انجام خواهیم داد.

۱ - طرح سازمان بر این مبنا استوار بود که کودتای خمینی مانند کودتای صغیر محمدعلی شاه بوده و شرایط جامعه آماده برای قیام فوری است. مردم دوره مبارزات مسالمت‌آمیز را پشت سر نهاده و آمادگی برای قیام را داشته و منتظر یک جرقه هستند. این جرقه به وسیله نیروهای انقلابی یا حتی یک نیروی انقلابی می‌تواند و باید زده شود. این جرقه حمایت فوری مردم را در برداشته و می‌تواند پیروزی قیامگران را بر کودتاگران تأمین کند. در یک کلام با آماده بودن جامعه برای قیام مبارزه مسلحانه فوری از جانب یک یا چند گروه انقلابی منجر به خیزش و قیام مردم گشته و سقوط کودتاگران و حکومت خمینی قطعی خواهد بود. این ارزیابی در مصوبه هیئت مسئولین که معروف به «هشت نکته» گشت، فرموله شد. البته به طور کلی و با ابهامات گوناگون. این ارزیابی از اوضاع و احوال جامعه از جانب اکثریت هیئت مسئولین که بر مبنای وضعیت انقلابی خردادماه استوار بود تا شهریورماه که برنامه عملی از تهران به شمال تغییر یافت مورد قبول سازمان بوده و بعد از آن تا نبرد آمل اکثریت هیئت مسئولین اقدام به هیچ‌گونه تحلیل دیگری از شرایط جامعه ننمود. در حقیقت اکثریت هیئت مسئولین بر مبنای همان ارزیابی از خردادماه یعنی «هشت نکته» به کار خود تا نبرد آمل ادامه داد. به عنوان مثال مباحثی که نشریه از پاییز امسال تاکنون درباره اوضاع جامعه و برخورد به اعتصابات و مبارزات کارگری جامعه می‌نمود با همان استدلالات و روحیه مصوبه «هشت نکته» از جانب نزدیک به

عموم رفقای اکثریت مورد انتقاد شدید فرار گرفت. در نتیجه ارزیابی فوق ارزیابی راهنمای اکثریت هیئت مسئولین تا به امروز بوده است.

ما در اینجا برای نشان دادن نادرستی ارزیابی سیاسی این رفقا به بررسی اوضاع اجمالی جامعه در شرایطی که طرح و برنامه عملی آن فرموله گشت، خواهیم پرداخت. چراکه نشان دادن ناروشتی آن از بعد خرداد تاکنون اهمیت چندانی در بحث ما نخواهد داشت. به این خاطر که امروزه هر کس می‌تواند نادرستی آن را دیده و اثبات آن مشکل نبوده و با تجدیدنظرهایی که هم‌اکنون در اکثریت در جریان است به نظر می‌رسد که بیشتر رفقای اکثریت نادرستی آن را حداقل در دوره بعد از خردادماه قبول خواهند نمود. به عبارت دیگر آنچه تحلیل رفقای اکثریت از جامعه تا به امروز بوده بر مبنای شرایط خردادماه بنا شده و البته آن‌هم به‌طور غلط. به هر حال از بحث اصلی دور نشویم. آیا شرایط خردادماه ۶۰ آماده یک قیام بوده و می‌توانست به پیروزی برسد؟

۲ - همان‌طور که گفتیم مصوبه معروف به «هشت نکته» تحلیل دقیقی از اوضاع خردادماه و موقعیت طبقات به‌طور مشخص در آن مقطع زمانی به عمل نیاورده و مسائل را به‌طور کلی و مبهم ارائه می‌کند. مانند تقسیم هر طبقه از جامعه به سه بخش پیشرو، میانی و عقب‌مانده که در سطح کلی این نوع کلی‌گویی‌ها به‌نوبه خود مبنایی می‌شود برای آمادگی مردم به قیام و یا منزوی شدن خمینی مبنای دیگری می‌شود برای آمادگی بیشتر مردم به قیام فوری و بالاخره درک اکثریت از قیام. در نتیجه ضروری است که برای ورود به بحث تحلیل مختصری از رویدادهای خردادماه سال ۶۰ به‌ویژه در مباحث مورد اختلاف نموده و تحلیل همه‌جانبه از این اوضاع را به بعد واگذار نماییم.

کودتای خمینی علیه انقلاب، مردم و حقوق دمکراتیک آنان باعث تغییرات اساسی در مناسبات اقدار و طبقات مختلف با حکومت شده و وضعیت انقلابی در جامعه پدید آورد. دوره مسالمت‌آمیز تحول قدرت سیاسی به یک قدرت تمام‌خلقی یا نیمه‌خلقی از راه مسالمت‌آمیز، و در واقع دوره آرام انقلاب خاتمه

پذیرفت و دوره سرنگونی سیاسی به یک قدرت توده‌ای از طریق قیام در دستور کار قرار گرفت. در تهران بخشی از مردم دست به مبارزات عملی و علنی علیه کودتا و عزل بنی‌صدر زدند و این بخش عبارت بودند از جوانان روشنفکر غیر سنتی و طبقه کارگر و بخش‌های دیگری از مردم بدون آنکه دست به عمل مشخصی بزنند، عدم‌حمایت خود را در مقابل این کودتا آشکار ساخته و نارضایتی خویش را ابراز می‌نمودند و این بخش‌ها عبارت بودند از بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی سنتی وابسته و نزدیک آن. خرده‌بورژوازی سنتی که تا این زمان نیروی محرکه حکومت خمینی بود تحت تأثیر کودتا به دو بخش تقسیم شد. اکثریت آنان با عمل کودتاگرانه خمینی مخالف بوده ولی هیچ نوع اعتراضی را جایز نمی‌شمردند. همان‌طوری که سیر حوادث تا به امروز نشان داد گوشه‌گیری اتخاذ نمودند. اقلیتی از آنان نه‌تنها به حمایت خود از خمینی ادامه دادند بلکه به‌طور فعالی نیز وارد صحنه عمل شدند. جوانان و طبقه کارگر در ضدیت با کودتای خمینی دست به دو حرکت جدا از هم و بدون ارتباط سیاسی و تشکیلاتی با یکدیگر زدند. جوانان روشنفکر که به‌طور عمده به زیر پرچم مجاهدین متشکل شده بودند در خیابان‌ها، آنجا که معمولاً قدرت سیاسی جامعه تعیین تکلیف می‌شود به تظاهرات پرداختند و علیه حزب جمهوری اسلامی (و بدون اشاره به خمینی) و سرنگونی آن دست به مبارزه زدند. حرکت دیگر در مخالفت با کودتا از جانب کارگران دامن زده می‌شد که اساساً در کارخانه‌ها بوده و دارای هیچ نوع تشکل خاص سیاسی نبودند. با آنکه رده‌هایی از آنان در تظاهرات خیابانی شرکت داشتند ولی اساساً در جدایی از حرکت روشنفکران و جوانان بودند. در واقع و در یک کلام بیشترین آمادگی عملی در ضدیت با کودتا به‌طور عمده از جانب جوانان و سپس طبقه کارگر در این مدت (خردادماه) ابراز شد و نه از جانب قشر و طبقه خاص دیگر شهری^۱ این دو حرکت در خردادماه

^۱. واضح است که دهقانان از آنجا که مبارزه ضد فئودالی‌شان هنوز به مبارزه علیه حکومت و یا جناحی از

جدا از هم و درحالی که از جانب بنی صدر هیچ نوع رهنمودی نگرفته و رهبری نمی‌شد، در ادامه خویش به رویارویی مسلحانه با حکومت خمینی و پاسدارانش انجامید. نمونه تظاهرات ۳۰ خرداد در تهران و تظاهرات کارگران در قزوین بیان این برخورد مسلحانه بود و هرچند که آماده نوعی مقابله مسلحانه با کودتا بودند، ولی برنامه عملی و یا آمادگی تشکیلاتی فوری برای قیام را نداشتند. رهبری آنان یعنی مجاهدین در این دوره جدا از بنی صدر بوده و قدرت و رهبری و بسیج عمومی مردم را به گرد خویش نداشتند. آن‌ها به درستی از عدم آمادگی و تمایل بنی صدر و پایه‌هایش به هر نوع مبارزه مسلحانه اطلاع داشته و درعین حال در مورد پایه‌های توده‌ای خمینی محاسباتی منظور می‌داشتند. بنی صدر به‌عنوان تنها شخصیتی که می‌توانست رل رهبری به‌منظور یک بسیج عمومی و توده‌ای علیه کودتا و تکامل آن به قیام را به‌منظور سرنگونی حکومت در دست گیرد، نه آمادگی ذهنی برای این کار را داشت (چه در واقع علیرغم پیش‌بینی‌های مکررش در مورد کودتای حزبی خود به‌سرعت غافلگیر شده بود). و نه تشکیلات لازم از خویش. به‌عبارت‌دیگر او در این دوره حتی به تشکیلات مجاهدین نیز متکی نبود. در حقیقت او در اواخر تیرماه بود که توانست ضعف تشکیلاتی خویش را با متحد شدن با مجاهدین برطرف نموده و درعین حال آمادگی ذهنی برای یک رویارویی مسلحانه اجتناب‌ناپذیر با حکومت خمینی را به کف آورد، در حالی که شرایط انقلابی خردادماه به‌تدریج از کف می‌رفت. در نتیجه یک شرط اساسی برای آنکه یک قیام بتواند صورت عملی به خود گیرد یعنی آمادگی رهبری و تشکیلات و همچنین قشر معین و پیشرویی که بتواند قدرت بسیج عمومی را داشته باشد در جامعه آن زمان ما موجود نبود. نیروی اساسی محرکه و پیشرو مبارزه علیه حکومت جوانان روشنفکر شهری در تهران (که در مقیاس کشوری

آن نینجامیده و تکامل نیافته بود اساساً از تحولات شهری در این دوره به دور ماندند. هرچند که در تعیین و تکلیف قدرت سیاسی تأثیر مهم خود را برجای گذاشته و خواهند گذاشت.

نیز چنین بود) بودند که در آن زمان دستکم نیروی کمی و کیفی لازمه برای بسیج خلق را نداشتند. همان‌طور که تظاهرات موضعی آنان تا ۳۰ خرداد نشان داد تعداد کمی از مردم عملاً به آن پیوستند. حال این‌که تعداد وسیع‌تری از آن حمایت خیرخواهانه می‌نمودند نیروی عمده تظاهرات قهرآمیز ۳۰ خرداد جوانان متشکل تحت رهبری مجاهدین بودند که موج‌وار و به تدریج طبق برنامه آن را برگزار کردند.

طبقه کارگر با آنکه آمادگی و مخالفت خویش را با کودتا نشان داده بود ولی از لحاظ مضمون حرکتش در این دوره آمادگی فوری برای قیام را نداشت. به‌غیراز رده‌های پیشرو آن، که اقلیت کمی در درون طبقه بوده و در تظاهرات خیابانی مجاهدین بودند، هرچند که با گسترش تظاهرات خیابانی شرکت کارگران در آن به تدریج سیر رشد یابنده داشت. ولی طبقه در مقیاس عمومی هنوز آمادگی ذهنی مقابله مسلحانه با خمینی را نداشتند. در مورد نحوه مبارزه نیز کاملاً در ابهام بودند. چه جنبشی که از گذشته علیه حزب (منظور حزب جمهوری اسلامی است) بلند شده بود از توده مردمی بود که در عمل خمینی را به‌عنوان رهبر قبول داشته و حامی بنی‌صدر می‌پنداشت. تا آن زمان مبارزه علیه حزب جمهوری اسلامی هیچ‌گاه با مبارزه علیه خمینی تلفیق و تکامل نیافته بود. در نتیجه خیانت خمینی که تا آن زمان به‌عنوان رهبر و حامی بنی‌صدر مورد قبول مردم بود، کاملاً غیرمنتظره بود. حال مبارزه برای طرد حزبیون مجبور بود با مبارزه برای سرنگونی خمینی تلفیق و تکامل یافته و یکی شود. به عبارت دیگر مبارزه برای خلع ید جناحی از هیئت حاکمه به‌درستی به مبارزه برای طرد و سرنگونی هیئت حاکمه تکامل نیافته بود. آمادگی ذهنی برای چنین تکامل ناگهانی که مستلزم تغییر در مضمون مبارزه و نحوه مقابله با حکومت بود، به‌فوریت نمی‌توانست برای طبقه کارگر حاصل شده و زمینه‌ساز یک قیام فوری گردد، هرچند که طبقه در صورت داشتن سازمان و تشکیلات قادر به پیمودن سریع در تکامل ناگهانی فوق‌الذکر بود. توده مردم و در قلب آن طبقه کارگر

نیازمند سازمان‌دهی سیاسی و نظامی و تجربه بیشتر بود. بی‌جهت نبود که هیچ نیرویی قادر به طرح شعار «مرگ بر خمینی» در خردادماه و حتی تا مدتی بعد در میان مردم نبود. پخته شدن و تکامل شرایط انقلابی خردادماه که با منزوی شدن خمینی همراه شده بود دیر یا زود می‌توانست زمینه یک قیام را فراهم کند. اگر رهبری جنبش یعنی بنی‌صدر و یا سازمان متشکل آن یعنی مجاهدین قادر می‌شدند شرایط انقلابی خردادماه را به‌سوی قیام هدایت کنند. نه آنکه به سقط‌جنین پرداخته و انزواطلبانه دست به مبارزه مسلحانه خویش به‌عنوان محور بسیج کننده و متشکل کننده مبارزات خلق زنند. آن‌طور که زدند و آن‌طور که بعداً البته با تاکتیک کاملاً مختلف «اتحادیه کمونیست‌ها» نیز چنین کرد.

بدین ترتیب وضعیت انقلابی خردادماه کاملاً جنین یک قیام را در برداشت ولی هنوز آمادگی یک قیام فوری را نداشت. رهبری جنبش و سازمان متشکل آن آنچه کردند نه در جهت تکوین شرایط انقلابی به شرایط قیام که به رکود کشاندن آن و خارج نمودن توده مردم از صحنه انقلاب از طریق بی‌عملی بنی‌صدر و یا عملیات انزواطلبانه و شتاب‌زده مجاهدین بود. اگر اینان در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه بودند هرگز قیام دسامبر ۱۹۰۵ و اکتبر ۱۹۱۷ به وقوع نمی‌پیوست. اگر اینان نیروی محرکه و رهبری انقلاب در سال ۱۳۵۶ بودند هرگز بهمن‌ماه ۱۳۵۷ فرانسه‌نمی‌رسید. شرایط انقلابی سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در روسیه و ۱۳۵۶ در ایران پیش از آنکه رسیده شده و به قیام تکوین یابد، به قیام گروه‌ها و خارج شدن مردم از صحنه تکامل می‌یافت.^۲

^۲ بررسی نیروهای حکومتی از لحاظ سیاسی و نظامی نشان می‌داد که برای ضربه نهائی زدن هنوز شکاف لازمه را ندارد. اختلاف در مورد چگونگی عزل بنی‌صدر چندان تعیین‌کننده و مهم نبود. یا آرایش نظامی حکومت یعنی سپاه پاسداران علیرغم اختلافات آمادگی رودررویی بهتری را به‌طور نسبی در مقایسه با نیروهای انقلابی داشت. آنچه می‌توانست شکاف در هیئت حاکمه را از لحاظ سیاسی و نظامی عمیق کند به‌پا خاستن یک قیام عمومی و توده‌ای در آن زمان بود که البته هنوز شرایطش فرانسیده بود.

در نتیجه یکی گرفتن شرایط انقلابی با شرایط قیام یک انحراف اساسی اکثریت هیئت مسئولین بود. در شرایطی که رهبری آن زمان جنبش یعنی بنی‌صدر آمادگی ذهنی و تشکیلاتی برای قیام را نداشت، در شرایطی که مجاهدین و جوانان زیر پرچمش قدرت بسیج توده‌ای را نداشته و به‌علاوه خود نیز معتقد به قیام فوری نبودند، در شرایطی که توده مردم نیازمند سازمان و تشکیلات و پخته شدن شرایط انقلابی برای کسب آمادگی ذهنی و نظامی لازمه برای قیام بودند.

شرایط جامعه به‌صورت آماده بودن برای یک قیام فوری از جانب اکثریت هیئت مسئولین فرموله شد. آن‌هم در شرایطی که هیچ نیروی انقلابی جرئت طرح شعار «مرگ بر خمینی» را نداشت. آن‌هم نه‌فقط برای خردادماه بلکه برای دوران خرداد تا بهمن، البته با تفاوت‌هایی که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود.

انحراف اساسی دیگر اکثریت هیئت مسئولین کپی‌برداری از تاریخ در مورد نوع کودتا بود. بدین معنا که کودتای خمینی و موقعیت او با کودتای صغیر محمدعلی شاه و کودتای محمدرضا شاه در ۲۸ مرداد و حتی با موقعیت بختیار در اواخر سال ۵۷ یکی گرفته شد. رفقای اکثریت توجه نمی‌کردند که کودتای صغیر در دوران مشروطیت و کودتای ۲۸ مرداد توسط ارتجاع حاکم صورت پذیرفت درحالی‌که کودتای خرداد ۶۰ توسط کسی صورت گرفت که از جانب مردم تا آن زمان در رهبری مورد قبول بود، حتی از جانب بنی‌صدر. و حتی از جانب ما مدت‌ها در عمل چنین بود. در نتیجه روی آوردن فوری به مبارزه مسلحانه و یا قیام اگر بعدازآن کودتای صغیر و ۲۸ مرداد توانست و می‌توانست مورد قبول مردم قرار گیرد. در خرداد ۶۰ چنین چرخشی برای مردم بلافاصله میسر نبود. کودتای محمدعلی شاه و محمدرضا شاه در شرایطی صورت گرفت که این دو به‌عنوان ارتجاع از جانب مردم شناخته‌شده و دارای پایه توده‌ای نبوده و مبارزه مردم به مرحله سرنگونی ارتجاع در حال تکامل بود.

در حالی که خمینی تا آن زمان به‌عنوان رهبر مردم بوده و دارای پایه مردمی چند میلیونی. دیگر آنکه مبارزه مردم در هر دو کودتای فوق علیه رأس قدرت سیاسی یعنی محمدعلی شاه و محمدرضا شاه در جریان بود. و همان‌طور که گفتیم در حال تکامل به یک قیام بود. به این خاطر کودتا صورت گرفت. در حالی که در قبل از خرداد ۶۰ چنین مبارزه مشابهی در جامعه ما علیه خمینی جریان نداشت. توده مردم حتی در مقابله با حزب {حزب جمهوری اسلامی} تحت رهبری بنی‌صدر برای آزادی، یا خمینی را حامی خود می‌دانستند و یا حمایت وی را برای طرد حزب انتظار داشتند. پایه‌گیری بنی‌صدر در جامعه ما و خیزش آزادیخواهی علیه حزبون در مرزبندی با خمینی صورت نپذیرفته بود بلکه در عین حال با قبول خمینی انجام شده بود هرچند که در نتیجه کودتا موقعیت خمینی در جامعه متزلزل شده و اساساً منزوی گردید. پایه توده‌های وی از اکثریت جامعه به اقلیت تبدیل گردید، ولی نه آن‌طور که اکثریت هیئت مسئولین تحلیل کرد. یعنی با یکی گرفتن موقعیت خمینی با موقعیت دو شاه معدوم و حتی بختیار به این نتیجه رسیدند که پایه فعال وی مشتی عربده‌کش، اراذل‌اوباش هستند و بس. این تحلیل به‌طور مؤدبانه در (حقیقت شماره ۱۳۹) چنین منعکس شد: «این دار و دسته خمینی که در مقام حرکت رهبری کودتا ... قرار گرفت، دارای هیچ جایگاهی در میان مردم نیستند.» سپس به‌طور عریان‌تری می‌افزاید: «تنها پایگاه فعال اجتماعی آن‌ها دسته‌هایی از اشرار و عناصر فاسد شده طبقات مختلف یعنی اجامر و اوباش بی‌طبقه تشکیل می‌دهند.» (تأکیدات از ما است)

شناخت از ماهیت خرده‌بورژوازی سنتی در جامعه ما (یا دست‌کم حامی خمینی بعد از کودتا) از لحاظ اجتماعی-سیاسی به‌ویژه در زمینه تعصبات و وابستگی‌های مذهبی این قشر وسیع، که متحجرت‌ترین و متعصب‌ترین بخش از مردم جامعه ما بوده و تحت شرایط معینی حتی به ضدیت با آزادی و انقلاب کشانده می‌شوند، ریشه تحلیل نادرست اکثریت هیئت مسئولین از پایه‌های

خمینی بود. همان‌طور که این قشر و یا بخش‌هایی از آن در دوران جنگ تحت رهبری میرزا کوچک خان و یا در دوران ۳۲ - ۲۹ تحت رهبری کاشانی - نواب به ضدیت با نیروی دمکراتیک و آزادیخواه کشانده شده و در خدمت امپریالیست‌ها قرار گرفته و جاروکش آنان شدند. تجربیات خرداد و بعدازآن به‌ویژه با بهره‌گیری استادانه از احساسات مذهبی آنان از جانب حکومت خمینی صورت پذیرفت، نشان داد که خمینی هنوز دارای پایه توده‌ای است. البته به‌صورت اقلیتی از جامعه و صدالبته به‌عنوان تنها کسی از هیئت حاکمه که دارای مقداری پایه توده‌ای هست. در نتیجه منزوی شدن خمینی به خاطر کودتا به‌صورت این‌که دارای «هیچ پایگاه در میان مردم» نیست ارزیابی شد و بالاخره با آمادگی فوری مردم برای سرنگونی‌اش یکی گرفته شد. ولی اکثریت هیئت مسئولین در همین‌جا دچار دوگانگی می‌شود. در حالی که جامعه را آباستن یک قیام می‌دید، قادر نبود و جرئت نمی‌کرد شعار «مرگ بر خمینی» را طرح نماید. معلوم نبود چگونه مردم باید قدرت سیاسی و رأس آن‌ها سرنگون سازند بدون آنکه شعار سرنگونی آن‌ها راهنمای قیام خویش سازند. این هم شاید نوعی از قیام‌های جدیدالکشف توسط رفقای اکثریت باشد!!

خلاصه کنیم تحلیل‌های سیاسی ذهنی‌گرایانه و ماورای چپ اکثریت از اوضاع و احوال خردادماه که مبنای تحلیلشان از اوضاع جامعه تا به امروز بود، و درعین‌حال مبنای طرح عملی‌اش قرار گرفت، جامعه را در شرایط یک قیام فوری ارزیابی نمود. درک انحرافی از قیام از یک طرف و تحلیل انحرافی‌تر در مورد موقعیت اقشار و طبقات مختلف و کیفیت رهبری بنی‌صدر از طرف دیگر و بالاخره کپی‌برداری از تاریخ در مورد کودتا و موقعیت خمینی از طرف سوم، سه پایه اساسی انحراف اکثریت بودند. سه پایه‌ای که ستون فقرات طرح عملی آن‌ها را تشکیل می‌دادند. البته همان‌طور که قبلاً نیز متذکر شدیم تحلیل‌ها و ارزیابی سیاسی اکثریت هیئت مسئولین از اوضاع و احوال جامعه محدود به نکات مهم دیگری نیز بودند که در اینجا از بررسی آن‌ها خودداری نمودیم. مانند وابسته و

کمپرادور دانستن هیئت حاکمه، سازش فوری بر سر جنگ، تحلیل نادرست از مضمون دوره انقلاب در قبل از کودتای خمینی و ارتباط با مسئله قدرت سیاسی و بالاخره عدم طرح آلترناتیو قدرت سیاسی خویش در شرایطی که به‌زعم ایشان قیام در دستور فوری کار است باید ذکر نمود، به‌ویژه این دو نکته انحرافی آخر هر یک {کلمه‌ای ناخوانا} از همان تئوری اپورتونیستی شکاف در بالا به‌عنوان تئوری سازمان از بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ می‌باشد. تئوری که قرار بود به‌درستی تاکتیک موقت سازمان را در برابر هیئت حاکمه آن زمان تعیین نماید و در عمل به راهنمای همه فعالیت‌های سازمان مبدل گردید.

ب - دوره تیر - مردادماه: تدوین طرح عملی اکثریت و بررسی ما از آن

۱- طرح عملی سازمان، یعنی قیام از یک محله مناسب در تهران در تیرماه تدوین و تصویب گردید. این طرح با الهام از ارزیابی سیاسی از اوضاع و احوال انقلابی خردادماه (آن‌هم به‌غلط و ذهنی‌گرایانه) و شرایط جنبش سیاسی زمان خویش (آن‌هم به نادرست) تدوین گشت. در آن زمان کودتای خمینی و شرایط انقلابی پیش از تکامل به قیام توسط انفعال سیاسی - عملی بنی‌صدر و حرکات انزواطلبانه و مسلحانه تروریستی جوانان متشکل به زیر پرچم مجاهدین سقط‌جنین شده و به‌تدریج به رکود می‌گرایید. بی‌آنکه توده مردم و در رأس آن طبقه کارگر که آمادگی بیشتری از سایر طبقات و اقشار نشان داده بود در مصاف با حکومت قرار گرفته و شکست‌خورده باشد. ادامه شرایط انقلابی و تکوین آن به یک قیام عمومی ایجاب می‌نمود که دو حرکت موجود در جامعه یعنی حرکت جوانان در خیابان‌ها و حرکت کارگران در کارخانه‌ها به هم جوش‌خورده و در نتیجه مبارزه مردم از حالت پراکندگی درآمده و تبدیل به اکثریتی یکپارچه در جامعه گردد. در نتیجه در آستانه سپری شدن خردادماه و فرارسیدن تیرماه، دو

راه قیام در جامعه موجود بود. یا باید به حرکت جوانان اکتفا نموده و تمایل خرده‌بورژوازی آن‌ها را که خواهان مبارزه مسلحانه فوری خویش علیه حکومت بودند، تئوریزه کرده و به مبارزه فوری مسلحانه اقدام نمود و یا باید به اتحاد جوانان با توده مردم به‌ویژه طبقه کارگر همت گماشته و به سازمان‌دهی سیاسی - نظامی طبقه کارگر پرداخته و به تشکیل کمیته‌های قیام در میان اهالی و به‌طور عمده در میان کارگران دست زد. مجاهدین و «اتحادیه کمونیست‌ها» راه اول را انتخاب کردند ولی با دو تاکتیک مختلف، یکی از راه ترور و ضربه زنی و عملیات ایذایی به (آماده‌سازی) مردم برای قیام پرداخت و دیگری یعنی «اتحادیه کمونیست‌ها» در راه و اقدام فوری برای فتح شهر از طریق برپایی جرقه از یک محله آن قدم نهاد. مردم یا به دلیل عدم آمادگی (به‌زعم مجاهدین) یا به دلیل آمادگی کافی (به‌زعم ما) برای قیام به دست فراموشی سپرده شدند. طبقه کارگر و مبارزانش در خردادماه پیش از آنکه عمق یافته و گسترده شود مورد بی‌مهری نیروهای سیاسی فوق‌قرارگرفته و به کنار زده شد. و در نتیجه مبارزه طبقه کارگر که بیش از هر چیز نیازمند تشکیلات بود در حالی که از خود تشکیلاتی برای قیام نداشت به تدریج در آستانه رکود قرار گرفت قرار شد که منتظر جرقه گروه‌ها مانده و زمانی که گروه‌ها دست به مبارزه مسلحانه زدند به آن بپیوندند. بدین ترتیب راه برای انحراف جوش‌و‌خروش انقلابی طبقه کارگر به پاسیفیسم و اکونومیسم در عمل بازگردید.

اگر راه‌حل‌های عملی را از زاویه مجموعه نیروهای درون جنبش کمونیستی بررسی کنیم، دو راه‌حل مختلف در کنار هم غالب شدند، یکی راه‌حل «چریک‌های اقلیت» و «اتحادیه کمونیست‌ها» که با کرنش و تقدیس‌گرایی انقلابی ولی انزواطلبانه جوانان شهری مبارزه مسلحانه فوری گروه‌ها را به شکل ترور و یا شکل «قیام» تجویز می‌کردند. و دیگری راه‌حل «پیکار» و امثالهم که کار آرام سیاسی (و یا مطالعاتی) و هسته‌سازی که از حد اکونومیسم در میان طبقه فراتر نمی‌رفت، را تجویز می‌کرد. «پیکار» در زمانی که جامعه در شرایط

انقلابی به سر نمی‌برد، قیام را تجویز می‌کرد و حال از بعد از پیدایش شرایط انقلابی در خردادماه کار آرام سیاسی را طلب می‌کرد. بدین ترتیب بار دیگر جنبش کمونیستی ما در یک تند پیچ تاریخی دیگر باز استعداد خویش را در پیمودن راه اکونومیستی و چریکی و وفاداری به تاریخ خویش نشان داد. همان‌طور که در عرض شصت سال اخیر نشان داده بود، چریکیسم و اکونومیسم غالب شد و بار دیگر مارکسیسم - لنینیسم به پس‌زده شد. وحدت مابین نیروهای درون جنبش کمونیستی بر زمینه یک سازمان‌دهی سیاسی - نظامی طبقه کارگر و دیگر اهالی شهری برای قیام که وضعیت انقلابی خردادماه زمینه کاملاً مناسبی را برای آن فراهم آورده بود بازهم به بوته فراموشی سپرده شد.

۲- در چنین شرایطی علاوه بر این نکات سیاسی ذکر شده در بخش الف از جانب اکثریت هیئت مسئولین دلایل دیگری از جانب این رفقا مطرح می‌گردید که مهم‌ترین آن عبارت بود از این که «در مقابل کودتا باید دست به عمل مسلحانه فوری زد و گرنه گروه‌ها در سرکوب ارتجاع نابود خواهند شد.» این نکته که به‌عنوان یک اصل عمومی و کلی از جانب اکثریت مطرح شد، در واقع تبدیل به قانونمندی عام مقابله با کودتا در جوامع مختلف شد، کار به آنجا رسید که نشریه در تحلیل از رفتن بنی‌صدر - رجوی به فرانسه آن را ناشی از عدم اقدام آن‌ها به یک مبارزه مسلحانه فوری «قیام‌گونه» که نتیجه این نوع فرار را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود تلقی کرد. ولی آیا در مقابله با سرکوب ارتجاع و کودتا در هر شرایطی به‌عنوان یک اصل و قانونمندی انقلاب باید خود اقدام به مقابله نظامی نمود؟ یا این مسئله بستگی به شرایط دارد؟

تجربیات به ما می‌آموزند، به قول مائو تسه‌دون که می‌گفت جواب ضربه با ضربه بستگی به شرایط دارد. پاسخگویی مسلحانه فوری و نوع آن در مقابل کودتاهای ضدانقلابی بستگی تام و تمام به شرایط و خط و مشی رهبری دارد. بستگی به آمادگی نیروهای انقلابی، موقعیت و آمادگی توده‌های مردم و بالاخره ترکیب و میزان قدرت ارتجاعی حکومتی دارد. در جریان کودتای صغیر

محمدعلی شاه، در سراسر ایران تنها یک شهر آمادگی مقابله با کودتای فوق را داشت و آن تبریز بود که در آن یک قدرت دوگانه برقرار بود. با کودتا بساط قدرت خلق یعنی انجمن تبریز برچیده شد ولی انجمن تبریز به‌عنوان یکی از دو قدرت موجود در شهر علاوه بر سازمان‌دهی چند ساله در میان مردم شهر، داشتن دستجات نظامی خویش تحت رهبری ستارخان و بالاخره سابقه ممتد مبارزاتی مشخص توده مردم علیه محمدعلی شاه قادر شد که علیه کودتا دست به مبارزه مسلحانه زند. انقلابیون در هیچ جای دیگری از ایران از موقعیت و شرایط مناسبی برخوردار نبوده و قادر به عکس‌العمل نشدند. در روسیه دوران فوریه - اکتبر ۱۹۱۷ بعد از تظاهرات مسلحانه و خونین توده مردم در ۴ - ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، قدرت دوگانه برچیده شد و حکومت بورژوازی قدرت را تمام و کمال در اختیار گرفت. حکومت بورژوازی دست به تعقیب و دستگیری و کشتار وحشیانه و بی‌سابقه بلشویک‌ها و کارگران زد. موج شدید اختناق در کشور بیداد کرد ولی لنین و حزب بلشویک حاضر به مقابله مسلحانه فوری علیه حکومت چه از جانب حزب، چه از جانب تظاهرات کارگری نبوده و علیه تز قیام فوری درون حزب مبارزه داشتند. آنان حتی در تظاهرات ۴-۳ ژوئیه مخالف مقابله مسلحانه کارگری بودند. چه هنوز توده مردم و به‌ویژه کارگران را آماده چنین کاری ندانسته و ارتجاع را در موقعیت کاملاً متزلزل ارزیابی نمی‌نمودند در نتیجه کماکان سازمان‌دهی سیاسی - نظامی طبقه کارگر و تدارک قیام را در دستور کار قرار می‌دادند. فقط در اواسط سپتامبر بود که لنین اوضاع را مناسب قیام دید آن‌هم به شیوه‌ای مارکسیستی و نه بلانکیستی - چریکی.

در نتیجه تجربیات دو انقلاب مشروطه و روسیه نشان می‌دهند که مقابله با کودتا یا سرکوب انقلابیون و خلق توسط ارتجاع به شیوه مبارزات مسلحانه و نوع آن کاملاً بستگی به خط‌مشی رهبری دارد و یک قانونمندی عام درباره کودتا و سرکوب وجود ندارد. آن‌طور که رفقای اکثریت استدلال می‌کنند شرایطی که

برای قیام فوری در خردادماه و به‌طریق‌اولی در تیرماه هنوز در جامعه ما وجود نداشته‌اند.

دلایل دیگری نیز رفقا در تأیید طرح ارائه می‌کردند که البته جزء دلایل اصلی نبوده بلکه در تکمیل استدلالات اصلی عنوان می‌شد مانند خطر فوری نظامی سلطنت‌طلبان (و آمریکا) نمونه آن نزدیکی ارتش ۲۵ هزار نفری ارتجاع گذشته در نزدیکی سلماس بود.

در هر حال بر روی تحلیل معینی از اوضاع و احوال ایران، رفقا متحد شده و راه عملی مبارزه مسلحانه فوری را که به آن قیام نام نهاده بودند تجویز می‌کردند. بدین ترتیب با نام‌گذاری قیام بر چنین راهی ظاهراً با مشی چریکی مرزبندی شده بود. حال آنکه درک رفقا از قیام نه لنینی بلکه بلانکیستی و راه آن نه مارکسیستی که چریکی بود. بدین ترتیب یک خط مشی جدیدی بر «اتحادیه کمونیست‌ها» چیره گشت بدون آنکه اکثریت رفقا از آن آگاهی داشته باشند. درک بلانکیستی از قیام یا راه چریکی طردشده در سال‌های گذشته بر اکثریت هیئت مسئولین یعنی خط مشی بلانکیستی - چریکی.

۳- طرح عملی چنین عنوان شد که وظیفه فوری ما آغاز قیام مسلحانه است که حمایت فوری مردم را در منطقه در برداشته و به پیروزی فوری خواهد انجامید. بدین منظور باید از یک محله مناسب تهران مبارزه مسلحانه را آغاز نماییم، بقیه فعالیت سازمانی تبلیغات در میان مردم برای پیوستن به آن خواهد بود. تبلیغات خود تابعی است از عمل مسلحانه که باید به گردش تبلیغات انجام شود. بقیه فعالیت‌های سازمان به‌ویژه بخش کارگری بایستی به‌عنوان تابعی از قیام مسلحانه بوده و وظیفه مرکزی در میان کارگران همانا تبلیغ قیام مسلحانه سازمان است. البته آنچه به‌طور کلی عنوان شد و بعداً به‌تدریج حالت رسمی به خود گرفت فقط آغاز به عمل مسلحانه فوری یا به‌زعم رفقا قیام بود. ولی در عمل بقیه فعالیت‌ها به‌ویژه بخش کارگری کم‌وبیش به حالت تعطیل درآمدند بدین ترتیب جوش و خروش انقلابی توده کارگر به حال خود فروگذارده شد تا ما نیز به

سهم خود در رکود آن دستی داشته باشیم. البته برخی از رفقای اکثریت هیئت مسئولین با طرح عملی فوق مخالف بوده و آن را عملی نمی‌دانستند و منطقه شمال را مناسب می‌دانستند. ولی با تحلیل سیاسی اکثریت هیئت مسئولین از شرایط قیام و اهمیت مرکزی تهران که می‌بایستی قلب چنین قیامی باشد جرقه می‌بایستی در تهران زده می‌شد. طبعاً با توانایی تشکیلاتی - نظامی ما که قادر به تسخیر و فتح مراکز قدرت در یک ضربت نبودیم، راهی به جز قیام از یک محله مناسب میسر نبود. ولی آیا جنگ چریکی شهری از یک محله در شهری که مرکز قدرت سیاسی - نظامی ارتجاعی است می‌تواند به یک قیام شهری مبدل شود؟ یعنی همان‌طور که طراحان وعده می‌دادند می‌توانست حمایت فوری مردم و پیروزی قیام را تسهیل کند؟ البته نه! چنین جنگی با توجه به شرایط آن زمان جامعه از لحاظ آمادگی فوری مردم، قدرت نظامی - سیاسی حکومت و مطرح نبودن ما در جامعه به‌عنوان محوری که مورد اعتماد توده مردم و یا حداقل پیشروان آن باشد قطعاً با شکست روبرو می‌شد، نه‌تنها حمایت فوری در برداشت بلکه شکست فوری در برداشت. جواب به این مسئله با یکی گرفتن شرایط جامعه ما با دوران مشروطیت و شرایط خاص تبریز از طریق کپی‌برداری از تجربه ستارخان پاسخ داده می‌شد. شرایطی که هیچ‌وجه مشترک سیاسی غیرازآنکه عمل کودتا در هر دو مقطع از تاریخ اتفاق افتاده و گروهی از انقلابیون اراده در پاسخگویی به آن کرده‌اند با یکدیگر نداشت. حتی موقعیت جامعه ما با موقعیت جامعه روس در دوران فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ یکی و حتی بهتر گرفته می‌شد. بقول رفیق مسئول طرح: «موقعیت خمینی از کرنسکی بدتر و موقعیت ما از بلشویک‌ها بهتر است.»!!

قیام از نظر سیاسی قرار بود بنام حمایت از بنی‌صدر اعلام شود و حین آن خواسته‌های سیاسی ما گنجانده شود. روشن بود که بنی‌صدر اگر از این قیام حمایت کند مسلماً با خواسته‌های آن توافق نخواهد داشت و در نتیجه قیام‌کنندگان مجبور بودند مابین حمایت بنی‌صدر از قیام و خواسته‌های خود

یکی را انتخاب کنند، که البته در شرایطی که قیام از جانب ما آغاز شده بود، حمایت بنی‌صدر برای حفظ و گسترش آن نقش تعیین‌کننده داشت تا مطرح نمودن خواسته‌های سیاسی ما. در حقیقت قصد قیام به حرکت درآوردن بنی‌صدر از انزوا بود. اکثریت هیئت مسئولین به دنبال تز اپورتونیستی «شکاف در بالا» به‌عنوان محور کار سازمانی در گذشته که به‌طور عمده سازمان (هم اقلیت و هم اکثریت) را به دنباله‌روی از خمینی و سپس بنی‌صدر کشانده بود این بار قصد دنباله‌روی از بنی‌صدر را به‌طور سیستماتیک تئوریزه می‌نمود. این بار نیز فعالیت سیاسی - عملی سازمان به «بالایی‌ها» چشم دوخته بود، هرچند که این «بالایی» آن زمان در حکومت نبود. بی‌جهت نیست در شرایطی که اکثریت هیئت مسئولین قصد قیام و کسب قدرت سیاسی را در جامعه طرح می‌نماید از طرح آلترناتیو حکومتی حداقل انقلاب دمکراتیک یعنی جمهوری دمکراتیک خلق^۳ طفره می‌رود. چنین انحرافی غیرقابل بخشودن است و به چیزی جز اپورتونیسم نمی‌تواند منتهی شود. جدا نمودن سرنگونی قدرت سیاسی از آلترناتیو حکومتی جانشین آن‌هم در شرایطی که به‌زعم ایشان جامعه قیام را می‌طلبد کاملاً انحرافی بوده و کمونیست‌ها را به دنباله‌روی سیاسی از دیگر طبقات جامعه می‌کشاند. بی‌جهت نبود در عرض دو سال و اندی از قیام بهمن‌ماه تا کودتای خمینی در خردادماه، ما هرگز آلترناتیو حکومتی خویش را مطرح نکردیم.

ولی قیام در تهران به دلایل سیاسی - تشکیلاتی در مقیاس جامعه و در سازمان ما عملی نشد. دلایل چه بودند؟ چگونه از جانب اکثریت هیئت مسئولین عنوان شدند؟

۳. ما بر روی نام جمهوری فوق حساسیت خاصی نداریم. ولی چون موضع رسمی سازمان در مورد آلترناتیو و قدرت سیاسی جمهوری دمکراتیک خلق هست، در اینجا به همین نام قناعت می‌کنیم.

۴- پس از حدود کمتر از دو ماه از تدوین طرح عملی فوق، اکثریت هیئت مسئولین به این نتیجه رسید که محل اجرای طرح بایستی از تهران به شمال تغییر نماید. دلایل اصلی این تغییر چنین عنوان شد که امکانات عملی - تکنیکی ما اجازه اجرای طرح در تهران نداده و با توجه به صحت تحلیل‌های سیاسی اکثریت هیئت مسئولین از جامعه و حفظ آن تحلیل‌ها باید به منطقه شمال تغییر مکان داد. ولی دلیل فوق یک جنبه از حقیقت بود هرچند که همین دلایل درعین حال نشان داده و ثابت می‌کند که شرایط جامعه آن‌چنان آماده نبود که جرعه مسلحانه یک سازمان کوچک در قلب چنین جامعه‌ای بتواند پایدار بماند (دست‌کم به مدت ۴۸ ساعت آن‌طور که رفقا در نظر داشتند) و حمایت فوری مردم را کسب نموده و به پیروزی برسد. جنبه دیگر از حقیقت مخالفت برخی از رفقا اکثریت هیئت مسئولین که به تدریج دیگر چندان بر نظریه قیام پافشاری نداشتند و بیشتر آغاز یک مبارزه مسلحانه را مدنظر داشتند. که تهران برای آن مناسب نبود. در نتیجه اکثریت هیئت مسئولین اراده نمود که قیام فوری خویش را نه در قلب جامعه‌ای که به‌زعم ایشان قیام می‌طلبید، بلکه در منطقه نسبتاً دور ولی مناسب صورت تحقق داده و جامعه عمل بپوشاند. در حال این تغییر تا حدودی ضربه‌ای بر تحلیل «شرایط کنونی جامعه آماده قیام فوری است.» وارد نمود. به طوری که برای برخی از رفقای اکثریت هیئت مسئولین بودن مردم در صحنه و حمایت فوری آنان از قیام، کاملاً به زیر سؤال رفت. بدین ترتیب و در یک کلام با تغییر طرح از تهران به شمال نظریه قیام و پیروزی فوری آن در مقیاس کشوری به تدریج از دستور کار خارج شده و به قیام فوری در یک منطقه کوچک محدود شد تا از آنجا بتواند شعله قیام سراسری خلق را برانگیزد.

ج - دوره شهریور - بهمن‌ماه: انتقال به شمال و تدارک نبرد بهمن‌ماه

۱- طرح قیام در شمال ابتدا قرار بود مانند طرح تهران عملی شود. یعنی از یک محله مناسب امل آغاز شده و با یک حرکت سریع و جرقه‌ای به قیام مردم شهر انجامیده و آن‌ها را آزاد کنند. پس از مدتی رفقا به این نتیجه رسیدند که تدارک این کار در شهر امکان‌پذیر نیست. تصمیم بر استقرار در یک بیلاق برای تدارک گرفته شد تا سپس به شهر رفته و طرح را عملی سازند. پس از چندی به این نتیجه رسیدند که این کار نیز عملی نیست. در این هنگام که هم‌زمان با نشست دوم هیئت مسئولین از بعد خردادماه بود که تصمیم بر انتقال به جنگل گرفته شد تا با طی پروسه تدارکاتی در جنگل طرح قیام را در شهر امل پیاده نمایند.

در این نشست ارزیابی قبلی اکثریت معروف به «هشت نکته» مجدداً مورد تأیید قرار گرفت. فقط آنچه تغییر پیدا نمود محل انجام طرح بود. به‌راستی شگفت‌آور است که شرایط جامعه از نظر رفقا با گذشت دو ماه از وضعیت انقلابی خردادماه کماکان تغییراتی ننموده بود؟! هرچند همان‌طور که گفتیم تغییراتی در نظر رفقای اکثریت با گذشت زمان پدید آمده بود. ولی این تغییرات نه در جهت تغییر طرح از یک قیام به روش بلانکیستی به یک قیام به روش لنینی، بلکه در جهت تغییر به مبارزه مسلحانه به روش مشی چریکی بود. هرچند که این تغییرات نیز در این زمان چندان اساسی نبودند.

در یک‌کلام طرح بر مبنا بهره‌برداری از نیروی جوانان به جنگل زده و آماده در این منطقه استوار بود. تا با زدن جرقه در امل و تسخیر آن لشگری از جوانان را تدارک دیده و به‌سوی تهران حرکت نموده و پیروزی نهایی بر حکومت خمینی را به‌کف آورند. (البته شعله‌ور شدن قیام در شمال به‌زعم ایشان باعث خیزش و قیام در سایر نقاط ایران خواهد شد، همان‌طور که در دوران ستارخان شد.)

تئوریزه نمودن حرکت و بینش خرده‌بورژوازی جوانان انقلابی در شمال و کرنش به آن راهنمای عمل رفقای اکثریت هیئت مسئولین گردید. در نتیجه قیام فوری کماکان ستون فقرات طرح باقی ماند. بدین منظور برای آنکه از تغییر محل احیاناً درک درازمدت از مسئله قیام به صورت جنگ مسلحانه توده‌ای داده نشود تأکید و تصریح شد که مسئله ما جمع‌آوری ارتش و حرکت به سوی تهران است و نه برپایی منطقه آزاد شده، راهی که از جمله مستلزم کار در میان دهقانان بود و نه در میان جوانان.

از لحاظ تشکیلاتی کار عمده سازمان انجام قیام فوری فوق‌الذکر و تبلیغات به گرد آن ترسیم شد.^۴ البته باید گفت که در مصوبه اکثریت در نشست دوم صحبت از توجه به کار کارگری سازمان شده بود. ولی از یک طرف محور بسیج به گرد طرح در شمال بود که در نتیجه تا انجام طرح در شمال هیچ نوع برنامه‌ای برای کار سیاسی در میان کارگران از جانب کمیته دائم تدوین نشد و بر مبنای ماهیت طرح نمی‌توانست هم بشود. از طرف دیگر هنوز مرکب قطعنامه اکثریت بر کاغذ خشک نشده بود که بسیاری از فعالین بخش کارگری و زحمتکشی ما از این بخش بیرون کشیده شد و به شمال اعزام شدند. (در اینجا منظور لزوماً افرادی نیست که از کارخانه بیرون کشیده شده باشند. بلکه افرادی است که وجود آن‌ها برای ادامه حرکت بخش کارگری لازم و ضروری بوده است.) به‌عنوان مثال از تهران بیشترین افراد اعزامی به شمال از بخش کارگری و زحمتکشی سازمان بودند که در ضمن مسئولیت‌های حساسی نیز به عهده داشتند. در نتیجه تعدادی از حوزه‌های بخش کارگری و زحمتکشی متلاشی شدند و سازمان‌دهی دوباره آنان که باقی ماندند به مدت بیش از سه ماه به طول

^۴. بعدها در دی‌ماه، آنچه در عمل قرار بود به نظر رفقای اکثریت هیئت مسئولین پیاده شود به صورت انتقاد از جانب مسئول طرح به‌صراحت و نه به‌طور مبهم در نامه رسمی به کمیته اجرایی عنوان شد که: «تبلیغات کار اصلی رفقای ما در نقاط دیگر است و به‌عنوان مقدمه و پیش‌درآمد کار تشکیلاتی برای متشکل کردن هواداران قیامگر و این قیام می‌باشد».

انجامید. البته برخی از رفقای اکثریت هیئت مسئولین با بیرون کشیدن نیرو از بخش کارگری مخالف بودند ولی درهرحال و در عمل هیچ اعتراضی در این زمینه به عمل نیامد. کمیته دائم با انتخابات جدید و سازمان‌دهی نوین یکسره به شمال رفت، بدون آنکه برای بقیه سازمان برنامه‌ای داشته باشند. البته وقتی قیام در شمال عملی می‌شد آن وقت کار سازمان می‌بایستی تبلیغات به گرد قیام شمال باشد. بدین ترتیب عمل مسلحانه یک گروه می‌بایستی به‌عنوان محور تبلیغاتی و سازمان‌دهی مردم تلقی شود. همان تزه‌های کهن در شرایط «نوین». سازمان ما البته با انجام قیام مانند بقیه مردم و طبقه کارگر می‌بایستی منتظر قیام پیشتانز باشند! و یا به گرد عمل مسلحانه آتی کار تبلیغاتی و سازمان‌دهی کنند! در نتیجه وقتی موج اعتصابات و اعتراضات کارگری در آبان - آذر در تهران آغاز شد سازمان نه دارای تشکیلات بود و نه قرار بود در میان کارگران کار سیاسی - نظامی برای قیام آنان انجام دهد. نظریه اکثریت چه بود؟ آن بود که چرا در میان کارگران به گرد سرداران کار تبلیغاتی انجام نمی‌گیرد! آن‌هم در شرایطی که هنوز حتی قدم اول طرح که قیام از آمل بود برداشته نشده بود.

۲- پروسه تدارک در جنگل در دوره شهریور - بهمن‌ماه درعین حال مواجه شد با تزلزل بیشتر بر سر قیام فوری {و گذار} به مبارزه مسلحانه درازمدت به‌صورت حرکات تعرضی و ضربه زنی چریکی. این تزلزلات و تغییرات در رفقای اکثریت به‌ویژه از بعد از روزهای ۲۲ - ۱۸ آبان آغاز شد.

در شهریورماه تا آبان ماه قیام فوری و مسئله لشگر کشی و فتح تهران کاملاً جو اردوگاه‌های رفقای جنگل را به خود اختصاص داده بود. ولی به‌ویژه بعد از دو درگیری مسلحانه در روزهای ۱۸ و ۲۲ آبان و ناکامی در رسیدن به شهر به‌تدریج توجه برخی از رفقا به‌سوی حرکات چریکی درازمدت معطوف شد. البته این عطف توجه تا نبرد آمل هیچ‌وقت به‌صورت یک خط مشخص و روشن منعکس نگردید. بلکه به‌صورت نقطه نظرانی عنوان شد. تغییر سازمان‌دهی رفقای جنگل

از اردوگاه‌های ثابت به گروه‌های متحرک از بعد از روز ۲۲ آبان بی‌تأثیر در شکل‌گیری نقطه نظرات مخالف قیام فوری نبود.

این نقطه نظرات به‌ویژه بعد از ۲۲ - ۱۸ آبان خود را نشان می‌داد.^۵ از جمله به علت سؤالات و ابهاماتی در این زمینه در میان رفقا بود که یک نشست در آذرماه از طرف مسئولین برای پاسخگویی به سؤالات فوق بر گذار شد. در اینجا به‌صراحت از جانب مسئولین و یا برخی از آنان امکان درازمدت شدن مبارزه مسلحانه که با قیام فوری تضاد آشکار داشت، مطرح گردید. نمونه دیگر جدا شدن گروهی از جوانان محلی از ما به دلیل عدم اقدام فوری در حرکت به شهر بود. نمونه سوم اختلاف در تعیین تاکتیک‌های رسیدن به شهر بود. تاکتیک‌هایی که ضربه‌زنی و پاک‌سازی قدم به قدم را برای رسیدن به شهر مطرح می‌نمود و این با توجه به زمان، با قیام فوری در شهر در تضاد بود. حتی در دوره‌ای از آبان - آذر این تاکتیک در میان رفقا غلبه پیدا نمود که بعداً کنار زده شد. بدون آنکه ریشه‌یابی شود. و بالاخره باید از اختلاف‌نظر مابین مسئولین جنگل در مورد زمان نبرد آمل در بهمن‌ماه نام برد همه این موارد نشان‌دهنده تغییراتی در میان رفقای اکثریت در جنگل بر سر درستی و صحت ارزیابی خویش از شرایط جامعه و مسئله قیام فوری و عریان شدن راه کاستریستی «قیام» بود. ولی هیچ‌کدام از این نقطه نظرات به‌عنوان یک خط عرضه نشد. فقط شکست نبرد آمل بود که مسئله تز قیام فوری را دچار شکست نمود. ولی نه به سمت قیام به روش و رویه لنینی، که به روش و رویه کاستریستی که با تدارک ایدئولوژیک و تحلیل سیاسی رفقا از مسائل اجتناب‌ناپذیر بود. در نتیجه و در یک کلام شکسته شدن درک بلانکیستی از قیام و حرکت به سوی درک کاستریستی از مبارزه مسلحانه در

^۵. البته قبل از تاریخ فوق به‌عنوان مثال یک بار عنوان گردید که به شهر رفته و زندان شهر را در هم کوبیده و زندانیان را آزاد کنیم. این مطلب بلافاصله از جانب رفقا رد شد به این دلیل که طرح ما ایجاد لشکر است و نه این کار. البته بعد همین مسئله به نوعی با مسئله فتح شهر تلفیق گردید که در حال پیاده‌نشده.

میان رفقای اکثریت در جنگل، در قبل از نبرد بهمن‌ماه در حال شکل‌گیری بود ولی در هر حال در آستانه نبرد امل، اهداف جنگ فتح شهر که با حمایت مردم و پیروزی فوری همراه شده یا دست‌کم با زدن جرعه، جمع‌آوری لشگر از جوانان آماده و مستعد شهری بود.

بخش دوم: بررسی نبرد امل و نتایج حاصل از آن

حال که چگونگی تدوین طرح مورد دعوی سازمان از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفت و پروسه تغییراتی که شرایط جامعه به آن تحمیل کرده بود نیز مورد ارزیابی واقع گشت، اینک باید به بررسی نبرد امل بپردازیم. طرح مزبور در تاریخ ۵ بهمن‌ماه در ابعاد کامل خود در امل به مرحله اجرا گذاشته شد و بدین طریق تمام بحث‌ها و استدلال‌ات پیرامون این طرح در محک تجربه قرار گرفت. ما در اجرای این طرح بسیاری از عزیزترین رفقای خود را از دست دادیم. یادشان گرامی باد. رفقای که هر یک با قلبی سرشار از عشق به خلق و نفرت از دشمن در اوج ایثار و از خودگذشتگی در نبردی سهمگین نمونه دلآوری و شهامت را در مقابل چشمان وحشت‌زده دشمن به نمایش گذاشتند. رفقای را از دست دادیم که با آرمان برافراشتن کمونیسم برای نجات انقلاب به دشمن هجوم بردند و بر ماست که برای حفظ آرمان مقدس آنان از این طرح یک جمع‌بندی دقیق و صحیح به عمل آوریم و همان‌گونه که این رفقا با عزمی راسخ این طرح را به محک تجربه گذاردند ما نیز با عزمی راسخ به تصحیح اشتباهات خود بپردازیم. آری طرح به محک تجربه گذاشته شد و از این‌رو بررسی مشخص این نبرد حائز اهمیت بوده و می‌تواند دقیقاً روشن نماید عملاً به دنبال چه بوده‌ایم و چه به دست آورده‌ایم و در این رابطه در آینده چه باید بکنیم. جهت انجام این بررسی ابتدا مختصر سیر وقایع اتفاق افتاده را مورد بررسی قرار می‌دهیم و پس از آن به نتیجه‌گیری از این نبرد وارد می‌شویم و در خاتمه به پیامدهای این طرح و

این‌که چه باید بکنیم اشاره خواهیم کرد. قبل از بررسی سیر وقایع نبرد آمل به‌طور اجمالی اهداف مقابل پای نبرد را مروری مجدد می‌نماییم.

همان‌گونه که در قسمت قبل اشاره شد، رفتن به شهر آمل اساساً بر دو هدف پیروزی فوری و کسب حمایت فوری مردم در منطقه که همان اهداف گذشته طرح بودند، استوار بوده است. پیروزی فوری در این عمل مشخص چیزی به‌غیر از فتح شهر نبوده و هدف مورد انتظار طرح بوده است. در غیر این صورت با استفاده از حمایت فوری جوانان در این منطقه قادر به ایجاد لشگری از آنان می‌گشتیم. در نتیجه ارزیابی از نبرد آمل و بررسی شکست یا پیروزی این طرح می‌بایستی از طریق بررسی میزان عملی شدن این اهداف مورد سنجش قرار گیرد. پس اهداف ما از حرکت به سوی شهر آمل و نبرد پنجم بهمن به‌طور خلاصه عبارت بودند از:

۱- تسخیر کامل شهر از طریق انهدام مراکز قدرت و پاک‌سازی در محلات و سپس تبلیغ در میان مردم برای پیوستن آنان به جریان سربداران. بالطبع اگر ما قادر به انجام چنین کاری می‌شدیم دولت یا قدرت موقتی در شهر به وجود می‌آمد. سپس این خیزش به شهرها و مناطق هم‌جوار گسترش می‌یافت که قاعدتاً با چنین دورنمایی و بر اساس ارزیابی‌های گذشته رفقا نیرویی به اندازه کافی وسیع تشکیل می‌شد و امکان لشگر کشی به تهران فراهم می‌گشت.

۲- اگر ما در تسخیر کامل شهر موفق نمی‌شدیم با مقاومتی طولانی‌تر در برخی از محلات از پیش تعیین شده زمینه کار تبلیغی و بسیجی را فراهم می‌کردیم. سپس به همراه نیروهایی که از محلات مورد نظر به سربداران می‌پیوستند، به‌موقع از شهر به جنگل عقب‌نشینی می‌نمودیم و درواقع تشکیل لشگر مورد نظر قدم‌های اولیه خود را بدین طریق برمی‌داشت.

آنچه در واقعیت اتفاق افتاد هیچ‌یک از دو حالت فوق‌الذکر نبود. سربداران متأسفانه در شرایطی که نیرویی از مردم به آنان نپیوسته بودند مجبور به عقب‌نشینی و ترک شهر شدند و درواقع طرح در دستیابی به این اهداف شکست

خورد. حال پیش از آنکه به دلایل شکست این طرح بپردازیم مختصراً به بررسی سیر وقایع طرح و برنامه عمل آن در این جنگ می‌پردازیم. زیرا این برنامه عمل در خود بیان کوشش جهت رسیدن به اهداف فوق‌الذکر می‌باشد.

الف - نکاتی از رویدادهای نبرد آمل

برنامه عمل سربداران آن‌طور که در گزارش نشست بهمن‌ماه هیئت مسئولین به چشم می‌خورد عبارت بوده از محاصره مرکز قدرت دشمن در شهر - سپاه، بسیج و دادگاه انقلاب - که در کنار آن پاک‌سازی محلات «قادی محله»، «رضوانیه» و «اسپه کلا» نیز می‌بایستی صورت می‌پذیرفت. قسمت اول این برنامه تصرف مراکز قدرت دشمن و در نتیجه فتح شهر را در نظر داشته که هدف حداکثر طرح بوده است و قسمت دوم برنامه زمینه پیوستن جوانان به سربداران را منظور نظر داشته که هدف حداقل طرح بوده است.

استقرار نهایی نیروهای ما در نقاط یاد شده با موفقیت و بدون درگیری صورت می‌پذیرد. درگیری‌ها از ساعت یازده و نیم شب آغاز می‌گردد و طرح در همان ساعات اولیه در رسیدن به هدف حداکثر خود با شکست روبرو می‌گردد و بر اساس نوشته رفقا در همان ساعات اولیه شروع عملیات رفقای که مقر سپاه را محاصره کرده بودند به این نتیجه رسیدند که تصرف مقر سپاه ممکن نیست. (گزارش نشست هیئت مسئولین بهمن‌ماه - صفحه ۲) و همچنین رفقای که به محاصره مرکز بسیج رفته بودند نیز علیرغم پیش‌روی‌هایی قادر به فتح این مرکز نگشتند به عبارت دیگر رفقا قصد تصرف این مراکز را داشته و برنامه در وهله اول تصرف مراکز قدرت دشمن در شهر را نشانه‌روی می‌کرده است که این خود چیزی به‌غیر از هدف مشخص فتح شهر و پیروزی فوری معنی نمی‌دهد. پس از آنکه دسترسی به این هدف غیرممکن ارزیابی می‌گردد عقب‌نشینی به درون محلات موردنظر صورت می‌گیرد و «ما پیش از طلوع آفتاب همه نیروهای

خودمان را در «رضوانیه» و «اسپه کلا» متمرکز کرده بودیم.» (همان‌جا) یعنی در این موقعیت و در این مقطع زمانی با انجام این عقب‌نشینی‌ها ما در رسیدن به هدف حداکثر شکست‌خورده و به کوشش در رسیدن به هدف حداقل این برنامه پرداختیم. در این هنگام متأسفانه رفقای مأمور تصرف مرکز بسیج قادر به عقب‌نشینی همگام با بقیه رفقا نشدند و به محاصره کامل دشمن درآمدند.

صبح روز ششم بهمن تهاجم دشمن آغاز می‌گردد و کم‌کم حملات آن‌ها از سمت بسیج شروع می‌شود و رفقا در دو محله «رضوانیه» و «اسپه کلا» که کاملاً در اختیارشان بوده قرار دارند و به مقاومت می‌پردازند و «تا ساعت سه بعدازظهر تمام دو محله «رضوانیه» و «اسپه کلا» در دست ما بود و رفقای در خیابان‌ها این محلات مردم را جمع کرده و برایشان صحبت می‌کردند.» (همان‌جا) و مردم را از اهداف و برنامه کار خود مطلع کردند و مردم نیز به درجات مختلف به آنان کمک و یاری رساندند. یعنی در این دو محله رفقا - تا آنجایی که چنین طرحی اجازه می‌دهد - هیچ‌گونه ابهامی در رابطه با اهداف سربداران از آمدن به شهر برای توده وجود نداشته است. (مقصود ما این است که توده می‌دانست رفقا برای چه به شهر آمده و درعین حال ارتباط سیاسی نیز در حد انتظار طرح وجود داشته است البته از نظر ما همان‌طور که بعداً بیشتر خواهیم نوشت در رابطه با قیام نه این ارتباط سیاسی با توده است و نه آن روشن بودن اهداف قیامگر برای توده) در نتیجه بر اساس ارزیابی‌های سیاسی رفقا برای این‌که طرح بتواند به هدف حداقل خود دست یابد، شرکت فعال توده در مقابله با دشمن می‌بایستی آن‌چنان بوده باشد که قدرت مقاومت طولانی برای سربداران به وجود آورده و با داشتن ابتکار عمل در عقب‌نشینی به همراه بخشی از جوانان شهر را ترک گویند. اما با فشار دشمن به تدریج حضور فعال نیروهای مردم در کنار رفقا در این دو محله تقلیل می‌یابد و «به نسبت جدی‌تر شدن مبارزه قشر شرکت‌کننده محدودتر می‌شد.» (همان‌جا) و امکان مقاومت طولانی‌تر را برای رفقا باقی نمی‌گذاشت و نهایتاً رهبری عملیات به فکر عقب‌نشینی کامل افتاد یا به عبارت

دیگر عقب‌نشینی به ما تحمیل شد. به هنگام عقب‌نشینی فرمانده عملیات دلیرانه به شهادت رسید. و رفقا در یک عقب‌نشینی نامنظم و با تحمل تلفاتی بسیار سنگین به جنگل بازگشتند. از مردم نیز علیرغم همکاری‌های وسیع که در این دو محله با سربداران نشان داده بودند کسی همراه رفقا به جنگل عقب نشست و بالتجیه طرح در دسترسی به هدف حداقل خود نیز شکست خورد.

همان‌گونه که گفتیم ابتکار عقب‌نشینی در دست ما نبود و «با تشدید فشار و روشن شدن این‌که در برابر نیرویی که دشمن بسیج کرده بود نمی‌توانیم بمانیم به فکر عقب‌نشینی افتادیم.» (همان‌جا) و درواقع امکان مقاومت طولانی در شهر برای ما وجود نداشت. این عدم امکان را عدم شرکت فعال مردم در چنین جنگی به وجود می‌آورد، همان‌طور که هنگام ترک شهر علیرغم کمک‌های مردم به ما کسی در عقب‌نشینی ما را همراهی نکرد.

بدین ترتیب سیر وقایع آن روز نشان می‌دهد که ما بر اساس اهدافی که در قسمت اول راجع به آن‌ها صحبت کردیم برنامه‌ریزی نمودیم و در دسترسی به هر یک نیز ناموفق ماندیم. حال می‌توان با ذکر مختصری که از این وقایع رفت به نتیجه‌گیری پرداخت.

ب - نگرشی بر نتایج حاصله

آنچه بر هر کس می‌تواند روشن باشد این است که طرح در رابطه اهداف فوق‌الذکر شکست‌خورده است. ما در این نبرد که از شبانگاه پنجم بهمن تا شبانگاه ششم بهمن به طول انجامید نتوانستیم به پیروزی فوری یعنی فتح شهر دست‌یابیم و نتوانستیم با مقاومتی طولانی در محلات به هدف ایجاد لشکر نزدیک شویم و بلکه با به جای گذاشتن حدوداً ۵۰ درصد تلفات (شهید و دستگیر) به جنگل بازگشتیم و طرح مورد نظر چه از نقطه نظر سیاسی و چه از نقطه نظر نظامی با شکست روبرو گشت اما آنچه مهم‌تر است بررسی دلایل این

شکست می‌باشد و بررسی زمینه‌هایی که منجر به شکست این طرح گشت. این دلایل عبارت‌اند از:

۱- تاکتیک‌های نظامی: کلیه کوشش‌های ما برای غافلگیر کردن نیروی دشمن فقط و فقط این دلیل را می‌توانست داشته باشد که به هنگام سعی ما برای تسخیر شهر، دشمن در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار گرفته باشد. ما برای این کار فعالیت چشمگیری کردیم، اما علیرغم این‌که قادر شدیم دشمن را غافلگیر کنیم و بدون هیچ درگیری و با موفقیت کامل در مواضع مورد نظر استقرار یابیم، تنها ده درصد امکانات لازم جهت استفاده از این وضعیت را به کار بردیم. به عبارت دیگر برای قیام و تصرف مراکز قدرت ما می‌بایستی در هنگام هجوم اولیه خود و غافلگیر کردن دشمن از حداکثر نیروی ممکنه برای انهدام فوری و چشمگیر دشمن استفاده نماییم. ما این کار را نکردیم و بلکه پس از یک محاصره و درگیری کوتاهی حتی بدون استفاده از سلاح‌های سنگینی که در اختیار داشتیم بلافاصله به فکر عقب‌نشینی افتادیم و ابتدا به محلات عقب نشسته و سپس از شهر خارج شدیم. هر دوی این موارد با اصول سیاسی- نظامی یک قیام در تضاد است. به عبارت دیگر رفقا کاملاً به‌طور نمونه‌وار با قیام بازی کردند و از نقطه نظر نظامی قیام را به‌عنوان یک هنر در نظر نگرفتند. به قول لنین قیام یک هنر است. یعنی باید حتماً موفقیت اول را کسب کرد و سپس از یک موفقیت به موفقیت دیگر هرگز تهاجم قطع نشود و به دشمن فرصت داده نشود. قیام باید به‌همین‌وار به‌پیش رود وگرنه ارتجاع حرکت به‌منی خود را انجام خواهد داد.

به‌غیراز مسئله نظامی فوق ما به‌هیچ‌وجه برای مردم از نقطه نظر نظامی برنامه‌ای نداشتیم. یعنی اگر مردم و یا بخشی از آنان تمایل به پیوستن فعال به این جریان از خود نشان می‌دادند و درصدد شرکت مستقیم در جنگ علیه دشمن برمی‌آمدند، ما هیچ‌گونه رهنمود و برنامه‌ای برای آنان نداشتیم. رهنمودی که ما برای این لایه از افراد می‌توانستیم داشته باشیم و بخشاً نیز عنوان می‌کردیم خبر گرفتن و حداکثر ساختن سنگر بود و قاعدتاً بهانه نیز این بود که

سلاحی در اختیار نداشتیم. در صورتی که زمانی که توده‌ها به قیامی می‌پیوندند با ابتدایی‌ترین سلاح در مقابل دشمن بایستی مجهز شده و سلاح‌های قوی‌تر را به این طریق از دشمن مصادره کنند. مثلاً ساختن کوکتل مولوتف و پرتاب آن به سوی دشمن، یا استفاده از وسایل ابتدایی مانند ریختن آب جوش به روی نیروهای نظامی دشمن و ... طرح اولیه‌ای که در هر قیام از طرف رهبری به توده رهنمود داده می‌شود، در اینجا اثری از آن دیده نمی‌شود. این‌ها خود همه برخلاف ادعای ظاهری است که عمل مسلحانه ما با بسیج نظامی توده می‌تواند قیام آن‌ها شعله‌ور سازد. حتی اگر مردم هم می‌خواستند به ما بپیوندند ما دارای هیچ برنامه‌ای نبودیم. ما به فکر قیام خویش بودیم و نه قیام مردم!

۲- ارزیابی اشتباه از قدرت دشمن: رفقا همواره ارزیابی می‌کردند که دشمن قادر به بسیج هیچ‌گونه نیروی فعالی برای سرکوب انقلابیون نیست و ارتش نیز در آن چنان وضعیتی به سر می‌برد که با شنیدن غرش گلوله‌های قیامگران بخشا به صحنه وارد شده و به قیام می‌پیوندد. (یا پاسداران از آن چنان روحیه پابینی برخوردارند که با اولین درگیری پا به فرار می‌گذارند). این ارزیابی‌های غلط در رابطه با پراتیک مشخص نبرد امل فاجعه‌آمیز بوده است. مقاومت پاسداران و افراد بسیج بیش از حد تحلیل شده توسط ما بود و برخلاف تصور ما فوراً فرار نکردند بلکه به مقاومت برخاستند. این مسئله رفقای ما را در عمل به این ارزیابی می‌رساند که این مراکز با این نیروی ما قابل تصرف نیستند. از طرف دیگر قدرت بسیجی دشمن در شهر و به‌خصوص در منطقه مافوق ارزیابی‌های ما بوده است. «جمع این نیروها از طرف دشمن حدود چهار هزار نفر بود که با مینی‌بوس و وانت و اتوبوس به سرعت در شهر حاضر کردند.» (همان‌جا) این نیرویی است فوق‌العاده بیش از آنچه در ارزیابی‌های رفقا از قدرت بسیج دشمن ارائه می‌گشت. این مجموعه قدرت آتش دشمن را در مقایسه با ما در سطحی به‌مراتب بالاتر قرار می‌داد که منبع بسیار مهمی برای تضعیف روحیه مردم در مقابله با آنان بوده است. در نتیجه مقاومت کسانی که تا آن لحظه به‌عنوان مشتکی ترسو و غیره

در ذهن خود تصویر کرده بودیم نقش بازی کرد که رهبری قیام را قدم به قدم از پیگیری در انجام کارهای لازمه برای کسب اهداف مورد نظر بازمی‌داشته و در نهایت باعث شکست قیام گردید.

۳- شرایط اجتماعی - سیاسی آماده پیوستن مردم شهر و روستا به ما نبود: این قسمت بحث اساسی‌ترین قسمت مسئله هست که هم در ارزیابی‌های رفقا همواره جایگاه فوق‌العاده‌ای داشت و هم در نتیجه‌گیری درست از این طرح سهم مؤثری می‌تواند بازی کند. اگر مردم در سطح وسیع و مورد انتظار در یک قیام به ما می‌پیوستند بر دو عامل فوق‌الذکر ۱ و ۲ تا حدود زیادی می‌توانستیم فائق گردیم و یا هر نقطه ضعفی را می‌شد به نقطه قوت تبدیل نمود. در مجموع وضعیت نیروهای مردم در این مدت بدین طریق بود که: اولاً همکاری‌های در سطح وسیع خود به صورت اعلام هواداری بود و از رساندن غذا، اخبار ... و تا حدی سنگر سازی فراتر نمی‌رفت و در همین زمینه‌ها نیز در سطحی به‌مراتب پایین‌تر از پیش‌بینی‌های اولیه بود. ثانیاً با شدت گرفتن تهاجم دشمن شرکت فعال مردم به سرعت تقلیل یافت. در صورتی که برای پیروزی یک قیام با استناد به ارزیابی‌های سیاسی از مردم قاعدتاً عکس چنین روندی باید طی شود و مردم آماده به قیام با شدت گرفتن مبارزه جری‌تر شده و در شکستن مقاومت‌های مذبحخانه دشمن مصمم‌تر می‌شوند. ثالثاً از گروه‌های سیاسی متشکل و هواداران آنان کمتر از ده در صد انتظاراتمان برآورده شد و حداکثر نمونه عملی که در این مورد نشان داده شده است کمک برخی هواداران زن مجاهدین در زمینه تبلیغات و کمک‌رسانی بوده است. در حالی که ارزیابی رفقا این بود که غریو گلوله قیامگران بلافاصله کلیه نیروهای سیاسی را در محل به حرکت وامی‌دارد. رابعاً به‌استثنای عناصری چند سطح عمومی فعال‌ترین قشر مردم پراکنده (غیر متشکل) از سطح کمک‌رسانی غذایی و شناسایی حزب‌اللهی‌ها تجاوز نکرد. در تخلیه شهر نیز هیچ‌یک از جوانان که قرار بود بخش پیشرو شهر بوده و به ما پیوندند همراه ما نیامد.

اگر ما بخواهیم از واکنش مردم در رابطه با این عملیات بررسی دقیق‌تری به عمل آوریم می‌بایستی از مردم در دو رده ارزیابی به عمل آید:

یکم- مردم روستا. آنچه در پروسه این عملیات روشن شد این بود که ارتجاع در رابطه با مردم روستا قدرت بسیج داشته است و بخش زیادی از نیروهای توده‌ای بسیج شده توسط دشمن از مردم روستاهای اطراف بوده و نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در شکست این طرح داشته‌اند. «نیروهایی که از روستا آورده بودند قابل توجه بود.» (همان‌جا) حرکت مردم روستا در این واقعه در تضاد کامل و آشکار در ارزیابی‌های سیاسی کمیته دائم در مصوبه هشت نکته‌ای می‌باشد. در جامعه ما اهالی روستا مبارزه علنی و آشکار در مقابل فئودال‌ها داشته و دارند. اما همان‌طور که بارها پافشاری کرده‌ایم، مبارزه هنوز به مبارزه با حکومت ارتقاء نیافته و بالعکس در کادر حکومتی جریان دارد. و اگرچه در رابطه با مسئله خرید برنج نمونه‌هایی از خروج محدود آن مبارزه از کادر حکومتی دیده می‌شود اما هنوز این پروسه طی نشد و در نتیجه ارتجاع قدرت بسیج آن‌ها را داشته است. در منطقه آمل این مسائل کم‌وبیش با شکل‌های مختلف زمینه داشته و بر نبرد آمل تأثیر داشته است. این مسئله سؤال سیاسی فوق‌العاده مهمی است. یعنی حتی اگر تمام تاکتیک‌ها درست می‌بود و تمام مراکز را نیز می‌گرفتیم با این چند هزار نفر چه می‌کردیم؟ سؤالی است که امروز جایگاهی ویژه برای بررسی آن از جانب رفقای اکثریت ندارد.

متأسفانه برخی از رفقا این نکته مهم را بدین صورت توجیه می‌کنند که دلیل آمدن دهقانان به شهر و شرکت در سرکوب سرداران به خاطر تبلیغات رژیم بوده است. رفقا توجه نمی‌کنند که هر رژیم ارتجاعی برای سرکوب انقلاب و بسیج بخشی از مردم برای این کار به دروغ و دغل متوسل می‌شود. اما به هر حال در هر مقطع تاریخی این شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه است که میزان پذیرفته شدن این دروغ و ریاکاری را در میان مردم تعیین می‌کند. مگر رژیم در رابطه با مردم شهر دست به همین فریبکاری‌ها و تبلیغات نمی‌زند، پس چرا

بدین صورت توان بسیج آنان را ندارد؟ چگونه بود که شاه هر چه می‌کرد و ریاکاری به خرج می‌داد که مردم را نسبت به انقلاب در سال‌های ۵۶-۵۷ بدبین کند در مقیاس وسیع به ضد خودش تبدیل می‌گشت و توان بسیج کسی را نداشت؟ رفقا بهتر است به شرایط اجتماعی و سیاسی در مورد هر قشر و طبقه به‌طور مشخص توجه کنند و مسئله را صرفاً در تبلیغ ارتجاع و بررسی مجرد این مطلب نبینند.

به نمونه کمون پاریس بنگریم. از دلایل شکست کموناردها یکی این بود که بورژوازی فرانسه توانست با دروغ و کلک به بسیج صدها هزار دهقان فرانسوی علیه کمون بپردازد و این با عدم توجه کموناردها به مسئله دهقانی همراه بود. شرایط اقتصادی - سیاسی فرانسه که هنوز دهقانان را در ذخیره بورژوازی قرار می‌داد و نه پرولتاریا، یک عامل اساسی پذیرش دروغ‌های بورژوازی از جانب دهقانان بود. در کشور ما و در شرایط آمل به دلایل متفاوت و غیره این اثر صورت پذیرفت.

به هر حال در کشور ما و به‌خصوص در منطقه مورد نظر که اساس اقتصاد آن بر روستا می‌چرخد بدون توجه دقیق به مسئله روستا و موقعیت ذهنی و مبارزاتی آنان طرح قیام با نتیجه‌ای غیر از این نمی‌توانست روبرو شود.

دوم - مردم شهر. مردم شهر از نظر ذهنی در ضدیت با حکومت بودند و سابقه مبارزه آنان نه‌تنها در کادر حکومتی نبوده بلکه آشکارا در مقابل حکومت بوده است. نکته‌ای که بر سر آن اختلافی نیست. اما آنچه واقعه آمل نشان داد این بود که مردم شهر آمادگی قطعی و نهایی برای قیام مسلحانه نداشتند.

در رابطه با پیوستن مردم به قیام در نتیجه اجرای این طرح همواره استدلالاتی می‌شنیدیم که در تضاد آشکار با اصول لنین در مورد قیام‌ها از نظر سیاسی بود. این نکات که همواره نفی می‌شدند و تحت عنوان شرایط مشخص روسیه کنار گذاشته می‌شدند به‌طور کاملاً برجسته در نبرد آمل اهمیت خود را به منصفه ظهور گذاشتند، در تحلیل‌ها و ارزیابی‌های رفقا همواره از این نکته صحبت

می‌شد که قشر پیشرو توده آمادگی کامل دارد و در نتیجه اجرای این طرح سریعاً به ما خواهد پیوست. در صورتی که زمانی که از آمادگی قشر پیشرو صحبت می‌کنیم، منظور این است که رهبری قیام باید در قشر پیشرو یا حداقل بخشی از آن پنجه تشکیلاتی خود را گسترده باشد تا زمان اجرای طرح و عمل به سرعت به حرکت درآمده و به وظیفه خود جامه عمل بپوشاند. در حالی که تازه پس از آنکه رفقا در دو محله استقرار یافتند، تازه قشر پیشرو به گرد آنان حلقه زده و به سخنان آنان گوش می‌دهند. و روشن است چنین زمانی برای این کار فوق‌العاده دیر است. دشمن با حداکثر نیروی خود به مصاف آمده و قشر پیشرو در موقعیت مشابه قرار ندارد.

رعایت این نکته یک اصل برای قیام است. از طرف دیگر توده مردم بایستی در آمادگی کامل برای قیام باشند و پرچم قیام‌کننده برای توده می‌بایستی کاملاً روشن و معین باشد. در این پروسه مردم تا آنجایی که چنین طرحی و چنین درکی از قیام اجازه می‌داد از اهداف سربداران اطلاع داشته‌اند اما در رابطه با میزانی که برای یک قیام به روش لنینی لازم است مردم از سابقه قیام‌کنندگان و اهداف چنین قیامی کاملاً روشن نبوده‌اند. و این نکته در رابطه با طرح قیام ما، یکی دیگر از اصول قیام {قیام لنینی} را از نظر سیاسی زیر پا گذاشته بود. قیامی که ما می‌خواستیم بکنیم همواره یک جنبه پنهان و مخفی داشت و مردم در مقایسه با هر قیام دیگری در انتظار آن به‌عنوان حرکتی که به آن بی‌پوندند، نبودند.

این نکات اصول هستند و اگر رفقا رعایت این اصول را در قیام‌های روسیه و تأکید لنین را بر آن‌ها تحت عنوان «کارگری بودن آن انقلابات» نفی می‌کنند، می‌توانند با نگاهی به قیام بهمن (یا هر قیام دیگری) که در آن طبقه کارگر نقش پیشرو را نداشت کماکان این اصول را ببینند. از یک طرف توده مردم همواره در انتظار لحظه نهایی تعیین تکلیف با قدرت سیاسی بودند و از طرف دیگر قشر پیشرو در این انقلاب (که کارگران نبوده و قشر خرده‌بورژوازی سنتی شهری بود)

تشکیلات خود را از طریق روحانیت و مساجد و در لحظه قیام کمیته‌های محلات دارا بود و پس از اولین جرقه که جرقه خود در حریق گم شد، آن را به حریق تبدیل کردند. قاعدتاً ما نیز انتظار داشتیم در این حرکت قشر پیشرو یعنی جوانان شهر به ما بپیوندند می‌بایستی یک حداقل تشکیلات سیاسی - نظامی برای آن‌ها داشته باشیم که در بستر آمادگی ذهنی کامل توده بتوانند درگیر عمل شده و به ما بپیوندند. قشر پیشرو علیرغم تمام صحبت‌هایی که راجع به آمادگی او می‌شود به ما نپیوست و فعالانه در آن نبرد شرکت نکرد و دلیل این ادعا نیز این است که اگر این افراد در سطح بالای فعالیت این نبرد درگیر بودند با رفقا همراهی می‌کردند، در خاتمه برایشان چاره‌ای جز ترک شهر و رفتن با رفقا باقی نمی‌ماند، نه این‌که منظور اجبار باشد، بلکه روند منطقی و تکاملی این سیر می‌بایست چنین می‌بود و لاغیر. درحالی‌که تعداد افرادی که با رفقا از شهر خارج شدند صفر بود.

آیا فقدان اسلحه دلیل نپیوستن پیشروان بود؟ این استدلال همانند خود طرح و استدلالات پایه‌ای و اولیه آن بسیار سست و بی‌اساس است. قشر پیشرو و توده همواره در جریان قیام مسلح می‌شوند، نه این‌که ابتدا یک گروه بیاید و همه را مسلح کند و سپس حرکت آغاز گردد. زمانی که یک قیام آغاز می‌گردد، بخشی مسلح هستند و بخشی دیگر که خواهان شرکت در قیام در چنین سطحی هستند از ابتدایی‌ترین وسایل نظامی استفاده کرده و درگیر حرکت می‌شوند. به یادآورید زمانی که بر دیوارهای شهرهای این کشور چگونه ساختن کوکتل و سهراهی و ... را در مصاف نهایی با شاه به جوانان و مردم شهر می‌آموختند و به یادآوریم در قیام بهمن تانک‌های محمدرضا شاهی چگونه در مقابل این کوکتل‌ها از کار می‌افتادند و به تدریج خلق مسلح می‌شد. حداقل رهنمودهای لنین در این مورد را در قیام‌ها به یادآورید که چگونه با حوصله از جنگ آب جوش و ... صحبت می‌کند. چرا چنین رهنمودهایی در نبرد آمل به مردم داده نشد و چرا مردم خود با استفاده از تجربیات گذشته‌شان دست به چنین حرکاتی نزدند.

ارزیابی‌ها از میزان آمادگی مردم و چگونگی پیوستن آن‌ها به قیامگران و در نتیجه عدم فعالیت لازم برای سازمان‌دهی سیاسی - نظامی آنان، همگی اشتباه بودند و نتیجه نیز آن شد که دیدیم. قیام به دلیل رعایت این نکات سیاسی است که از طرف لنین به‌عنوان یک هنر تلقی می‌شود و معتقد است که با قیام نباید بازی کرد. عدم رعایت این نکات و سرسری گرفتن این وظایف برای پیروزی یعنی به بازی گرفتن قیام و عقیم ماندن آن.

همان‌گونه که فوقاً اشاره شده از گزارش‌های رفقا قابل برداشت است که کمک مردم در چارچوب کمک به رفقا برای مبارزه بوده و نه شرکت مستقیم خود آنان در مبارزه. این نکته بیانگر این واقعیت است که مردم برای دست زدن به چنین کاری قبل از وقوع این عملیات احتیاج به یک سازمان‌دهی سیاسی - نظامی داشتند و نمی‌توان صرفاً بر اساس کمک‌رسانی‌های امدادی مردم دست به قیام زد. هرچند که در همین زمینه نیز به نظر می‌رسد که مردم در مجموع به هر دو طرف دعوا کمک کرده‌اند. اگرچه در محلاتی که ما مستقر بوده‌ایم جنبه کمک‌رسانی به ما بسیار قوی‌تر و تعیین‌کننده بوده است. به قول رفقا «در مناطقی که حضور فعال داشتیم همکاری مردم شهر با دشمن ناچیز بود.» (همان‌جا)

در نتیجه این عامل نیز یعنی عدم برآورده شدن انتظارات ما در مورد پیوستن فوری مردم به ما در یک قیام خود عامل دیگری بود که رهبری قیام را قدم به قدم از پیگیری در انجام کارهای لازم برای کسب اهداف مورد نظر بازمی‌داشت. و در نهایت باعث شکست قیام گردید.

خلاصه کنیم، چند عامل فوق‌الذکر دلایل اساسی شکست طرح مزبور است که همگی زمینه سیاسی داشته و از ارزیابی‌های نادرست سیاسی رفقا در مجموعه این دوران نشئت می‌گیرد و بر اساس این دلایل می‌توان ادعا نمود که طرح از نظر سیاسی کاملاً با شکست روبرو گردیده است. اما رفقا در توجیه شکست

فوق‌الذکر و یا در توجیه استدلال‌های سیاسی خود دلایلی می‌آورند که ما در اینجا در تکمیل بحث به ناگزیر به آن‌ها نیز اشاره می‌کنیم

ج - یادداشتی انتقادی بر دلایل رفقای اکثریت بر مبنای آنچه تا حال شنیده‌ایم.

برخی از رفقا که یا معتقد به شکست طرح نیستند و یا این‌که هنوز به ارزیابی‌های غلط گذشته خود باور دارند، سعی می‌کنند دلایل شکست را در مسائلی به‌غیراز مسائل فوق‌الذکر پیدا کنند. ما در اینجا به یکی دو نمونه از مهم‌ترین این استدلال‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- در مورد زمان انجام طرح. برخی از رفقا معتقدند که این طرح از نظر سیاسی شکست نخورده است و اساساً امروزه امکان جمع‌بندی سیاسی از این طرح وجود ندارد. زیرا چند ماه برای انجام این کار دیر شده بود و اساساً دلیل شکست نیز تأخیر در انجام این عمل بوده است. آیا این ادعا صحیح است؟ برای ارائه پاسخ صحیح به این سؤال می‌بایستی نکات و مسائل مختلف در نزدیک‌ترین زمانی که این طرح می‌توانست پیاده شود را با همان نکات و مسائل در پنجم بهمن‌ماه قیاس کنیم و ببینیم آیا آن‌چنان تغییر کیفی به وجود آمده بود که چنین شکستی را نصیب ما سازد. مسئله رفتن به جنگل و انجام طرح فوق‌الذکر در ابعاد عمومی خود در اواخر مرداد ۶۰ به تصویب هیئت مسئولین رسید. این نشست که از نتایج و تصمیم‌گیری‌هایش همه مطلع هستیم. انجام طرح در تهران منتفی اعلام گشته و به شمال انتقال یافت در نتیجه نزدیک‌ترین زمانی که در ذهن فرد رفقای تدوین‌کننده و یا تصویب‌کننده طرح برای اجرای آن می‌توانست باشد، شهریورماه بود. از این‌رو ما می‌بایستی موارد مختلف مورد مقایسه را از شهریور تا بهمن مورد سنجش قرار دهیم. عوامل مختلفی‌ای که

می‌توانستند در شکست یا پیروزی ما سهمی ایفا کنند از شهریور تا بهمن چه تغییراتی را متحمل شده بودند؟ آیا واقعاً شرایط جامعه تغییر کیفی کرده بود؟ یکم - اعتماد مردم به گروه‌های سیاسی دستخوش تغییر شده بود. آری این بحث صحیح است. از شهریور تا بهمن به اعتماد مردم به گروه‌های سیاسی شدیداً ضربه خورده بود. مردم به تدریج از بنی‌صدر و مجاهدین که فعال‌ترین گروه‌های اپوزیسیون بودند ناامید می‌گشتند و دیگر حساسیت آن‌چنانی نسبت به فعالیت‌های آنان نشان نمی‌دادند. اما آیا این امر به همین صورت در رابطه با سرداران نیز در منطقه موردنظر صدق می‌کند؟ بر اساس گزارشات خود رفقا چنین چیزی در رابطه با سرداران صادق نبوده است. وجهه سرداران در میان مردم از شهریور تا بهمن در مجموع یک قوس صعودی را طی می‌کرده است. تا آبان ماه اساساً کسی سرداران را نمی‌شناخت و از اهداف آنان اطلاعی نداشت و تنها به‌عنوان مخالفین در جنگل اینجا و آنجا از آنان اسم برده می‌شد. از آبان تا بهمن در نتیجه عملیات رفقا و پیروزی‌های تاکتیکی آنان بر دشمن و پخش اعلامیه‌های سرداران در منطقه سرشناس شده بودند و مردم همواره در انتظار ورود آنان به شهر بوده و در تعریف و پشتیبانی از آنان افسانه‌ها ساخته بودند. بعد از هر واقعه و درگیری مردم شهر بی‌ترس و واهمه راجع به آن‌ها صحبت می‌کردند. در نتیجه از شهریور تا بهمن اگر در این زمینه تغییری رخ داده باشد این تغییر به نفع ما بوده و نه به ضرر ما. و اگر هم مردم انتظار حرکت زودتری را داشتند. در حال دیرتر شدن حرکت در عرض یکی دو ماه در آن شرایط تعیین‌کننده نبودند.

دوم - آنکه موقعیت مردم از شهریور تا بهمن را از چند جنبه می‌توان مورد بررسی قرار داد. اولاً تضاد مردم در مقابله با حکومت در سطح عمومی جامعه در طول این چند ماه بیشتر شده بود. مبارزات بارز و آشکار توده‌ای که در شهریور و مهر خیلی به‌ندرت به چشم می‌خورد، از آبان ماه به بعد سیر صعودی داشته است و توده در سطوح مختلف درگیر مبارزه با حکومت بوده که البته این

تغییرات نیز به نظر ما کیفی نبوده است. اما به هر حال تغییر کمی این مبارزات از شهریور تا بهمن‌ماه تا حدودی سیر صعودی داشته و در واقع مقداری به نفع قیامگران تغییر کرده است. در همین رابطه از درگیری بر سر مسئله برنج می‌توان یاد کرد که برای اولین بار دهقانان شمال را در رابطه با مبارزاتشان تا حدودی از کادر حکومتی خارج کرده و در مقابل حکومت قرار داد و این واقعه و این تجربه در مقایسه با گذشته به نفع قیامگران بوده است. ثانیاً در بحث مشخص پیوستن جوانان شهر به قیامگران تغییرات آن‌چنانی در این مدت به وجود نیامد که بتوانیم آن‌ها را مسبب شکست این طرح بدانیم. به عبارت دیگر اگر ما بخواهیم از مسئله جوانان در شهر آمل در این رابطه ارزیابی به عمل آوریم می‌بینیم که اساساً از دو قشر صحبت می‌شود: اول خرده‌بورژوازی سنتی که در این رابطه لایه کوچکی با حکومت هستند و لایه وسیع‌تر آن آمادگی مبارزه مسلحانه را نداشتند و این امر از شهریور تا بهمن تغییر آن‌چنانی نکرده است. قشر بعد، خرده‌بورژوازی غیر سنتی است که این قشر در واقع آمادگی برای مبارزه مسلحانه را داشته است. به هر حال جوانان این قشر نیز در دو رده‌بندی متشکل و غیر متشکل قرار می‌گیرند که تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از آنان زیر رهبری سازمان‌های مختلف و اساساً مجاهدین هستند و بقیه یعنی جوانان غیر متشکل این قشر نباید از لحاظ تعداد به‌طور نسبی چندان قابل ملاحظه باشند. بدین ترتیب در زمینه پیوستن مردم به قیامگران اگر از جوانان این قشر سخن می‌رود از شهریور تا بهمن تفاوت کیفی آن‌چنانی به وجود نیامده است و بهترین شرایط در شهریور احتمالاً تعدادی به ما می‌توانستند بپیوندند که در بهمن نپیوستند و این رقم تفاوتی در نتیجه کار نمی‌توانست به وجود آورد. اگر هم برخی از جوانان انتظار حرکت فوری‌تر ما را به شهر داشتند، حال دیگر ما به شهر حرکت کرده و نبرد را آغاز کرده بودیم و قطعاً شور انقلابی آنان ایجاب می‌نمود که به ما بپیوندند.

سوم - از نقطه نظر فنی و نظامی، گذشت زمان در طول این دوران کاملاً به نفع ما بوده است. شناخت رفقا از منطقه، شناخت رهبری از افراد خود به طور دقیق، اُخت شدن افراد خبره نظامی به شرایط جدید و تدوین طرح‌های جدید، آموزش دیدن افراد بی تجربه و تبدیل آنان به نظامیان باتجربه و ورزیده، میزان مقاومت و بردباری در مقابل شرایط سخت و ناهنجار، وقوع درگیری‌های مختلف و پیروزی‌های تاکتیکی و تأثیرات روحی ناشی از این پیروزی‌ها از شهرپور تا بهمن همگی به نفع سرداران در تغییر بوده است.

اما در مورد آمادگی نظامی دشمن باید گفت که تنها چیزی که در ظرف این مدت کاملاً به ضرر ما تکامل یافته بود میزان تدارک و آمادگی دشمن بوده است. این نکته نیز علیرغم این که چنین مسیری را طی می‌کرده، در پراتیک مشخص این نبرد نشان داد که دشمن اولاً آمادگی مقاومت سریع و فوری در مقابل ما را نداشت و حدوداً یک روز طول کشید تا به مقابله بپردازد و ثانیاً از تمام نیرو و امکانات نظامی خود در مقابله با ما استفاده نکرد. به هر حال همان گونه که از بحث‌های رفقا نیز می‌تواند برداشت شود، مسئله مهم در بررسی این که آیا شرایط از شهرپور تا بهمن بهتر یا بدتر شده بود، بر اساس ارزیابی از وضعیت مردم است و نه وضعیت نظامی دشمن. به هر حال در میان مجموعه فاکتورهای مورد بررسی در طول این چند ماه تنها نکته قابل اشاره میزان آمادگی نظامی دشمن در مقابله با ما بوده که بیشتر شده بود.

در یک کلام باید گفت که شرایط در امل نسبت به شهریورماه تغییرات کیفی ننموده است و تغییرات حاصله در برخی موارد به نفع ما و در برخی موارد دیگر به ضرر ما بوده‌اند تعیین‌کننده در شکست ما به حساب نمی‌آید. طرح چه در شهرپور و چه در بهمن، در هر دو حال با شکست روبرو می‌شد.

۲- میزان پیوستن قشر پیشرو در محلات، برخی از رفقا در نشان دادن حقانیت ارزیابی‌های سیاسی اکثریت هیئت مسئولین از اوضاع و شرایط و وضعیت مردم و استقبال توده از سرداران اشاره کرده و به طور مشخص از افرادی

یاد می‌کنند که در سنگرها در کنار ما بودند و از ما سلاح می‌خواستند. رفقا با استناد به این نمونه‌ها تا آنجا پیش می‌روند که طرح را از نظر سیاسی پیروزمند ارزیابی نموده و دلیل شکست را در به کار بردن این یا آن تاکتیک نظامی و این یا آن حرکت غیرمترقبه جستجو می‌کنند. آیا این صحبت صحیح است؟ برای پاسخ به این سؤال بایستی از قشر پیشرو در جریان این نبرد ارزیابی دقیق‌تری به عمل آورد.

بر اساس گزارشات خود رفقا اساساً تمرکز پیشروان این شهر در دو محله‌ای می‌باشد که عملیات ما در آن صورت پذیرفته است. بدون در نظر گرفتن این نکته در بررسی از مجموعه توده به‌طور معدل قشر پیشرو را به میزان ده درصد از کل افراد حساب می‌کنیم.^۶ که قاعدتاً با توجه به تمرکز پیشروان در این محلات این درصد بالاتر نیز می‌رود. به هر حال با محاسبه ده درصد قشر پیشرو قاعدتاً تعدادی بالای هزار نفر می‌شوند که بر اساس ارزیابی‌های سیاسی رفقا از قشر پیشرو در جامعه و تدوین طرح قیام بر این مبنا در جریان پراتیک مشخص قیام قاعدتاً می‌بایستی چند صد نفری به‌طور مستقیم و در کنار ما وارد مبارزه اصلی شده و سپس دست‌کم تعدادی از آن‌ها با ما از شهر خارج شوند. اما آنچه در واقعیت به وقوع پیوست این بود که بر اساس گزارشات خود رفقا حتی اگر سلاح نیز داشتند حداکثر بیست نفر از ما تقاضای سلاح کرده بودند و به ما می‌پیوستند. و این خود نه‌تنها سندی در براهت ارزیابی‌های سیاسی رفقا در تدوین قیام نمی‌تواند باشد بلکه آشکارا نشان می‌دهد که ارزیابی اکثریت هیئت مسئولین از قشر پیشروی توده نیز اشتباه بوده است. بر اساس ارزیابی‌های

^۶. اکثریت هیئت مسئولین در ارزیابی‌های خود جهت نشان دادن آمادگی مردم توده را به سه بخش پیشرو، میانه و عقب‌مانده تقسیم می‌کرد و قشر پیشرو را ده درصد کل منظور می‌داشت. در استدلال این‌که این قیام چون قیام بهمن ۵۷ نخواهد بود و مردم لایه به لایه به آن می‌پیوندند. قرار بود ابتدا قشر پیشرو که ده درصد از مجموعه است، در محل مورد انجام عملیات به ما بپیوندند. ما نیز در اینجا همین رقم را به کار می‌بریم.

سیاسی اکثریت هیئت مسئولین از جامعه قاعداً می‌توان این حداقل انتظار را داشت که قشر پیشرو در آمادگی کامل جهت ورود به قیام و در نتیجه زدن جرقه از طرف ما باشد. در حالی که در نبرد آمل تنها عنصری از این قشر خواهان ورود به درگیری مستقیم بودند و بقیه در حد کمک رسانیدن به ما نقش ایفاء کردند. در نتیجه یا باید گفت ارزیابی از قشر پیشرو و موقعیت او اشتباه بوده و یا این که باید گفت تنها بیست نفر پیشرو وجود دارند. اگر بخواهیم واقع‌بینانه به مسئله برخورد کنیم و چون بسیاری مواقع دیگر درصدد توجیه مسئله تحت عنوان «ویژگی‌های آمل» برنماییم باید بگوییم که ارزیابی ما از قشر پیشرو نیز همچون بقیه ارزیابی‌های سیاسی ما از اوضاع و شرایط در تدوین این طرح، اشتباه بوده است.

بدین ترتیب با توجه به عوامل فوق‌الذکر در مجموع، که سعی کردیم هر یک را به‌طور مختصر مورد بحث قرار دهیم، می‌توان از نبرد آمل چنین نتیجه‌گیری کرد که طرح ما توسط اکثریت کمیته دائم فرموله گشته بود و به تصویب اکثریت هیئت مسئولین رسیده بود، از نظر سیاسی با شکست کامل روبرو گشت و در عمل نشان داد که کلیه ارزیابی‌های سیاسی تدوین‌کنندگان این طرح در رابطه با قیام فوری و پیروزی آن اشتباه و ذهنی‌گرایی بوده است.

حال پس از این بررسی لازم است که به نتایج حاصله از این واقعه بروی تدوین‌کنندگان و اجراکنندگان این طرح پردازیم و ببینیم احتمال تقویت چه نوع گرایش‌هایی در سازمان به وجود آمده و چه تغییرات خط‌مشی تحت تأثیر این جریان می‌تواند به وقوع بپیوندد.

د - یادداشتی بر نتایج درونی حاصله از این پروسه

این طرح در ابتدای ظهور خود برای این که بتواند رأی اکثریت را به دست آورده و به مرحله اجرا درآید، کوشش می‌نمود خود را در یک پوسته

مارکسیستی برای یک شرایط نوینی مطرح سازد. هرچند که هیچ‌گاه طرح در ابعاد کامل خود صراحتاً مطرح نمی‌شد. گفتن این‌که این طرح به‌منزله بریدن از طبقه کارگر بوده و بچه‌ها را از درون کارخانه بیرون می‌آورد، به‌عنوان یک اتهام ناروا تلقی می‌گشت. گفتن این‌که قیام اصولی دارد و این کارها قیام نیست، تحت عنوان شرایط مشخص و لزوم نوآوری مردود اعلام می‌گشت. تمام امیدها به این حرکت بسته شده بود و تمام کوشش‌های دیگر صرفاً پوشش مارکسیستی در تلفیق این طرح با اصول م - ل بود. امروز با شکست کامل این طرح، اگر جمع‌بندی درستی صورت نگیرد و انتقادی صادقانه به ارزیابی‌ها نشود، تنها نتیجه حاصله می‌تواند به کنار افتادن آن پوشش مارکسیستی باشد و خط مشی چریکی در ابعاد فرموله خود صریح و آشکار مطرح گردد و چنین گرایشی متأسفانه هم‌اکنون دست‌کم در برخی از رفقای اکثریت موجود است.

چرا چنین می‌گوییم؟ زیرا چگونگی و روش حرکت برای قیام چریکی بوده است و در شرایط مشخصی از جامعه تحت عنوان قیام و لزوم قیام به درون «اتحادیه کمونیست‌ها» راه یافت. زیرا اساساً قیام به دو صورت مطرح می‌گردد، یا قیام توده‌ای است که در این صورت همواره در ارائه خود بخشا تکیه بر توده متشکل دارد (حداقل بخشی از توده) و بخشا مربوط به اوضاع و شرایط است. یعنی زمانی که قیام آگاهانه صورت می‌گیرد، حداقل بخشی از پیشروان متشکل هستند و گوش به فرمان رهبری تشکیلات خود و در چنین شرایطی هست که رهبری قیام با توجه به آماده بودن اوضاع و شرایط و روشن بودن بر سر چگونگی ورود توده مردم، دست به قیام می‌زند. و یا این‌که قیام چریکی است و از آنجایی که حرکت را به صورت قیام نمی‌بیند و به نیروی خود متکی است، نه توجه به توده و تشکیلات او دارد (حتی بخش کوچکی از پیشروان) و نه توجهی به اوضاع و شرایط جامعه دارد و هر زمانی که خودش آماده می‌شود لحظه قیام خواهد بود. پروسه‌ای را که ما پشت سر گذاشتیم بیان نظرگاه دوم بود و اساساً در ابتدای کار بینش چریکی در آن نهفته بود که امروز با شکست این طرح

می‌تواند به صورت ضربه‌زنی و عملیات پراکنده بی‌هدف به‌عنوان محور کار برای آینده فرموله گردد و باری به هر جهت بگذارند تا زمانی که بار دیگر در شرایط دیگر با توجه به نیروی خود اوضاع را برای انجام عملی مشابه مساعد ببینند.

آنچه روشن است این‌که در تدوین این طرح و پروسه‌ای که طی کرد دو مسئله نهفته بود، یکی اصلی درازمدت مبنی بر این‌که اگر ما دست به کارهای جالب‌توجه و مجذوب‌کننده در سطح جامعه نزنیم مضمحل شده و از بین خواهیم رفت. و دیگری مسئله فرعی و کوتاه‌مدت مبنی بر این‌که ما می‌توانیم با دست زدن به یک قیام فوری به پیروزی فوری دست‌یافته و به‌فوریت مسئله قدرت سیاسی تعیین تکلیف شده و یکسره گردد. با شکست نبرد آمل مسئله فرعی و کوتاه‌مدت یعنی پیروزی فوری و قیام فوری کنار می‌رود ولی مسئله اصلی و درازمدت آن‌که عبارت است از انجام کارهای مجذوب‌کننده برای بسیج توده خود را حفظ می‌کند و به صورت انجام عملیات پراکنده و ضربه زنی‌های بی‌هدف برای دورانی درازمدت به‌عنوان محور کار می‌تواند فرموله گردد.

به‌طورکلی آنچه کومله از لحاظ رشد و گسترش خود از یک جریان کوچک‌تر از ما تا سطح لشکر فعلی، به‌طور عینی و ناخودآگاه انجام داد، ما به صورت یک تز آگاهانه درآوردیم. در لشکر کشی دولت به کردستان در مرداد ۵۸، جوانان زیادی از شهرها فرار کرده و آواره دهات شدند. کومله شانس تاریخی آن را داشت که در همان زمان سیل جوانان آواره را به دور خود متشکل نماید و به کمک کادرهای نظامی قرض گرفته شده از کومله عراق (جلال طالبانی) سر جاده‌ها را بگیرد و ستون‌های نظامی را خلع سلاح نموده و خود را مسلح کند.

کوشش ما برای ایجاد یک کانون مسلحانه که جوانان فراری شده و پراکنده را به سوی خود جلب نموده و سازمان‌دهی نماید و لشکر سازد (علیرغم تفاوت‌های عظیم که در زمینه‌های گوناگون با شرایط آن زمان کومله، دولت و غیره وجود دارد) به‌نوعی تبدیل کردن حرکت خودبه‌خودی و تصادفی کومله به یک تز و راه آگاهانه آن بوده است. این‌که عده‌ای از ما این‌قدر ساده‌اندیش بودیم که فکر کنیم

می‌شود با صد نفر انقلاب سراسری را به نتیجه رساند تفاوتی در این امر نمی‌کند. مهم این نیست که تخیلات ما چه بوده و هست. مهم این است که از لحاظ عملی، حرکت همان حرکت است و به خصوص اکنون که تز کار پارتیزانی درازمدت به‌عنوان «راه رشد» ما پا می‌گیرد، درواقع نشانه «معقول» تر شدن و «مجرب» شدن ما در به کار بستن نمونه کومله است. تاریخ، اگر ما، این راه را ادامه دهیم، فقط این را ثبت خواهد کرد که عده‌ای می‌خواستند از جوانان لشگر بسازند و به‌عنوان پیش‌درآمد نبرد قهرمانانه‌ای به اسم قیام آمل را به کار بستند و اگرچه در ابتدا خیلی ضربه خوردند، لیکن خود را به‌مثابه یک قطب در آن محیط تثبیت (همان تز معروف تثبیت چریک‌ها) کردند و کم‌کم به لشگری بدل شدند.

به عبارت دیگر آن دسته از رفقای که ظاهراً تز قیام فوری را امروز به کنار گذاشته‌اند و به جای آن به دنبال کار درازمدت پارتیزانی هستند، فقط ذهنی‌گرایی‌های افراطی و ناشیانه اولیه را پشت سر گذاشته‌اند و به هسته اصلی راه رشد چریکی رسیده‌اند.

آنچه تاکنون بررسی کردیم ارزیابی‌های سیاسی و عملی از این پروسه و گرایش‌های خط‌مشی در رابطه با آن بود. اما آنچه روشن و مسلم است این‌که شکست این طرح در رابطه با ارزیابی‌ها و اهداف مورد نظر به‌هیچ‌وجه به مفهوم آن نیست که این حرکت مطلقاً دستاوردی نداشته و نمی‌توان از نتایج مثبت آن استفاده کرد. بلکه در نتیجه این حرکت سربداران و همین‌طور «اتحادیه کمونیست‌ها» شناخته شده و توجه عمومی مردم را به خود جلب نموده که دستاوردی ارزنده می‌باشد که بر پایه چنین دستاوردی امکان فعالیت ما در اقشار مختلف توده در این منطقه به‌خصوص تسهیل گشته است. ما همان‌گونه که با تکامل این خط‌مشی با خط‌مشی چریکی مخالف هستیم، با بسته شدن این

جبهه و ترک منطقه نیز مخالفیم. ما می‌توانیم با یک جمع‌بندی واقع‌بینانه حرکت آینده سازمان را شکل دهیم و از دستاوردهای ناشی از این حرکت در سطح منطقه، به‌ویژه در ارتباط با مردم منطقه، استفاده کنیم. در نتیجه جایگاه و نقش ما در شمال از آنجاکه مربوط می‌شود به بررسی شرایط کنونی و وظیفه ما در نوشته بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بخش سوم: بررسی ایدئولوژیک - سیاسی طرح اکثریت

رویدادها و اتفاقات جامعه، در چگونگی تکامل مبارزات تأثیر دارد و سبب سرعت یا کندی پیشرفت آن‌ها می‌شود. عنصر آگاه اجباراً باید با آن‌ها مواجه شده و از آن‌ها به سوی پیشرفت انقلاب استفاده کند و راه‌حل بیابد. ولی این راه‌حل‌ها قهراً نمی‌توانند از زمینه‌های اعتقادی و پراتیک گذشته جنبش یا سازمانی معین جدا بوده و تحت تأثیر انحرافات نباشند. در عین حال در همین تند پیچ‌های تاریخی، در همین رویدادهای «تابهنگام» گرایش‌ات نهفته برجسته شده و خط‌ها اجازه حیات و حتی رهبری کردن می‌یابند. خردادماه سال ۶۰ هم یکی از این رویدادها بود، از آن نوع تند پیچ‌هایی بود که ظاهراً جواب سریع می‌طلبید. تاکتیک‌های معینی که کمونیست‌ها و انقلابیون در قبال اوضاع جامعه می‌بایست اتخاذ می‌کردند، نه تنها جایز بلکه لازم بود و دیدیم که هر گروه و دسته‌ای به دنبال یافتن راه‌حلی دست به کاری برد و از جمله ما بودیم که اعلام کردیم قیام فوری تنها اقدام صحیح و انقلابی است که به سرعت ما و توده‌های مردم را به پیروزی می‌رساند. لیکن علیرغم تمامی ادعاها و «ضمانت»‌ها پیروز نشدیم و در عمل به خود و دیگران ثابت کردیم که اشتباه می‌کردیم و اشتباه تحلیل نمودیم و راه‌حل دادیم. ولی باید بررسی کنیم که بر اساس چه باورها و درک‌هایی به این انحراف در غلتیدیم و سرمنشأ آن در کجا است؟

الف - درک اکثریت هیئت مسئولین از قیام

لنین می‌گوید: «برای این که قیام موفقیت‌آمیز باشد باید به توطئه و یا حزب متکی نگردد بلکه به طبقه پیشرو تکیه نمود. این اولاً. قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد این ثانیاً. قیام باید به آن‌چنان نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرزانده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم به حداکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دو دل و متزلزل انقلاب از هر وقت شدیدتر باشد این هم ثالثاً. این سه شرط لازم طرح مسئله قیام، مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌سازد.» (مارکسیسم و قیام - تأکید از لنین است.)

و سپس در بررسی همین شروط در روزهای ۴ - ۳ ژوئیه ۱۹۱۷ در عین این که وجود آن سه شرط را در آن ایام رد می‌کند می‌گوید: «۴- به همین جهت (به جهت نبودن هیچ‌یک از آن شروط سه‌گانه) هم اگر در روزهای ۴-۳ ژوئیه به قیام دست‌زده می‌شد اشتباه بود. ما نه از لحاظ نیروی مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به نگهداری حکومت نبودیم. با این که پتروگراد لحظاتی در دست ما بود باز از لحاظ نیروی مادی قادر به نگهداری آن نبودیم. زیرا خود کارگران و سربازان تا آن موقع حاضر نبودند برای در دست نگه‌داشتن پتروگراد پیکار نمایند و جان بسپارند.» (همان‌جا) یعنی موفقیت‌آمیز بودن قیام با قدرت گرفتن و حفظ آن از طرف ما همراه است.

پس باید با در نظر گرفتن چنین شروطی پیشبرد قیام و این هنر را بررسی کنیم. قطعاً رفقای اکثریت نیز به این گفته اعتقاد دارند که شروط بالا باید در مورد جامعه ما و به‌خصوص این دوره صدق کند. چون خودشان در استدلالات متعدد و از جمله در مصوبه هشت نکته‌ای به‌گونه‌ای به آن اشاره کرده‌اند.

به گفته لنین باید به طبقه پیشرو تکیه نمود. در توضیحات بعدی در همان مقاله روشن می‌کند منظورش نیت خیرخواهانه این طبقه نیست، بلکه متشکل

بودن و آماده قیام بودن است. به همین لحاظ می‌گویند که اکثریت طبقه در ۳-۴ ژوئیه با ما نبودند. قطعاً اقلیتی قابل توجه با بلشویک‌ها بوده‌اند و آن اکثریت طبقه کارگر نه این‌که از صحنه مبارزه خارج بوده و تماشاگر باشند بلکه با دیگر گروه‌ها در شوراها کارگری مثل منشویک‌ها و اس-آرها {سوسیال رولوسیونرها} سمت‌گیری داشته‌اند و با این احوال لنین شرط متکی بودن به طبقه پیشرو را در آن زمان برآورده نشده می‌داند.

اولاً ما به چه کسی متکی بودیم؟ گفته می‌شد که نیروی محرکه این قیام «جوانان» خواهند بود. چون آمادگی ذهنی و عملی پیوستن به قیام را دارند. فعلاً بر سر این‌که وقتی ما قیام کردیم چه کسی به ما می‌پیوندد نیست بلکه سؤال این است که با اتکا به چه نیروی اجتماعی که قبل از دست زدن به قیام متشکل و آماده است وارد عمل می‌شویم؟ و جواب روشن بود. خودمان! یک گروه کوچک روشنفکر، بدون پایه در جامعه و به‌خصوص منطقه‌ای مثل امل که شناخت ما از محیط و مردم اندک و به‌طریق‌اولی شناخت توده از ما صفر بود. با اتکا به یک گروه مسلح می‌خواستیم قیام کنیم.

ثانیاً ارزیابی ما از شور انقلابی یا نقطه اوج اعتلای انقلابی در میان مردم چه بود؟ قبلاً متذکر شده‌ایم که ما در آخر مرداد تصمیم به قیام گرفتیم و در آن زمان همه می‌دانند که شور و شوق توده مردم بارها نسبت به خردادماه - که ما تازه وارد بحث این مسائل شده بودیم - افت کرده است. لذا آنچه را که ما قبلاً به‌عنوان نیروی محرکه این قیام ذکر کرده بودیم - یعنی جوانان - در مردادماه و به‌طریق‌اولی در آبان و بهمن در آن اوج شور انقلابی نبودند. چه رسد که به توده مردم. وقتی از اوج اعتلای انقلابی صحبت می‌شود نه آن ادعاهای غلط و گمراه‌کننده‌ای است که مردم اگر کاری نمی‌کنند این است که منتظر قیام هستند و به چیزی کمتر قانع نمی‌باشند بلکه به معنی اوجی در شور مبارزاتی توده‌ها است. در حرکت و فعالیت توده، در رشد انواع مبارزات خودبه‌خودی و حتی مسلحانه آن است، در گردهمایی و تشکیل‌یابی خودبه‌خودی و روی آوردن

به گروه‌ها و احزاب و سازمان‌ها است. در قانون‌شکنی و جسارت رایج مردم علیه حکومت است. چه کسی ادعا می‌کند که از مرداد به بعد چنین وضعی بوده است؟ بی‌دلیل نیست که در نبرد آمل اکثریت مردم تماشاگر در دو سوی جبهه بودند و بی‌اعتمادی به ادامه این جنگ و عاقبت آن از همان لحظات اول در نپیوستن‌شان به صفوف ما آشکار بود. از همان قشر پیشرو یا به‌زعم رفقا «جوانان» هم دیدیم که چند درصد به جنگ ما پیوستند. راه‌ها بسته نبود، نیروهای نظامی دشمن جلوی کسی را در حرکت به سوی «رضوانیه» و «اسپه کلا» نمی‌گرفت. در شلوغ‌ترین و پیشروترین محله‌ها بودیم و به قول خود رفقا فرصت بود که جوانان از سایر شهرها به آمل هجوم آورند. چنانچه یک موردش نیز به گفته رفقا دیده شد و در مجموع به راحتی می‌بایست هزارها به ما می‌پیوستند ولی چنین نشد. توده و همان قشر پیشروانش به قول رفقا «جوانانش» آمادگی قیام مسلحانه نداشتند و به ما نپیوستند.

ثالثاً، در شهریورماه وضع صفوف دشمن را چگونه ارزیابی می‌کنیم؟ در خرداد شکاف در درون هیئت حاکمه به سرنگونی بخشی از آن - بنی‌صدر - از یک‌سو و حمایت آشکار خمینی از سوی دیگر انجامید. به اضافه این‌که حرکت تروریستی مجاهدین و چریک‌های اقلیت رژیم را خون‌خوارتر از اوج تصور هر کس گردانید و ضدانقلابی منسجم‌تر از خرداد و ماه‌های قبل از آن به وجود آورد. علیرغم وجود نطفه اختلافات شدید در دسته‌های مختلف درون هیئت حاکم در این زمان در سرکوب نیروهای مخالف وحدت نظر داشتند و نشانه‌هایی از وجود اختلافات شدید در آن دوران دیده نمی‌شد. هرچند یکی دو ماه بعد، اختلافات بیشتر خود را نشان داد ولی تا امروز تضاد در دسته‌های درون قدرت به شدتی که بتوان به آن اوج تزلزل در صفوف دشمن گفت نبوده است. از تزلزل در صفوف دوستان دو دل و ضعیف انقلاب چیزی که لنین در توضیحاتش به خرده‌بورژوازی و گروه‌هایی مانند منشویک‌ها و اس-ارها و دیگر گروه‌های مشابه اطلاق می‌کرد (که قاعدتاً از ضدیت با قیام به تزلزل و دودلی رسیده باشند)، در این دوره مورد

بحث سه ماه نشانه‌ای موجود نبوده است. ولی در طرح اکثریت و استدلالات رفقا که در این دوره طرح می‌شد (مثلاً به‌طور شفاهی در بحث‌های حوزه‌های تهران و قطعه‌نامه دوم که بر درستی ارزیابی‌های گذشته تأکید می‌نمود) با خوش‌خیالی، صفوف درون ارتجاع را به هم پاشیده و در اغتشاش سیاسی - تشکیلاتی توصیف می‌کرد. یعنی همان ارزیابی خردادماه، علیرغم تغییرات واضح سروسامان گرفتن نسبی و مسلط شدن بر اوضاع با وجود ضرباتی که بر آن‌ها وارد شد، تکرار می‌شد. این ارزیابی از صفوف دشمن در هیچ دوره‌ای پس از مردادماه تغییر نکرد و بالاخره در نبرد آمل نشان داد که این عامل از ابتدای تصویب طرح تا زمان انجامش هیچ‌گاه واقعاً برای ما یک شرط قیام کردن نبوده است. چه اگر چنین بود دست‌کم در دوره‌ای به این نتیجه می‌رسیدیم که باید تا یک فرصت مناسب که تشدید تضاد در هیئت حاکمه را نشان دهد، دعاها بالا گیرد و ... اگر در سطح کشوری نباشد در منطقه به وجود آید. و اگر هم چنین ارزیابی‌هایی داده شد که صفوف ارتجاع مثلاً در آمل پرتضاد و پراکنده است، عملیات ما ضدش را ثابت کرد و نشان داد که اختلافات میان سپاه - شهربانی و ارتش آن‌طور که رفقا به آن پر بهاء می‌دادند و از همان ابتدا هم گفته می‌شد که این تضاد نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد، چه ارتش خمینی همان سپاه، بسیج و حزب‌اللهی‌ها بوده و اختلاف با دیگر نیروهای مسلح حداکثر آن‌ها را بی‌تفاوت نگه می‌دارد، نمی‌تواند معیاری برای اغتشاش و پراکندگی در بالا باشد. بلکه ما بدون توجه به چنین عاملی به کار خودمان و تدارک برای حمله پرداختیم. خلاصه این‌که باید گفت در تمام استدلالات و عملیات ما چیزی که بتواند نشانه‌ای از وجود در شرایط مناسب برای لحظه قیام باشد وجود نداشت و دیگر به تدارک ما برای قدرت گرفتن و «حفظ» قدرت نمی‌پردازیم چون ادعایش را هم نکرده بودیم، یعنی قرار بود «مردم» قدرت را بگیرند و حفظ کنند و بلافاصله «قیام» را به شهرهای دیگر گسترش دهیم و هیچ‌گاه بحثی جدی‌تر از این ذهنی‌گری و خوش‌خیالی آشکار صورت نگرفته بود.

ولی البته هم لنین و هم رفقا بر سر این نکته توافق دارند که قیام یک هنر است ولی سؤال اینجا است که چه نوع هنری، بر چه اساس و معیاری؟ در بالا گفتیم که با چه شرایطی لنین قیام را هنر می‌داند. او می‌گوید: «هیچ مارکسیستی نمی‌تواند انکار کند که مارکس با صریح‌ترین، دقیق‌ترین و بی‌چون‌وچراترین طرزى در این باره اظهارنظر کرده و قیام را به‌خصوص فن نامیده و گفته است به قیام باید به‌مثابه فن نگریست. باید نخستین موفقیت را به کف آورد و بدون قطع تعرض بر دشمن با استفاده از سراسیمگی وی و غیره و غیره موفقیتی از پی موفقیتی دیگر به کف آورد.» پس از روشن کردن این که باید چه مواضع سیاسی را در آن زمان اتخاذ کرد، چه شعارهایی طرح کنند، با گروه‌های متزلزل چه کنند، چگونه به مسئله صلح در جنگ امپریالیستی اول برخورد کنند و چگونه همه این مسائل را به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها و میان توده‌ها ببرند و چگونه کار تهییجی کنند می‌گوید: «و اما برای این که قیام به شیوه مارکسیستی یعنی به‌مثابه فن تلقی شود ما باید درعین حال بدون ائتلاف دقیقه‌ای وقت به تشکیل ستاد و دسته‌های قیام‌کننده بپردازیم، نیروها را تقسیم کنیم، هنگ‌های وفادار را به مهم‌ترین نقاط اعزام داریم. الکساندونیکا را محاصره نماییم، پتروپالفسک را اشغال کنیم، اعضای ستاد ارتش و حکومت را بازداشت نماییم، برای مقابله با یانکرها و لشگر وحشی واحدهایی بفرستیم که آماده باشند جان خود را نثار کنند ولی امکان ندهند دشمن به سمت مرکز شهر پیش رود. ما باید کارگران مسلح را بسیج کنیم و آن‌ها را به آخرین نبرد تا پای جان دعوت نماییم. به‌فوریت مراکز تلفن و تلگراف را اشغال کنیم. ستاد قیام خودمان را در تلفنخانه مرکزی جای دهیم و تمام کارخانه‌ها و هنگ‌ها و مراکز مبارزه مسلحانه و غیره را به وسیله تلفن به آن مربوط سازیم. البته این‌ها همه تقریبی و فقط برای تجسم این نکته است که لحظه حاضر چنانچه قیام به‌مثابه فن تلقی نشود نمی‌توان به مارکسیسم و انقلاب وفادار ماند.» (همان‌جا - تأکیدات از لنین است.)

این است درک مارکسیستی از هنر قیام که تاریخ نیز نشان داد تا چه حد مطابق این «تقریبی» بودن، نظریات لنین پیش رفت و پیروزی به بار آورد. حرکتی عظیم با تدارک سیاسی - عملی دقیق و بزرگ که در همین گفتار به انسان می‌آموزد که قیام را یک هنر بداند و هرگز با آن بازی نکند. و حال رفقای ما چه درکی از هنر بودن قیام دارند و ما چه کردیم؟

طرح ما پس از مدتی در جنگل ماندن و آماده شدن، نفوذ مخفیانه به داخل شهر و حمله ناگهانی به مراکز قدرت دشمن و کار در محلات زحمتکشی برای شوراوندن توده و مبارزه کشیدن آنها بود. هیچ تدارک سیاسی قبلی بر اساس این ادعا که «مردم به چیزی کمتر از قیام مسلحانه رضایت نمی‌دهند.» لازم نبود. بی‌جهت نبود که اعلامیه معرفی گروه قرار بود در روز حمله ۱۸ آبان در شهر و پس از شروع عملیات پخش شود. کوچک‌ترین سازمان‌دهی حتی از هواداران این جریان که این مدت در شهر به وجود آمده بود نشد. در روز عمل نیز کارها بر اساس همین درک و طرح پیش رفت، به مراکز قدرت حمله کردیم ولی بدون تسخیر یا فلج کردن آنها و بدون مقاومت جدی از آن سو قبل از ششم بهمن دست برداشتیم. قرار بود راه‌ها را ببندیم پس از مدتی عقب بنشینیم. در روز ششم بهمن دشمن بدون وارد کردن نیروهای اصلی خود به جنگ ما را وادار به عقب‌نشینی نامنظم و به هم‌پاشیده کرد و قیمت‌گرافی را با جان عزیزترین رفقایمان سخاوتمندانه پرداختیم و نشان دادیم که درک ما از هنر قیام چیست.

با یک حمله نابهنگام گروهی در زمانی که مردم نیز در خواب هستند حمله به مراکز قدرت و کنار کشیدن از آنها و بالاخره عقب‌نشینی و تارومار شدن. این چه تشابهی با قیام دارد. غیر از اسم‌گذاری بی‌مسمای آن؟

همه این استدلال‌ات در تعیین حقانیت طرح ما از ابتدا همراه با «نوآوری» بود. گفته می‌شد به تجربه خلق‌ها رجوع نکنید. به قیام‌های شکست‌خورده‌ای که کمینترن جمع‌بندی کرد، رجوع نکنید. زیرا اگر بلد بودند اول قیامشان پیروز

می‌شد. مطالعه نکنید و این قدر بحث نکنید. زمان می‌گذرد، این پدیده‌ای «جدید و نوین» است. احتیاجی ندارد مثل همان قیام‌ها و انقلابات باشد. و وقتی سخن از تاریخ بود نمونه را قیام ستارخان، البته با تحریف آشکار آن می‌گفتند. که باید در جایی دیگر به آن پرداخت. بعد به صورت تزه‌های من درآوردی که «پدیده‌ای نوین است»، به‌عنوان تر رفرمیستی «ضد کودتا»!! (در نشریات داخلی) که آن‌هم جوابش فعلاً خارج از حد بحث کنونی ما است. خلاصه سعی شد توجه سازمان به نوع‌آوری در مارکسیسم و یا تحریف در تاریخ کشانده شود ولی غافل از این‌که همه این حرف‌ها و ادعاها سال‌ها پیش گفته شده و به آن‌ها عمل نیز شده است. بینیم انگلس درباره این چنین درکی از قیام چه می‌گوید:

«بلانکی عمدتاً یک فرد انقلابی سیاسی است و سوسیالیست بودنش به خاطر همبستگی‌ای است که با خلق احساس می‌کند. ولی نه دارای تئوری سوسیالیستی هست و نه پیشنهادات پراتیک مشخصی که محتوای یک راه‌حل اجتماعی باشد ارائه می‌دهد. او در فعالیت‌های سیاسی خود عمدتاً «مرد عمل» بود و اعتقاد داشت اقلیت کوچکی که به خوبی متشکل شده باشد و در لحظه مناسبی دست به اقدام انقلابی بزند، می‌تواند با چند موفقیت اولیه، توده‌های خلق را به دنبال خود بکشد و انقلاب پیروزمندی را به وجود آورد. طبعاً او توانسته بود در زمان حکومت لویی فیلیپ فقط این هسته مرکزی را به‌عنوان یک انجمن مخفی سازمان‌دهی کند و آن وقت موضوعی رخ داد که معمولاً در مورد توطئه‌گران به وقوع می‌پیوندد یعنی آنکه مردم از وعده‌های توخالی‌ای که مرتباً به آن‌ها داده می‌شد و مبنی بر این بود که به زودی ماجرا صورت خواهد گرفت، سرانجام حوصله‌شان کاملاً به سرآمد و شروع به تمرد کرده و به این ترتیب فقط یکی از این دو راه باقی ماند که یا از خیر توطئه بگذرند و یا آنکه بدون هیچ علت خارجی دست به کار می‌شوند. به این جهت هم دست به کار شدند (۱۲ مه ۱۸۳۹) و در یک چشم برهم زدن به زانو درآمدند. ضمناً باید متذکر شد که این توطئه بلانکیستی تنها توطئه‌ای بود که پلیس اصلاً نتوانسته بود در آن رخنه

کند و این ضربه برای او کاملاً غیرمترقبه بود. از آنجاکه بلانکی هر انقلابی را به عنوان اقدام یک اقلیت کوچکی تلقی می‌کند الزاماً دیکتاتوری بعد از پیروزی خواه‌ناخواه نتیجه آن خواهد بود. دیکتاتوری که اگر خوب دقت کنیم دیکتاتوری تمام طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا نبود، بلکه دیکتاتوری تعداد معدودی از افراد است که دست به این اقدام زده‌اند و خودشان نیز به نوبه خود قبلاً تحت دیکتاتوری یک یا چند نفر معدود متشکل شده‌اند. مشاهده می‌کنیم که بلانکی یک انقلابی نسل گذشته است. این تصورات از جریان حوادث انقلابی لاقلاً برای حزب کارگر آلمان از مدت‌ها قبل کهنه شده است و در فرانسه نیز فقط می‌تواند مورد استقبال کارگران ناشکیبا یا آن‌هایی که از بلوغ کمتری برخوردار می‌باشند قرار گیرد. «(برنامه کموناردهای بلانکیست فراری)

شاید این درک بلانکیستی از قیام و انقلاب برای حزب کارگران آلمان در سال ۱۸۷۲ کهنه شده بود و برای «اتحادیه کمونیست‌های ایران» در سال ۱۹۸۱ نوآوری و تکامل در مارکسیسم خوانده می‌شود و هر آنچه را که آن «مرد عمل» در سال ۱۸۳۹ کرد ما در سال ۱۹۸۱ کردیم و هر دو یک نتیجه را دادند! «در یک چشم به هم زدن به زانو درآمدند.» ما از نکات بسیار مهم دیگری که انگلس به آن‌ها اشاره کرد یعنی تشابه این اعتقادات با سوسیالیسم و زائیده شدن دیکتاتوری نوینی در صورت پیروزی عملیات یک گروه فعلاً درمی‌گذریم. و توجه رفا را به درک بلانکی از قیام و انقلاب یعنی «اقلیت کوچکی که به خوبی متشکل شده باشد و در لحظه مناسبی دست به اقدام انقلابی بزند، می‌تواند با چند موفقیت اولیه توده‌های خلق را به دنبال خود بکشد و انقلاب پیروزمندی را به وجود آورد.» جلب می‌کنیم.

درک اکثریت هیئت مسئولین و درک بلانکی از قیام و انقلاب یکی است. او به گروه کوچکی که خوب آزموده و متشکل شده باشند معتقد بود. ما هم در طرح و عمل از همان زمانی که گفته می‌شد مثل «کوردلیه» باید به مجلس حمله کنیم، با طرح گرفتن محل‌هایی در تهران تا بالاخره فتح شهر امل همگی بر اساس

تشکل گروه خودمان بوده است و بر مبنای همان درک بلانکی که معتقد است باید در لحظه مناسبی دست به اقدام انقلابی بزند، ما هم در لحظه مناسبی دست به اقدام انقلابی زدیم. هنر «قیام» ما بر اساس چنین درکی شکل گرفت و نتیجه‌اش هم روشن شد.

درک بلانکیستی از انقلاب و قیام ما را به مانند بلانکی به ماجراجویی و سرکوب شدن کشانید. این است حقیقت تلخی که باید پس از دوازده سال موضع‌گیری و مبارزه علیه مشی چریکی با آن روبرو شویم و به آن اذعان کنیم.

ب- نقش مردم در انقلاب و قیام به هیچ گرفته می‌شود

چریک‌ها از مردم حرف می‌زنند و ظاهراً جایی برای توده در انقلاب باز می‌کنند ولی علیرغم گفته‌ها و ادعاها، در عمل به این اصل اعتقاد ندارند که انقلاب و قیام کار توده‌ها است و نه گروهی از روشنفکران. این مسئله همواره در مورد مبارزه بر سر درک صحیح از انقلاب و خط‌مشی اصولی برای انقلاب کردن بوده است. در محور مبارزه با مشی چریکی در ده سال گذشته نیز همین مسئله قرار داشت. در تدوین طرح و چگونگی پیاده کردن. ما خودمان همان راهی را رفتیم که چریک‌ها را منع می‌کردیم. در طرح ما نیز قرار بود زمانی توده وارد میدان شود، همان‌طور که چریک‌ها نیز این گفته‌ها را زیاد تکرار کرده‌اند، ولی نوع کار سیاسی و سازمان‌دهی توده دقیقاً همان است که چریک‌ها می‌گفتند. محور اصلی طرح جرقه قیام از طرف ما به‌عنوان یک گروه بود که سپس مردم به آن بپیوندند. البته می‌بایست خود این جرقه نیز ناگهانی زده شود و آمادگی ذهنی توده را حل شده می‌دانستیم زیرا قرار بود به چیزی کمتر از قیام مسلحانه قانع نباشند. سازمان‌دهی‌اش را نیز نمی‌توانستیم از پیش تعیین کنیم زیرا این کارها در عرصه عمل پس از جرقه زدن حتماً حل می‌شود. در نبرد آمل هم نتیجه‌اش را دیدیم. آنچه مسلم است علیرغم حمایت خیرخواهانه مردم و آذوقه

دادن و به زخمی رسیدن، توده وسیعی که صحبتش بود به ما نپیوست و فقط چند ده تن از جوانان تقاضای اسلحه کردند و بالاخره وقتی جنگ بالا گرفت، به گفته خود رفقا به غیر از خودمان کسی در سنگر نبود. بازهم نشان داده شد که مردم همین‌طور به قیام و انقلاب نمی‌پیوندند. کار سیاسی لازم است، سازمان‌دهی لازم است و تدارک قیام مسلحانه باید در میان مردم صورت گیرد. باید مردم نیز لحظه رسیدن قیام را احساس کنند و برای آن دقیقه شماری نمایند. نمی‌توان با حرکت ضربتی در نیمه شب توده را بسیج کرد و به انقلاب کشانید. باید بخشی از مردم، یک طبقه و یا حداقل یک قشری از جامعه آماده برای قیام کردن یعنی متشکل و مسلح باشد و دیگران نیز پس از آغاز قیام در شور و شوقی باشند که به آن بپیوندند. احتیاج به بررسی عمیقی ندارد که ببینیم در درک و طرح اکثریت در هشت ماه گذشته چیزی که وجود ندارد همین مسئله سازمان‌دهی مردم از لحاظ سیاسی و نظامی است. بلافاصله پس از تصویب طرح، نشریه بی‌اهمیت جلوه کرد و حتی ارزش آن را نداشت که ادامه کارش از طرف رهبری تدقیق شود. در تمام مدت اقامت در جنگل علی‌رغم توافق اولیه که مقالاتی در تبلیغ راه ما و دعوت مردم به آن از طرف اکثریت نوشته شود، اکثریت چنین نکرد و این نه کم کاری رفقا بلکه بی‌توجهی و قائل نبودن کمترین اهمیت به مسئله کار سیاسی و تبلیغی در میان مردم بود.

نوع کار خودمان در جنگل در ظرف شش ماه نیز همین مسئله را اثبات می‌کند. پس از مدت‌ها که خود را از انظار دهقانان مخفی می‌کردیم، بالاخره رابطه خود را بر اساس مسائل صنفی خرید پنیر و احتمالاً گرفتن خبر آن‌هم بسیار محدود با گالش‌ها (چوپانان) برقرار نمودیم. نوع زندگی و سازمان‌دهی و کار ما در جنگل بسیار شباهت به گروه کاسترو در کوه‌های «سیرا ماسترا» دارد. ولی نوع روابط با روستائیان حتی چیزی کمتر از تماس آن‌ها بوده، دست‌کم چه‌گوارا و کاسترو به سربازگیری از میان دهقانان توجه داشتند و کارهایی نیز برای نفوذ بیشتر در میان روستائیان و حتی نشر روزنامه می‌کردند. ولی جدا از

این‌که به این نوع فعالیت‌ها کار سیاسی و سازمان‌دهی توده نمی‌گویند ما حتی آن را نیز نکردیم و یا بسیار کم کردیم.

لنین پس از طرح این‌که چگونه باید با مسئله قیام مواجه شد و بیانیه‌ای تنظیم کرد و ... می‌گوید: «پس از این‌که ما بیانیه مزبور را خواندیم و از مردم دعوت کردیم به جای حرف زدن به اتخاذ تصمیم بپردازند و به جای قطعنامه نوشتن دست به عمل بزنند، باید تمام فراکسیون خود را به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها گسیل داریم. جای وی آنجا است، عصب زندگی آنجا است، سرچشمه نجات انقلاب آنجا است. محرک مجلس مشاوره دمکراتیک آنجا است. آنجا ما باید با نطق‌های آتشین و پرشوری مفاد برنامه خود را توضیح دهیم و مسئله را بدین منوال طرح کنیم. با تصویب کامل این برنامه از طرف مجلس مشاوره یا قیام حد وسطی وجود ندارد. انتظار ممکن نیست، انقلاب در معرض فنا است. با این شیوه طرح مسئله و با تمرکز فعالیت فراکسیون در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها ما لحظه آغاز قیام را به‌درستی بر خواهیم گزید.» (همان‌جا)

لنین حتی در حساس‌ترین لحظات جامعه و انفجار قیام بازهم به کار سیاسی مستقیم و تماس نزدیک با کارگران و سربازان تأکید می‌کند. به قول او عصب زندگی و سرچشمه نجات انقلاب آنجا در میان آن‌ها است. در زمانی که مسئله مسلح شدن و عملیات مسلحانه در دستور روز قرار دارد هیچ کار دیگری جای تماس نزدیک با مردم، کار سیاسی و تبلیغی در میان آن‌ها را نمی‌گیرد و چنین کاری خود شرط انتخاب درست لحظه قیام است. لیکن برای رفقای ما از نوع دیگری است. آن‌ها نیز همانند چریک‌های سال‌های پنجاه کار سیاسی را نه در میان طبقه و یا تماس نزدیک با آن‌ها و کار تبلیغی و تهییجی، بلکه از طریق انجام یک عمل دیگر، کار مسلحانه گروهی می‌دانند. به قول چریک‌ها آتش مسلسل‌ها و غرش بمب‌ها آگاهی‌بخش می‌شود. این‌ها است که ترس و توهمات را می‌شکنند و به توده نیرو و تکان و تحرک و جسارت و سازمان می‌دهد. رفقای ما هم کار سیاسی‌شان در عمل بر همین باور استوار شد. قرار بود موجودیت

سربداران خود سازمانده در میان توده باشد. مردم از آن باخبر می‌شوند و گروه‌های پشتیبانی به وجود می‌آید یا به آن می‌پیوندند. در دی‌ماه که این باورها هنوز به‌صورت خجالتی اینجا و آنجا مطرح می‌شد در نامه‌ای به بخش انتشارات خود را صریحاً نشان داد:

«۱- در وضع کنونی کشور ما هیچ تحلیل و بررسی سیاسی بدون وارد کردن نقش و تأثیر قیام سربداران در آن ... واقعی نیست ... اصولاً همه چیز باید در خدمت بسط و تحکیم این قیام باشد.

۲- دعوت از همه جریان‌های مترقی، کارگران و قشرهای مردم برای همکاری و یاری رساندن به قیام ما در شمال.

۳- تبلیغات کار اصلی رفقای ما در نقاط دیگر است و به‌عنوان مقدمه و پیش‌درآمد کار تشکیلاتی برای متشکل کردن هواداران قیام به گرد این قیام هست.» (از نامه مسئول طرح به بخش انتشارات - ۸ دی‌ماه)

گفته شد که هیچ تحلیل سیاسی در جامعه به‌جز از زاویه سربداران واقعی نیست و بهتر می‌توان به گرد سربداران در کارخانه‌ها متشکل کرد و از کارگران بخواهید که به سربداران کمک کنند و از آن‌ها حمایت نمایند.

کار نظامی خارج از طبقه کارگر، به‌عنوان عامل مهم سازمان‌دهی طبقه کارگر در شرایط خاص ایران طرح شد، حتی زمانی که طرح را پیاده نکرده بودیم. چرا؟ چون تا دی‌ماه چند ضربه نظامی زده بودیم و یک‌بار هم یورش دشمن را شکست داده بودیم. این بود مهم‌ترین رویداد جامعه که هیچ تحلیل سیاسی خارج از این زاویه واقعی نمی‌بود. به گرد این چنین فعالیتی قرار بود طبقه کارگر متشکل گردد. مگر چه فرقی میان این فعالیت‌ها و کارهای چریکی موجود بود که یکی حق زیستن نداشت و دیگری همه چیز بود. درک چریکی از کار سیاسی و سازمان‌دهی توده مگر چیزی به‌غیر از این بوده است. خارج از طبقه کارگر به کاری دیگر (هرچند انقلابی) گروهی از روشنفکران بپردازند، چند ضربه نظامی بزنند و یک‌بار خود را مرکز همه تحلیل‌ها و فعالیت‌ها بدانند و به کارگران

تکلیف کنند که به گرد آن‌ها جمع بشوند. لابد هر کس چنین نکرد نیز عقب‌افتاده و غیرانقلابی باید ارزیابی گردد.

نوع کار سیاسی در درون سازمان در پروسه بحث به گرد این طرح، خود نشانگر همین گونه طرز تفکر از کار سیاسی و بسیج توده‌ها است. از ابتدا بحث فقط در درون رهبری ماند و هیچ‌گاه تا تصویب شدن طرح از سوی اکثریت هیئت مسئولین مسئله به پائین برده نشد. پس از نیمه تیرماه قرار شد که فقط بحث اکثریت هیئت مسئولین بدون اشاره به وجود اختلافاتی در رهبری در سازمان طرح شود. پس از این‌که پیشبرد کار و از جمله مقاومت در پائین مخصوصاً در تهران مواجه شد و اختلافات در رهبری نیز شدت گرفت، تصمیم بر این شد که به‌طور شفاهی بحث‌های مخالف و موافق فقط در تهران طرح شود آن هم بدون وارد شدن به این بحث که طرح مرکزی قرار است در تهران و یا فتح یک محله آغاز گردد. (به دلایل امنیتی و ظاهراً برای سرعت بخشیدن به کار) بلکه انواع درک‌ها از این طرح مثل قیام در تهران و قیام در نقطه‌های دیگر، آغاز نهضت مسلحانه، ایجاد لشکر و ... طرح شد و بالاخره تکلیف کردن به کادرها و اعضا که پس از استماع نظرات موافق و مخالف رأی خود را بدهند. بدون بردن بحث در کل سازمان و بدون اجازه تفکر و مطالعه به رفقا، چیزی که دو ماه یا بیشتر در خود رهبری مورد بحث و جدال بود. و بالاخره آن نوع اکثریت آوردن (۵۵٪ موافق و ۴۵٪ مخالف) آن هم فقط در تهران بدون این‌که مابقی اعضا در سایر نقاط از آن باخبر باشند. ما برای تعویض نام سازمان بیش از این وقت گذاشتیم و بحث کردیم و رأی‌گیری کردیم. این را هم بگوییم که ایده اولیه بر این بود که بدون طرح مسائل (ظاهراً باز هم به دلایل امنیتی) دست به عملیات یا «قیام» بزنیم که حتی خود سازمان را نیز غافلگیر کرده باشیم.

ج- طرح در ضدیت با جنبش کارگری فرموله شد و عمل گردید

تحلیل از نیروی بالقوه قیام ما جوانان بود، جوانان هر قشر و طبقه به خصوص در شهری که دست به این فعالیت می‌زدیم. از قبل روشن بود که لفظ جوانان در بحث قیام اساساً به خرده‌بورژوازی غیر سنتی که اکثرأً هوادار جریانات سیاسی به‌ویژه مجاهدین بودند، اطلاق می‌شد. طبیعی است که در این قیام، دستکم در دوره اول شعله‌ور شدنش که منطقه شمال باشد، طبقه کارگر به‌غیراز حمایت و پشتیبانی و احتمالاً پیوستن فردی کاری از دستش ساخته نیست. ولی در ابتدای امر محض خالی نبودن عریضه در مصوبه مردادماه بخش مسخ شده‌ای از بحث اقلیت هیئت مسئولین تحت عنوان کار در جنبش کارگری آمد، ولی در عمل از فعالین در همین بخش بیرون کشیده شد. افراد سرشناسی که در بخش کارگری کار کرده بودند به جنگل رفتند و با بیرون رفتن آن‌ها می‌بایست در بسیاری از جاها از صفر آغاز کرد. از دیدگاه اکثریت هیئت مسئولین چندان هم اشکالی نداشت زیرا در آینده نزدیک (در آن زمان حداکثر یکی دو ماه) وضع دگرگون می‌شد و کارگران خود به سوی ما می‌آمدند. بعداً این ایده مشخص‌تر تحت عنوان همه چیز در خدمت سربداران مطرح شد که کلیه فعالیت‌ها می‌بایست به گرد این حرکت باشند. چیزی که مورد توافق خود رفقای اکثریت در ابتدای امر نبود. (چه قطعنامه کمیته اجرایی در شهریورماه مورد تائید کمیته دائم قرار گرفته بود).

از جنبش کارگری درکی اکونومیستی از آن نوعی که چریک‌ها به آن معتقد بودند رشد کرد. بیخود نیست وقتی مبارزه اعتصابی ایران ناسیونال آغاز شد، از یک طرف رفقا در جنگل نسبت به آن بیگانه بودند و با بی‌تفاوتی به آن برخورد می‌کردند زیرا قرار بود که مردم به چیزی کمتر از قیام مسلحانه قانع نباشند، و از طرفی دیگر اکثریت قریب به اتفاق رفقای اکثریت با خشم و اعتراض به مقالات حقیقت در شماره‌های ۱۵۴-۱۵۱ برخورد می‌کردند. به‌عنوان کاری که ضد

تشکیلاتی صورت گرفته و تمرد شده است. مواضع را خارج از طرح و ضد آن خواندند. یکی گفت کودتا شده، دیگری گفت خط پیکار است و ... چرا؟ زیرا به اعتصاب ایران ناسیونال برخورد شده بود. زیرا گفته بود که قیام کار مرکزی طبقه بوده و باید با اکونومیسم مبارزه شود و اعتصاب‌ها باید به قیام تبدیل شوند!! در حقیقت این کارگران ایران ناسیونال بودند که تمرد کرده بودند. این‌ها بودند که کاری «واپس‌گرا» انجام دادند. این‌ها بودند که عملی ارتجاعی مرتکب شدند. می‌گویید غلو می‌کنیم خوب است به نوشته‌های داخلی^۷ نظری بیفکنید و باور کنید که این ایده‌ها از درون «اتحادیه کمونیست‌ها» و نظرات اکثریت درمی‌آید. آری نسبت به طبقه کارگر و مبارزاتش بیگانه‌ایم. درکی اکونومیستی و راست از نقش و مبارزات این طبقه قهرمان داریم. مثل چریک‌ها اعتصابات کارگران را به هیچ می‌انگاریم و ضربه چریکی زدن به فلان قرارگاه سپاه و کشتن چند عنصر منفور پاسدار را همه چیز. برخورد به اعتصاب آذرماه ۱۲ هزار کارگر ایران ناسیونال مورد اعتراض واقع می‌گردد ولی باید از زاویه رگبار ما به سوی پاسداران در ۲۲ آبان همه چیز را ارزیابی کرد. این است که می‌گوییم طرح ضد جنبش کارگری است.

خلاصه کنیم: درک اکثریت سازمان از قیام یک درک بلانکیستی بوده و در عمل نیز چیزی بیشتر را نشان نداده است. از لحاظ کار سیاسی میان طبقه کارگر و توده مردم و سازمان‌دهی آنان درکی چریکی داشته و از جنبش طبقه کارگر نیز درکی راست و اکونومیستی دارد. که همگی خود را به‌طور انکارناپذیری در این چند ماهه و به‌خصوص در پیاده کردن طرح نمایانده است.

^۷ در آخرین نوشته شروین علناً ضد جنبش کارگری ایران ناسیونال شمشیر کشیده شده است و آن را دلخواه امپریالیسم و در خدمت امپریالیست‌ها و کمپرادورهای سلطنت طلب معرفی کرده است. جوابش باشد برای بعد.

بخش چهارم: زمینه‌های رشد انحراف فوق

از لحاظ مبانی اعتقادی و راه عملی انقلاب سازمان در یک بحران به سر می‌برد. چیزهایی گفته و کارهایی کرده است که خود سال‌ها انقلابیون و مردم ایران را از آن بر حذر می‌داشت. برای هر خواننده‌ای این سؤال پیش می‌آید که زمینه‌های چنین انحرافات کدماوند. در این رابطه به چند زمینه باید اشاره کرد. یکی دنباله‌روی سازمان در گذشته و تا مدتی بعد از رویدادهای خردادماه، از تز «شکاف در بالا» و توجه به بالا بود که هرگز اجازه نداد ما به «پائینی‌ها» توجهی جدی و با برنامه بنماییم و بعد هم وقتی «بالایی‌ها»، خمینی و سپس بنی‌صدر نیمه راه شدند، تصمیم گرفتیم که خودمان کاری کنیم. به «پائین» که توجه نداشتیم و «بالا» هم خراب کرده بود. دیگر چه کسی جز خودمان برای انقلاب کردن باقی می‌ماند؟

زمینه دیگر این انحراف شکست جنبش کمونیستی و از جمله ما در پرورش و هدایت سیاسی طبقه کارگر و در غلتیدن به اکونومیسم و هسته سازی بود. البته برای ما که نگرشی به «بالا» داشتیم، هدایت و پرورش سیاسی طبقه کارگر برای پیشوایی انقلاب عملی نبود و در نتیجه در عکس‌العمل به «بی‌عملی» گذشته به افراط دیگر در غلتیدیم. بدون تصحیح اکونومیسم به راه چریکیسم کشیده شدیم و درک ما از کار در جنبش کارگری همان شد که «پیکار» و «رزمندگان» می‌کردند.

زمینه سوم این انحرافات گرایش افراطی به پراگماتیسم در رهبری و سازمان و عدم جمع‌بندی از هیچ یک از پراتیک‌های خود، حداقل در عرض سه سال گذشته بود. اگر رهبری تمایلات و گرایش‌ها و برنامه‌های خویش را حداقل در کردستان، در جریان «داس» {داس مخفف دسته انقلابی ستارخان، شکلی از سازمان‌دهی شبه نظامی «اتحادیه» در محلات در تابستان ۱۳۵۹ بود.}، در

جریان جنگ و در زمینه جنبش کارگری بررسی می‌کرد و انحرافات خویش را روشن می‌نمود، در غلتیدن به بلانکیسم و چریکیسم شاید قابل اجتناب می‌بود. زمینه چهارم این انحرافات عدم توجه رهبری به پرورش تئوریک خویش و اعضای جوان سازمانش بود. اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که در عرض سه سال گذشته اعضای رهبری به‌طورکلی شاید یک کتاب مارکسیستی نخوانده باشد! مهم‌تر آنکه هیچ پرورش سیاسی برای اعضای جوان در مورد دستاوردهای جنبش کمونیستی در زمینه‌های مشی چریکی، جهان و مهم‌تر از همه رویزیونیسم را در مدنظر نداشته‌اند. در نتیجه این کم‌بهایی به تئوری و پرورش سیاسی اثر خود را در یک تند پیچ تاریخی نشان می‌دهد، همان‌طور که نشان داد. و بالاخره مسئله «مطرح شدن» و ... سخن را کوتاه کرده و در زیر اشاره مختصری به هر یک می‌نماییم.

الف - تئوری راهنمای ما در گذشته، تذکرات انداختن در بالا بوده است

پس از قیام بهمن‌ماه و بعد از انشعاب در سازمان، شورای دوم هرچند یک خط‌مشی کلی و درمجموع درستی را اتخاذ کرد ولی بررسی اجمالی سمت‌گیری‌های سازمان در هر دوره از این سه ساله نشان می‌دهد که تئوری راهنمای ما همان تذکرات «شکاف انداختن» در بالا یعنی در هیئت حاکمه بوده است. وقتی می‌گوییم تئوری راهنما، این نیست که به بقیه مسائل مطلقاً بی‌توجه بوده‌ایم. بلکه به این معنی است که مابقی مسائل از جمله کار کردن در جامعه و سازمان‌دهی مردم و حرکت تشکیلات خودمان به گرد چنین محوری اجباراً شکل می‌گرفته است. نقش و حرکت ما در جریان تسخیر لانه جاسوسی نیز به دنبال حرکت و ابتکار عمل بخشی از هیئت حاکمه بود. همان بود که به ما در حقیقت برنامه و خط می‌داد. مبارزه ایدئولوژیک با دیگر گروه‌ها نیز بر همین

اساس شکل می‌گرفت. به دنبال آن در مسئله کودتا و جنگ نیز روش ما از همین مقوله بود. ما به‌عنوان یک گروه در جنگ میهنی شرکت کردیم و آن هم باز به روش در غلتیدن به دعوای میان بالائی‌ها و سیاست‌های آن‌ها بود و بالاخره قضیه خردادماه به بعد که دیگر روشن است. سیاست تصویب شده ما نیز در برخورد به هیئت حاکمه عبارت از همین شکاف انداختن در بالا بوده است. در صورتی که هدف‌گیری و سازمان‌دهی و اتخاذ سیاست‌های مختلف یک سازمان کمونیستی باید در درجه اول در ارتباط با مسئله قدرت و چگونگی پیشوایی سیاسی طبقه در انقلاب و رهبری طبقه کارگر بوده و برای چنین روزی. حال هرچند هم دور، فعالیت کند. از این زاویه تعیین تاکتیک‌های مختلف از جمله «شکاف انداختن در بالا» قابل قبول و صحیح است. تازه چگونگی شکاف انداختن در بالا نه از راه دنباله‌روی بلکه با رشد جنبش کارگری و توده‌ای یعنی فشار از پائین، ایجاد شکاف در بالا جایز است. به عبارت دیگر در زمانی که هدف ما سرنگونی هیئت حاکمه است ولی روش مبارزه مسالمت‌آمیز را پس از قیام بهمن اتخاذ می‌کنیم، تاکتیک مشخص در پرتوی این سیاست شکاف انداختن در بالا و پایه‌گذاری یک حکومت دمکراتیک خلق هست. ولی در تعریف دوره گذشته تاکتیک شکاف انداختن در هیئت حاکمه را محور اصلی سیاست خود تعیین کردیم، و به این ترتیب هدف اصلی در این سه ساله فراموش شد و اجباراً به دنبال همین بالائی‌ها و اختلافاتشان به هر دری زدیم.

تحت تأثیر این تئوری از کار سیاسی و سازمان‌دهی در توده و به‌خصوص طبقه کارگر در جهت ارتقائش به پیشوایی سیاسی انقلاب و نه دنباله‌روی از حکومت، به برخوردهای دنباله‌روانه نسبت به رویدادهای جامعه در غلتیدیم، از یک خط سیاسی تیز عملی پیوسته پیروی نکردیم و در عمل همواره از یک افراط به افراط دیگر رفتیم. ما در برخورد مشخص به هر رویداد در مجموع موضع درستی اتخاذ کردیم که در اینجا منظور نفی آن‌ها نیست. مثلاً در مورد سفارت و جنگ، موضع سیاسی درستی داشته‌ایم ولی عملاً کلیه کوشش‌ها و فعالیت را در

جهتی سوق داده‌ایم که به دنباله‌روی از تضاد و درگیری‌های میان بالایی‌ها انجامید و بیشتر از توده و طبقه کارگر دورگشتیم و در انتها نیز کوشیدیم تا با دنباله‌روی از جناح بنی‌صدر علیه آن دیگری قیام کنیم. و بالاخره مثل همیشه در آخر یک گروه تنها ماندیم که می‌بایست منفردا دست به کار معینی بزند و این بار این کار معین قیام بود!!

ب - سیاست ما

نسبت به جنبش کارگری و سازمان‌دهی طبقه کارگر اکونومیستی بود

پس از قیام ما در مجموع درک صحیحی از مرحله انقلاب و سمت‌گیری عمومی جنبش و خودمان داشتیم ولی همان‌طور که قبلاً گفته شد، بلافاصله به برخورد یک جانبه به روند تکاملی انقلاب و تحت عنوان دستاوردهای قیام و انقلاب به دنباله‌روی از بالایی‌ها درافتادیم. ما در اصول، اعتقاد به لزوم نفوذ در طبقه کارگر و امکان‌پذیر بودن آن داشتیم. می‌دیدیم که باید در مبارزات طبقه شرکت جست و آن‌ها را هدایت کرد و به سطح عالی‌تری تکامل داد. ولی به تدریج که از قیام بهمن دور می‌شدیم بیشتر سیاست بالا در ما رسوخ می‌کرد و کمتر به‌طور جدی و انقلابی در فکر سازمان‌دهی طبقه و نفوذ در آن بودیم.

از لحاظ ایدئولوژیک: عدم تمرکز ذهنی رهبری سازمان در حل این معضل و حرکت کردن از بالا به سوی طبقه کارگر بود. نیروهای فعال و قابل خود به‌خصوص آن‌ها که قدرت نفوذ و سازمان‌دهی داشتن را به دلایل گوناگون از جمله سازمان‌دهی عمومی سازمان، سروکله زدن با گروهک‌ها، مسئله انتشارات و غیره از رفتن به درون طبقه بازداشتیم. در حالی که برای بسیج پیشروان طبقه کارگر به‌خصوص در آن دورانی که جنبش از وجود انواع خطوط اشباع شده بود می‌بایست همین کادرها در میان طبقه حضور می‌داشتند نه هواداران و اعضای جوان. درعین حال رفقای جوان‌تری که با شور و شوق به کارخانه می‌رفتند و

سعی در تغییر موقعیت طبقاتی خود داشتند اساساً به حال خود رها می‌گردیدند. مسائل آنان، رسیدگی به آنان، تدوین طرح و سیاست و برنامه برای آنان اساساً خارج از رهبری صورت می‌گرفت و رهبری نسبت به آن‌ها بیگانه بود. ولی در هر حال نوع کار در جنبش کارگری را چیزی بیشتر از کار «رزمندگان» و یا «پیکار» نمی‌دانستیم.

از لحاظ سیاسی: در دوره‌های مختلف در پرتوی همان انحراف تئوریک پیش گفته به طبقه کارگر و چگونگی نفوذ و سازمان‌دهی آن بی‌توجه و حتی بیگانه بود.

دوره اول یعنی از قیام تا سفارت از نیروهای دیگر در جنبش کمونیستی دنباله‌روی شد. بیشتر در بالا بر سر کنفرانس وحدت سر کله زده شد. توجه رهبری بیشتر بروی این‌گونه مسائل بود تا پایین. در این دوره با توجه به شرکت در جریان کردستان و کنفرانس وحدت و شورا و برگزاری اول ماه می در جلب و بسیج پیشروان جنبش کارگری که با شوق به سمت جنبش آگاه روی‌آور شده بودند، عاجز ماندیم.

دوره دوم یعنی واقعه سفارت، توجه اساسی ما به بالا درگیری‌های بالایی‌های بود. برخورد یک‌جانبه به خمینی و مسئله سفارت در دوره‌های مختلف تکامل همین واقعه بود. برای حمایت از این جریان به کار ستاد و زنان و غیره توجه کردیم. باز هم در میان کارگران فاقد نفوذ باقی ماندیم. هم در دوره اول و هم در این دوره به مسائل اقتصادی آن‌ها و جنبش بیکاران پرداختیم (تا آنجایی که کاری انجام می‌شد- نه توجه رهبری). ولی باز هم بدون هدف، بدون یک استراتژی برای کار در جنبش کارگری و بدون تأمین یک رهبری متعهد نسبت به این امر، باز هم به دنبال روی از جریانات و رویدادهای جامعه، این جنبه اساسی کار بود. و ما پاک مأموریت و رسالت خود را فراموش کردیم.

دوره سوم واقعه جنگ بود. باز هم با توجه به این اصل که شرکت در جنگ امری صحیح است ولی باید سؤال کرد چه کسی باید در جنگ شرکت کند و

پرچمدارش باشد، ما به‌عنوان یک گروه یا طبقه کارگر؟ به همین خاطر ما به‌طور انقلابی؟؟ طرف جبهه رفتیم ولی خودمان رفتیم و طبقه کارگر نیز در گوشه دیگری به جبهه رفت و قهرمانانه جنگید. ولی در همان اوقاتی که طبقه کارگر به مسئله دیگری یعنی دموکراسی توجه نمود و اعتراضات در مقابل رشد سرکوب بالا گرفت ما به مسئله جنگ پرداخته بودیم و به‌طور یک‌جانبه وجود این وجه مهم از مبارزات مردم برای دموکراسی را نادیده می‌گرفتیم. و بازهم در انتها ناتوان از نفوذ و بسیج طبقه کارگر و ماه‌ها بعد از او به وجود مبارزه برای آزادی در جامعه اذعان کردیم.

دوره چهارم واقعه کودتا بود. که امید ما حرکت بنی‌صدر و از پایین فشار گذاردن بر او و حتی به نام او قیام کردن بود. در این دوره کوشیدیم کارگران را نیز مثل خودمان در دنباله‌روی از بنی‌صدر و در دفاع از او بسیج کنیم، هرچند خود کارگران در عین این‌که در این دعوا از بنی‌صدر حمایت می‌کردند، او را رهبر خود ندانسته و خود را در پیروزی فوری انقلاب فریب نمی‌دادند. بالاخره از بالایی‌ها که همانا بنی‌صدر و اطرافیانش باشد ناامید شدیم و همراه با آن از طبقه کارگر نیز امیدمان را قطع کردیم و بازهم طبق روال گذشته خودمان ماندیم و خودمان. و آن‌وقت گفتیم جامعه قیام می‌طلبد.

{... در متن اصلی دو خط ناخوانا است ...}

و بالاخره دوره پنجم زمان اجرای طرح بود. در این زمان دیگر نظریات آشکار و علنی شد. طرح قیام فوری به باز کردن کانون مبارزه مسلحانه و ایجاد لشگری از جوانان همراه فتح شهر همراه شد. بعداً همین نظریه به «جنگ درازمدت» تبدیل گردید (اواخر آذر و اوایل دی‌ماه) و درنهایت به همین تز روی آوردیم. شاید بدون این‌که خود دانسته باشیم در این دوره کاملاً از طبقه جدا شدیم، نیروی محرکه قیام را صرفاً پدیده نوظهوری بنام «جوانان» خواندیم و در این لفظ نیز جوانان خرده‌بورژوازی غیر سنتی هم آن‌ها که با گروه‌های مختلف بودند و یا هوادار دورشان بودند و یا آن بخشی که از رژیم بریده‌اند را دیدیم زیرا در شهری

قیام می‌کردیم که همه اذعان داشتند که طبقه کارگر دارای کمیتی جدی نبود و بالاخره به نفع مبارزه کارگری و به‌عنوان مثال اعتصابات ایران ناسیونال رسیدیم و همه چیز را از زاویه سرداران محق و درست خواندیم و هر چیز دیگری را غیر واقعی و نادرست.

از لحاظ تشکیلاتی: وضع بهتر نبود و در همان دوره اول به‌طور رسمی بخش کارگری از سازمان جدا بود. از رهبری که دیگر جای خود دارد. به این معنی هر کاری بخش کارگری می‌خواست بکند به عهده خودش بود و امکاناتی هم احتیاج داشت نیز باید خود می‌بایست تهیه نماید. در دوره دوم به‌طور مکانیکی بخش کارگری به سازمان متصل گردید و تغییراتی در تشکیلات به وجود آمد ولی با رسیدن جریان کودتا و جنگ همه چیز و به‌خصوص این بخش تحت تأثیر طرح ما برای شرکت در جنگ قرار گرفت و تشکیلات تابع «داس‌ها» شد. مرکزیت کارگری سازمان که تازه فرم گرفته بود، باز هم به خاطر رفتن به جبهه منحل گردید و برخی از رفقای ما برای رفتن به جبهه از کارخانه بیرون آمدند. در دوره چهارم ظاهراً جمع‌بندی کردیم که باید به جنبش کارگری توجه داشت و اساس تشکیلات ما باید کارگری باشد و سایر بخش‌ها باید تابعی از آن باشند. به نکات درستی دست یافتیم و تغییراتی را در جهت بهبود به وجود آوردیم و برای دو ماه فعالیت نمودیم که نتیجه‌اش برگزاری مراسم اول ماه می ۶۰ بود ولی با فرارسیدن خرداد و تشدید تضادها در بالا همه چیز تابع آن شد. تشکیلات عملاً منفعل و بالاخره با رفتن به جنگل پاره‌پاره شد و مدت زمانی کشید تا هر آنچه مانده بود ترمیم گردد.

لذا می‌بینید که چگونه فعالیت ما در جنبش کارگری دنباله‌روی از تضادهای درون هیئت حاکمه بود و هیچ‌گاه از یک خط پیوسته برخوردار نبود. برخورد رهبری سازمان به جنبش کارگری و سازمان‌دهی طبقه کارگر بی‌توجهی، عدم پرداختن به آن و رها کردن کارگران به ادامه مبارزه اقتصادی خود بود و در مجموع کار در جنبش کارگری را همانی می‌دانست که «رزمندگان» و

«پیکار» سال‌ها کرده بودند. رفتن به دنبال رویدادهای سیاسی جامعه ولی بدون طبقه و اکثراً به صورت یک گروه منفرد روشنفکران که انقلابی عمل می‌کردند. به صورت مبارزه همه چیز و هدف آینده هیچ چیز.

ج - هیچ‌گاه به‌طور کمونیستی از اعمال و سیاست‌هایمان جمع‌بندی نکردیم.

هیچ‌گاه با دقت و تا به آخر به یک مسئله و یک عمل نپرداختیم. هیچ‌وقت از آن نتیجه سیاسی، عملی و تشکیلاتی نگرفتیم. در کردستان شرکت کردیم، بدون جمع‌بندی بیرون آمدیم. به دنبال واقعه سفارت رفتیم ولی بدون جمع‌بندی به آخر رسید. به جنگ رفتیم ولی بدون جمع‌بندی بیرون آمدیم و بالاخره به جنگ زدیم. چگونه می‌توان انحرافات را تصحیح کرد، وقتی از فعالیت‌های به این مهمی که در هر گامش قیمت‌های بسیاری دادیم جمع‌بندی نمی‌کنیم. چگونه انتظار داریم که انحرافات ما بر ملا شده، مبارزه درونی رشد یابد و خط‌ها روشن‌تر گردد و یک‌باره با اختلاف خرداد و تیر، گویی که چیزی عجیب بود و قرار نبود که اختلاف باشد، مواجه گردیم. چگونه ممکن است بدون جمع‌بندی از دست‌کم کارهای نظامی در کردستان، دوران مقابله با کودتا و جنوب بازم به کار نظامی مشابهی دست بزنیم. و در آخر هم نتیجه‌اش آن شد که همه دیدیم.

د - سیاست‌های رهبری و پایه سازمان در دنباله‌روی از دیگر گروه‌ها و کوشش برای «مطرح» شدن در جامعه تأثیر می‌گرفت.

درست است که باید یک گروه انقلابی در جامعه مطرح شود. یعنی توده آن‌ها را بشناسد و به آن‌ها اعتماد کند ولی نه از هر راهی، بلکه باید از راه اصلی خود به این اعتماد برسد و نه از بیراهه و از طریق رو کردن برگه برنده. ولی آنچه در سازمان متداول شد و جا افتاد، همین کوشش برای مطرح شدن در جامعه در راهی به‌غیراز راه طبقه کارگر بود. همه گروه‌ها در رقابت با هم می‌کوشیدند که تبلیغ کنند، در جلوی دانشگاه تبلیغ کنند، اکثراً بالا بردن تیراژ روزنامه و اعلامیه یا فروش آن به هواداران دیگر گروه‌ها بود تا توده مردم.

ما هم می‌کوشیدیم مطرح شویم و در این رقابت شرکت کنیم این انحراف در همه سطوح سازمان وجود داشت. اگر خوب تبلیغ می‌شد، همه چیز خوب بود و اگر تبلیغات بد بود هیچ چیز درست نبود و معیار هم جلوی دانشگاه و سایر گروه‌ها بود. دکه‌داری در آن زمان از همه سو رشد می‌کرد و سیاست گروه‌ها نیز از همین قبیل بود. سعی کردیم مطرح شویم. به‌خصوص پس از سفارت و بالا گرفتن دعوا با دیگران این مسئله تشدید شد. ما تنها گروهی بودیم که ... بعد جنگ فرا رسید و باز هم تنها گروهی شدیم که ... بالاخره تنها گروهی هستیم که قیام کردیم و همراه آن خواستیم مطرح بشویم، صاحب وجهه‌ای در جامعه و در پایه دیگر گروه‌ها گردیم. ولی نه از راه سازمان‌دهی و کار در طبقه کارگر.

ه - فقدان پرورش سیاسی

سازمان پس از ورود به ایران رشد کمی نمود و بین سه تا چهار برابر اعضای خود در خارج گردید. جوانان انقلابی و پرشوری به صفوف سازمان پیوستند و

صداقت و انقلابی‌گری خود را ثابت کردند. ولی سازمان هیچ‌گونه برنامه آموزش تئوریک و ایدئولوژیک برای آن‌ها نداشت. اساس آموزش درونی همان نشریه و ارگان بود و دیگر هیچ. غافل از این‌که اکثریت این رفقا خط‌کشی‌شان با مسائلی که مشخصه خط‌مشی ما بود مثل خط چریکی، در سطح بد بودن آن و گرایش احساسی داشتن نسبت به همان عمل و انقلابی‌گری بود. درعین‌حال رهبری و کادرهای سازمان نیز به خاطر خرده کاری و پرداختن به کارهای شدید عملی و علی‌که در بالا آمد به مسئله مطالعه و آموزش و تحقیق نپرداختند و رفته‌رفته این کمبود تأثیر خود را گذاشت و در مجموع سطح سیاسی تئوریک سازمان نه‌تنها شدیداً تنزل کرد بلکه ترکیب آن نیز نسبت به گذشته در ارتباط با خط‌کشی‌های اصولی علیه خط‌مشی‌های اپورتونیستی تغییر کرد و بر سر یک تند پیچ دیگر تاریخ باز انحرافات گذشته که هیچ‌گاه پایه‌ای حل نشده بود، رشد کرد و اکثریت رفقای جوان سازمان خود به دنبال نوآوری جدید با همان خط بلانکیستی و چریکی گذشته تحت عنوان «شرایط نوین» روان شدند. این‌ها است برخی عواملی که ما را به این انحراف کشید و به دنبال چنین طرحی روان ساخت.

بخش پنجم: یادداشتی در مورد مباحث و شکل گرفتن نظریات اقلیت هیئت مسئولین

آنچه طی نه ماه اخیر به «اقلیت» و یا «مخالفین قیام!!» و یا «مخالفین طرح مرکزی سازمان» موسوم گردیده است درک نادرستی که در میان بسیاری از رفقا در این دوران شیوع پیدا کرده است. اقلیت طیف نسبتاً ناهمگونی را تشکیل می‌داده که علیرغم تشابهات ظاهری و برخی از مواضع و اظهارنظرات دروابع گرایش‌ها گوناگونی را که هر یک از زاویه و درک خاص خود با نظریات اکثریت هیئت مسئولین به مبارزه برخاسته بودند، نمایندگی می‌نمود. مضافاً این‌که

نظرات ما به عنوان بخشی از اقلیت - متأسفانه هیچ‌گاه طی این مدت به صورت مکتوب در دسترس رفقا قرار نگرفت. به‌جز یک دوران سه هفته‌ای (اواسط تیرماه تا اواسط مردادماه) که طی این مدت ما نظرات خود را شفاهاً در یک رشته از حوزه‌های تهران ابراز داشتیم. در جریان ۹ ماه اخیر ما وارد بحث درونی نشدیم (کمی پایین‌تر ما دوباره به این موضوع اشاره خواهیم نمود). نتیجتاً بررسی مختصر سیر شکل گرفتن نظرات ما و مضمون آنچه بدان اعتقاد داشته‌ایم و بر پایه‌اش با اکثریت هیئت مسئولین به مخالفت برخاستیم، اکنون ضروری به نظر می‌رسد.

از اوایل خردادماه و کمی قبل از آن با بالا گرفتن شدت مبارزه در درون هیئت حاکمه و فعال‌تر شدن توده‌های مردم در مبارزه علیه حزب و استبداد ایده لزوم تغییر تاکتیک ما از «برخورد دوگانه» یا حمایت مشروط از حکومت خمینی به تاکتیک سرنگونی قدرت سیاسی مورد بحث و بررسی رهبری قرار گرفت. به همراه این بحث، مسئله لزوم آماده شدن ما از لحاظ نظامی و تدوین برنامه عملی کسب قدرت (چه به تنهایی و چه در همکاری با مجاهدین و بنی‌صدر و ...) نیز طرح گردید. در مورد نکته اول یعنی مسئله سرنگونی، ما نیز به همراه دیگر رفقای رهبری بر این اعتقاد بودیم که دورانی که در آن قرار گرفته‌ایم، دوران سرنگونی این حکومت است و باید سیاست و برنامه خود را طبق این خط مورد تجدیدنظر قرار دهیم. در مورد نکته دوم - یعنی طرح امر نظامی - این امر که ما صرف‌نظر از هر برنامه دیگری که ممکن است در دستور کار قرار دهیم باید به آمادگی نظامی سازمان بپردازیم، نیز مورد توافق و پشتیبانی ما بود. لیکن در همان زمان طرح‌هایی به صورت جدی و نیمه جدی از جانب برخی از رفقای اکثریت مطرح می‌گردید که تاکنون می‌توان گفت که جرقه‌های اولیه شکل گرفتن طرح مرکزی سازمان به صورت خام بوده است. مثلاً این نظر ابراز می‌شد که ما باید همانند «کوردلیه» در انقلاب کبیر فرانسه، با یک حمله ناگهانی مجلس را تسخیر نموده و به محاکمه و اعدام سردمداران حزبی {حزب جمهوری

اسلامی} پرداخته و از این طریق جریانی و یا جرقه‌ای را در جامعه دامن بزنیم که حاصل آن خیز همگانی مردم و سرنگونی حکومت را در برداشته باشد. جدا از توافقاتی که ما با ایده لزوم تغییر تاکتیک به نفع سرنگونی رژیم و ایجاد آمادگی نظامی سازمان داشتیم، با نظراتی از قبیل اقتباس از تاکتیک گروه «کوردلیه» و به‌عنوان یک طرح نظامی، مخالفت می‌نمودیم. به هر حال این دوران که مصادف گشت با نشست هیئت مسئولین و تصویب خط تدارک فوری نظامی برای یک قیام (دقت کنید: تدارک فوری نظامی برای یک قیام و نه تدارک نظامی برای قیام فوری) و تا سی خرداد ادامه یافت، همواره بحث طرح عملی ما در سطح یک رشته نظریه‌های کلی باقی ماند و به صورت یک برنامه مشخص شکل نگرفت. از این رو چون اولاً ما با لزوم سرنگونی حکومت توافق داشتیم و ثانیاً تدارک نظامی را لازم می‌دانستیم، نه بر ما و نه دیگر رفقای رهبری سازمان روشن نبود که مخالفت‌های ما تا چه حد بیان اختلاف نظر بر سر طرح‌های متفاوت برای انجام کار واحدی است و یا تا چه حد بیان بروز نطفه‌های دو درک کاملاً متفاوت و درنهایت دو خط کاملاً متضاد هست. لذا نشست اواسط خردادماه هیئت مسئولین و مصوبات آن (که بیش از دو جمله مربوط به لزوم آغاز بلادرنگ تدارک نظامی نبود) که به اندازه زیادی گنگی و ابهام در زمینه‌های متفاوت در برمی‌داشت، و در آن دوران و به خودی خود بر ما این امر را آشکار نساخت که نظرات ما با نظرات کسانی که ما با آنها مخالفت می‌کردیم، دو جریان کاملاً متفاوت را تشکیل می‌دهند. لیکن هشت نکته سیاسی‌ای که بعد از پایان نشست نیمه خرداد هیئت مسئولین نگاشته شد و به تصویب کمیته دائم در تیرماه رسید و به قطعنامه هیئت مسئولین مربوط به آغاز تدارک نظامی سازمان منجر شد از یک سو، و شکل گرفتن نظریه خاصی به‌عنوان طرح مشخص، برای قیام از سوی دیگر کم‌کم عمق اختلافات موجود در رهبری سازمان را آشکار می‌نمود.

در این دوران وقایع سی خرداد و هفت تیر رخ داد و اگرچه بحث‌های فراوانی درون کمیته دائم بر سر وضعیت جامعه و برنامه ما صورت می‌گرفت، لیکن

هیچ‌گاه به نتیجه مشخص نمی‌رسید. در همین ایام بود که بحثی تحت عنوان طرح قیام فوری از یک محله در تهران در کمیته دائم مطرح شد که اقلیتی از رفقا با آن مخالفت داشتند. و بیشتر رفقای کمیته دائم نسبت به آن تمایل مثبت نشان دادند. نتیجه این مباحث به این تصمیم انجامید که در اواسط تیرماه نشست دیگری از هیئت مسئولین برگزار گردد و طی آن برنامه قیام از محله مورد بحث قرار گیرد. این نشست در اواسط تیرماه برگزار گردید و به دلایل امنیتی مجموعه هیئت مسئولین در جلسه واحدی گرد نیامدند بلکه در سه گروه متفاوت نظرات کمیته دائم را مورد بررسی قرار دادند. در این نشست بود که در واقع تصمیم قطعی در تصویب طرح قیام فوری در یک محله از تهران صورت پذیرفت. (رجوع شود به نشریه داخلی کمیته تهران که مشخصات عملی این طرح را توضیح داده است).

نظریات ما به‌عنوان عده خاصی از مخالفین در جلسات تیرماه به‌طور مشخص شکل گرفت. این نظرات که در آن زمان هنوز عمیق نشده بودند و در میان ما نیز هر کدام برخی جوانب آن بیشتر و بر برخی دیگر جوانب کمتر تکیه می‌کردیم، به‌طور کلی عبارت بودند از:

الف - در زمینه سیاسی

ما برخلاف مصوبه هشت نکته‌ای فوق‌الذکر معتقد بودیم که مردم هنوز آمادگی سیاسی - نظامی برای یک قیام فوری را ندارند زیرا هنوز گيجی و ابهام و نحوه برخورد و مبارزه با وی {خمینی} در میان بخش‌های وسیعی از مردم و حتی طبقه کارگر موجود است و تا این مسئله حل نشود امکان پیوستن وسیع مردم به یک مبارزه قهرآمیز فوری علیه وی وجود ندارد. مردم به‌طور عمومی از خمینی بریده‌اند ولیکن هنوز تا درجه برداشتن سلاح علیه وی نرسیده‌اند. به‌علاوه عدم طرح آلترناتیو به‌غیر از جمهوری اسلامی در میان مردم از طرف

بنی‌صدر گرفته تا ما و همچنین عدم روشن بودن رابطه مسئله جنگ با مبارزه با خمینی در میان مردم، از جمله موانع کار برای قیام فوری بودند.

ب - در زمینه وضعیت انقلابی و شرایط قیام، قیام از لحاظ طبقاتی

۱- ما برخلاف نظرات مندرج در مصوبه هشت نکته‌ای و روحیه آن، بر این عقیده بودیم که هرچند تاکتیک ما در برابر حکومت قیام است ولی وضعیت انقلابی هنوز به اوج خود یعنی لحظه قیام نرسیده است و در نتیجه دست زدن به مبارزه مسلحانه نهایی برای تسخیر قدرت به‌طور فوری، جنگی زودرس بوده و باعث ناکامی ما خواهد شد. پافشاری ما بر این بود که اکنون نه دوران قیام بلکه دوران تدارک قیام است. (چه سیاسی، چه تشکیلاتی و به‌ویژه نظامی) و قیامی که ما باید خواهان باشیم و به قول لنین به‌عنوان یک هنر آن‌ها را به کار بندیم باید منطبق با شرایطی باشد که لنین برای قیام طرح کرده است و در نتیجه هر گونه مقایسه معیارهایی که لنین در مورد قیام طرح کرده با شرایط روز جامعه این واقعیت را روشن می‌سازد که ما هنوز به لحظه اوج و نهایت تکامل شرایط انقلابی نرسیده‌ایم.

۲- به‌ویژه در مقابل این نظریه سراپا غلط که قیام ما قرار است متکی به «جوانان» باشد نظر ما این بود که از لحاظ اصولی ما باید بر طبقه کارگر اتکا نماییم. از لحاظ اصولی اگر ما به‌عنوان یک سازمان برای خود رسالت ویژه‌ای قائل هستیم فقط این است که ما وظیفه‌مندیم برای هر کاری در اجتماع و من جمله و به‌خصوص قیام برای کسب قدرت سیاسی بر روی طبقه کارگر اتکا کرده و کوشش کنیم این طبقه در رهبری قیام قرار گیرد، هرچند که در دوران انقلاب کار عمده ما، با توجه به مرحله دمکراتیک انقلاب، بر دیگر طبقات استوار است، ولی در هر شرایط اتکای به طبقه کارگر می‌بایستی حفظ گردد. از لحاظ دوم

یعنی تحلیل از اوضاع خاص جامعه نظر ما بر این بود که در میان کلیه طبقات اجتماعی (در اینجا جوانان مورد نظر نیستند)، طبقه‌ای که به‌طور مشخص بیش از هر طبقه دیگری استوار ایستاده و آماده جان‌فشانی است طبقه کارگر بوده و مابقی طبقات یا اصولاً جا زده‌اند و یا این‌که تزلزل و توهم و انشعاب درونشان آن‌ها را از دست زدن به یک حرکت همگانی باز می‌دارد. در نتیجه موضوع اتکالی طبقاتی قیام، جایگاه مهمی را در اختلافات ما با مدافعین تئوری «قیام فوری» تشکیل می‌داد.

ج - در زمینه نظامی

۱- طرح مصوبه سازمان این بود که محله‌ای از تهران را به‌طور ناگهانی تسخیر نموده، پاک‌سازی نماید و به تبلیغ در میان مردم پردازد و آنان را بسیج و سازمان‌دهی کرده و آن نقطه «قیام» را گسترش داده و سراسری نماید. لیکن این به‌وضوح ناقض این اصل مهم نظامی در شرایط کنونی ما بود که می‌باید در وهله اول مراکز قدرت دشمن را منهدم نمود و وی را فلج کرد. به دیده ما تسخیر یک محله، حتی در صورت توان ما، این امکان و اجازه را به دشمن می‌داد که ما را محاصره کرده و سرکوب نماید.

۲- توازن مشخص قوا (ما در مقابل دشمن) آن‌چنان به‌طور یک‌جانبه به نفع دشمن بوده و هست که هر گونه کوشش ما برای تسخیر و حفظ منطقه شهری با قوای ناچیزمان با ناکامی روبرو می‌شد.

د- در زمینه «چه باید کرد؟»

از همان ابتدای کار در مقابل نظرات غلط و طرح غلط‌تر اکثریت هیئت مسئولین ما بر رئوس برخی وظایف که انجامشان را درست می‌دانستیم و کماکان

می‌دانیم اشاره می‌کردیم. البته در ادامه این مباحث در میان خود ما نیز ناروشنی وجود داشت که بی‌شک نقطه‌ضعف عمده ما را در مبارزه علیه نظرات نادرست دیگر مسئولین سازمان تشکیل می‌داد. علاوه بر آن، ما با یک عدم تمرکز در میان خود روبرو بودیم، چراکه برخلاف مبتکرین طرح که همگی عضو کمیته دائم بودند، برخی از ما در آن زمان در هیئت مسئولین نیز نبودیم و برخی دیگر در کمیته دائم نیز عضویت نداشتند. این نقطه‌ضعف به صرفاً تدافعی بودن مبارزه ما علیه خط غلط اکثریت هیئت مسئولین می‌انجامید و طبیعتاً از برای بحث ما می‌کاست. این مطالب عبارت بودند از:

۱- قرار دادن محور فعالیت‌های سازمان بر روی سازمان‌دهی سیاسی، تشکیلاتی و به‌خصوص نظامی دستجات مسلح مردمی و به‌ویژه کارگری به منظور آماده‌سازی عملی مردم و به‌ویژه طبقه کارگر برای شرکت در قیام.

۲- برنامه‌ریزی برای نظامی کردن فوری سازمان.

۳- کوشش مجدانه برای روشن ساختن سؤالات و مسائل سیاسی در میان مردم به‌ویژه در مورد خمینی، جنگ، سیاست آمریکا و ...

این‌ها زمینه‌های مباحثی بود که در واقع نطفه‌های اولیه نظراتی را تشکیل می‌داد که بعد به صورت طرح اولیه تشکیل کمیته‌های قیام در میان مردم و به‌خصوص در میان کارگران در سطح کارخانه و محله شکل گرفت و تدوین شد.

شکل‌گیری مخالفت ما با نظریات اکثریت هیئت مسئولین و حدت یافتن مبارزه‌ای که ما علیه نظرات اکثریت در نشست تیرماه هیئت مسئولین و پس‌از آن در کمیته دائم به‌پیش می‌بردیم، از یک سو این واقعیت را کم‌کم بر همگان عیان ساخت که ما اختلاف نظرآتمان صرفاً بر سر این یا آن نکته نبوده، بلکه دو دیدگاه کاملاً متفاوت در میان ما پدیدار شده است. و از سوی دیگر پیشرفت عملی کارهای ما با وجود این تناقضات در رهبری به‌کندی میسر می‌گشت. در نتیجه به‌نوعی رهبری خود را با یک بن‌بست مواجه دید. جلسه مسئولین با اکثریت آرا طرح قیام فوری در محله را مورد تصویب قرار داده بود ولیکن کمیته دائم دارای

ترکیبی بود که به‌نوعی توازن آراء میان موافقین و مخالفین طرح را در برمی‌گرفت. از سوی دیگر چون تا آن زمان کمیته دائم هیچ‌یک از بحث‌های خود را به سازمان ارائه نداده بود، بدنه سازمان نیز از ناروشنی‌ها و ابهامات زیادی در مورد این‌که طرح و برنامه چیست و چه می‌خواهیم بکنیم رنج می‌برد در نتیجه تشکیلات در اجرای رهنمودها و طرح‌های ارائه شده از جانب کمیته دائم دچار تناقض و سردرگمی می‌گشت. از این‌رو نهایتاً تصمیم بر این شد که بحث‌های مخالف و موافق طرح مزبور شفاهاً در تهران مطرح گردد تا رفقا آگاهانه از تصمیم مطلع شده و سرعت پیشرفت کارها به نحو دلخواه تنظیم گردد. (در اینجا مسئله درستی یا نادرستی سیاست رهبری و چگونگی در جریان قرار دادن بدنه در بحث‌های رهبری مدنظر ما نیست. اگرچه این خود مبحث مهمی بوده و در جای دیگر باید مورد بررسی عمومی سازمان قرار گیرد. بلکه غرض از بازگو کردن عوامل فوق، توضیح پروسه چگونگی مطرح شدن نظرات اقلیت هیئت مسئولین است.)

حاصل این‌که کمیته دائم تصمیم گرفت برای مدت کوتاه دو هفته‌ای بحث‌های موافق و مخالف را در حوزه‌های تهران طرح نماید. این کار می‌بایست از طریق شفاهی صورت می‌گرفت یعنی شرکت مستقیم موافقین و مخالفین را در حوزه‌ها و ارائه نظرات خود و سپس جمع‌آوری آرا یا نظریات حوزه‌ها به‌مثابه یک ارزیابی نمونه‌وار از درجه توافق و یا مخالفت بدنه با مصوبات هیئت مسئولین و کمیته دائم، به منظور حل کردن نهایی این قضیه که سرانجام هیئت مسئولین با توجه به این رأی‌گیری نمونه‌وار از تهران نظر قطعی و نهایی خود را در مورد طرح اعلام نموده و ارگان‌های لازم برای اجرای آن‌ها ایجاد نماید. بالاخره از اوایل مرداد این بحث‌ها در حوزه‌های تهران جریان یافت و در اواخر مرداد جلسه هیئت مسئولین تشکیل شد و بر پایه گزارش مسئول تشکیلات آن زمان مطلع گشت که یک اکثریت ۶۵٪ در مقابل اقلیت ۳۵٪ با نظرات اکثریت هیئت مسئولین در توافق هست. (البته محاسبات دقیق‌تر بعدی نشان داد که اولاً درصد آرای موافق

۵۵٪ و مخالف ۴۵٪ بوده است و ثانیاً این‌که تعدادی از اعضای تهران به دلایل گوناگون تشکیلاتی - امنیتی موفق به تشکیل حوزه و استماع بحث‌های موافق و مخالف نشده و در نتیجه در رأی‌گیری نیز شرکت نداشته‌اند. ثالثاً تعدادی از حوزه‌ها نیز بحث‌های فقط یکی از طرفین بحث را موفق شده‌اند بشنوند، این کمبودها که تقریباً همگی نتیجه مشکلات امنیتی با احتساب زمان کوتاه مقرر شده برای اتمام مباحث بود. باز عللی شدند برای وجود گسترش ابهامات و ناروشنی‌ها در تهران). لیکن مسئله قابل‌توجه در نشست مرداد هیئت مسئولین این بود که هیئت مسئولین تصمیم گرفت قیام از محله‌ای در تهران به منطقه‌ای در شمال منتقل گردد. دلیل این امر نیز در ناآمادگی و ناتوانی تشکیلات در تهران ذکر شد. و مجدداً بر این ایده قبلی پافشاری شد که شرایط قیام در تهران کماکان موجود است. اما چون ما از نظر تشکیلاتی در تهران نمی‌توانستیم این طرح را پیش ببریم بنابراین به شمال برویم. در همین نشست هیئت مسئولین دو ارگان جداگانه به وجود آورد: کمیته دائم که پس از ترمیم شدن (استعفا) داوطلبانه یک رفیق و انتخاب رفیق دیگری به جای وی) و از این طریق کسب اکثریت مطلق موافقین طرح در آن، مسئول پیشبرد طرح گردید و به شمال انتقال یافت. و کمیته اجرایی که به آن مسئولیت پیشبرد امور جاری سازمان در سایر نقاط ایران (یعنی نقاط خارج از منطقه طرح مرکز) داده شد.

از این لحظه به بعد با جدایی فیزیکی بیشتر موافقین و مخالفین از لحاظ جغرافیایی، بحث بر سر طرح و مسائل مربوط به آن در درون رهبری به انتها رسید. از این دوران یعنی از انتهای مرداد تا انتهای بهمن (که آخرین نشست هیئت مسئولین بوده است) بحث بر سر طرح نه از جانب مبتکرین و نه از جانب مخالفین آن در هیئت مسئولین و در درون سازمان جریان نیافت. حتی ما خود نیز جلساتی در مورد تدوین نظرات خویش در این دوره برگزار نکردیم. و اکنون که این نوشته را در اختیار دارید درواقع دور نوینی از این بحث، بعد از مدتی

فترت، آغاز می‌گردد که باید در شورای آینده مورد بررسی و تصمیم‌گیری نهایی قرار گیرد، به این امید که شورا بتواند شاهد وحدت رزمنده ما باشد.

در خاتمه ذکر چند نکته کوتاه را لازم می‌دانیم (گرچه از بحث مفصل و تحلیل از آن‌ها در اینجا خودداری می‌کنیم):

الف - درزمینه چگونگی عملکرد طی نه ماه اخیر در مبارزه درونی ما به خود انتقاداتی وارد می‌دانیم که عبارت‌اند از:

۱- عدم طرح نظراتمان در درون سازمان از خرداد تا مرداد. اگرچه قانوناً این کار را در این دوره نمی‌توانستیم انجام دهیم. لیکن به هر حال در نشست مردادماه هیئت مسئولین می‌بایستی قطعنامه‌ای حاوی نظراتمان ارائه داده و پس از نشست در درون سازمان منتشر می‌ساختیم این کار صورت نگرفت.

۲- از نشست آخر مرداد تا نشست انتهای بهمن، در این دوره که طرح تبدیل به طرح سازمان شد و در عمل در حال اجرا بود، ما از نظر اصولی برای یک سازمان واقعاً کمونیستی که با روش دمکراتیک با روشنی به بحث‌های درونی پرداخته و توده سازمانی از بحث‌های اقلیت و اکثریت آگاه شده و واقعاً تصمیم‌نهایی خود را گرفته است دیگر بحث درونی را ضروری نمی‌دانستیم. ولی شرایط متناقض سازمان ایجاب می‌نمود که ما به چنین امری پردازیم و ما در این زمینه انتقاد به خود را قبول داریم. شرکت ما در مباحث این دوره به‌ویژه از این لحاظ حائز اهمیت بود که نه‌تنها به انتقاد از تقریباً کلیه نشریات درونی این دوران پردازیم بلکه در حین انجام این کار نقطه نظراتمان را درزمینه «چه باید کرد؟» و برنامه آلترناتیو در مقابل طرح جاری سازمان روشن نماییم.

ب - در این نوشته ما وارد هیچ‌گونه بحثی با نظرات ارائه شده در نشریات درونی سازمان (مرداد تا بهمن) نشدیم. زیرا در درجه اول قصد ما ارائه نظریات خویش بود، آنچه تا به حال نکرده بودیم. ما با نظریات ابراز شده در نشریات

درونی این دوران عموماً دارای توافق نیستیم، چه آنانی که در دفاع از طرح اکثریت سخن راندند و یا برخی که با مخالفت با دسته اولی نظر دادند و همچنین نوشته ما بدون آگاهی از نوشته اکثریت هیئت مسئولین که هم‌زمان پخش می‌شود نگاشته شده است در نتیجه کوشش لازم است که در آینده نزدیک طی نوشته‌های دیگری مرزبندی خود را با نظرات مختلف ابراز شده در مباحث درونی سازمان بیشتر روشن گردانیم.

عده‌ای بر این باورند که نمی‌بایست در دوره کودتا دست به مبارزه مسلحانه زد و می‌بایست یک دوره آمادگی و تدارک را گذراند. یا بهتر است بگوییم به تز «از اعتصاب تا قیام» اعتقاد داشتند و برای رد نظریه پیش به گفته لنین استناد می‌کردند که در مورد قیام شروطی را لازم می‌دانسته است. ولی بدون در نظر گرفتن این‌که آیا مسائل انقلاب ایران چون روسیه حل می‌شوند و یا جدا از اصول عام با ویژگی‌های خاص خودش روبرو می‌باشد.

«قدرت سیاسی از دهانه تفنگ بیرون می‌آید»

(پیرامون مواضع «اقلیت هیئت مسئولین»)

علی چهار محالی کائیدی

«آیا سیاست بلشویک‌ها در انقلاب ۱۹۰۵ مشی درستی بود؟ بله، درست بود. پس چرا انقلاب ۱۹۰۵ علیرغم وجود شوراها و با وجود مشی صحیح بلشویک‌ها دچار شکست شد؟ زیرا در آن زمان ثابت شد که قدرت سلطه بقایای فئودالی و دستگاه مطلقه حاکمه قوی‌تر از جنبش انقلابی کارگران بود.»

«آیا سیاست بلشویک‌ها در ژوئیه ۱۹۱۷، سیاست درستی بود، بله درست بود. پس چرا بلشویک‌ها مجدداً علیرغم وجود شوراها، که در آن زمان به بلشویک‌ها

خیانت کردند، با وجود مشی صحیح دچار شکست گردیدند، زیرا ثابت شد که در آن زمان امپریالیسم روس از جنبش انقلابی کارگران قوی تر است.»
 «یک سیاست صحیح، به هیچ وجه ناگزیر و بدون قصور به پیروزی مستقیم علیه دشمن منجر نمی شود.»

استالین «درباره انقلاب چین - فصل پنجم»
 «ملاحظات درباره موضوعات روز بخش دوم - چین»

«در مورد قیام دسامبر ۱۹۰۵ مسکو (پس از شکست آن)، لنین شدیداً به عبارت مشهور پلخانف «آن‌ها نباید دست به اسلحه می زدند» - که هر اپورتونیستی آن را طوطی وار تکرار می کند - حمله کرد. انتقاد لنین یک موضوع درسی برای حزب ما و تمامی پرولتاریاست: «ما باید با عزم بیشتر، انرژی بیشتر و روزافزون دست به اسلحه می بردیم، ما باید به توده‌ها توضیح می دادیم که محدود کردن خود به اعتصاب مسالمت آمیز غیرممکن و یک نبرد مسلحانه بی باکانه و سرسخت ضروری است. و اکنون باید آشکارا و علناً بپذیریم که اعتصابات سیاسی کافی نیستند. ما باید وسیع ترین تبلیغات را در میان توده‌ها به نفع یک شورش مسلحانه انجام دهیم و این مسئله را با صحبت درباره «مراحل مقدماتی» لاپوشانی نکنیم. اگر از توده‌ها ضرورت یک جنگ سخت، خونین و براندازانه را به مثابه وظیفه فوری عمل انقلابی آینده پنهان کنیم، هم خود را فریب داده ایم و هم توده‌ها را.»

«اسناد کمینترن» - بخش ۱ «قیام مسلحانه»

مبارزه طبقاتی بر طبق شرط و شروط معینی انجام می گیرد که این شرط و شروط تأیید مناسبات زیربنایی و روبنایی هر جامعه است. و از آنجاکه هر جامعه دارای زیربنا و روبنای خاصی است، لذا ایجاد تغییرات بنیادی در این جامعه در صورتی امکان پذیر است که ویژگی‌های جامعه مفروض به درستی کشف و

مشخص گردند. این ویژگی‌ها تعیین‌کننده‌ی سمت حرکت در تغییرات بنیادی جامعه در زمینه روبنایی و زیربنایی هستند و این نیز جز کشف حقیقت از میان واقعیات عینی موجود در جامعه (کشف تئوری) نیستند که چنانچه در عمل سنگ محک خورده و به آزمایش درآیند، درستی آن‌ها معلوم گردد.

در این مورد باید هوشیار بود که وقتی ما صحبت از کشف تئوری می‌کنیم، به معنای آن نیست که تئوری راهنما نداریم و می‌خواهیم آن را کشف کنیم. قصد ما آن است که تئوری راهنمای ما - مارکسیسم - لنینیسم - تنها جنبه‌های عام حرکت ما را نشان می‌دهند که بدون داشتن آن قادر به کشف قانونمندی‌های ویژه جامعه خویش نیستیم ولی درعین حال معتقدیم که این تئوری‌های عام راهنمای عمل و به اصطلاح چراغ راهنمای ما هستند که در آن‌ها قانونمندی‌های ویژه حرکت انقلابی ما وجود ندارد و از این جهت به کار گرفتن صحیح آن‌ها باید ما را قادر بسازد تا به کشف قانونمندی‌های ویژه انقلاب در جامعه خویش نائل گردیم و در غیر این صورت یا به مشتی حراف و تئوری‌باف مبدل خواهیم شد و یا به مشتی پراتیسین کور و نابینا.

رفیق استالین یکی از آموزگاران کبیر پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده سراسر جهان در مورد رابطه بین تئوری عام و اصول کلی و جهان‌شمول م - ل در ارتباط با پاره‌ای از «رهبران» چنین می‌گوید:

«علیرغم پیشرفت ایدئولوژیکی حزب، متأسفانه هنوز نوعی «رهبران» وجود دارند که صادقانه باور دارند که می‌توان برای انقلاب چین، بر مبنای اصول کلی جهان‌شمول و شناخته شده کمینترن به اصطلاح تلگرافی رهنمود صادر کرد، بدون آن‌که به ویژگی‌های ملی نظام اقتصادی، نظام سیاسی و اجتماعی، فرهنگ و آداب و رسوم و سنن چین توجه شود...»

«عاملی که این نوع «رهبران» را از رهبران واقعی متمایز می‌کند این است که آن‌ها همیشه در جیب خود دو سه تا فرمول حاضر آماده، متناسب برای همه موقعیت‌ها و کشورها لازم‌الاجرا و اجباری برای هر نوع شرایطی دارند.»

«بدین ترتیب است که آنان تلاش دارند برای همه کشورها نوعی رهبری قالبی و الگووار در نظر بگیرند. فرمول‌های عام معینی را بدان‌ها به‌طور مکانیکی القاء کنند، بدون آنکه به اوضاع مشخص جنبش در کشورهای مختلف و به تضادهای بی‌شمار بین فرمول‌ها و جنبش‌های انقلابی در کشورهای مختلف توجه نمایند. این بهره‌ای است که از نظرات کاذب این رهبران کاذب حاصل می‌شود...»
 «اپوزیسیون دقیقاً به همین دسته از رهبران کاذب متعلق است.»
 «استالین - درباره انقلاب چین - فصل پنجم - بخش دوم - چین»

و در میان ما نیز برخی «دو سه تا فرمول حاضر و آماده مناسب برای همه موقعیت‌ها و کشورها لازم‌الاجرا و اجباری برای هر نوع شرایطی دارند.» و یکسری اصول عام را به‌صورت وحی و بدون تلفیق آنان با شرایط مشخص جامعه ما، در جیب خود دارند و می‌خواهند آن‌ها را به هر چه ززند چون کیمیا طلا شود. اینان باید بگویند که آیا بین شرایط انقلابی و «شرایط قیام» در ایران با شرایط انقلابی و «شرایط قیام» در روسیه تزاری فرقی نمی‌بینند؟ در حالی که، یکی از مقوله انقلاب دموکراتیک نوین است و دیگری از مقوله انقلاب سوسیالیستی. به علاوه مطرح کردن سه اصل معروف لنین در مورد شرایط قیام به‌طور مکانیکی و عام نشان دهنده هیچ گونه ویژگی نخواهد بود و همه این اصول را قبول دارند ولی مسئله بر سر چگونگی اجرای این اصول است که در دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد با عصر سرمایه‌داری امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و انقلابات آزادی‌بخش ملی به‌طور یکسان عملی نیست و با استناد به سه اصل لنین از «قیام» قیامی را در نظر دارند که مانند انقلاب اکتبر در یک روز قدرت سیاسی حاکمه سرنگون گشته و به دست «کمیت‌های قیام» یا «شوراهای قیام» افتد و فرمول «همه قدرت به دست شوراها» در ایران نیمه فئودال - نیمه مستعمره تحقق یابد و اگرچه از فوری بودن قیام «سربداران» در تلفیق با درک خویش انتقاد و آن را رد می‌کنند تحت عنوان این‌که شرایط انقلابی را با «شرایط قیام»

عوضی گرفته‌اند ولی در واقع مقصودشان این است که چون «شرایط انقلابی» در ایران به حد شرایط انقلابی در روسیه تزاری نرسیده است پس «شرایط قیام» نیز نرسیده است و بدین منظور لازم است تا به تدارک آن پرداخت و این تدارک همان تدارک سیاسی به نحوی است که در نوشته خویش بدان اشاره می‌کنند و کپی‌برداری از «شرایط انقلابی» در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی است و البته باید گفت که اینان از نقطه نظر به کار بردن فنون نظامی و به‌طور کلی هنر جنگ انقلابی نیز همانی را در نظر دارند که ویژه کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی است که با هنر و فنی که باید پرولتاریا و حزب کمونیست در یک جنگ طولانی نظیر جنگ آزادی‌بخش چین بکار گیرد، یکی نیستند و هر یک دارای خصوصیات ویژه خود می‌باشند. نتیجه چنین برداشت و استنباطی نفی قیام و پای بندی به راه مسالمت‌آمیز در هر شرایطی خواهد بود. در «اسناد کمینترن» تحت عنوان «قیام مسلحانه» در بخش یک چنین می‌خوانیم:

«وقتی که موج انقلابی در حال بالا آمدن است، وقتی طبقات حاکمه سازمان یافته نیستند، توده‌ها در حالی از شور انقلابی‌اند، افشار میانی به سمت پرولتاریا تمایل دارند و توده‌ها برای عمل و فداکاری آماده‌اند، حزب پرولتاریا با وظیفه رهبری توده‌ها به سوی یک هدف مستقیم علیه دولت بورژوازی روبرو می‌شود. حزب این وظیفه را با تبلیغ به نفع شعارهای {دوره} گذاری هر چه بیشتر رادیکال «برای کنترل شورایی کارگران بر صنایع، برای کمیته‌های دهقانی، برای گرفتن زمین‌های بزرگ، برای خلع سلاح بورژوازی و مسلح کردن پرولتاریا و غیره با سازمان‌دهی عمل توده‌ای که تمامی بخش‌های تبلیغ و ترویج حزب به انضمام فعالیت پارلمانی باید بر آن متمرکز شود، انجام می‌دهد. این عمل توده‌ای شامل: اعتصابات، ترکیب اعتصابات و تظاهرات، ترکیب اعتصابات و تظاهرات مسلحانه و بالاخره اعتصابات عمومی همراه با قیام مسلحانه علیه قدرت دولت بورژوازی می‌شود. این شکل از مبارزه (قیام) که شکل عالی مبارزه است، باید طبق قوانین جنگ هدایت شود و برنامه نَبَرَد، عملیات جنگی تهاجمی و فداکاری

و قهرمانی پرولتاریا را در نظر بگیرد. شرط مطلق و ضروری برای این شکل از عمل، سازمان‌دهی توده‌های وسیع در واحدهای رزمنده است که با همین شکل خویش وسیع‌ترین تعداد ممکن زحمتکشان را در برمی‌گیرد و به عمل می‌کشد. (شوراهای نمایندگی کارگران، شوراهای سربازان و غیره) و کار شدید انقلابی در ارتش و نیروی دریایی در گذار به شعارهای جدید و رادیکال‌تر، احزاب باید نقش بنیادین تاکتیک‌های سیاسی لنینیسم را وصف‌العین قرار دهند. لازمه این تاکتیک‌ها توان رهبری توده‌ها به مواضع انقلابی، به شیوه‌ای که توده‌ها بتوانند با تجربه خویش به درستی مشی حزب معتقد شوند - توجه نکردن به این قاعده قهراً به جدایی از توده‌ها، به کودتاگری، به فساد ایدئولوژیک کمونیسم و تبدیل آن به دگماتیسم «چپ» و به ماجراجویی انقلابی خرده‌بورژوائی منجر می‌شود. استفاده نکردن از نقطه اوج تحول موقعیت انقلابی، به هنگامی که حزب پرولتاریا باید به حمله‌ای بی‌باکانه و مصممانه علیه دشمن دست زند نیز خطرناک است. از دست دادن این فرصت و آغاز نکردن شورش در آن لحظه، به معنای واگذاردن ابتکار به دشمن و محکوم کردن انقلاب به شکست است.»

در «اسناد کمینترن» به وضوح این خطوط عام وجود دارد که باید راهنمای عمل ما قرار گیرد:

۱ - انقلاب موج‌وار به پیش می‌رود و همان‌طور که موج بر اثر بروز طوفان و یا هوای آرام دستخوش افت‌وخیز می‌گردد همان‌طور نیز موج انقلابی به‌طور موزون در جامعه حرکت نمی‌کند و در نتیجه تلاطمات مبارزات طبقاتی و تأثیرات آن بر طبقات در جامعه به‌طور یکسان نبوده و نیست.

۲ - توده‌ها باید خود به‌طور عملی در طی مبارزات طولانی تجربه آموزند تا به تدریج و قدم به قدم، از یک مبارزه به مبارزه دیگر و از یک پیروزی به پیروزی دیگر گام نهند و یا این‌که طعم تلخ شکست را بچشند و آبدیده‌تر از پیش به مبارزه تا سر حد سرنگونی رژیم حاکم و استقرار حکومت خویش (قیام) به پیش روند.

۳ - وظیفه عناصر و سازمان‌ها و احزاب کمونیستی آن است که به موقع در زمینه‌های تبلیغی و ترویجی (کار سیاسی و با برنامه و اهداف مشخص تاکتیکی و استراتژیکی) در میان توده‌ها به فعالیت بپردازند و توده‌ها را در بطن مبارزات عملی خویش متشکل سازند و آن را از یک تشکل سیاسی - اقتصادی به یک تشکل سیاسی - نظامی سوق دهند. (نیروی مسلح خلقی) که به وسیله آن قدرت سیاسی را تصرف نمایند.

۴ - مبارزات مسالمت‌آمیز و قانونی سیاسی و اقتصادی باید در جهت زمینه‌سازی و به عنوان تدارک سیاسی و آبدیده شدن توده و در خدمت به نبرد نهائی و جنگ انقلابی (قیام) و کسب قدرت سیاسی از طریق لوله تفنگ درآیند و شور و شوق توده‌ها در اوج خویش در چنین رابطه‌ای مفهوم حقیقی پیدا می‌کند یعنی اگر جنگ ادامه سیاست به طریق دیگر و عالی‌ترین شکل آن است فداکاری و ازجان‌گذشتگی توده‌ها در جنگ انقلابی به مثابه عالی‌ترین شکل شور و شوق توده‌ها در مبارزات مختلف است.

۵ - اوج ناتوانی و پراکندگی دشمن در صورتی تحقق می‌یابد که این عالی‌ترین شکل و عالی‌ترین سیاست سرکوبگرانه‌اش یعنی ارتش وی ناتوان و پراکنده و نابود گردد و در این مفهوم ارتش نقش عمده را در حفظ یا سرنگونی دولت حاکم به عهده دارد و اوج ناتوانی و پراکندگی دشمن (شکست نیروی مسلح آن) مصادف با اوج قدرت متشکل توده‌ها یعنی نیروی مسلح توده‌ها (نشان‌دهنده اوج شور و شوق و ازجان‌گذشتگی و فداکاری عملی توده‌ها) می‌باشد و وقتی می‌گویند نیروهای انقلابی از ضعیف به قوی و نیروهای ارتجاعی از قوی به ضعیف طی طریق می‌کنند از همین اصل مایه می‌گیرند.

۶ - تشکیلات رهبری کننده انقلابی در صورتی می‌تواند در انقلاب نقشی بازی کند که به موقع از واقعیات عینی در جامعه و سیر تکاملی مبارزه طبقاتی در آن ارزیابی و جمع‌بندی کند و در این صورت است که می‌تواند به عنوان عامل خارجی و به عنوان شرط تغییر بر مسیر تکاملی ناموزون انقلاب و پنج مورد فوق

اثر گذارد و آن را در جهت پیروزی نهائی سمت و سو دهد. و این نقش را در صورتی می‌تواند ایفاء کند که در تمام زمینه‌ها از نظر سیاسی و تشکیلاتی به عالی‌ترین حد رهبری رسیده باشد. یعنی فعالیت سیاسی خویش را تا حد عالی‌ترین شکل یعنی جنگ انقلابی رسانیده باشد و برای پیروز شدن در این جنگ نیز شکل عمده تشکیلات خویش را به سازمان‌دهی ارتش توده‌ای رسانده باشد؛ چه در مسئله کسب قدرت سیاسی و تأمین هژمونی پرولتاریا ارتش توده‌ای تحت رهبری‌اش نقشی اساسی دارد و بدون داشتن آن قادر نیست به موقع از «شرایط انقلابی» و «شرایط قیام» در جهت کسب قدرت سیاسی استفاده کند.

موارد فوق در مورد کلیه کشورها صادق است و از این نظر جای اختلافی نیست. آنچه مطرح می‌شود آن است که در کشورهای مختلف این موارد چگونه و از بطن چه مناسبات روبنایی و زیربنایی می‌گذرند تا به حدی برسند که در آنها دگرگونی کیفی یعنی انقلابی صورت پذیرد. و مناسبات روبنایی و زیربنایی در یک کشور از یک حالت به حالت دیگر دگرگون شود. و سه اصل مشهور لنینی در مورد شرایط قیام در این رابطه مفهوم پیدا می‌کند و به عبارتی از آنجا که روبنای سیاسی و زیربنای اقتصادی در کشورهای مختلف به‌طور ناموزون رشد می‌کند بنابراین انقلاب نیز در این کشورها به صورت ناموزون رشد می‌کند و چون سه اصل لنینی در مورد «شرایط قیام» جزئی از مقوله روبنایی است در نتیجه رسیدن به این سه اصل نیز از شرایط رشد ناموزون می‌گذرد و بنابراین در کشورهای مختلف که شرایط مختلف دارند «شرایط قیام» با توجه به ویژگی‌های این کشورها تحقق می‌یابد. و به تعبیری با اسلوب و شیوه‌های مبارزاتی خاص آن کشورها. و این نکته‌ای است که اقلیت هیئت مسئولین در نظر نمی‌گیرد و در حقیقت بر آن خط بطلان می‌کشد و آن چه را که عرضه می‌کند، همانی است که در «اسناد کمینترن» در مورد کشورهای سرمایه‌داری مطرح می‌شود و ما از رفقا درخواست می‌کنیم که «شرایط انقلابی» و «شرایط قیام» را در اسناد کمینترن با آن چه در نوشته اقلیت هیئت مسئولین آمده است مقایسه کنید و بینید که در

کجای این نوشته‌ها در مورد چگونگی رسیدن به آن شرایط و یا ویژگی‌های این شرایط در ایران سخنی گفته می‌شود و آیا شرایط مذکور و نحوه و چگونگی رسیدن به آن‌ها و اصولاً رشد و تکامل آن تا رسیدن به سه اصل لنین در ایران و روسیه تزاری یکی است؟

آیا تضاد در درون هیئت حاکمه روسیه تزاری، چین و ایران با یک کیفیت وجود داشته و دارد و به «اوج تزلزل» و پراکندگی از طریق اسلوب مبارزاتی واحدی رسیده و می‌رسد؟

آیا بسیج توده‌ها و کسب تجربه عملی آن‌ها در بطن مبارزات توده‌ای و متشکل شدن آن‌ها و به اوج شور و شوق و از خود گذشتگی و فداکاری رسیدن توده‌ها در کشورهای نظیر روسیه تزاری، چین و ایران با شکل و اسلوب مبارزات واحدی تحقق یافته و می‌یابد؟

آیا رهبری توده‌ها توسط تشکیلات‌های کمونیستی مربوطه با برنامه و اهداف تاکتیکی و استراتژیکی و اسلوب مبارزاتی واحدی در کشورهای نظیر روسیه تزاری و چین و ایران تحقق یافته و می‌یابد؟

آیا کسب قدرت سیاسی از طریق لوله تفنگ و ایجاد ارتش توده‌ای و یا به عبارتی دیگر سیر تکامل جنگ پارتیزانی، جنگ منظم و غیرمنظم و به‌طور کلی به دست گرفتن ابتکار، حمله، عقب‌نشینی، محاصره، سرکوب دشمن، تمرکز نیرو و به‌طور کلی حرکت از دفاع استراتژیک به تعادل استراتژیک و سپس به تعرض استراتژیک و عاقبت نبرد نهائی و تعیین‌کننده و سرنگونی رژیم و به اصطلاح به کار بردن فن و هنر پرولتری در امور هدایت عملیات جنگی و غیره در کشورهای نظیر روسیه تزاری، چین و ایران به یک صورت بوده و می‌باشد؟

و آیا رشد انقلاب در تمام زمینه‌های روبنایی و زیربنایی در این کشورها به‌طور موزون رشد و تکامل می‌یابد؟ «قیام» و «شرایط قیام» و «انقلاب» و «شرایط انقلاب» شما از چه مقوله‌ای است تا روشن شود که تز «از اعتصاب تا قیام» شما در کجای آن جای می‌گیرد.

بر اساس آن چه ما از انقلاب پیروزمند و درس‌های رهبران بزرگ پرولتاریا آموخته‌ایم، اوج‌گیری انقلاب و پیدایش شرایطی که به «شرایط قیام» موسوم است در کشور و انقلابات مختلف با بافت‌های زیربنایی و روبنایی مختلف به یکسان تبارز نیافته است و به علاوه و مهم‌تر نیروهای ذهنی انقلاب برای تسریع در به وجود آمدن چنین شرایطی هرگز دارای روش، تاکتیک و برنامه واحدی نبوده‌اند.

مائو تسه‌دون در جواب به آن دسته از کمونیست‌های چین که با درکی محدود و دگماتیستی سیر تکوین، تکامل، اوج‌گیری انقلاب و کسب قدرت سیاسی در جامعه چین را مترادف با انقلاب روسیه برآورد می‌ساختند و در نتیجه به الگوبرداری از تاکتیک و برنامه بلشویک‌ها می‌پرداختند چنین می‌گوید:

«این تئوری آن‌ها که ابتدا باید توده‌ها را در سراسر کشور و در کلیه نقاط به انقلاب جلب کرد و سپس قدرت سیاسی را مستقر ساخت، با شرایط واقعی انقلاب چین وفق نمی‌دهد.»

و در ادامه و در مورد این که چه سیاست و برنامه‌ای صحیح است و با واقعیات جامعه چین مطابقت می‌کند، می‌افزاید:

«...بلکه آن سیاستی که چوته و مائو تسه‌دون و همچنین فان چی مین تعقیب کرده‌اند، بدون شک صحیح است. یعنی سیاستی که هدفش عبارت است از ایجاد مناطق پایگاهی، استقرار قدرت سیاسی به‌طور سیستماتیک، اجرای عمیق انقلاب ارضی، توسعه نیروهای مسلح خلق در یک پروسه کامل با تشکیل گارد سرخ دهستان و سپس گارد بخش و گارد سرخ شهرستان و نیروهای ارتش سرخ محلی تا سازمان‌دهی نیروهای منظم ارتش سرخ، توسعه پیگیر و موج‌آسای قدرت سیاسی و غیره. فقط از این طریق است که می‌توان در میان توده‌های مردم انقلابی سراسر کشور اعتماد به وجود آورد (بخوان این اصل اول)، فقط از این طریق است که می‌توان طبقات حاکم ارتجاعی را با دشواری‌های عظیم مواجه ساخت. زمین زیر پایشان را به لرزه درآورد و تلاشی درونی آن‌ها را تسریع نمود.

(بخوان این اصل دوم)، فقط از این طریق است که واقعاً می‌توان ارتش سرخی به وجود آورد که به ابزار عمده انقلاب بزرگ آتی تبدیل گردد. (بخوان این اصل سوم) خلاصه، فقط از این طریق است که می‌توان اوج‌گیری انقلاب را تسریع کرد.»

«از یک جرقه حریق برمی‌خیزد» - صفحه ۱۷۷ - جلد اول منتخب آثار»

اقلیت هیئت مسئولین از «شرایط انقلابی» و «شرایط قیام» بسیار سخن می‌گویند و اکثریت سازمان را بدان متهم می‌کنند که جای «شرایط انقلابی» را با «شرایط قیام» عوضی گرفته‌اند، در حالی که خودشان این شرایط را به درستی تشخیص نداده‌اند و ما در جواب می‌گوییم که شما اساساً معتقد نیستید که:

۱ - در ایران کیفیت نوینی بعد از کودتای حزب جمهوری اسلامی و خمینی در شرایط ذهنی و عینی رخ داده است.

۲ - معتقد نیستید که در رابطه با این تغییرات ذهنی و عینی در جامعه، هیئت حاکمه دستخوش تغییر کیفی شده و از یک حالت دوگانه به یک حالت ارتجاعی رسیده است.

۳ - معتقد نیستید که در ذهن توده‌ها نسبت به هیئت حاکمه تغییر کیفی رخ داده و توده‌ها که قبلاً از حزب جمهوری بریده و خواهان سرنگونی آن بوده‌اند با همدست شدن خمینی با آن در اجرای کودتای خردادماه و عزل بنی‌صدر اکنون خواهان سرنگونی خمینی نیز هستند و در مجموع سرنگونی آن را می‌خواهند و خمینی را در رأس حکومت ارتجاعی و دشمن خویش می‌شمارند، بلکه معتقدید که هنوز نسبت به خمینی نظر مساعد دارند و او را در مجموع به عنوان رهبر خویش قبول دارند و در نتیجه برخورد دوگانه به این حکومت کماکان باید ادامه یابد و مسئله سرنگونی رژیم در دستور کار قرار نمی‌گیرد و از این جهت تاکتیک اعتصاب که یک تاکتیک افشاگرانه است باید در دستور کار فوری ما قرار گیرد و نه تاکتیک قیام مسلحانه که تاکتیک براندازانه است و تاکتیک اعتصاب ازجمله

جزئی از مبارزه مسالمت‌آمیز می‌باشد که تا عزل بنی‌صدر و کودتای حزب و خمینی در جامعه وجود داشت و در نتیجه در پیش گرفتن مجدد این تاکتیک به معنای نفی تغییر کیفی در ایران در «پایین» و «بالا» و ادامه مبارزه به شیوه سابق یعنی مبارزه مسالمت‌آمیز است و نه قهرآمیز.

۴ - شما از یک طرف معتقدید که رژیم تثبیت نیست و در جهت تثبیت شدن نیز نمی‌تواند تکامل یابد ولی درعین حال می‌گویید رژیم نسبت به قبل وضعیت محکم‌تری پیدا کرده است و در نتیجه دشمن در اوج تزلزل نیست، پس باید از در پیش گرفتن سیاست مشت با مشت در مقابل وی خودداری کرد چون ما ضعیفیم و قادر به سرنگونی فوری رژیم در «قیام» فوری نیستیم و اگر این عامل را به عوامل بالا اضافه کنیم به یک نتیجه می‌رسیم و آن این‌که در ایران آن «شرایط انقلابی» مورد نظر اقلیت هیئت مسئولین وجود ندارد تا چه رسد به این‌که «شرایط قیام» باشد و بنابراین باید در جهت فراهم آوردن این شرایط به تدارک سیاسی (ذهنی) آن از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی به مبارزه پرداخت تا زمانی که «شرایط انقلابی» فراهم شود و به «شرایط قیام» برسد و در طی یک «قیام» به سبک قیام مورد ادعایشان حکومت را واژگون سازند و با تمام این تفصیلات با صدای رسا اعلام می‌کنند که رژیم خون‌خوار ملایان حق دارد از قوه قهر در سرکوب و نابودی نیروهای انقلابی و کمونیستی و به‌طور کلی خلق استفاده کند ولی ما حق نداریم در جواب گلوله‌های رژیم گلوله و در جواب قهر ضد انقلابی قهر انقلابی به کار ببریم و این منطق کسانی نیست که بر خود نام مارکسیست - لنینیست می‌گذارند و این یعنی منطق اپورتونیسم.

و ما می‌گوییم:

انقلاب یعنی منقلب شدن و دگرگون شدن کیفی در یک شیء و پدیده از یک حالت به حالت دیگر و در ایران این تغییر کیفی از نظر ذهنی و عینی در بعد از کودتای خمینی - حزب رخ داده است.

و شرایط انقلابی یعنی شرایطی که باید باشد تا دگرگونی و منقلب شدن کیفی صورت پذیرد، و این شرایط انقلابی در ایران وجود دارد و در صورتی که ما از این شرایط انقلابی متناسب با توان و نیروی خویش و همچنین با توجه به وضعیت دشمن به موقع استفاده کنیم، قادر خواهیم شد تا به تدریج و قدم به قدم به سه اصل لنینی شرایط قیام برسیم ولی این شرایط نه از درون مبارزات مسالمت‌آمیز و قانونی و نه با کپی‌برداری از نوع قیام اکتبر، بلکه از درون مبارزات قهرآمیز و جنگ انقلابی که به‌طور ناموزون به رشد و تکامل می‌رسد و به استقرار حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر می‌انجامد.

و قیام به معنای جهش و خیزش و آن لحظه‌ای است که در زمان و مکان معینی تغییر کیفی باید صورت پذیرد و تعادل نیرو در مبارزه طبقاتی به نفع نیروهای انقلابی درآمده و به نقطه نبرد نهایی و تعیین‌کننده و به نقطه اوج رسیده است و این چنین کیفیتی نیز نه از طریق «اعتصاب تا قیام» بلکه از درون ایجاد، حفظ و گسترش جنگ انقلابی و پا به پای آن بسط و گسترش دموکراسی و استقلال با داشتن یک ارتش مسلح توده‌ای که در یک پروسه ناموزون رشد کرده و آبدیده شده و گسترش می‌یابد و بدون آن صحبتی از کسب قدرت سیاسی نمی‌تواند به میان آید. و نیز می‌گوییم در یک جامعه طبقاتی مبارزه طبقاتی به شکل بغرنج و طولانی انجام می‌گیرد و پیروزی یک انقلاب بزرگ منوط به پیروزی در چند انقلاب کوچک‌تر و پیروزی نهائی در نبرد تعیین‌کننده منوط به پیروزی‌های نهائی در چندین نبرد کوچک‌تر است و پیروزی در یک انقلاب وقتی میسر می‌گردد که مجموعه عوامل عینی و ذهنی جامعه در طول مبارزه دستخوش تغییر و انقلاب گردد و به حد نهایت و یا اوج انقلابی برسد. ولی شرایط فرارسیدن این اوج، تدریجی و قدم به قدم و به اصطلاح به صورت ناموزون صورت می‌گیرد. در یک کلام «قیام» مورد نظر ما دارای این ویژگی‌هاست و چنین راهی را باید طی کند.

اولاً در کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره شکل عمده مبارزه جنگ انقلابی است و شکل عمده سازمان ارتش است و در تاریخ سابقه ندارد که انقلابی دموکراتیک و ملی در این کشورها از طریق مبارزات قانونی و اعتصابات سراسری و «قیام عمومی و توده‌ای» تا سر حد قیام مسلحانه تحت رهبری طبقه کارگر و استقرار دولت دموکراسی نوین به پیروزی نهائی دست یابد و از این جهت تاریخ این کشورها تاریخ مبارزات مسلحانه رهائی‌بخش است و سایر اشکال مبارزاتی در خدمت به مبارزه مسلحانه تحت رهبری تشکیلاتی کمونیستی درمی‌آیند و طبقه کارگر و نیروهای خلقی بدون داشتن یک ارتش توده‌ای قادر نخواهند بود رهبری انقلاب را به دست گیرند و به پیروزی نهائی برسند.

در این زمینه رهبر و آموزگار بزرگ پرولتاریا و خلق‌ها و ملل ستمدیده به ما چنین رهنمود می‌دهد:

«قبلاً در قرن هیجدهم و نوزدهم، انقلاب معمولاً با قیام مردم که اغلب‌شان غیر مسلح بودند یا به اندازه کافی مسلح نبودند، در برابر ارتش رژیم کهن شروع می‌شد و مردم برای تضعیف روحیه ارتش و یا لاقط جذب بخشی از آن به طرف خود تلاش می‌کردند. این شکل رایج قیام انقلابی در دوران گذشته بود، آن چیزی بود که در اینجا در ۱۹۰۵ به وقوع پیوست. در چین حوادث راه دیگری در پیش گرفته‌اند. در چین نیروهای نظامی دولت کهن با مردم غیر مسلح روبرو نیستند. آنان با مردم مسلح و متشکل در ارتش انقلابی روبرو هستند. در چین انقلاب مسلح با ضدانقلاب مسلح می‌جنگید. این یکی از خصلت‌های ویژه و یکی از امتیازات انقلابی چین است و اهمیت خاص ارتش انقلابی چین در همین امر است... و از این مطالب نتیجه می‌شود که کمونیست‌های چین باید توجه خاصی به کار در مورد ارتش مبذول دارند... انقلابیون چین من جمله کمونیست‌ها باید مطالعه همه جانبه‌ای در مورد فنون و هنر جنگ انجام دهند و نباید این موضوع

را امری ثانوی تلقی کنند، زیرا امروزه در انقلاب چین عامل اساسی محسوب می‌شود.»

«استالین - «درباره انقلاب چین» بخش ۳ «ارتش انقلابی چین»

و در بخش یکم «درباره انقلاب چین» رفیق استالین چنین می‌گوید:
«لنین گفت که چینی‌ها به زودی ۱۹۰۵ خود را خواهند داشت. برخی رفقا این موضوع را به این مفهوم درک کردند که می‌باید در چین، مشخصاً همان چیزی که در سال ۱۹۰۵ در اینجا، در روسیه اتفاق افتاد تکرار گردد. این درست نیست رفقا، لنین به هیچ‌وجه نگفت که انقلاب چین کپی‌برداری از انقلاب روسیه است. آنچه وی گفت این بود که چینی‌ها ۱۹۰۵ خودشان را خواهند داشت. این بدان معنا است که انقلاب چین علاوه بر خصائل عمومی انقلاب ۱۹۰۵، خصلت‌های ویژه خود را نیز خواهد داشت که ضرورتاً مهر خاص خود را بر انقلاب چین خواهند گذارد.»

رفیق مائو تسه‌دون در «مسائل جنگ و استراتژی» در قسمت «ویژگی‌های چین و جنگ انقلابی» می‌گوید:

«وظیفه مرکزی و عالی‌ترین شکل انقلاب تصرف قدرت به وسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر صادق است. معذالک در حالی که اصل یکی است، اشکال اجرای آن از طرف حزب پرولتاریا بر حسب شرایط مختلف گوناگون است. در کشورهای سرمایه‌داری، صرف‌نظر از دوران فاشیسم و دوران جنگ، شرایط از این قرارند:

در درون کشور دیگر رژیم فئودالی وجود ندارد، رژیم دمکراسی بورژوازی برقرار است، این کشورها در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند، بلکه بر ملت‌های دیگر ستم روا می‌دارند. با توجه به این خصوصیات، وظیفه حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری عبارت از این است که طی یک دوران طولانی

مبارزه قانونی کارگران را آموزش و پرورش دهد و نیرو مجتمع سازد و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهایی سرمایه‌داری آماده نماید. مسائلی که در این کشورها مطرح‌اند عبارت‌اند از: مبارزه قانونی طولانی، استفاده از تریبون پارلمان، اعتصابات اقتصادی و سیاسی، سازمان‌دهی سندیکاها و آموزش کارگران. در این کشورها شکل سازمان قانونی است، شکل مبارزه خونین نیست (از طریق جنگ نیست) در مسئله جنگ، احزاب کمونیست کشورهای سرمایه‌داری بر ضد هر جنگ امپریالیستی که به دست کشورهایشان بر پا شود، سیاست این احزاب فراهم آوردن موجبات شکست دولت ارتجاعی کشور خود خواهد بود. جنگی که این احزاب می‌خواهند، جنگ داخلی است که آن را تدارک می‌بینند. اما تا زمانی که بورژوازی واقعاً ناتوان نگردد، تا زمانی که توده‌های دهقان آماده نباشد داوطلبانه به پرولتاریا یاری برسانند، این قیام و این جنگ نباید برپا شود، و آنگاه که چنین قیام یا جنگی برپا شد، نخستین گام اشغال شهرها و سپس حمله به دهات خواهد بود. نه برعکس. این است آنچه که احزاب کمونیست سرمایه‌داری انجام داده‌اند، این است آنچه انقلاب اکتبر روسیه بر آن صحنه گذاشته است.»

«در چین وضع طور دیگری است... ویژگی‌های چین در این است که کشوری مستقل و دمکراتیک نیست بلکه نیمه مستعمره و نیمه فئودال است. در داخل آن رژیم دمکراتیک مستقر نیست، بلکه ستم فئودالی حکم‌فرماست. کشوری است که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست، بلکه زیر یوغ امپریالیسم قرار دارد. از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد. در اینجا وظیفه مرکزی حزب کمونیست علی‌الاصول این نیست که مبارزه قانونی طولی‌المدت را از سر بگذرانند تا به قیام و جنگ برسد، و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را بلکه درست عکس این است... در چین شکل عمده مبارزه جنگ و شکل عمده سازمان ارتش است. سایر شکل‌ها مانند سازمان‌دهی توده‌ای و مبارزه توده‌ها نیز بسیار مهم و واقعاً ضروری‌اند و هیچ جایی نمی‌توان از

آن‌ها صرف‌نظر کرد، ولی بدون شک همه آن‌ها به خاطر جنگ‌اند. قبل از وقوع جنگ هدف همه سازمان‌ها و مبارزات تدارک جنگ است... ولی وقتی که جنگ درگرفت، همه سازمان‌ها و مبارزات به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با جنگ همسوئی می‌کنند... وظیفه عمده حزب پرولتاریای چین، وظیفه‌ای که حزب تقریباً از آغاز تشکیل در برداشته عبارت از این است که حتی‌الامکان متحدین بیشتری به دست آورد و مبارزه مسلحانه بر حسب موقعیت، علیه ضدانقلاب مسلح داخلی و یا علیه ضدانقلاب مسلح خارجی ترتیب دهد تا آن‌که به رهایی ملی و اجتماعی نائل آید. در چین پرولتاریا و حزب کمونیست بدون مبارزه مسلحانه نمی‌توانستند جایی به دست آورند و قادر به انجام هیچ وظیفه انقلابی نبودند... و تجربه نشان می‌دهد که مسائل چین بدون نیروی مسلح حل شدنی نیست.»

و در ایران تجارب تاریخی از انقلاب مشروطیت تا کودتای خمینی - حزب، به ما می‌آموزند که «خلق بدون یک ارتش مسلح قادر به ادامه انقلاب و حفظ آن نیست.» و علت شکست یا در نیمه راه ماندن انقلابات در ایران به خاطر آن بوده است که خلق دارای نیروی مسلح نبوده است و یا این‌که نیروی مسلح را تا زمانی که داشته است، دستاوردهایش را نیز توانسته است حفظ کند ولی همین‌که نیروی مسلح خلع سلاح شده‌اند (چه بر اثر تفرقه و دودستگی و چه در اثر خلع سلاح شدن داوطلبانه و یا فریب و نیرنگ) بلافاصله نیروهای حاکم ارتجاعی سیطره خود را مستحکم نموده و به قلع و قمع مردم و به فنا دادن آن دستاوردها که به بهای خون هزاران نفر به دست آمده بودند می‌پردازند. و این به معنی تهی کردن انقلاب از جوهر اصلی‌اش و این‌که تنها در انقلاب ما، بلکه در انقلابات کشورهای نظیر اندونزی، برزیل، شیلی، بولیوی، عراق و غیره نیز به اثبات رسیده است و تجربیات تاریخی با کیفیتی دیگر، بعد از پایان جنگ ضد فاشیستی در کشورهای نظیر ایتالیا و فرانسه بر صحت آن می‌افزاید.

به‌طور کلی تاریخ جنبش انقلابی و کمونیستی تاریخ مبارزه بین انقلابیون و کمونیست‌های دروغین که دقیقاً تئوری انقلابی را از قهر انقلابی تهی می‌کردند از یک طرف و انقلابیون و کمونیست‌های راستین از طرف دیگر که معتقد بودند تغییر جهان به تعبیری ممکن نمی‌گردد، مگر از طریق اعمال قهر انقلابی و در ایران نیز این قاعده برقرار بوده و ادامه دارد و موارد اساسی اختلاف نظر ما با اقلیت هیئت مسئولین نیز در همین قاعده قرار می‌گیرد.

اپورتونیست‌های بین‌الملل و وطنی همواره مارکسیسم - لنینیسم را از یک محتوا خالی می‌کردند و می‌کنند و آن هم خالی کردن آن از اصل اجتناب‌ناپذیر بودن جنگ در حل مبارزه طبقاتی به‌عنوان عالی‌ترین شکل حل آن و موعظه کردن برای آشتی طبقاتی و «گذار مسالمت‌آمیز» به سوسیالیسم و کمونیسم است.

روبیونیست‌های وطنی در زیر لوای این که «شرایط انقلابی» در جهان به نفع نیروهای سوسیالیسم تغییر سمت داده است و امپریالیست‌ها ناچار به عقب‌نشینی شده‌اند - آن‌هم نه تاکتیکی بلکه به‌طور استراتژیکی - لذا دوران، دوران مبارزه قهرآمیز نیست بلکه دوران گرفتن امتیازات از درون مبارزات به خاطر «صلح و سوسیالیسم» است و بدین ترتیب تز «همزیستی مسالمت‌آمیز» را به‌عنوان استراتژی طبقه کارگر در کشورهای مختلف جهت کسب قدرت سیاسی و در حقیقت شریک شدن در حکومت‌های ارتجاعی و بند و بست با بورژوازی را نصب‌العین خود قرار داده و می‌دهند. و در حالی این خیانت را مرتکب می‌شوند که دستگاه‌های تبلیغاتی آن‌ها در همه ابعاد خویش کسانی را که به درستی در اصول مارکسیستی - لنینیستی بر سر مسائلی از قبیل جنگ و صلح، اجتناب‌ناپذیر بودن جنگ طبقاتی جهت کسب قدرت سیاسی، پافشاری می‌کنند تحت عناوینی چون «ماجراجو»، «تروریست»، «بلانکیست»، «مائوئیست» و غیره ضد مارکسیست - لنینیست معرفی می‌کنند و به اصطلاح «در زیر پرچم سرخ علیه پرچم سرخ» به مبارزه بر می‌خیزند.

«حزب توده» که خود چکیده خیانت به م - ل و سرسپردگی به سوسیال امپریالیسم است با حمله به مشی مبارزه مسلحانه «چریکی» به نفی مبارزه قهرآمیز به شیوه م - ل علیه رژیم شاه می‌پرداخت و شیوه مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز را در چارچوب به رسمیت شناختن و مشروعیت رژیم شاه توصیه می‌کرد و راه «رشد غیر سرمایه‌داری» خویش را مطرح می‌ساخت. هدف حزب توده اخته کردن جنبش انقلابی از اعمال قهر علیه رژیم بود و نه اصلاح راه قهرآمیز تا کسب قدرت سیاسی به رهبری پرولتاریا.

انقلابیون و کمونیست‌ها با جمع‌بندی از شکست تاریخی طبقه کارگر و خلق‌های زحمتکش ایران در مبارزه علیه امپریالیسم و حکومت‌های ارتجاعی وابسته به‌ویژه جمع‌بندی از دوران شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد به طرد مشی رویزیونیستی «حزب توده» و رویزیونیسم بین‌الملل و مرزبندی با آن پرداخته و به درستی یگانه راه مبارزه با رژیم کودتایی آمریکا - شاه را اعمال قهر انقلابی و سرنگونی آن از این طریق دانسته و جنبش نوین کمونیستی در حقیقت با این مرزبندی متولد شد و کوشید تا پرچم راستین م - ل را در ایران برافراشته و به مبارزه ادامه دهد. این نقطه نظر استراتژیک مورد توافق کلیه نیروهای تشکیل دهنده جنبش نوین کمونیستی بود. و درعین حال در بین این نیروها بر سر اجرای تاکتیک محوری که جهت خدمت به استراتژی فوق درآید، اختلاف نظر وجود داشت و این اختلاف نظر بر اساس ارزیابی از شرایط مشخص آن زمان انقلاب ایران بود. یعنی زمانی که رژیم شاه بعد از اعمال سیاست سرکوب و خفقان و سرکوب نیروهای انقلابی و کمونیستی با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا، توانسته بود خود را تثبیت کند و دست به اجرای برنامه‌های اصلاحاتی و رفرمیستی جهت رفع بحران‌های اقتصادی و ایجاد رفرفرم در زندگی مصرفی مردم بزند و آن را مهار کند و درعین حال توده‌ها نیز از روحیه انقلابی پائینی برخوردار بودند و جنبش نوین کمونیستی نیز اساساً به‌عنوان آلترناتیو وجود نداشت و در چنین شرایطی در پیش گرفتن یک تاکتیک صحیح مبارزاتی اهمیت درجه اول

پیدا می‌کرد و بر سر این نکته بود که جنبش نوین کمونیستی به دو شاخه تقسیم شد. یک شاخه را «سازمان چریک‌های فدائی خلق» و شاخه دیگر را «سیاسی کاران» و یا به اصطلاح «خط ۳» تشکیل می‌داد.

«سازمان چریک‌های فدائی خلق» از یک اصل مارکسیستی - لنینیستی در مورد اعمال قهر انقلابی علیه اعمال قهر ضدانقلابی یک نتیجه‌گیری نادرست می‌کرد. این سازمان معتقد بود که مبارزه مسلحانه باید مرکزی‌ترین تاکتیک باشد و از این طریق است که توده‌ها به بسیج سیاسی و لزوم سرنگونی رژیم رسیده و پا به پای آن به مبارزه مسلحانه جلب شده و تا سرنگونی رژیم به مبارزه ادامه می‌دهند. شعار این جریان «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بود» و از نظر به کار بردن فنون جنگ پارتیزانی نیز با مشی نظامی م - ل جنگ پارتیزانی تفاوت اساسی داشت و اصول خویش را از «انقلاب در انقلاب، رژی دبره» و یا «جنگ پارتیزانی، چه‌گوارا» اقتباس می‌کرد. این جریان در نهایت در شرایطی که مردم از نظر سیاسی باید تجربه مبارزاتی می‌آموختند و به لزوم به دست گرفتن تفنگ و سرنگونی رژیم شاه پی ببرند و نیز در شرایطی که توده‌ها آمادگی به دست گرفتن تفنگ را نداشتند و از روحیه پائینی برخوردار بودند، و رژیم نیز تثبیت شده بود و اساساً نیروی رهبری کننده کمونیستی در جامعه وجود نداشت تا مردم در بطن مبارزات سیاسی خویش آن را شناخته باشند و به رهبری‌اش گردن نهند و همچنین بر اثر خیانت تاریخی حزب توده و سازش کاری مصدق جو بی‌اعتمادی و بی‌تفاوتی در مردم حاکم بود، معتقد بود که تفنگ عده‌ای «پیشاهنگ» قادر است چنین شرایطی را به وجود آورد. در این قاعده گرچه «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» صحیح است ولی چنانچه تفنگ تعیین‌کننده سیاست پرولتری شود در آن صورت این یک سیاست م - ل نیست و این نکته عمده‌ای بود که سازمان چریک‌های فدائی خلق آن را از دیده فرومی‌بست و باید توجه داشت که با توجه به نفوذ حزب توده از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی در این سازمان به صورت التقاطی با «مشی چریکی» به‌طور

مسالمت‌آمیز به زندگی ادامه می‌دادند. اپورتونیسیم راست یعنی رویونیسم در کنار اپورتونیسیم چپ «مشی چریکی». عاقبت رویونیسم در این سازمان غلبه کرد و بدین ترتیب این سازمان از یک محتوای به ظاهر «چپ» ولی در باطن «راست» به «رویونیسم» در غلتید. حزب توده از م - ل همه تئوری‌هایش را جز مبارزه قهرآمیز و تصرف قدرت سیاسی از طریق تفنگ گرفت. «فدائیان خلق» مبارزات قهرآمیز را از م - ل گرفتند و تئوری م - ل را در به کار بردن اسلحه زیر پا نهادند و عاقبت هر دو به اپورتونیسیم و رویونیسم و خیانت به طبقه کارگر در غلتیدند و آن چه کماکان اعتبار جهان‌شمول دارد آن است که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» ولی «به تفنگ هرگز نباید اجازه داد که بر حزب فرماندهی کند.»

از طرف دیگر «سیاسی‌کاران» و یا به اصطلاح «خط ۳» قرار داشت.

این جریان نیز از یک اصل بدیهی م - ل در مورد تدارک سیاسی و نهایتاً نظامی مبارزه مسلحانه «قیام» به یک نتیجه‌گیری اپورتونیستی در غلتید. «خط ۳» در حالی که به درستی با تاکتیک مبارزه مسلحانه به عنوان تاکتیک محوری و در دستور کار در آن شرایط مخالف بود و آن را رد می‌کرد و معتقد بود که تاکتیک محوری ما باید زمینه‌ساز و تدارک سیاسی مبارزه مسلحانه (قیام) باشد و ایجاد و گسترش مبارزات توده‌ای به طریق مسالمت‌آمیز و سازمان‌دهی و هدایت و ارتقاء آن‌ها تا سر حد قیام؛ با وجود این یک امر اساسی را در نظر نمی‌گرفت و آن این‌که این مبارزات می‌بایست زمینه‌ساز و در خدمت «قیام» درآیند و به عبارت دیگر مبارزه مسالمت‌آمیز را نه به عنوان استراتژی بلکه به عنوان تاکتیک می‌بایست در این شرایط محسوب کرد و آن چه «سیاسی‌کاران» در آن در غلتیدند، یعنی مبارزه مسالمت‌آمیز را هم استراتژی و هم تاکتیک محسوب کرده و نهایتاً به امر هسته‌سازی و شرکت در مبارزات اکونومیستی در غلتیدند و نتیجه آن شد که از توده جدا ماندند و نتوانستند از موقعیت‌هایی نظیر ۱۷ شهریور و ۲۲ بهمن ۵۷ که موقعیت‌های انقلابی در جهت ایجاد «قیام» حفظ

و گسترش آن بوده استفاده کنند و کار این شاخه به جایی رسید که مردم در خیابان‌ها دست به شورش می‌زدند و رژیم در ضعیف‌ترین موقعیت قرار داشت و ارتش در حال تلاشی بود (ارتش به‌عنوان اساسی‌ترین عامل حفظ یا سرنگونی رژیم) ولی با وجود این «سیاسی‌کاران» به کارگران می‌گفتند بیاید بروید و در فلان کارخانه متحصن شوید. این جریان در زیر لوای مبارزه با مشی «چریکی» جدا از توده که «ماجراجویانه» و «چپ روانه» و «کاستریستی» قلمداد می‌شد خود به اپورتونیسیم راست در غلتید و به اکونومیسم دچار شد. «سیاسی‌کاران» درک نمی‌کردند که گرچه دوران، دوران افت جنبش است و رژیم تثبیت و مردم از روحیه انقلابی پائینی برخوردارند ولی درعین حال این نیز صادق است که این افت موقتی و نسبی بوده و به علاوه در همه نقاط ایران یکسان نبوده و ما در عمر خود دیدیم که در همین زمان در کردستان «شریف زاده‌ها»، «معینی‌ها» و به‌طورکلی جنبش مسلحانه خلق کرد به نحوی وجود داشته و رژیم قادر نبود آن‌ها را ریشه کن سازد (بگذریم از مبارزات عشایر در فارس و بویراحمد و غیره) و از این جهت نشان دهنده آن است که می‌بایست کماکان بر اساس تمرکز نیروی عمده در ضعیف‌ترین حلقه دشمن به تدارک سیاسی مبارزه می‌پرداختیم و در مناسب‌ترین شرایط دست به قیام مسلحانه می‌زدیم. «سیاسی‌کاران» نیز خصلت طولانی بودن و رشد ناموزون انقلاب ایران و تشکیل ارتش توده‌ای علیرغم ذکر آن در نوشته‌هایشان به باد فراموشی سپرده و در عمل با «سازمان چریک‌های فدائی خلق» از جهت متضاد و بر اساس درک صحیحی حرکت کردند. ولی در عمل با آن‌ها به یک جا رسیدند.

بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ این سیر تکاملی ادامه یافت. سازمان چریک‌ها به رویونیسم مادر «حزب توده» پیوست و «خط» به دو جریان فکری تقسیم شد. شاخه‌ای به تروتسکیسم و اپورتونیسیم چپ در غلتیدند و شاخه‌ای دیگر که «اتحادیه کمونیست‌های ایران» نمایندگی آن را می‌کرد با جمع‌بندی صحیح از تجارب تاریخی جنبش کمونیستی ادامه دهنده راه کمونیست‌های راستین در

ایران است. این سیر تکاملی جنبش کمونیستی و بخصوص خط ۳ در «اتحادیه» از بدو تأسیس تا کنون بین دو جریان اپورتونیستی و م-ل جریان داشته است و مبارزه کنونی نیز ادامه آن مبارزات است و بی‌شک وقتی ما از خط ۳ صحبت می‌کنیم، اکنون که بعد از گذشت چندین سال بازمی‌گردیم و گذشته‌ها را مرور می‌کنیم، سؤالاتی اساسی در جلوی روی‌مان مطرح می‌گردند: آیا ما (منظور ما خط ۳ یا «سیاسی‌کاران» است) در آن موقع گرچه به درستی از نظر تاکتیکی با مشی چریکی مخالف بودیم ولی درعین‌حال در عمل به راه مسالمت‌آمیز مبارزه به عنوان استراتژی انقلاب و به عبارت دیگر «اپورتونیسم راست» در نغلتیدیم؟ آیا سیاسی‌کاران اگر واقعاً به اصولی که علیه مشی چریکی اقامه می‌کردند پایبند بودند، نمی‌بایست با برافراشتن پرچم قیام مسلحانه در روزهای طوفانی ۱۷ شهریور تا ۲۲ بهمن ۵۷ که به درستی و به اعتراف همگان شرایط قیام وجود داشت، خود را از قید رهبری خرده‌بورژوازی نجات می‌بخشیدند و با ایجاد پایه‌های اولیه ارتش توده‌ای خلق سیر تکاملی انقلاب دوم ایران را به سوی استقرار دولت دمکراسی نوین تغییر می‌دادند؟ اگر اصل واقعاً در مورد انقلابات کشورهای نظیر ایران چنین است که کمونیست‌ها باید «حتی‌الامکان متحدین بیشتری به دست آورند و مبارزه مسلحانه را برحسب موقعیت علیه ضدانقلاب مسلح داخلی و یا علیه ضدانقلاب مسلح خارجی ترتیب دهند تا به رهایی ملی و اجتماعی نائل آیند» و «خط سومی‌ها» چریک‌ها را به خاطر اقدام زود هنگام‌شان به درستی محکوم کردند، با از دست دادن شرایط موجود در سال ۵۷ عمق راست‌روی خود را به نمایش نگذارند؟ و از آن بدتر، عدم جمع‌بندی صریح «خط ۳» از انحرافش در طی انقلاب سال‌های ۵۶ - ۵۷، پا بر جایی روند راست ریشه‌دار و تاریخی در جنبش کمونیستی ایران را نمایان نساخت؟ و بالاخره امروز زمان آن نرسیده که دست به پیکار سخت و بی‌امانی در همه زمینه‌های ثئوریک - سیاسی و عملی علیه این سرطان ریشه‌دار که بیش از این جنبش انقلابی و کمونیستی ایران را ناتوان و رنجور ساخته بزینیم؟ عمق اختلافات کنونی ما از

اینجا ریشه می‌گیرد که از این زاویه است که باید به مبارزه درونی سازمان بنگریم. ما نمی‌گوییم که هر کس یا هر جریانی از روز اول اپورتونیست بوده است و همچنین این ادعا به معنی نفی مبارزه «اتحادیه» نیست که بر عکس، این نشانه زنده بودن آن است. ما می‌گوییم از وضعیت مشاجرات کنونی بایستی راه به سوی اخذ یک نتیجه تاریخی در جنبش کمونیستی ما باز شود.

«نهضت ملی سربداران» که به دست عده‌ای از پاکبخته‌ترین و صدیق‌ترین کمونیست‌های ایران بنیاد گذاشته شده است، تجلی بارز چنین نتیجه تاریخی و حیاتی است. این حرکت بدون شک زائیده مبارزه تاریخی م - ل با رویزیونیسم و ترسکیسم در جامعه ایران است. و نیز باید قبول کنیم که «سربداران» بدون وجود {مخالفت با} تز «اعتصاب تا قیام» که به درستی ادامه همان اپورتونیسم تاریخی است وجود خارجی نمی‌داشت، و این دو نیز آیا از مبارزه بین راه قهرآمیز انقلاب و راه مسالمت‌آمیز انقلاب سرچشمه نگرفته است؟ جا دارد که قدری عمیق‌تر به مسائل و مبارزات ایدئولوژیکی - سیاسی و تشکیلاتی بنگریم و هوشیار باشیم که در شرایطی که در آغاز راه هستیم ضربه خوردن از درون به مراتب کاری‌تر از ضربه خوردن از برون است و ما تجربه کردیم که این لشکریان نظامی بورژوازی نبود که حزب کمونیست و دولت شوروی را فتح کرد، بلکه این لشکریان ایدئولوژیکی وی بود که ستاد رهبری کننده پرولتاریای شوروی را ابتدا فتح و سپس شوروی سوسیالیستی را به شوروی سوسیال امپریالیستی مبدل کرد.

خلاصه کنیم

رفقا: تجارب تاریخی به ما می‌آموزند که در دوران‌های مختلف تاریخ انقلاب میهن‌مان هنوز خون‌های شهیدان راه آزادی و استقلال ایران از روی سنگفرش‌های خیابان‌های ایران و کوچه‌ها و از روی در و دیوار خانه‌ها پاک نشده که به یک‌باره [حکومت] خطر واقعی علیه خود و اربابانشان را در همین جا

می‌بیند و دیدیم که همین نغمه شوم را چگونه حکومت غاصب و خون‌خوار خمینی سرداد و هرگونه فعالیتی را در گروی خلع سلاح شدن مردم و نیروهای انقلابی و کمونیستی در چارچوب مشروعیت رژیم مجاز می‌شناسد و شاهدیم که چگونه خلع سلاح مردم زمینه‌ساز کودتای خمینی - حزب شد و باز شاهدیم که خلق غیر مسلح در مقابل ضد خلق مسلح چه شهیدانی را به ده‌ها هزار شهید انقلاب ایران اضافه کرده است. و باید از خود بپرسیم که تا کی باید از اشتباهات گذشته درس بگیریم؟ تا کی باید صحبت از این کنیم که دنباله‌روی نباید کرد؟ تا کی باید خود را از لوٹ وجود کثیف و گندیده و پس‌مانده‌های زباله‌دانی تاریخ پس از قریب به نیم قرن رها نسازیم و یک‌بار برای همیشه در عمل ثابت کنیم که تنها در یک صورت دشمن قادر است خود را تثبیت کند و در یک صورت قادر است مجدداً خلق‌ها و طبقه کارگر قهرمان ایران را به اسارت درآورد. تنها در یک صورت قادر است پای اربابان خارجی را به ایران باز کند و آن‌هم در صورتی که از روی نعش ما بگذرد. بگذار برای یک‌بار هم که شده شکست جنبش انقلابی و کمونیستی میهنمان در میدان نبرد و در رودروئی با دشمن باشد نه این‌که جنگ را آغاز نکرده ناقوس شوم شکست را در گوشمان به طنین درآورند. بگذار تا ما پیش‌قراولان این راه پرپیچ و دور و دراز باشیم. آنچه که مهم است ما نیستیم، مهم آن است که جوانه‌های انقلاب تنومند طبقه کارگر و خلق‌های تحت ستم ایران بارور شود و ثمر دهد و چه شادی‌بخش و چه با شکوه تر از این‌که کارناوال آزادی و استقلال ایران در آن واپسین دم دشمن غدار و خون‌خوار ولی پوشالی، نیز یادی از ما بکند. و این راه اگرچه طولانی است ولی بدون شک به ساحل پیروزی خواهد رسید. کشتی انقلاب ایران اکنون بر سر یک دوراهی است. یک راه ما را به ادامه دهندگان م - ل انقلابی و دیگری ما را به راه رویزونیسم و اپورتونیسم می‌کشاند. و راه ما راهی است که با پوست و گوشت و خون خود آن را لمس کرده‌ایم و آن راه این است که در ایران هرکس نیروی مسلح برتر دارد، قدرت سیاسی را نیز دارد و طبقه کارگر و خلق‌های ایران تنها در این صورت

قادرند حاکمیت خویش را بر قرار سازند و آن را حفظ کنند. «نهیضت ملی سریداران» از این جایگاه در انقلاب ایران نقش به عهده گرفته و تحت رهبری «اتحادیه» و با یاری توده‌های زحمتکش میهن‌مان و در رأس‌شان طبقه کارگر ایران می‌رود تا در جنبش انقلابی و کمونیستی کنونی چرخشی ایجاد کند و پایه‌های اولیه حاکمیت کارگران و دهقانان را از طریق ایجاد نیروی مسلح توده‌ای خلق بنیان گذارد و برای همیشه به دستگاه ظلم و جور جابران و بیگانه‌پرستان حاکم خاتمه دهد.

در خاتمه جا دارد تا با آموختن از آموزگار کبیر پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده جهان - رفیق مائو تسه‌دون - با عزمی راسخ‌تر به راهمان ادامه دهیم:

«هر کمونیست باید این حقیقت را درک کند که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» و اصل ما این است که حزب بر تفنگ فرماندهی کند، و به تفنگ هرگز نباید اجازه داد که بر حزب فرماندهی کند. ولی با داشتن تفنگ واقعاً می‌توان حزب به وجود آورد... علاوه بر این با داشتن تفنگ می‌توان به تربیت کادرها، به تأسیس مدارس، به توسعه فرهنگی، به بسیج جنبش‌های توده‌ای پرداخت... همه چیز از لوله تفنگ بیرون می‌آید. بعضی‌ها ما را به عنوان هواداران «قدرت مطلقه جنگ» (بخوان هواداران مطلق جنگ مقاومت در مقابل کودتای ارتجاعی خمینی - از ماست) به باد تمسخر می‌گیرند. بلی، راست است ما طرفدار تئوری قدرت مطلق جنگ انقلابی هستیم. این بد نیست، خوب است. مارکسیستی است. تفنگ حزب کمونیست روسیه سوسیالیستی را آفرید. ما می‌خواهیم یک جمهوری دمکراتیک ایجاد کنیم. تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم به ما می‌آموزد که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش فقط به زور تفنگ است که می‌توانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروز گردند. در این مفهوم می‌توان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر به زور تفنگ.»

«مائو تسه‌دون - مسائل جنگ و استراتژی - ویژگی‌های چین و جنگ انقلابی»



در حاشیه:

اقلیت هیئت مسئولین می‌گوید که خمینی نمایندگی خرده‌بورژوازی سنتی را در حکومت می‌کند و این قشر از خرده‌بورژوازی نیز دستخوش تجزیه می‌شود. یعنی بخشی به انقلاب و بخشی به ضدانقلاب می‌پیوندد. و در همین حال اقلیت هیئت مسئولین نمی‌گوید که منظورش از خرده‌بورژوازی سنتی، همانی است که بخشی از آن به نمایندگی خمینی به ارتجاع پیوسته و تغییر پوسته داده است و ارتجاعی شده است و یا آن بخش که از خمینی بریده و رادیکال‌تر شده است و در صف نیروهای انقلابی قرار دارد. و اقلیت هیئت مسئولین حساب این دو را از هم جدا نمی‌کند. و این نتیجه‌گیری به نحوی است که انگار خمینی هنوز خصلت بینابینی طبقاتی خویش را حفظ کرده است و امکان دارد که در آینده از آن دست بکشد و مجدداً باید سیاست برخورد دوگانه را نسبت به وی اعمال کرد. و بدین ترتیب از یک اصل بدیهی در م - ل نتیجه‌گیری قلبی می‌کند. آن‌ها درک نمی‌کنند که تجزیه در طبقات بینابینی جبری است و از این جهت برخی به جناح «چپ» و برخی به جناح «راست» معروف می‌شوند. ولی مسئله بر سر این است که وقتی بخش یا عناصری از این طبقات ارتجاعی می‌شوند و به انقلاب خیانت می‌ورزند (اگر بورژوازی ملی باشد مانند چانکایشک به بورژوازی بزرگ و مالکان ارضی وابسته به امپریالیسم می‌پیوندد و تغییر ماهیت می‌دهد و اگر مانند صدام، کاسترو و کاشانی، حافظ اسد و خمینی باشد بازهم تغییر ماهیت می‌دهد و به بورژوازی بزرگ و مالکان ارضی وابسته به امپریالیست‌ها می‌پیوندد) و در نتیجه راه بازگشت آن‌ها به سوی انقلاب تا آخر عمر بسته می‌شود و حتی در جنگ تجاوزکارانه مانند حمله عراق به ایران و یا حمله ژاپن به چین نیز در ماهیت ارتجاعی آن‌ها تغییری نمی‌دهد و این چنین عناصری نمایندگی بخش ارتجاعی (راست) طبقات بینابینی را می‌کنند و تنها از نقطه‌نظر تاکتیکی به نحوی که در خدمت استراتژی ما در کسب قدرت سیاسی درآیند می‌توان با آن‌ها

به یک سری توافقات موقتی رسید و تحت هیچ شرایطی نباید در تغییر ماهیت یافتن آن‌ها شکی به خود راه داد و این از جمله یکی از مسئله‌های دشواری است که به‌ویژه در رابطه با «چپ‌روی» یا «راست‌روی» در قبال برخورد به طبقات بینابینی سابقه انحرافی تاریخی در میهن ما و در سایر کشورهای تحت سلطه دارد، چنانچه به درستی به آن برخورد نشود ما را به تزه‌های روزیونیستی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» یا ترسکیستی خواهد کشاند.

اقلیت هیئت مسئولین می‌گوید که مردم هنوز نسبت به خمینی توهم دارند و او را با کمی بالا و پائین به عنوان رهبر خویش قبول دارند و بعد از کودتای خمینی - حزب (که باید گفت بر طبق این استدلال خمینی در کودتا با حزب شرکت نداشته است) مردم کوچه خواهان سرنگونی و طرد حزب جمهوری بوده و خواهان آن‌اند ولی نسبت به خمینی چنین خواستی ندارند و خواهان سرنگونی وی نیستند و بنابراین تاکتیک ما باید به دو صورت باشد یکی براندازانه و دیگری افشاگرانه، حزب جمهوری باید سرنگون شود ولی خمینی باید افشا شود و از اینجا به روشنی معلوم می‌گردد که تز «از اعتصاب تا قیام» یا «کار آگاه گرانه» و غیره حول این محور - یعنی محور افشا کردن خمینی تا سر حد قبول سرنگونی وی از طرف مردم - می‌گردد و در این میان مسئله سرنگونی حزب جمهوری در دستور کار قرار نمی‌گیرد و از این جهت از دو کلمه «اعتصاب» و «قیام» تنها «اعتصاب عمومی و سراسری یا «عمومی و توده‌ای» در دستور کار قرار می‌گیرد که یک تاکتیک افشاگرانه و مسالمت‌آمیز است و با وضعیت آگاهی توده‌ها و به‌ویژه طبقه کارگر در قبال خمینی متناسب است. و بنابراین اقلیت هیئت مسئولین در موضع خود نسبت به هیئت حاکمه تجدید نظر کرده و معتقد نیست که هیئت حاکمه یکدست ارتجاعی است و به این باورند که بدان باید برخورد دوگانه باشد یعنی ادامه همان سیاست قبل از کودتای خمینی - حزب و بدون تغییر کیفی در «بالا» و «پایین» با این تفاوت که در آن وقت حکومت از سه جناح تشکیل شده بود و اکنون دو جناح است. یکی جناح ارتجاعی و دیگری

جناح خط امامی. و به علاوه اقلیت هیئت مسئولین موضع مارکسیستی
لنینیستی سازمان را که در شورای سوم به درستی به تصویب رسیده است و همه
رفقا جز «رفیق کمال» {هاشم مازندرانی} بدان رأی مثبت داده‌اند به زیر علامت
سؤال کشیده و تحت عنوان «تز اپورتونیستی، ایجاد شکاف در بالا» به باد حمله
گرفته است. و همه می‌دانیم که برخورد به هیئت حاکمه وقت یکی از موارد
مرزبندی نه‌تنها تاکتیکی بلکه استراتژیکی ما «چپ‌روها» و «راست‌روها» بوده و
می‌باشد. که برخورد صحیح یا ناصحیح بدان در برخورد به مسائلی نظیر شورش
در تبریز، کودتاهای مختلف، حزب جمهوری اسلامی، مسئله جنگ ایران و عراق،
اشغال سفارت، جنبش کارگری و مبارزه در کردستان و کودتای خمینی - حزب
نقش حیاتی دارد. و نیز به یاد داریم که «چپ‌روهای خیزشی» خط «تبریز-
تهران-شیراز» صحبت از ارتجاعی بودن جنبه غالب حکومت در شورای سوم
می‌کردند و افرادی نظیر «رفیق کمال» نیز با تعبیری دیگر و در زیر لوای
پیوستن به «ستاد» از آن دفاع می‌کردند. و حتی مصر بودند که ما به خاطر
پیوستن به «ستاد» از جنبه ضد امپریالیستی بودن جناحی از هیئت حاکمه و
مشخصاً خمینی دست بکشیم. و دیدیم که «چپ‌روهای خیزشی» از سازمان
بیرون رفتند ولی کسانی که به نوع دیگری با این موضع سازمان موافق نبودند،
اکنون می‌گویند خمینی ارتجاعی نیست و مردم وی را به عنوان رهبری قبول
دارند و همان خمینی را که اکنون پایه توده‌ای برایش می‌تراشند و در آن وقت
از نظر اینان ارتجاعی بود و حتی جنبه ضد امپریالیستی نیز نداشت، اگر آن وقت
می‌گفتند ما دنباله‌روی خمینی شده‌ایم، در این وقت می‌گویند ما دنباله‌روی
بنی‌صدر و مجاهدین شدیم. و باید از این م - ل های چند آتشه سؤال کرد که
آیا این شماست که چشم‌تان به دنبال خمینی و «بالایی‌ها» ست یا اکثریت
سازمان. و در این جا باز هم یک مسئله گرهی نهفته است و آن هم تشخیص
صحیح صف دوست از دشمن و این ترشحات فکری و ایدئولوژیکی اقلیت هیئت

مسئولین در جهت مخدوش کردن صف دوستان و متحدین طبقه کارگر نشانه می‌رود و رشته دراز دارد.

اقلیت هیئت مسئولین در سایر نوشته‌های مشابه از یک اصل مارکسیستی - لنینیستی نتیجه اپورتونیستی و رویزیونیستی می‌گیرند و باید گفت که این نتیجه‌گیری به نحوی که ذکر شد ادامه همان نتیجه‌گیری اپورتونیستی و اکونومیستی گذشته که در شرایط افت جنبش انقلابی در ایران بود اکنون در شرایط اعتلای جنبش انقلابی - رژیم تثبیت نیست، توده‌ها خواهان سرنگونی رژیم‌اند، و به شدت از رژیم متنفرد و نیروهای متشکل انقلابی و کمونیستی در بین مردم وزنه شده‌اند هرچند کوچک و با کمبودهای فراوان - نیز مطرح گشته‌اند. با مضامین کهن در جامه نو و جای تعجب و اتفاق نیست که این مضامین دقیقاً در همان لحظاتی که مسئله اعمال قهر انقلابی در دستور کار انقلابیون و کمونیست‌های ایران قرار دارد، راه مسالمت‌آمیز مبارزه را در زیر لوای بازهم مبارزه علیه مشی «چریکی» «کاستریستی»، «بلانکیستی» و غیره عرضه می‌شود. و در اینجاست که ما باید چشم خود را بر واقعیات تاریخی و مشخص انقلاب ایران و جهان بازتر کنیم و از خود بپرسیم.

چرا باید هم در شرایط افت جنبش انقلابی و هم در شرایط اعتلای آن راه قهرآمیز ادامه انقلاب در مقابل راه مسالمت‌آمیز ادامه انقلاب قرار بگیرد؟ و ببینید چه چیز تغییر کرده است؟ مارکسیسم - لنینیسم به تئوری آشتی طبقات تکامل یافته است و یا این‌که اپورتونیسم و رویزیونیسم به تئوری جنگ طبقاتی و اجتناب‌ناپذیر بودن آن مرتبط شده است؟ و مهم‌تر از خود بپرسیم که چگونه در زمان افت جنبش انقلابی مشی «چریکی» (اپورتونیسم چپ) مبارزه مسلحانه را هم استراتژی و هم تاکتیک محسوب می‌کرد و مشی «سیاسی‌کاران» «اکونومیسم و اپورتونیسم راست» مبارزه مسالمت‌آمیز را هم استراتژی و هم

تاکتیک؟ و اکنون در شرایط اعتلای جنبش انقلابی نیز همان را می‌گوید. اکونومیست‌های ما که اسلاف‌شان می‌گفتند، یکی در زیر لوای اول تفنگ بعد سیاست به مشی چریکی جدا از توده و عاقبت به رویزیونیسم در غلتیدند و دیگری در زیر لوای اول سیاست بعد تفنگ به اکونومیسم و اپورتونیسم. و در اینجا است که باید با دیده نازک بین و با ذره‌بین پرولتاریا به این مسئله بنگریم و نتیجه لازم را بگیریم.

برای م - ل ها یک راه باقی می‌ماند و آن راه این است که تفنگ «چریک‌ها» را به دست گرفته و با به دور انداختن فشنگ‌های قلابی اکونومیستی و اپورتونیستی راست روانه، فشنگ‌های م - ل را از دهانه آن به طرف قلب ارتجاع حاکم شلیک کنند و در این صورت ما چریک هستیم. چریک‌های لشکر م - ل و نه چریک‌های لشگر اکونومیسم و رویزیونیسم و ما دیدیم که بر سر لشکریان اکونومیسم و رویزیونیسم و ایضاً تروتسکیسم چه آمده است؟

اقلیت هیئت مسئولین در نوشته خود و سایر نوشته‌های مشابه ما را به داشتن مشی «چریکی» و «کاستریستی» متهم می‌کنند و ما از این ضد «چریک‌ها» سؤال می‌کنیم: آیا در شرایطی که کاسترو دست به مبارزه مسلحانه در کوبا زد، شرایط انقلابی در کوبا در اوج بود؟ یا این که این شرایط به‌طور نسبی در اعتلای انقلابی بود به نحوی که در آن زمینه ذهنی رشد جنبش انقلابی به صورت متشکل و مسلحانه و نه مسالمت‌آمیز وجود داشت و کاسترو با در پیش گرفتن قیام مسلحانه بر آن تأثیر گذارد و تا سر حد اوج انقلابی (بر اساس سه اصل لنین) به سرنگونی رژیم باتیستا انجامید. اگر شما جای کاسترو بودید چه تاکتیکی را به عنوان تاکتیک محوری انتخاب می‌کردید؟ آیا تاکتیک جنگ پارتیزانی را که کاسترو پیشه کرد انتخاب می‌کردید؟ یا این که تاکتیک «توده‌ای‌های» کوبا را؟ و بگویید وظیفه انقلابیون و کمونیست‌های کوبائی در آن زمان چه بود؟ و شما اگر آنجا می‌بودید از میان تاکتیک‌های جنگ پارتیزانی و به راه انداختن جنبش «عمومی و توده‌ای» و نیز «از اعتصاب تا قیام» کدام یک را در

دستور کار خود قرار می‌دادید؟ «توده‌ای‌های» کوبا دومی را انتخاب کرده بودند و به زباله‌دان انقلاب کوبا افتادند. شما کدام‌یک را انتخاب می‌کردید؟ ما معتقدیم عمل کاسترو در کوبا در زمینه دست زدن به مبارزه مسلحانه پارتیزانی با شرایط عینی و ذهنی انقلاب کوبا در زمان رژیم باتیستا مطابقت داشت و از این جهت م - لامی بود و از این جهت وظیفه مارکسیست‌ها و نیروهای انقلابی در کوبا نیز نمی‌توانست جز این باشد. این نقطه نظر دقیقاً در مقابل نظرات رویونیستی و مسالمت‌آمیز از نوع «از اعتصاب تا قیام» قرار داشت. تاکتیکی که کاسترو اتخاذ کرد با تاکتیک نابودی و ریشه کن کردن انقلاب از طرف باتیستا مطابقت می‌کرد و به درستی تاکتیکی براندازانه و ضد کودتا بود و این تاکتیک با تاکتیکی که پرولتاریای کوبا می‌بایست در پیش گیرد کاملاً وفق می‌داد در حالی که تاکتیک «توده‌ای‌های» کوبا از نظر تاکتیکی افشاگرانه و از نظر استراتژیک نیز براندازانه نبود و آشتی‌جویانه بود. جنگ پارتیزانی که کاسترو در کوبا رهبری آن را به عهده گرفت، دقیقاً در زمانی بود که تئوری‌های اپورتونیستی در مورد جبهه ضد فاشیستی در احزاب کمونیستی از جمله حزب کمونیست کوبا (در آن وقت سوسیالیست متحده) حاکم شده بود و این احزاب دنباله‌روی بورژوازی و یا ارتجاع حاکم شده بودند و شعارشان همه چیز از طریق جبهه واحد ضد فاشیستی و خلع سلاح خویش و جایگزین کردن مشی مسالمت‌آمیز مبارزه و داشتن چند وزیر در کابینه شده بود و کاسترو دقیقاً به خواسته طبقه کارگر و مردم زحمتکش کوبا پی‌برد و در عمل به جنگ پارتیزانی پرداخت. جنگ پارتیزانی کاسترو یا قیام مسلحانه (ریشوها) بر ضد حکومت مطلقه وابسته به امپریالیسم آمریکا غلط نبود و کاملاً مارکسیستی - لنینیستی بود. آن چه غلط بود و رشد و تکامل یافت سیاست حاکم بر این قیام بود و ما از این زاویه به آن برخورد می‌کنیم و نه از زاویه رد قیام به عنوان تکلیف فوری آن زمان انقلابیون و کمونیست‌های کوبا و جایگزین کردن مبارزه پارلمانتاریستی و مسالمت‌آمیز به جای آن - حال اگر این نوع مبارزات مسالمت‌آمیز چه از نوع کار آرام سیاسی

باشد و چه از نوع «اعتصاب تا قیام» و آن چه اینان عرضه می‌کنند «قیام» نیست چون اینان معتقد به «قیام» و اصولاً مبارزه قهرآمیز در شرایط کنونی نیستند بلکه آنان خواهان مبارزه مسالمت‌آمیز در این کیفیت نوین شرایط انقلابی در ایران هستند. و اگر چنین نبود عمده‌ترین و اساسی‌ترین و ستون فقرات نظریات خویش را در رد «قیام» نمی‌گذارند و در این صورت محتوای نظرات حول این می‌چرخید که نبرد مسلحانه از نظر سیاسی و نظامی - تاکتیکی و استراتژیکی - و به کار بردن مشی و فنون صحیح نظامی و به قول بزرگان چگونگی اجرای فن و هنر نظامی در عملیات از جهات مختلف که چگونه باید باشد یا نباشد مورد نقد قرار می‌گرفت و انحرافات از این لحاظ بررسی و نقد می‌گردید. در حالی که چنین نیست. انتقاد به کاسترو نه به خاطر دست زدن به جنگ پارتیزانی و یا رد «قیام» مسلحانه به‌عنوان تکلیف روز بود - این انتقاد به سیاست حاکم بر تفنگ کاسترو بود که به تدریج و قدم به قدم انقلاب کوبا را بعد از پیروزی به بیراهه کشاند و آن را از جوهره انقلابی تهی نمود. سیاستی که از طرف کسانی چون «رژمی دبره» در «انقلاب در انقلاب» تئوریزه می‌گردید و چون دمسازی با رویزیونیسم خروشچفی داشت تا جایی پیش رفت که به ضدیت با مارکسیسم - لنینیسم به رهبری مائو تسه‌دون و نوکری بورژوازی روس در آمد و کوبا را از زیر یوغ امپریالیسم یانکی به زیر یوغ سوسیال امپریالیست روس کشاند و انقلاب کوبا در نیمه راه به مسیر قهقرایی تاریخ پیوست. آن چه برای انقلابیون و کمونیست‌های راستین کوبا مطرح است آن است که از این تجارب تاریخی جمع‌بندی کرده و علل و ریشه‌های تاریخی منحرف شدن انقلاب کوبا را در نیمه راه ریشه‌یابی کرده تا در آینده بتوانند با در پیش گرفتن تاکتیک و استراتژی م - ل بر اساس تلفیق با شرایط جهانی و مشخص کوبا در یک جنگ انقلابی و توده‌ای با استفاده از این تجارب به پیروزی نهائی دست یابند. درعین حال در برخورد به کاسترو و انقلاب کوبا در آن زمان باید به عامل موقعیت جنبش جهانی انقلابی و کمونیستی نیز توجه داشت و ما می‌دانیم که در آن زمان «شرایط انقلابی» به نحوی بود در

جهان، که در یک طرف رویزیونیسم خروشچفی قرار داشت که پرچم مبارزه با جنبش‌های آزادی‌بخش و رهائی‌بخش را در زیر لوای مشی «مارکسیستی - لنینیستی» «مبارزه مسالمت‌آمیز» و با تاکتیک مبارزه در زیر پرچم سرخ علیه پرچم سرخ، برافراشته بود و در طرف دیگر مارکسیست - لنینیست‌ها به رهبری رفیق مائو تسه‌دون بودند که پرچم مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌بخش طبقه کارگر و خلق‌ها و ملل ستمدیده جهان را برافراشته بودند و بر علیه رویزیونیسم خروشچفی و ادامه‌دهندگانش قاطعانه مبارزه می‌کردند و این وضعیت انقلابی جهان در آن زمان تأثیر اساسی بر روند مبارزاتی انقلابیون و کمونیست‌ها در کشورهای مختلف جهان داشت. در این میان جنبش انقلابی و کمونیستی ایران نیز از آن بی‌تأثیر نماند. و در اینجا باید گفت که اقلیت هیئت مسئولین از این عامل اساسی وضعیت انقلابی در جهان، در انتقاد به مشی «چریکی» و «کاستریستی» صرف‌نظر می‌کند و این ریشه در برخورد اکونومیستی و اپورتونیستی دارد، به نحوی که آن‌ها را به نفی مشی «چریکی» مارکسیستی - لنینیستی و دفاع از راه «مسالمت‌آمیز» انقلاب می‌کشاند.

در برخورد به انقلاب یک کشور لازم است که مجموعه آن عواملی را که در زمان‌ها و مکان‌های معین در آن کشور موجود بوده‌اند، در نظرگرفت و سپس جایگاه ثوری و پراتیک این یا آن جریان را ارزیابی کرد و به نتیجه‌گیری رسید و این برخوردی است که اقلیت هیئت مسئولین به انقلاب کوبا دارد و انگار که کاسترو در هوا دست به جنگ پارتیزانی زده است و شرایط جهانی و مشخص کوبا در جنگ پارتیزانی وی وجود خارجی نداشته است. روزی رفیق مائو تسه‌دون در برخورد به افرادی که هنوز از اسب پیاده نشده دستور صادر می‌کردند و «گردوخاک» راه می‌انداختند و می‌گفت اول از اسب پیاده شوید و تحقیق کنید و بعد «گردوخاک» راه اندازید و حال بهتر است که اقلیت هیئت مسئولین نیز وقتی از کوبا و انقلاب کوبا در رابطه با «کاسترو» نظر می‌دهند رعایت این اصل را بنمایند و به تحریف تاریخ نپردازند و این تحریفات اقلیت هیئت مسئولین شامل

«قیام جنگل»، «قیام ستارخان»، «قیام ۱۹۰۵ روسیه» و «قیام سرداران» نیز می‌گردد. مضامین این تحریفات با گذشته یکی هستند. آنچه تغییر کرده است شکل عرضه آن‌ها است.

اقلیت هیئت مسئولین می‌گویند کودتای خمینی به دلیل این که خمینی مانند محمدرضا شاه و یا محمدعلی شاه از روز ازل مرتجع نبوده است و رهبری مردم را داشته است، بنابراین با کودتاهای محمدرضا شاه و محمدعلی شاه تفاوت دارد. و از اینجا نتیجه می‌گیرد که مقاومت مسلحانه در برابر آن دو کودتای یاد شده صحیح و مأذون، اما در مقابل کودتای خمینی (به خاطر همین تفاوت) ناصحیح و غیر مأذون است. اقلیت در واقع می‌خواهند با آوردن «استثنا» (این موضوع که آن کودتاها توسط ارتجاع شناخته شده صورت گرفته است اما این یکی نه) این حکم رفیق شروین مبنی بر اینکه تاکتیک انقلابی و کمونیستی در مقابل کلیه کودتاهایی که علیه انقلاب و دستاوردهای آن صورت می‌گیرد، مقاومت مسلحانه و سازمان دادن هرچه سریع‌تر جنگ مقاومت است - را سست کند و بگوید که این حکم در حد نهایت خود در مورد کودتاهایی نظیر محمدعلی شاه و محمدرضا شاه صادق است و نه بیشتر. جالب‌تر این که اکثریت را به تحریف تاریخ نیز متهم می‌کنند. اجازه دهید ما در اینجا فقط به چند کودتای تاریخی در انقلابات کشورهای مختلف اشاره کنیم که همگی در رأسشان نه تنها ارتجاع شناخته شده «حاکم» بلکه رهبر یا یکی از رهبران جنبش قرار داشت، و ببینیم آیا کمونیست‌های راستین آن کشورها هم همین گونه احکامی که اقلیت صادر می‌کند، صادر کرده‌اند.

ما می‌دانیم که «چانکایشک» به جای «سون یاتسن» رهبری «گومیندان» را به دست گرفت. گومیندان تا سال ۱۹۲۷ یک حزب انقلابی بود ولی با کودتای چانکایشک و تصفیه در آن به یک حزب ضدانقلابی بزرگ مالکان و بورژوازی بزرگ تبدیل شد و بدین ترتیب تغییر کیفیت پیدا کردن حزب گومیندان با تغییر کیفیت پیدا کردن رهبریت آن یعنی چانکایشک مصادف است. و نیز می‌دانیم که

شخص چانکایشک با کمونیست‌ها در گومیندان همکاری می‌کرد و «کمینترن» نیز با این همکاری موافق بود و در ضمن مدتی نیز در آکادمی علوم نظامی شوروی به تحصیل نظامی پرداخته بود و غیره و با این سوابق مردم وی را می‌شناختند و اقلیت هیئت مسئولین بنا بر دلایل خویش می‌گوید که کودتای سال ۱۹۲۷ (۱۲ آوریل) چانکایشک باعث نمی‌شود که مردم چانکایشک را ارتجاعی بدانند و خواهان سرنگونی وی باشند و ما اضافه می‌کنیم که مردم ممکن است چنین توهمی نسبت به یک کودتاچی داشته باشند و این یک مسئله غیر عادی نیست ولی این باعث نمی‌گردد که به این دلیل چانکایشک ارتجاعی نباشد و به علاوه تاکتیکی را که ما در قبال کودتا اتخاذ می‌کنیم بر اساس توهم مردم نیست بلکه بر اساس وضعیت عمومی انقلاب (دوره افت نسبی و موقت یا دوره اعتلا و ثبات موقت رژیم و یا بالعکس) است که انقلابیون و کمونیست‌ها تاکتیک مرکزی لازمه را برمی‌گزینند تا اوج‌گیری انقلاب و نقطه اوج افول ضدانقلاب تسریع کنند و از این نقطه‌نظر است که ما باید به نیروهای ذهنی انقلاب و ضدانقلاب بنگریم و به هر یک از آن‌ها نه کم بها بدسیم و نه پر بها. چه پر بها دادن به نیروی ذهنی انقلاب باعث کم بها دادن به نیروی دشمن از نظر تاکتیکی می‌گردد و کم بها دادن به آن باعث پر بها دادن به نیروی استراتژیکی دشمن و در این صورت بدیهی است که وقتی بر اساس توهم مردم نسبت به ارتجاعی شناخته شده چون چانکایشک و یا خمینی تاکتیک برگزینیم بر سر ما همان می‌آید که بر سر اقلیت هیئت مسئولین آمد. و حرکت از این جایگاه بر مبنای آن است که ما «قیام دروی پاییزه» و «قیام نان چان» و ده‌ها قیام مسلحانه دیگر را که در مقابله با کودتای ضدانقلابی چانکایشک در چین به وجود آمد، مردود بشمریم و «مبارزه در کوهستان جین گان» را که بنابر قول رفیق مائو تسه‌دون نقطه آغاز فروکش ضدانقلاب و نقطه آغاز اوج انقلاب در چین، در دوره افت جنبش انقلابی و ثبات موقت رژیم بود یک عمل اپورتونیستی و جدا از توده بشمریم. چون در شرایطی انجام گرفتند که توده‌های چینی به مرتجع بودن

چانکایشک واقف نبوده و در نتیجه خواهان سرنگونی وی نیز نبوده پس حزب کمونیست چین به رهبری مائو تسه‌دون بویی از م - ل نبرده است و در اینجا است که ما از اقلیت هیئت مسئولین می‌پرسیم، اگر شما جای رفیق مائو تسه‌دون بودید چه برخوردی به چانکایشک می‌کردید و چه تاکتیکی را اتخاذ می‌کردید؟ آیا تاکتیک «توده‌ای‌های» چین را اتخاذ می‌کردید یا تاکتیک م - ل های چین را به رهبری مائو تسه‌دون؟ آیا تاکتیک برخورد به طبقات بینابینی یعنی «اعتصاب» پیش می‌گرفتید یا تاکتیک برخورد به طبقات ارتجاعی «قیام» و از یک جرقه حریق برمی‌خیزد را؟ کودتا را با ضد کودتا جواب می‌دادید یا کودتا را با مشت خالی؟

در برزیل ۱۹۳۰ نیز «وارگاس» بورژوازی ملی بود و از طرف مردم به ریاست جمهوری وقت انتخاب شد. حکومت وی پنج سال تمام سر کار بود. در این زمان حزب کمونیست برزیل نیز یک حزب قدرتمند توده‌ای با پایه اعضای کارگری وسیع بود و در این حکومت چند وزیر داشت. بعد از ۵ سال همکاری با حزب کمونیست «وارگاس» به انقلاب خیانت کرد و به جبهه فاشیستی پیوست و علیه نیروهای انقلابی و کمونیستی دست به کودتا زد و در این زمان حزب کمونیست انقلابی پرچم مبارزه مسلحانه را در شهرها برافراشت و تا چندین روز نیز بعضی از شهرها را در تصرف داشت ولی در مقابل نیروهای کودتا شکست خوردند. در جمع‌بندی از آن «قیام» حزب کمونیست برزیل (م - ل) گفته می‌شود که در آن موقع حزب کمونیست به درستی دست به قیام زد ولی این قیام مسلحانه می‌بایست بر اساس شرایط مشخص برزیل و با توجه به انقلاب ارضی و محاصره شهرها از طریق دهات رشد و تداوم می‌یافت و علت شکست «قیام» آن بود که در شهرها محدود شد و می‌خواست محاصره دهات از طریق شهرها را جهت کسب قدرت سیاسی به راه اندازد و علت شکست قیام در پیش گرفتن چنین تاکتیکی بود. و در برابر این قیام مسلحانه، رویزونیست های برزیلی معتقد بودند که نیروهای انقلابی و کمونیستی اساساً نمی‌بایست دست به اسلحه می‌بردند و

باید به «تدارک مقدماتی» و یا «تدارک سیاسی» آن می‌پرداختند و علت شکست حزب کمونیست نیز دست زدن به قیام مسلحانه بود. و در اینجا موقع را مغتنم شمرده و به اقلیت هیئت مسئولین می‌گوییم اگر شما به جای رهبری حزب کمونیست برزیل بودید، کدام تاکتیک محوری را انتخاب می‌کردید؟ تاکتیک محوری «توده‌ای‌های» برزیل را یا تاکتیک محوری م - ل های برزیل را؟ راه «سربداران» را یا راه «اعتصاب» را؟

در روسیه تزاری، حکومت کرنسکی قصد داشت به‌طور غافلگیرانه درست در روز قیام اکتبر به مقر بلشویک‌ها در «اسمولنی» حمله نموده و با دستگیری رهبران و نمایندگان شوراهای و خلع سلاح کردن کارگران دست به کودتا بزند و از سرنگونی رژیمش و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها به رهبری لنین جلوگیری کند. ولی با مطلع شدن بلشویک‌ها از این نقشه دولت کرنسکی، بلشویک‌ها پیش‌دستی کرده و با دستگیری وزرای کرنسکی که در کاخ دولتی در حال نوشتن سناریوی کودتا بودند، کاخ حکومتی را اشغال و با نبرد مسلحانه و هدایت صحیح آن به رهبری لنین، همه قدرت به دست شوراهای افتاد و حکومت کرنسکی سرنگون شد و ما می‌خوانیم که در سوم و چهارم ژوئیه دولت کرنسکی به بازداشت و حمله به مراکز بلشویک‌ها پرداخت ولی بلشویک‌ها علیرغم این حملات معتقد بودند که ساعت نبرد نهائی نرسیده و از این جهت باید با در دست داشتن تفنگ‌ها خود را برای حمله نهائی آماده نمود. و برای کرنسکی این حملات در حقیقت زمینه‌سازی کودتای اصلی وی را فراهم می‌آورد و در خدمت بدان بود. یعنی در خدمت به کودتا بود که در صورت عدم هوشیاری و غافلگیری بلشویک‌ها و موفقیت کودتا مسیر تاریخ انقلاب در روسیه تزاری طولانی‌تر می‌شد و از انقلاب اکتبر خبری نبود و هوشیاری و به موقع عمل کردن بلشویک‌ها نتیجه اجتناب‌پذیر صحت برخورد و رهنمودهای لنین تا رسیدن به انقلاب اکتبر بود که مسیر تاریخ روسیه تزاری عوض شد و به راه انقلاب اکتبر افتاد. و تدارک و آمادگی قبلی حزب کمونیست روسیه به رهبری لنین بود که توانست به موقع در

قیام اکتبر نبرد مسلحانه را به طور پیروزمندانه رهبری کند و رژیم را سرنگون سازد. و ما از اقلیت هیئت مسئولین بازهم سؤال می‌کنیم که اگر به جای لنین بودید چه تاکتیک محوری را در مقابل کودتای کرنسکی اتخاذ می‌کردید؟ تاکتیک محوری «توده‌ای‌های» روسیه تزاری را یا تاکتیک لنینیسم را؟ راه «سربداران» را یا راه «اعتصاب» را؟

اینان در این مورد نیز به تحریف تاریخ می‌پردازند و «قیام» چهارم ژوئیه را که به شکست انجامید تحت عنوان این که جواب کودتای دولت کرنسکی نبود رد می‌کنند و می‌گویند لنین نیز بدین خاطر «قیام» را جواب کودتای کرنسکی نمی‌دانست و بدین ترتیب به نفی قیام مسلحانه می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که در آن زمان بلشویک‌ها می‌بایست به تدارک سیاسی و «تدارک مقدماتی» قیام بپردازند و نه به خود «قیام» و این همان حرفی است که پلخانف بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ به بلشویک‌ها می‌گفت و «هر اپورتونیستی طوطی‌وار آن را تکرار می‌کند» و این عبارت مشهور پلخانف چنین بود: «آن‌ها نباید دست به اسلحه می‌زدند» و لنین در جواب می‌گفت: «ما باید با عزم بیشتر، انرژی بیشتر و روز افزون دست به اسلحه می‌بردیم» و اگر حتی بلشویک‌ها شکست هم می‌خوردند بازهم لنین در مورد «قیام اکتبر» همین جمله را در مقابل اپورتونیست‌ها می‌گفت.

اگر در مقابل کودتای کرنسکی در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ حزب بلشویک روسیه به رهبری لنین به موقع با بکار بردن نیروهای مسلح توده‌ای کودتای ضدانقلابی و ارتجاعی را با «قیام» انقلابی و بلشویکی پاسخ دادند ما چون به موقع آمادگی نداشتیم نتوانستیم از بهترین موقعیت در کودتای خرداد ۶۰ دست به بهترین عمل انقلابی یعنی «قیام» متشکل بزنیم و جواب کودتا را با ضد کودتا یعنی «قیام» بدهیم. ولی این پاسخی است که اگر نه در آن موقعیت، در این موقعیت نامناسب‌تر نیز کماکان در دستور روز کلیه نیروهای انقلابی و کمونیستی در پاسخ به نیروهای ضدانقلابی و ارتجاعی قرار داشته و دارد و این یک اصل و

نتیجه‌گیری م - ل است که قهر ضدانقلابی را با قهر انقلابی و جنگ ضدانقلابی را با جنگ انقلابی، و جواب کودتا را با ضد کودتا باید داد و جنگ خیانت‌کاران حاکم علیه مردم را به جنگ مردم علیه خیانت‌کاران تبدیل کرد.

قیام «سربداران» جواب کودتای خمینی - حزب در خرداد ۶۰ بود. ولی نه آن قیامی که در آن توان سرنگونی رژیم و کسب قدرت سیاسی را به رهبری طبقه کارگر داشته باشد. این «قیام» حکم جرقه و شروع جنگ مقاومت را داشت که از درون آن اولین دسته مسلح ارتش توده‌ای با در پیش گرفتن جنگ پارتیزانی که از نظر استراتژیک در خدمت به جنگ مقاومت و از نظر تاکتیکی در خدمت به یک جنگ نابودکننده باید باشد، به عملیات نظامی پرداخته و به تدریج و قدم به قدم رشد و تکامل یافته و بر اساس رشد ناموزون انقلاب ایران و ایجاد و حفظ و گسترش مناطق تحت سیطره حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر و ایجاد «مناطق سرخ» از جنگ مقاومت به جنگ تعرضی گام نهاده و نیروهای مسلح دشمن را در مصاف با ارتش توده‌ای منظم (عمده) و غیرمنظم (غیر عمده) شکست داده و نهایتاً وی را سرنگون و قدرت سیاسی را در سراسر کشور به دست آورد و این جواب کماکان در دستور ما قرار دارد و این راه ادامه انقلاب ایران است. چه در گذشته، چه در خرداد ۶۰ و چه در بهمن ۶۰ و چه در شرایط کنونی.

آنچه باید در نظر گرفته شود آن است که موقعیت انقلابی و موقعیت ضدانقلابی از خرداد ۶۰ تا بهمن ۶۰ تفاوت داشت. ولی این تفاوت بدان معنا نیست که در خصلت جنگ مقاومت از طریق به راه انداختن جنگ پارتیزانی با سیاست عملیاتی نابودکننده، تغییر کیفی حاصل شده باشد و این کماکان در دستور کار قرار دارد و تا رسیدن به حالت جنگ تعرضی که در آن نیروهای منظم توده‌ای عمده می‌گردند و نیروهای پارتیزانی به صورت کمکی درمی‌آیند، بر این دوره از جنگ انقلابی ما حاکم است. با حفظ این اصل تاکتیکی و استراتژیکی است که باید به «قیام سربداران» و اهداف استراتژیک و تاکتیکی آن

پرداخت و از این زاویه است که باید به جنبش انقلابی در ایران و «اتحادیه» در دوره کنونی نظر بیفکنیم.

بدیهی است که «اتحادیه» در زمانی که وضعیت انقلابی در بهترین موقعیت (نسبت به گذشته و نسبت به حال) قرار داشت به تدارک نظامی «قیام» پرداخت و در خرداد ۶۰ به رهبری «سربداران» و یا هر قیام مشابه دیگر را سازمان‌دهی و رهبری نکرد و در نتیجه نتوانست از آن موقعیت مناسب به موقع استفاده کند و دشمن را غافلگیر و ابتکار عمل در مبارزه را به دست گیرد و به مبارزه تا پیروزی نهائی ادامه دهد. و دشمن از این عامل با توجه به زمینه‌سازی و آمادگی‌های قبلی در پیاده کردن نقشه کودتا (باید دید که «اتحادیه» علیرغم هشدارهای مکرر و اعلام آمادگی در درون سازمان چه در مورد کودتاهای امپریالیستی و چه در مورد کودتای درون‌قصری حزب جمهوری کودتا را از نظر تئوریک می‌دید ولی از نظر عملی به تدارک «قیام» پرداخت و «قیام» را نمی‌دید) استفاده کرد و با پیش‌دستی در مبارزه ابتکار عمل را به دست گرفت و توانست خود را از یک شرایط فوق‌العاده حساس که به بود و نبود آن بستگی داشت، خود را به موقعیت بهتری برساند. ولی این موقعیت یک موقعیت تثبیت شده‌ای را برایش فراهم نیاورده است و رژیم می‌کوشد تا از آن برای به وجود آوردن پایه‌های تثبیت خویش استفاده کند و پس از استقرار امنیت در جهت برنامه‌ریزی اقتصادی و فرمیستی و در جهت رفع موقت بحران اقتصادی و همچنین جلب توجه مردم از امور سیاسی به امور اقتصادی و زندگی مصرفی و به‌ویژه منفرد کردن نیروهای متشکل انقلابی و کمونیستی و تلاشی آن‌ها با تخفیف دادن در ناراضی‌های شدید مردم و به اصطلاح خشک کردن منبع حیات این نیروها در جهت وابستگی و به وجود آوردن یک حکومت مرکزی و انحصاری حرکت کند. رسیدن به این مرحله متضمن حل بسیاری از تضادهای درون هیئت حاکمه و همچنین بستگی به عوامل بین‌المللی و رفع بحران‌های اقتصادی و عواقب ناشی از جنگ و غیره دارد که به این زودی‌ها حل‌شدنی نیستند و نیروهای انقلابی و کمونیستی تا

رسیدن به این مرحله در صورت در پیش گرفتن استراتژی و تاکتیک جنگ مقاومت قادر خواهند بود به تدریج و قدم به قدم شرایط نامساعد را به نفع خویش مساعد سازند و در غیر این صورت به نفع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی تمام خواهد شد. ما به روشنی رشد تضادهای درونی و بیرونی نیروهای ذهنی ضدانقلاب را مشاهده می‌کنیم و درعین حال متناسب با آن رشد نیروهای انقلابی در رابطه با آن و در صورت در پیش گرفتن استراتژی و تاکتیک صحیح مبارزاتی نیز قابل پیش‌بینی است.

ما وقتی از این صحبت می‌کنیم که چرا انقلابیون و نیروهای متشکل کمونیستی از جمله «اتحادیه» در بهترین موقعیت یعنی در خرداد ۶۰ دست به «قیام» نزدند، مقصودمان آن است که دست زدن به «قیام» در این موقعیت، تشکیل اولین دسته ارتش توده‌ای، با توجه به گسترده‌تر بودن شرکت توده‌ها در آن، عمق و گستردگی بیشتری پیدا می‌کرد و «قیام» در این رابطه مفهوم پیدا می‌کند و نه در رابطه با «قیام» «عمومی و توده‌ای» که تا سر حد مبارزه مسلحانه ارتقا یافته باشد و رژیم را در مدت یکی دو روز سرنگون سازد. این چنین قیامی با خصلت جنگ مقاومت و به‌طور کلی جنگ انقلابی ایران مطابقت ندارد. و جا دارد از رهبریت سربداران سؤال کرد که آیا عامل تغییر کمی را در شرایط ذهنی نیروهای متشکل انقلابی (به معنای روحیه مردم و «سربداران» و به‌طور کلی وضعیت نیروهای انقلابی) و نیروهای ضدانقلابی (بهتر شدن موقعیت و تشکل نیروهای رژیم در منطقه و ایران) را در عملیات خویش به حساب آورده‌ایم؟ و به‌علاوه «سربداران» چه سیاست تاکتیکی و اهداف استراتژیکی در «قیام ۵ بهمن» ۱۳۶۰ داشته‌اند؟ و از میان این دو سؤال که اولی درباره موقعیت نیروهای ذهنی انقلاب و ضدانقلاب است و دومی تاکتیک متخذه متناسب با آن موقعیت است و در خدمت سرنگونی رژیم، سؤال دومی دارای درجه اول اهمیت است و جواب دادن به این سؤال روشن‌گر چگونگی ادامه مبارزه مسلحانه ما و

حفظ و گسترش و تداوم آن تا پیروزی نهائی است و در این صورت با کیفیت نوینی روبه‌رو خواهیم بود.

در مورد سؤال اول یعنی موقعیت انقلابی باید گفت که موقعیت ذهنی انقلابی در بهمن ۶۰ در کل ایران و به‌طور اخص در شمال و ویژه‌تر در آمل نسبت به خردادماه ۶۰ تفاوت کرده بود و مثلاً اگر تا خرداد ۶۰ نیروهای حزب‌اللهی و پاسداران جرئت حرکت در شهر و یا نوشتن شعار بر روی دیوارهای آن را نداشتند، در بهمن ۶۰ در اثر سیاست‌های خفقان و سرکوب رژیم و بعد همچنین انفعال نیروهای کمونیستی و انقلابی و کمبود و ضعف «اتحادیه»، نیروهای حزب‌اللهی در شهر آمل به شکار انقلابیون و کمونیست‌ها پرداخته به نحوی که به‌طور علنی در شهر رفت و آمد کرده و آن را جولانگاه خویش کرده بودند و این به معنای پایین آمدن روحیه مردم نسبت به خرداد ۶۰ بود. ولی این تغییر به معنای آن نیست که مردم آمل خواهان «قیام» و سرنگونی رژیم خمینی نبوده و نیستند و صرفاً تغییری که در آن‌ها حاصل شده است یک تغییر ظاهری و تاکتیکی بوده است و نه باطنی و استراتژیکی. یعنی به صرف اینکه رژیم سیاست خفقان و سرکوب را در پیش گرفته و نیروهای حزب‌اللهی و پاسدار به شکار آن‌ها پرداخته مردم کیفیتاً بی‌تفاوت و مأیوس شده‌اند - مردم در قبال سیاست‌های ضد‌مردمی رژیم و همچنین وضعیت ناهموار زندگی خویش به شدت متفرند و عکس‌العمل نشان می‌دهند و به نیروهای انقلابی و کمونیستی که در برابر رژیم به «قیام» دست زده‌اند توجه و اهمیت خاصی دادند. و بنابراین موقعیت انقلابی وجود داشته است ولی نه به‌صورت خرداد ۶۰ و چنانچه ارزیابی‌ها نشان می‌دهد «سربداران» به درستی به قیام دست زدند و این قیام با موقعیت انقلابی ایران و به‌ویژه شمال و به‌ویژه در آمل متناسب بود ولی این موقعیت نه در موقعیت عمومی انقلابی خردادماه ۱۳۶۰ (اوج) بلکه در موقعیت بهمن‌ماه ۶۰ (پایین‌تر) بود و «سربداران» و رهبریت آن به روحیه انقلابی مردم و به‌طور کلی نیروهای ذهنی انقلاب و به‌ویژه در رابطه با پیوستن آن‌ها به قیام پر بها داده و در رابطه با

وضعیت نیروی دشمن از نظر تاکتیکی کم بها دادند و در نتیجه به اهداف خویش در تصرف شهر و شکست نیروهای دشمن و گسترش قیام نرسیدند و مسئله پر بها دادن به نیروی ذهنی انقلاب را (به معنای آمادگی در پیوستن به قیام) می‌توان با نظریاتی از قبیل موزون بودن «سطح آگاهی مردم در مخالفت با رژیم به‌ویژه در پیوستن آن‌ها به مبارزه مسلحانه که در اهداف استراتژیک نقش تعیین‌کننده دارد، پیوند داد و مسئله کم بها دادن به نیروی دشمن یعنی شرایط ذهنی ضدانقلاب را به نظریاتی از قبیل «ضعیف بودن دائم» یا «عدم تثبیت دائم» رژیم که منجر به پیروزی تاکتیکی دشمن می‌گردد، بی‌ارتباط ندانسته و هر دو این ارزیابی‌های غلوآمیز با هدف استراتژیکی کسب قدرت سیاسی در «جنگ زود فرجام» که با خصلت جنگ مقاومت و رشد ناموزون انقلاب ایران و ویژگی‌های موجود شرایط ذهنی انقلاب و ضدانقلاب در تضاد است، جور درمی‌آید - در این مورد و در مورد راه قهرآمیز مبارزه و ادامه مبارزات مسلحانه «سربداران» و وظایف ما در جنگ پارتیزانی و جنگ مقاومت و اهداف تاکتیکی و استراتژیکی آن، قدم به قدم و به تدریج و از طریق داشتن تشکیلات رهبری کننده م - ل که شکل عمده سیاستش جنگ و شکل عمده تشکیلاتش ارتش توده‌ای باشد و «تصرف قدرت سیاسی از طریق لوله تفنگ» در حد خود در آینده خواهیم نوشت و همین‌قدر بگوییم که:

بحث ما با اقلیت هیئت مسئولین ادامه خواهد یافت و در اینجا جا دارد تا با نقل‌قولی از رفیق مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریا و خلق‌ها و ملل ستمدیده به این بحث «در حاشیه» موضوع اصلی خاتمه دهیم.

«جنگ انقلابی تا به حال نشان داده است که ما نه فقط به یک مشی مارکسیستی، بلکه به یک مشی نظامی مارکسیستی صحیح نیازمندیم. تاریخ به ما می‌آموزد که مشی سیاسی و نظامی صحیح به خودی خود در آرامش به وجود نیامده و تکامل نمی‌یابد. بلکه فقط در آتش مبارزه به وجود آمده و رشد و قوام می‌پذیرد. این مشی باید از یک سو علیه اپورتونیسیم «چپ» و از سوی دیگر علیه

اپورتونیسیم راست به مبارزه برخیزد. بدون مبارزه و غلبه کامل بر این انحرافات زیان بخش که ریشه انقلاب و جنگ انقلابی را می زند، تدوین یک مشی صحیح و نیل به پیروزی در جنگ انقلابی غیرممکن است.»
«مائو تسه دون - مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین»

«کمیته شیراز - اردیبهشت ۱۳۶۱»

جمع‌بندی از حرکت‌های سربداران

بهبود فتحی

با درود به شهدای بزرگ سربدار که در راه آرمان مقدس خلق‌های وطن‌مان و کمونیسم انقلابی جان باختند.

نکات قبل از بحث،

۱ - من در پروسه بحث‌ها و تدارکات قیام و حرکت سربداران قبل از ورود به جنگل شرکت نداشتم و تا قبل از رفتن به جنگل درک بسیار ابتدایی و عموماً نادرست از طرح داشتم. به این خاطر این جمع‌بندی‌ها از این نظر دارای کمبود و نقص است. اطلاعات من قبل از ورود به جنگل محدود می‌شود به شنیدن نظرات «موافقین».

۲ - من پس از حدود سه ماه ورود به جنگل عضو رهبری ۱۵ نفره سربداران شدم و در بحث‌های رهبری سربداران - قبل از آن شرکت نداشتم و به عنوان عضوی از سربداران ناظر بودم.

۳ - قبل از بحث بر سر شکل و طرح نظرات شخصی بهتر دیدم ابتدا شرح وقایع‌نگارانه‌ای از آنچه که بر ما گذشت را عرضه کنم تا به افراد برای نظردهی و کنکاش، مواد خام لازم عرضه شده باشد.

۴ - برای این‌که نظرات مختلف به‌ویژه نظرات کسانی که تعیین‌کننده‌تر و مؤثرتر بوده‌اند، بهتر شکافته شود و به نقد کشیده شود، در حین بحث از نام‌هایی

که این رفقا به آن شناخته شده بودند، استفاده می‌شود. به‌ویژه رفیق «سید» (یا «شهاب») {سیامک زعیم} مسئول سیاسی سرداران، ناصر {حسین تاجمیر ریاحی} و مراد {سورنا درخشان} و رفیق شهید کاک اسماعیل {پیروت محمدی} مسئول نظامی و فرمانده سرداران.

۵ - در زمان نوشتن، من دسترسی به جمع‌بندی اسناد سازمان نداشته‌ام (حتی حقیقت‌ها) و این نیز نقص است.

۶ - به دلیل ملاحظات امنیتی و کمبود امکانات و وضعیت ویژه کنونی که سرعت کار را می‌طلبد، اولاً نتوانستم قبل از تدوین، نظراتم را با رفقای ویژه مخصوصاً سرداران در میان بگذارم و از سوی دیگر نظراتم هنوز نپخته است و به عنوان نظر نهایی نیست و به کمک رفقا امیدوارم جمع‌بندی در سه زمینه سیاسی، نظامی و تشکیلاتی تکمیل شود.

سیاسی

این دوره شامل استقرار اولیه، یادگیری‌های نظامی افراد، طرح‌ریزی برنامه آمل و تمرین آن می‌شود. دقیقاً بدان منظوری که افراد برای آن به جنگل آمده بودند، به این معنی که هدف انجام عملیاتی بود که آتش هیزم را شعله‌ور کند «جرقه‌ای به هیزم خشک». برای چنین کاری احتیاج به محلی برای تمرین و آموزش و یادگیری بود. یعنی تدارک قیام. ابتدا چنین در نظر گرفته شد که چنین محلی را در خود شهر فراهم کنند که به شکل چند خانه برای استقرار افراد و آمادگی آن‌ها تا روز انجام عملیات باشد. و حتی یک خانه بدین منظور تهیه شد. سپس به این نتیجه رسیدند که جنگل محل مناسب‌تری برای این کار است. بنابراین توجه کنیم که هدف از آمدن به جنگل لااقل در آن زمان بدان گونه که در ذهن افراد بود تنها محلی برای تدارک کار بود. بنابراین جنگل برای تمرکز نیرو، ایجاد منطقه نفوذ، صحنه نبرد و غیره انتخاب نشده بود. تقریباً دو هفته پس از ورود به

جنگل، «سید» در جمع عمومی رفقا ارزیابی از وضعیت عمومی رژیم، نیروهای نظامی آن‌ها ... و برنامه گفت: «برنامه ما فتح آمل است که به دو شکل می‌تواند باشد، یکی به صورت حمله غافلگیرانه به این معنی که تا قبل از آن هیچ‌کس (چه رژیم و چه مردم) از وجود ما و هدفمان اطلاع نداشته باشند. دیگری به این ترتیب که ابتدا برای اعلام موجودیت و ایجاد زمینه در مردم یکی دو عملیات ساده انجام گیرد و سپس عملیات اصلی یعنی فتح آمل انجام شود. بر سر آن دو راه بحث است و به زودی تصمیم گرفته خواهد شد.» اگر دقت کنیم می‌بینیم در همین جا دو نظر وجود دارد. یکی نظری که آن‌قدر شرایط را آماده می‌بیند که تنها انجام عملیات را حلال تمام مشکلات می‌داند تا آنجا که به زمینه‌سازی در میان مردم نیز اهمیت چندانی نمی‌دهد و در حقیقت زدن جرقه را نطفه می‌داند و سپس تا آنجا که زمینه‌سازی در میان مردم برایش اهمیت ندارد و پس از جرقه البته مردم به پا خواهند خاست و بقیه مسائل خودش حل می‌شود و شکل دیگری پیدا می‌کند. از طرفی نظر دوم احتیاج به معرفی و زمینه اولیه‌ای را در مردم لازم می‌داند و به عبارت دیگر برای آن‌که مردم حمایت کنند، اعتماد و شناسایی را لازم می‌داند.

آنچه تا ۱۸ آبان یعنی اولین برنامه‌ریزی عملیات به پیش رفت، نظر نخست بود، یعنی انجام یک برنامه عملیاتی غافلگیرانه که تا زمان اجرا مخفی می‌ماند. افراد همگی برای چنین عملیاتی یعنی اجرای برنامه‌ای که هر چه سریع‌تر بایست انجام گیرد آماده بودند. حتی زمانی که از اوایل مهر تا ۱۸ آبان این کار طول کشید تا حدودی نارضایتی‌هایی را به وجود آورده بود. اکثراً به خویشان خود گفته بودند که حداکثر یک ماه بعد برمی‌گردند، عده‌ای برای یک ماه از کار خود مرخصی گرفته بودند. همه آمده بودند تا جرقه‌ای ایجاد کنند و کار تمام شود. چنین انتظاراتی از طرف کسانی که آن‌ها را به جنگل برده بودند و هم از طرف رهبری داده شده بود. چنین جرقه‌ای برای به وجود آوردن یک قیام بود و بس.

بحث‌هایی که در بین رفقا صورت می‌گرفت، اکثراً بحث بر سر قیام و شرایط آن از جمله سبک و سنگین کردن پروسه شرطی که لنین گفته بود دور می‌زد (چنین بحث‌هایی به‌ندرت ترتیب داده می‌شد). بحث‌هایی نیز درباره قدرت سیاسی این دوره از جمله روابط با مجاهدین و غیره (در قدرت بعدی) مطرح می‌شد.

تمام سیاست‌های تشکیلاتی و غیره نیز در این جهت بود. از جمله در مورد تدارکات، روابط با محیط و غیره. تدارکات، آذوقه و لباس برای مدت یک ماه و نیم تا دو ماه تدارک دیده شده بود. تمام این‌ها قبلاً و با تکیه بر خودمان آماده شده و حمل گشته بود. ما برای پس از این مدت هیچ تصمیمی یا برنامه‌ای برای تهیه آذوقه نداشتیم، چراکه پس از انجام عملیات طرح‌ریزی شده فلسفه اقامت ما در جنگل خودبه‌خود منتفی بود. قیام صورت می‌گرفت و تا همین جا طرح تمام شده بود. در زمینه روابط با محیط در تمام این مدت، سعی بر این بود که گروه به هیچ عنوان جایی دیده نشود و ظاهر نگردد و کاملاً مخفی بماند. چراکه تا زمان اجرای عملیات مورد نظر هر نوع تظاهر در حقیقت مخالف «خط» بود. «خط» ایجاد یک قیام بود. مأموریت ویژه‌ای بود که هر نوع انحراف در آن می‌توانست کار را خراب کند. به این دلیل در تمام این مدت اگر دهقانی را از دور می‌دیدیم، پنهان می‌شدیم تا ما را نبینند و وقتی از جایی به جایی می‌رفتیم تفنگ‌ها را با کاپشن و لباس و غیره مخفی می‌کردیم تا کسی آن را نبیند. هرچند بعداً معلوم شد ما مثل کبک سرمان را در برف فرو کرده بودیم. جالب است اضافه کنم که حتی خود افراد تا چند روز قبل از موعد مقرر نمی‌دانستند عملیات چه موقع خواهد بود. کار با توده ناچیز که ما در آن وضعیت قرار داشتیم منوط می‌شد به بعد از عملیات. از طرف دیگر جنگل صحنه نبرد ما نبود بلکه خانه تیمی ما برای تدارک نبرد بود در نتیجه کار با دهقانان را اصلاً مدنظر نداشتیم و نمی‌خواستیم آنجا بمانیم که با این‌ها کاری داشته باشیم. روحیه افراد از ابتدای ورود تا ۱۸ آبان خوب بود. زیرا تا به حال هیچ واقعه‌ای که انحراف یا

تردید در ذهنیت رفقا ایجاد کند، پیش نیامده بود. تنها گاهی از کسی در مورد این که دارد دیر می‌شود زمزمه‌هایی می‌شد. نتیجه آن که تمام برنامه‌های آن دوران حول تدارک و آمادگی برای انجام عملیات که باید غافلگیرانه می‌بود، انجام می‌شد. کار در میان مردم، تبلیغات، حتی اعلام مثلاً شرح جریان سربداران مربوط شد به بعد از آن عملیات. هدف زندگی ما در جنگل انجام این عملیات شد. هیچ‌گونه تصمیمی در صورت عدم موفقیت این حرکت گرفته نشده بود. دورنمای مشخصی از کارهایی که در این دوره و پس از این حرکت باید انجام دهیم وجود نداشت. جز این که یا مردم در جاهای مختلف مملکت بخواهند خاست و یا حداقل در عمل مورد نظر، قیام شعله‌ور خواهد شد. سپس پیشبرد آن است که لابد برنامه‌های بعدی ما را تعیین خواهد کرد. درست به این دلیل بود که پس از عدم موفقیت برنامه در ۱۸ آبان یک‌دفعه خلأ پیش آمد. چراکه تمام برنامه‌ریزی‌ها منوط بود به عملیاتی که می‌باید در آن تاریخ انجام شود. البته بیش‌تر از آن در مورد این دوره حرکت ما بحث زیادی نشد.

اما آنچه مختصر و غیر رسمی بحث می‌شد، دو بحث بود: یکی این که مردم حالت یک انبار باروت را دارند و با یک جرقه منفجر می‌شوند، و دیگری آن که ما پس از فتح آمل قدم به قدم به سوی شهرهای دیگر باید برویم و فتوحات خود را دنبال کنیم.

این که می‌گویم دو بحث به این معنا نیست که رسماً دو بحث عنوان می‌شد بلکه تنها من امروز می‌توانم مشخصاً به عنوان دو بحث یا دو دید و نظر به آن اشاره کنم. تمام این بحث‌ها به‌عنوان یک نظر عنوان می‌شد و ابداً هیچ اختلافی تایید نمی‌شد و کلی و مبهم بود. برای روشن کردن جو سیاسی یک مثال بزنم: شبی در جمع ۲۵ نفره پیشنهاد بحثی شد. به پیشنهاد من قرار شد موضوع بحث این سؤال باشد که از رفتن به آمل چه انتظاراتی داریم. بحث اکثر رفقا این بود که ظرف یکی دو ساعت یا حداکثر یکی دو روز مردم سریعاً به ما می‌پیوندند. در شهرهای دیگر چه بسا خودبه‌خود مردم برمی‌خیزند. اظهار نظری که من می‌کردم

باعث شد بسیاری از رفقا با تصور این که من از مخالفین طرح می‌باشم به جواب‌گویی من جبهه گیرند و جواب دهند و شروع کنند به استدلالاتی که علیه بحث‌های مخالفین مطرح می‌شد. من گفتم ما تشکیلاتی کوچک هستیم که اعتماد مردم را چندان نداریم و زیاد شناخته شده نیستیم و غیره. پس انتظار آنکه مردم سریعاً به ما بپیوندند را نباید داشت، بلکه باید زمینه‌سازی‌هایی بکنیم و اگر برای آمل برنامه‌ریزی می‌کنیم باید حداقل برنامه‌مان را طوری بریزیم که بتوانیم آن را پس از فتح چند روزی نگاه داریم تا مردم به ما بپیوندند. همین نکته این که پیوستن مردم به سرعت چند ساعت و یکی دو روز نیست رفقا را به این تصور انداخت که من مخالف طرح هستم. منظور از این مثال این که حتی کسی کوچک‌ترین شکی در نحوه، میزان و مدت پیوستن مردم به چنین حرکتی را عنوان می‌کرد مخالف «خط» قلمداد می‌شد.

نقشه ۱۸ آبان

بررسی نقشه عملیاتی ۱۸ آبان از نظر سیاسی می‌تواند نکات مفیدی را به ما بدهد. نقشه عملیاتی ۱۸ آبان شامل چند کمین، یک حمله به قرارگاه پلیس‌راه به منظور به دست آوردن اسلحه و وسایل نقلیه، تصرف دادگاه انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی و نیز تبلیغات در یکی دو محله جهت برانگیختن و دعوت مردم به قیام و فلج نمودن نیروهای دشمن و دور کردن آن‌ها بود. همان طوری که می‌بینیم در این عملیات، گرفتن دادگاه انقلاب و آزادی زندانیان حرکت اصلی است که هدفش تأثیر بر مردم است. و در حقیقت نوک پیکان عملیات است و بقیه اساساً دفاعی است، مثل کمین جاده برای قطع ارتباطات دشمن. یک عملیات دیگر هم جنبه برانگیختن مردم را داشت مثل آتش زدن لاستیک، شعار دادن و تهییج مردم در یک محله.

نتیجه‌گیری:

۱ - از توجهی که به تأثیر آزادی زندانیان سیاسی در مردم شده بود و از برنامه تبلیغاتی در یک محله، چنین برداشت می‌شود که هدف تأثیر سیاسی بر مردم است که در اثر آن (جرقه) خود برخیزند و مراکز قدرت را تسخیر کنند (کسب قدرت). پس گروه عملیات، برنامه انجام قیام با تکیه بر خود را نداشت. چون چنین برنامه‌ای باید اساساً گرفتن سریع و هم‌زمان مراکز قدرت رژیم را در نظر گیرد. وقتی سؤال کردیم آیا گرفتن سپاه در دستور نیست؟ جواب دادند که پس از عملیات با مردمی که به ما خواهند پیوست می‌توانیم سپاه را تصرف کنیم. پس گروه عملیاتی که برنامه‌اش تأثیر سیاسی و تهییجی بر مردم بود، نکته اصلی را تشکیل می‌دهد و زدن ضربه نظامی مسئله اصلی نیست. به عبارت دیگر عملیات بیشتر جنبه یک عملیات تبلیغی برای دعوت مردم به قیام داشته است. قیام به معنای اکتبری و ۲۲ بهمنی به معنای یک برنامه عمل نظامی است.

۲ - نتیجه نهایی دوره‌هایی طولانی از تبلیغ، تشکل و تدارک نهایتاً به قیامی ختم می‌شود که معنایش ضربه نهایی و تعیین‌کننده است. قیام یک تاکتیک سیاسی - نظامی برای کسب قدرت سیاسی است. تبلیغ و ترویج نکته اصلی قیام نیست (نه به این معنا که در موقع قیام هیچ تبلیغ و ترویجی انجام نمی‌شود، مثل سخنرانی برای نیروهای دشمن). قیام یک عمل نهایی برای مردمی است که مراحل تبلیغ و غیره را گذرانده‌اند و مردم به پژمردگی رژیم پی برده و قیام تنها شکل عملی براندازی آن است.

نکته دوم: ما برنامه‌ای پس از گرفتن دادگاه انقلاب نداشتیم و در حقیقت پس از این عملیات طرحمان تمام شده بود. در ۱۸ آبان در واقع به عقب‌نشینی کم فکر شده بود. به علاوه تمام تجهیزات قرار بود به شهر برده شود، چراکه دیگر در جنگل کاری نداشتیم و نقش جنگل به عنوان خانه امن خاتمه یافته بود.

در ۱۸ آبان عملیات بستن جاده هراز و پخش اطلاعیه‌ها که بدون آگاهی از عدم انجام عملیات در شهر صورت گرفت، گروهی به نام سربداران را معرفی و جبهه‌ای را بر علیه رژیم اعلام کرد. دیگر سربداران حالت گروهی را که در دوران

تدارک عملیات سعی دارد کاملاً مخفی بماند را ندارد. صرف نظر از خواست خودمان جبهه‌ای اعلام شده بود. این جبهه با یک اطلاعیه یا یک صدای فشنگ می‌توانست اعلام شود، تفاوتی نمی‌کرد. جبهه‌ای که دو طرف داشت: رژیم و سربداران. جنگ اعلام شده بود و جنگ البته دو طرف دارد و زمانی که اعلام شد می‌توان انتظار داشت یک طرف جنگ (رژیم) بیکار ننشسته و طبعاً دست به حمله بزند. این فرق می‌کرد، جنگی که قرار بود در ۱۸ آبان صورت گیرد می‌بایست جنگ مردم با رژیم باشد و سربداران تنها چاشنی باشند. اما اینک دو لشگر در دو طرف صف کشیده بودند. چنین جبهه‌ای البته می‌توانست از همان روز ورود به جنگل با یک اقدام نظامی، اطلاعیه یا شلیک یک گلوله و غیره صورت گیرد. اما چنین چیزی به هیچ عنوان برنامه ما نبود. قابل بررسی است که اتفاقاً اگر برپایی جبهه جنگی بر علیه رژیم و یا تصرف مناطقی که مورد نظر بود و در ابتدای ورود به جنگل به آن اقدام می‌شد، در آن زمان در شرایطی که رژیم هنوز درگیری‌های زیادی داشت، از وجود سربداران در جنگل با خبر نبود؛ دارای ضعف نظامی، عدم شناخت منطقه، عدم انسجام کلیه نیروهای نظامی و... بود. با یورش سریع و تصرف دهات و مناطق وسیعی به یک‌بارگی بسیار موفقیت‌آمیزتر می‌توانست باشد. به‌ویژه که در حاشیه‌های جنگل و دهات هیچ‌گونه نیروی نظامی عمده‌ای استقرار نیافته بود.

پس از ۱۸ آبان یک‌باره خلأ به وجود آمد. تمام آمادگی‌ها، تدارکات، آذوقه و برنامه‌ریزی‌ها برای برنامه‌ای که قرار بود ۱۸ آبان انجام گیرد پیش‌بینی شده بود و ما یک‌باره فاقد برنامه شدیم. حتی از بستن جاده هراز و پخش اعلامیه در میان مردم به عنوان واقعه‌ای که خواست و برنامه ما نبوده و واقعه‌ای غیرقابل پیش‌بینی که به هدف ما کمک نمی‌کند، یاد شد؛ زیرا چنین قلمداد می‌شد که جنگل به عنوان محلی امن برای تدارک، شناسایی می‌شد، جنبه غافلگیرانه عملیات را از قیام می‌گرفت، جبهه ناخواسته‌ای اعلام می‌کرد. هرچند عملیات بستن جاده هراز و پخش اعلامیه در میان مردم از نظر استقبال توده‌ای موفقیت‌آمیز بود، اما تأثیر

چندانی به صورت مثبت بر روحیه سربداران نداشت، چراکه واقعه‌ای ناخواسته بود که با «خط» نمی‌خورد.

جنگ ۲۲ آبان

این جنگ تنها ۴ روز پس از واقعه ۱۸ آبان رخ داد و از نقشه منظم عملیاتی دشمن پیدا بود که واقعه ۱۸ آبان باعث آگاهی و هوشیاری رژیم نشده است بلکه برخلاف تصورات سربداران رژیم از وجود آنان کاملاً با خبر بوده است. تا آنجا که توسط جاسوسان و هواپیماهای شناسایی خود، محل استقرار ما را زیر نظر داشته است. جنگ ۲۲ آبان ضربه شدیدی به رژیم بود. عملیات دشمن کاملاً در هم کوبیده شد. تعداد بسیاری از مزدوران رژیم کشته شدند. این برای دشمن به شدت تکان‌دهنده بود و از نظر نظامی موفقیتی بزرگ برای سربداران بود. اجساد مزدوران رژیم تا دو سه هفته بر زمین افتاده بود. کسی از عوامل رژیم جرئت نمی‌کرد پایش را به آنجا بگذارد تا لااقل اجساد فرماندهان را بردارد. حتی رژیم جرئت نداشت با هواپیما به محل نزدیک شود. پس از مدتی چاره‌ای اندیشید و به افراد محلی سپرده بود و حتی حاضر شده بود پول بدهد تا آن‌ها را راضی کند اجساد را با چارپایان برای آن‌ها بیاورند. اما روستایی‌ها با وجود آن که خود ما به آن‌ها سپرده بودیم که اجساد را ببرند، قبول نمی‌کردند، زیرا می‌ترسیدند زمانی ما به عنوان کمک به رژیم آن‌ها را بازخواست کنیم. بالاخره خود ما مجبور شدیم زحمت دفن آن‌ها را بکشیم. یک نفر از حدود مشهد آمده بود و ۱۰۰۰۰ تومان می‌خواست بدهد که اجازه دهیم جنازه دامادش را که گویا ستوانی بود ببرد آن هم با کلی معذرت‌خواهی از ما. یکی دو بار پیش آمد که محلی‌ها برای قطع درخت آمده بودند از ما اجازه بگیرند (به عنوان قدرت منطقه) تا زمانی که رژیم برنامه بعدی مقابله با ما را طرح‌ریزی نکرده بود احدی از عواملش جرئت نداشتند در آن نزدیکی‌ها پیدایشان شود. در روستاها و شهرهای اطراف و به‌ویژه شهر آمل

مردم، افسانه‌های عجیب و غریب از ما پروراندند. تعداد را حدود چند ده هزار نفر نقل می‌کردند. افسانه‌هایی درباره قد و قامت سرداران و غیره. چنین نکاتی نشان‌دهنده این است که سرداران به‌ویژه پس از ۲۲ آبان به عنوان قدرتی در آن نقاط و جبهه جنگی علیه رژیم خود را نشان داده بودند، هدفی که سرداران در ذهن و عمل به دنبال آن نبودند. چنین جنگی که از نظر نظامی، از نظر کسب وجهه و اعتبار در مردم و غیره شکستی سنگین بر رژیم و پیروزی برای سرداران بود چه تأثیری در روحیه سرداران داشت؟

پس از ۱۸ آبان و ۲۲ آبان روحیه سرداران افت پیدا کرد، تردیدها و تزلزل‌ها بروز کرد، چرا؟ مگر سرداران پیروز نشده بودند؟ مگر پس از این حادثه برای سرداران شهرتی که ما سال‌ها به دست نیاورده بودیم، کسب نشده بود؟ چرا این پیروزی درون خود سرداران تأثیر منفی داشت؟ رفیق «سید» در جمع‌بندی از ۱۸ و ۲۲ آبان گفت ما باید پس از این، زمان و صحنه جنگ را خودمان تعیین کنیم نه این که رژیم به ما تحمیل کند. ولی آیا نکته فقط همین بود؟ آیا عنصر نامطلوب ۲۲ آبان این بود که صحنه نبرد به انتخاب ما نبوده و یا زمان برای ما مناسب نبوده؟ آیا آنچه باعث شد وقایع ۱۸ و ۲۲ آبان و پیامدهای آن به عنوان اتفاقاتی در هدف، ایجاد انحراف کرده یا جنگی به ما تحمیل شده یا برنامه‌ای که نقشه ما را به تأخیر می‌اندازد و ... قلمداد شود، تنها یک نکته نظامی بوده؟ اگر حرف رفیقمان «سید» را چنین تفسیر کنیم که ما خواهان نبرد در آمل بودیم و نه جنگ، نمی‌توان گفت که حرف او در کل غلط است. اگر این حرف به این معنا باشد که ما خواهان جنگ با رژیم بوده‌ایم و چنین نبردهایی را مایل بودیم تا با تاکتیک‌های نظامی دلخواه مانند غافلگیری، ضرب‌زدن و عقب‌نشینی و جنگ در حالی که توده مردم هستند و تأثیر بر آن‌ها و انتخاب زمان مناسب جهت شبیخون زدن و غیره دست بزنیم و جنگ ۲۲ آبان جنگی بود که برنامه رژیم بوده و این رژیم بود که ما را در محاصره داشته و ما دفاع کرده‌ایم باید در پاسخ به این تعبیر دو نکته ذکر گردد:

اولاً به هیچ عنوان چنین هدفی یعنی ایجاد جبهه جنگی علیه رژیم در برنامه سربداران نبود؛ که اساساً چنین مسائل تاکتیکی نظامی مطرح باشد و در اصل به گرد تاکتیک‌های نظامی باشد. بلکه نکته اصلی آن بود که ما طالب جنگی جبهه‌ای که نبردهای متعددی را می‌طلبید نبودیم. رفقا آمده بودند که یک مأموریت ویژه یعنی برافروختن جرقه‌ای را انجام داده برگردند و احساس می‌کردند به جای افروختن جرقه مجبور به تدارکات دفاعی دیگری شده‌اند که ارتباطی با آنچه به خاطر آن آمده‌اند، ندارد. در اولین جلسه جمع‌بندی پس از ۲۲ آبان یکی از رفقا از رفیقمان «سید» پرسید آیا امکان دارد ما به یکسری درگیری‌های پراکنده طولانی در جنگل کشانده نشویم؟ این سؤال نشان‌دهنده آن بود که نگرانی‌هایی در مورد تبدیل کاری که قرار بود ایجاد جرقه‌ای برای برافروختن شعله‌های نبرد توده‌ای باشد به جنگ‌های طولانی و پراکنده که افراد آمادگی سیاسی برای آن نداشته‌اند و نه تدارکاتی برای چنین برنامه‌ای پیش‌بینی شده بود، به وجود آید. (سؤالاتی مانند اگر طولانی شود نداشتن آذوقه و سرمایه زمستان و... چگونه باید حل شود، پس از آن مطرح می‌شد.) رفیقمان «سید» پاسخ داد امکان دارد:

- ۱ - ما به چنین انحرافی دچار شویم اما آگاهانه باید از آن دوری کنیم.
- ۲ - اگر حتی بنا را بر این بگذاریم که ما برنامه‌مان زدن ضربه‌های نظامی به رژیم بوده البته در جنگ هر طرف و به‌ویژه نیروهای انقلابی باید از تاکتیک‌های مناسب مثل غافلگیر کردن و شبیخون زدن، انتخاب صحنه نبرد به دلخواه خود (مثل کشاندن رژیم به جایی که قدرت عمل و مانور کمتر داشته و...) استفاده کنند و هم سعی کنند ابتکار عمل و سرعت برنامه‌ریزی و غیره را در دست گیرند. اما جنگ قواعد خود را دارد جنگ دو طرف دارد و نباید انتظار داشت که همیشه یک طرف تمام برنامه‌ریزی‌ها را بکند و طرف دیگر تنها حالت دفاعی داشته باشد. به خصوص زمانی که نیروهای یک طرف (نیروی انقلاب) در مقایسه با رژیم در اقلیت‌اند. اتفاقاً نیروهای انقلاب تا رسیدن به تعادل مناسب بارها

توسط رژیم محاصره می‌شوند و بارها باید عملیات محاصره و سرکوب دشمن را در هم شکست و گاهی نیز ضربه می‌خورند. از همه این‌ها گذشته اگر رژیم در جنگ پیروزی نظامی به دست آورده بود، می‌شد چنین بحثی را به عنوان شکست آن (شکست در یک عملیات مشخص نه به‌طور کلی) ارزیابی کرد و از جمله اشتباهات نظامی آن را برشمرد. اما زمانی که دشمن در محاصره و سرکوبی که قصد داشته انجام دهد ضربه خورده و زمانی که نیروهای ما تلفات ناچیزی (یک شهید و دو زخمی) داده دیگر موردی ندارد بگوییم اشکال این است که ما ناچاراً گرفتار برنامه رژیم شدیم. برعکس رژیم برنامه احمقانه‌ای ریخته، در دام افتاده و ضربه‌ای کاری خورده است. این را باید به فال نیک گرفت. رژیم در حال تهاجم شکست خورد و این به معنای پیروزی است. مسئله از نظر چنین جنگی به معنای این است که کدام طرف در فلان جنگ مشخص چقدر ضربه نظامی و سیاسی می‌زند و تاکتیک‌ها برای همین است. ما آن همه نقشه معین و غافل‌گیری و غیره را برای این می‌خواهیم که در فلان عملیات مشخص پیروز شویم. حال که بدون چنین حساب‌هایی پیروزی درخشان به دست آورده‌ایم دیگر چه جای انتقاد و گلایه است!؟

دوره پس از ۲۲ آبان

دشمن پس از ۲۲ آبان دست و پای خود را جمع کرد. شرایط از هر نظر برای یک یورش سریع مثلاً در مناطق روستایی و زدن ضربات به صورت تصرف و نگه‌داشتن و دوباره رها کردن فراهم بود. و اما ما همان شب از ترس بمباران هوایی و غیره به جای تعرض شروع به عقب‌نشینی کردیم و ۹۰٪ آذوقه و وسایل خود را گذاشتیم و تنها پس از چندین روز با اطمینان و احتیاط از نبودن دشمن کم‌کم به محل‌های قبلی نزدیک شدیم. پس از ۲۲ آبان ما پیروز شدیم اما حالت یک لشکر شکست‌خورده را داشتیم، زیرا ما در پیاده کردن «خط» شکست‌خورده

بودیم. یعنی «خط» و دورنمایی که باعث می‌شد روحیه‌ها پایین بیاید. تزلزل و تردیدها ناشی از عدم پیاده کردن چنین هدفی بود که برای آن بسیج شده بودیم.

اوضاع پس از ۲۲ آبان، به دنبال آن آغاز شد. پس از ۱۸ آبان با مسائل نوینی روبه‌رو شده بودیم که باید دوباره بررسی می‌شد (منظور توسط رهبری است). اوضاعی که هیچ‌گونه پیش‌بینی برای آن نشده بود. آذوقه ته کشیده بود. زیرا تا ۱۸ آبان تهیه شده بود و نیز زمستان نزدیک می‌شد. چنین به نظر می‌رسید که رژیم برنامه‌اش از ما جلوتر است و دوران محاصره، تعقیب و سرکوب آغاز شده است. گروه روش زندگی خود را عوض کرد. از این پس مرتب در حال حرکت بود و در هر جا بیش از یک هفته توقف نمی‌کرد. نارضایتی‌ها رشد کرد، روحیه‌ها افت کرد، رفتن عده‌ای از رفقا شروع شد. شک و تردید در مورد توانایی انجام اهداف مورد نظر با تعداد کم صد نفر و نیروی زیاد دشمن و تبدیل شدن گروه به گروهی به اصطلاح چریکی آغاز شد. چشم‌انداز روشنی که گروه قبل از ۱۸ و ۲۲ آبان داشت، اینک مبهم بود. به نظر می‌رسید رهبری نیز دقیقاً نمی‌دانست چه می‌خواهد بکند. رفیقمان «سید» خواب به چشمانش نمی‌رفت. صد نفر آدم گرسنه، خسته و... چشم به دهان رهبران‌شان دوخته بودند تا بدانند چه می‌گویند. هر جلسه رهبری با نگاه‌های پرسش‌گر رفقا روبه‌رو بود. حتی چند نفر اولتیماتوم دادند که اگر تا چند روز تکلیف تعیین نشود، می‌روند (گویا پیمانکاری را کنترت کرده بودند که در مدت معین تمام شود). در این زمان جلسه عمومی ترتیب داده شد و جمع‌بندی شد که ضعف اصلی عملیات ۱۸ آبان در برنامه انتقال به شهر بوده و این‌که ما در طرح این برنامه عجله به خرج داده و به درستی روی جوانب آن کار نکردیم. اما رفیقمان «سید» در این جلسه گفت عده‌ای یک ماه مرخصی گرفته تا کار را تمام کرده برگردند و عده‌ای اولتیماتوم می‌دهند، در جواب باید گفت شاید ۲۵ سال طول بکشد. چه کسی به شما گفته که چند روزه و یا یکی دو ماهه تمام می‌شود؟ سؤال خوبی بود! غیر از رهبران آن‌ها؟

عملیات «رزکه»

این عملیات و بحث‌ها، اثراتی به وجود آورده که به‌ویژه برای نشان دادن اختلاف‌نظر در این مبارزه، عملی قابل‌توجه است. عملیات قرار بود به این ترتیب انجام گیرد که افراد به دو قسمت که هر کدام شامل سه گروه عملیاتی بود تقسیم گردند. یک دسته قرار بود عملیات اصلی را که عبارت بود از ضربه‌زدن به قرارگاه دشمن که به منظور مقابله با ما در حاشیه جنگل می‌ساخت، انجام دهد و قسمت دیگر باید راه هراز به امامزاده عبدالله را ببندد تا از پاسگاه آنجا کمک نرسد. بنابراین عملیات درواقع ضربه زدن به این مقر دشمن بود. (چه شد که چنین عملیاتی طرح‌ریزی شد؟) از نظر رسمی انجام چنین عملیاتی بر اساس رفع کمبودهای عملیات ۱۸ آبان طرح‌ریزی شد. در جمع‌بندی از ۱۸ آبان ضعف اصلی در نحوه انتقال از جنگل به شهر ارزیابی می‌شود. چراکه استفاده از مینی‌بوس‌ها و آمدن با آن‌ها از جاده‌ای که رفت و آمد از آن غیرمعقول بود، برنامه ۱۸ آبان را لو داده بود. پس مسئله ما این بود که چنان راهی برای انتقال افراد به شهر بیابیم که بدون برخورد با رژیم و یا هر مانعی که عبور افراد را برای رژیم مشخص کند، بتوانند به شهر بروند. چندین گروه شناسایی راه‌های گوناگون را ارزیابی کردند و اکثراً نیز به دلیل وجود موانع مانند پاسگاه و غیره دارای ایراد بود. در چنین زمانی رفیقمان «ناصر» {حسین تاجمیر ریاحی} به تهران رفت و در این غیبت بود که «سید» تزی را مطرح کرد که منجر به عملیات «رزکه» شد و این اولین و تنها عملیات از این نوع بود. این تز به عنوان راه رسیدن به شهر مطرح شد. به عنوان تاکتیکی نظامی برای رسیدن به شهر. «سید» می‌گفت آنچه که مانع ما از رسیدن به شهر است ناامن بودن راه رسیدن است. راه برای ما ناامن و برای رژیم امن است. ما باید این معادله را تغییر دهیم. یعنی کاری کنیم که راه برای ما امن شود و برای رژیم ناامن. به این ترتیب می‌توانیم این راه را تا شهر به راحتی طی کنیم. برای امن کردن این راه باید حلقه محاصره نظامی رژیم را

شکست و به قرارگاه‌هایش ضربه زد، به روستاهای اطراف رفت، مقرهای دشمن را تصرف کرد یا لاقلاً آن‌ها را چند روزی و یا حتی چند ساعتی به تصرف درآورد. به نیروهای رژیم ضربه زد و دوباره عقب‌نشینی کرد و آن‌قدر این عملیات را ادامه داد تا مناطق اطراف به تصرف درآید و یا حداقل برای ما امن گردد و نیروهای دشمن عقب‌نشینند. این تاکتیک به عنوان راه رسیدن به شهر عنوان شده بود به این عنوان که تمام راه‌های آزمایش شده انتقال به شهر هیچ‌کدام بی‌خطر نیستند، در نتیجه این بهترین و تنها راه رسیدن به شهر است. یعنی این راه به عنوان تاکتیکی برای حل معضل انتقال به شهر عنوان می‌شد.

ولی آیا واقعیت دارد؟ آیا مسئله تنها یک تاکتیک نظامی و حل مشکلی نظامی است؟ اگر چنین بود به راحتی می‌شد گفت که این راه، این منظور را نمی‌رساند. چون اولاً نیروهای نظامی رژیم بیشتر بود، ثانیاً اگر حتی این راه‌ها را نیز امن کنیم، ما دیگر نه حالت غافلگیرانه بلکه با اعلام نظر روشن و واضح قصد گرفتن آمل و اعلام جنگ با رژیم و درنهایت با جنگی جبهه‌ای روبه‌رو بودیم. برافروختن جرقه‌ای برای شعله‌ور کردن قیام توده‌ها به جنگی تبدیل می‌شد که نبردهای متعدد و طولانی را می‌طلبید. جنگی که افراد از لحاظ ذهنی و تدارکات و برنامه‌ریزی برای آن آماده نشده بودند. پس از آن‌که چنین برنامه‌ای به رفقا عرضه شد، رفقا نسبت به آن اعتراض داشته و آن را نمی‌پذیرفتند. و این به دو دلیل بود.

۱ - دلایلی که برای پیاده کردن طرح عرضه شده بود، همان‌طور که گفته شد به هیچ عنوان قابل قبول نبود و بیشتر به نظر می‌رسید بهانه‌ای باشد برای مصرفی دیگر.

۲ - افراد برای چنین برنامه‌ای نیامده بودند و از نظر سیاسی احساس می‌کردند که با «خط» نمی‌خورند. به این دلیل با نوعی بی‌میلی و ناچاری به پای این برنامه رفتند و بدون شور و حرارت لازم برای چنین برنامه‌ای. حتی در رهبری، رفیق «سید» تنها بود و دیگران با گنجی و ناچاری پذیرفتند. چنان‌که پس از عملیات

و تنها روز بعد و به خصوص وقتی رفیق «ناصر» آمد تمامی رفقای رهبری یک‌صدا مخالفت کردند و آن را بیراهه، انحرافی، چریکی و غیره خواندند. سید می‌گفت قرار بود ۱۵ روز این برنامه را انجام دهیم و بعد جمع‌بندی کنیم و شما هنوز ۱۵ روز نشده و هنوز کاری نکرده جمع‌بندی می‌کنید. مثل این‌که منظور ما نواختن آهنگ با پیانو باشد، انگار دستمان را پیش ببریم، تنها یک ضربه به کلید پیانو بزنیم و بلافاصله دست را برداریم و بگوییم آهنگ بدی است. چطور قبل از نواختن آهنگ می‌گوییم بد است؟ رفقا پاسخ دادند نه، وقتی آهنگی را قبل از اجرا می‌دانیم بد است، چرا به خود زحمت دهیم؟ به خصوص زمانی که رفیق «ناصر» برگشت به شدت با عملیات انجام شده مخالفت و آن را حرکات پراکنده چریکی توصیف کرد. ولی متأسفانه رفیق «ناصر» مثل رفیق «سید» هیچ‌وقت به وضوح در میان رفقا (حتی در جمع محدود رهبری) مخالفتش را به عنوان مخالفت با برنامه سیاسی آن عنوان نکرد. و همچنین اختلافات مبهم باقی ماند و در میان افراد شکوفا نشد (این البته برمی‌گردد به انحراف ایدئولوژیک این سازمان یعنی سرپوش‌گذاران بر سر اختلافات و عدم شکوفایی مبارزه ایدئولوژیک. در اینجا من بدان نمی‌پردازم).

آیا رفقا به خاطر این‌که طرح پیشنهادی رفیق سید نادرست بود واکنش نشان دادند؟ اگر چنین بود کدام دسته استدلال‌ات و شرایط عینی غلط بودن آن‌ها را ثابت کرده بود؟ آیا اگر از ابتدا رهبری با دلایل دیگری به این برنامه دست می‌زد، توده‌های سازمانی را نمی‌توانست بسیج کند؟ واقعیت این بود که هیچ‌نی‌ای نواخته نشده بود که بدی صدای آن تجربه شده باشد. واکنش رفقا تنها به دلیل نبودن زمینه ذهنی در رفقا بود و دیگر این‌که این برنامه به‌طور خجالتی در زیر یکسری توجیهات که کاملاً غیرمنطقی بودند، آشکار و عرضه می‌شد. البته غیرمنطقی بودن از نظر ارتباطش با نتیجه‌اش (یعنی نحوه رفتن به آمل) از آن گرفته می‌شد. لازمه بسیج سیاسی افراد بر اساس برنامه‌ای از این نوع، آن بود که به تمام خط سیاسی از ۳۰ خرداد به بعد که بر اساس آن برنامه‌ریزی بحث و

تدارک و... شده بود، برخورد شده، تا اصلاح شوند. اما رهبری نه می‌خواست چنین کاری را بکند و نه (به احتمال قوی) خودش مطمئن بود. از طرف دیگر طبق معمول خط سیاسی مثل قبایی بود که هر تنی در آن می‌رفت و به انواع مختلف قابل تفسیر بود. توجه کنید که در چنین دورانی از جمله نوشته‌های رفیق شروین [اشاره به یکی از نوشته‌های داخلی قبل از قیام آمل] نیز اساساً از جنگ انقلابی، «نهضت ملی سربداران»، جبهه نبرد علیه کودتای رژیم و غیره دم می‌زد، نه جرقه‌ای برای شعله‌ور کردن قیام ملت. و البته این رفیق نیز مثل دیگران اصلاً بروی مبارکشان نمی‌آورد که بحث‌های قبلی «جنگ انقلابی»، «نهضت سربداران» و غیره نبوده است (صرف‌نظر از این‌که این رفیق یا عده‌ای دیگر از ابتدا ممکن است با چنین دیدی به مبارزه مسلحانه نگریسته باشند).

نتیجه عملیات «رزکه» که از نظر نظامی موفقیت‌آمیز بود و در دو شب دست کم ۲۵ نفر از افراد رژیم به درک واصل شدند و سربداران جز یک زخمی تلفاتی دیگر نداشتند، از نظر درونی به غیر از بدتر کردن روحیه‌ها نتیجه دیگری نداشت. نتیجه‌گیری که می‌شد این بود: وقت گذاشتیم، مهمات صرف کردیم، یک زخمی هم دادیم، اما چه فایده چون اثری در مردم ندارد. اعلامیه‌هایی که در مورد این عملیات بیرون آمد چیز دیگری را حکایت می‌کرد و آنچه درون ما بود چیز دیگری.

در تمام دوران حضور ما در جنگ عملیات «رزکه» تنها عملیات تهاجمی ما بود. البته اگر توجه کنیم که ما به مقری ضربه زدیم که دشمن برای مقابله با ما بنا می‌کرد، این عملیات را هم می‌توان تدافعی به حساب آورد. در تمام این دوران، رژیم بر اساس قواعد جنگ به دنبال محاصره و سرکوب ما بود و البته کاملاً هم موفق بود. پس از ۲۲ آبان رژیم به تاکتیک‌های مختلف چون محاصره اقتصادی - نظامی جنگل از طریق ایجاد پایگاه در حوالی جنگل و فرستادن گروه‌های گشتی و غیره دست زد. ما فقط کارمان فرار از دشمن و خودداری از برخورد با رژیم در بهترین فرصت‌ها بود. دقیقاً برخلاف جنگ پارتیزانی. اگر مایل

بودیم که به نیروهای دشمن ضربه بزنیم، فرصت‌های بسیاری برای این کار داشتیم و کاری بسیار ساده بود. ما نه تنها به آن‌ها کاری نداشتیم بلکه از آن‌ها فرار نیز می‌کردیم. شناخت از منطقه و برخوردار بودن از موقعیت مناسب، ابتکار عمل را به دست ما می‌داد. اما ما می‌گذاشتیم تا رژیم معادله را عوض کند. چون ما قصد چنین جنگی را نداشتیم و به جنگل برای چنین هدفی نیامده بودیم. جنگل فقط خانه تیمی بود و نه صحنه نبرد. یک‌بار تعدادی سرباز با دو فرمانده به جنگل آمده بودند و با عده‌ای از رفقا درگیر شدند. رفقا عقب نشسته، گفته بودند که ارتشیان بروند و گرنه شلیک می‌کنند. در اثر شلیک یکی از فرماندهان ارتش را زخمی می‌کنند و در نتیجه آن‌ها فرار می‌کنند. در حین فرار رفقای ما بر فرار آنان مسلط بودند ولی فقط ناظر فرار آن‌ها بودند و عمل خود را با گفتن فرق ارتش و سپاه توجیه می‌کردند. فردای آن روز ارتشیان [همراه با سپاه] با تعداد بیشتری می‌آیند و به رفقای ما با نارنجک تفنگی و خمپاره حمله کرده و یک نفر را شهید می‌کنند و تپه محل کمین را از ما پس می‌گیرند تا آنجا قرارگاهی به سازند چون از برخورد ما دریافته بودند که ما افراد «مسئولی» هستیم و قصد آزار آن‌ها را نداریم.

حدود یک ماه قبل از رفتن به آمل دو سه روز بحثی بین رهبری ۱۵ نفره شروع شد. درگرفتن چنین بحثی در حقیقت پاسخ فشارهایی بود که از شرایط ناشی می‌شد. این جلسات شاید بهترین فرصت‌هایی بود که نظریات موجود عنوان می‌شد. سعی می‌کنم با دقت ممکن شروع جلسه را ذکر کنم تا زمینه ذهنیات کسانی که به آمل رفتند و هدفی که از آن داشتند، روشن شود. در این جلسه تقریباً سه نظر بود:

۱ - نظری که معتقد بود هرچه زودتر باید به آمل رفت و هر چه بمانیم، مثل خزه‌های روی درخت می‌پوسیم. مدافع سرسخت این نظر «ناصر» بود. این نظر جنگل را محل تدارک می‌دید و نه صحنه نبرد و کار ما را برافروختن جرقه‌ای که قیام توده‌ای را شعله‌ور کند می‌دانست و به ایجاد جبهه و جنگ پارتیزانی معتقد

نبود و با توجه به شرایط جامعه هرچه زمان می‌گذشت را به ضررمان می‌دانست و اعتقاد به زدن جرقه در اوج آمادگی مردم داشت.

۲ - نظر «سید» که هرچند خود را موافق رفتن به آمل نشان می‌داد، اما می‌گفت ما باید بعد از امن کردن اطراف به آمل برویم. من از «سید» پرسیدم، آیا منظور از این عملیات {امن کردن} پیش‌فرض {مقدمه‌چینی} رفتن به آمل است؟ که جواب داد نه، این دو مسئله به هم مربوطند. امن کردن راه‌های ارتباطی ما با آمل (که منظور ضربه زدن به نیروهایی بود که ما را محاصره کرده بودند) به رفتن ما به آمل کمک می‌کند. (که مقصود او را نه من و نه هیچ‌کس دیگر نمی‌فهمید.) «سید» می‌گفت ما نباید عجله کنیم. همین عجله است که کار ما را خراب می‌کند. معتقد بود که این امن کردن اطراف چندان طول نمی‌کشد و رژیم خمینی حداکثر تا آخر سال رفتنی است.

۳ - نظری که صریحاً رفتن به آمل را صحیح نمی‌دانست، بلکه به جنگ‌های پارتیزانی در محیط و در دهات اطراف معتقد بود. برجسته‌ترین مدافع این نظر «یل ممد» (محمد رضا سپرغمی) و بعد «مجتبی» (حشمت الله اسدی‌پور) و «محمود آمل» بر این نظر بودند. این‌ها نظرات اصلی بود. و گرنه رفیق شهید «کاک اسماعیل» که می‌گفت به‌طور کلی با مبارزه مسلحانه موافق است. یکی دو نفر هم معتقد بودند چاره جنگ در مناطق روستایی و محاصره شهرها از طریق روستا است و برای این منظور دیگر این منطقه مناسب نیست. (به خاطر حضور نیروهای دشمن و نظامی شدن منطقه باید به دهات آن‌سوی رودخانه هراز رفت). این نظرات همه به صورت گنگ و مبهم و ابتدایی و بیشتر به صورت ایده‌های ابتدایی بود تا یک برنامه منسجم با دلایل محکم و منطقی. سرانجام این رهبری در مجموع بر سر فقط رفتن به آمل و پیاده کردن یک عملیات نظامی توافق کردند. این‌که برای چه به آمل می‌رویم، برای جرقه؟ یا قیام؟ یا ضربه زدن به دشمن؟ یا تصرف؟ و چشم‌انداز کار چیست؟ چیزی است که از التقاط نظرات و

ابهام کلی ناشی از آن معلوم نبود. تنها یک اقدام معین در مقابل ما روشن ماند؛ ما باید به آمل برویم و به نظر می‌رسید هیچ راهی دیگر نباشد. بالاخره با تلاش فراوان راهی برای رفتن به آمل شناسایی شد. تنها یک نکته قبل از آن. «سید» پیشنهاد کرد که گروهی در حدود ۶ نفر در جنگل بمانند تا نیروهای دشمن را در جنگل و اطراف آن به انحراف بیاندازند. نیز از رفتن تمام نیروهای نظامی اطراف جنگل به آمل جلوگیری کنند. این گروه می‌باید با ایجاد درگیری‌هایی با دشمن به آن‌ها این تصور را بدهند که ما برنامه حمله‌ای را در جنگل داریم و آن‌ها را مشغول و منحرف کنند. این پیشنهاد به خصوص از طرف «ناصر» بلافاصله و متعاقباً (با غرولند رفیق «کاک اسماعیل») رد شد. بد نیست اگر پرسیم آیا این پیشنهاد از سوی «سید» بهانه‌ای نبود در اعتقادش در این مورد که اگر برنامه آمل شکست خورد نیرویی در جنگل باشد تا امکان بازگشت و ادامه راه را داشته باشد. که البته در لفافه و به‌طور خجالتی عنوان می‌شد. و آیا مخالفت «ناصر» دلیلی به غیر از اعتقاد به خط جرقه و قیام در آمل و گذاشتن تمام نیرو بر سر آن نبود؟ نکته دیگر، ما در زمان رفتن به آمل از سوی نیروهای نظامی دشمن که قدم به قدم جلوتر آمده بودند، محاصره می‌شدیم و از آنجاکه ما پاسخی به پیش‌روی آن‌ها نمی‌دادیم آن‌ها مطمئن‌تر جلو می‌آمدند. در آن زمان اگر به آمل نمی‌رفتیم، یک راه دیگر داشتیم و آن هم مقابله با نیروهای وسیع نظامی رژیم و شکستن محاصره دشمن بود. که این مطلب را رفیق شهید «کاک اسماعیل» چند بار عنوان کرد و ما گوش به زنگ و آماده مقابله با رژیم در صورت برخورد با آن بودیم و یک دلیل زودتر رفتن ما به آمل نیز همان احتراز از چنین برخوردهایی بود.

آمل

... و سرانجام سربداران به آمل رفتند. پس از ماه‌ها تلاش، تدارک، گرسنگی، جنگ با کوه و جنگل و دشمن. پس از ماه‌ها جستجو، شناسایی و تلاش برای راه‌یابی به شهر. سربداران به آمل رفتند و همراه با خود تمام گیجی‌ها، ابهامات، التقاط‌ها و اختلاف‌ها را نیز به آنجا بردند تا به روی دایره بریزند. انگار رسیدن به آمل طلسمی بود که شکستن آن حلال تمام مشکلات و گرفتاری‌ها بود. آن‌قدر ذهن رهبران به رفتن به آمل مشغول شده بود که گویی هدف نهایی همان است. مانند پرنده‌ای که خود را به هر سو می‌زند تا از قفس رهایی یابد. رفتن به آمل رهایی بود. رهایی از تمام گرفتاری‌ها، سؤال‌ها، درگیری‌ها، تردیدها و اختلاف‌ها. رفیق «شهاب» چه شب‌ها که پس از به خواب رفتن همه بیدار می‌ماند، در شعله‌های آتش خیره می‌ماند و می‌اندیشید با این لشگر جان‌باخته، گرسنه و خسته چه کار کند و به کجا هدایت‌شان کند. آن‌قدر که به شب‌زنده‌دار معروف شده بود. رفیق «کاک اسماعیل» شب‌ها از فکر این‌که چگونه برای لشگر گرسنه‌اش غذا تهیه کند، چگونه محاصره دشمن را رفع کند، خواب به چشمانش نمی‌رفت و از نگاه چهره‌های خسته و منتظر رزمندگان لشگرش رنج می‌برد و هر گروهی که از مأموریت برمی‌گشت، هر ساعت شب، او را برای خوش آمد خود، بیدار و پرسان می‌دید و رفیق «حسین ریاحی» گفته بود ما مثل این درختان شده‌ایم، آن‌قدر در این جنگل جدا از توده مانده‌ایم که داریم خزه می‌بندیم، باید به توده‌ها ببیوندیم و راه رهایی، رفتن به آمل بود!

قیام ۵ و ۶ بهمن ۱۳۶۰ در آمل مانیفست «اتحادیه کمونیست‌های ایران» است. نتیجه سال‌ها فعالیت «اتحادیه»، فشرده تمامی خصوصیات «اتحادیه». «اتحادیه» آن چه را که داشت در آمل بر طبق اخلاص گذاشت و برای همیشه نام «اتحادیه» با نام سربداران و قیام آمل یکی شد، عجین شد. تحلیل آنچه که در آمل رخ داد به تشریح بدن جانوری می‌ماند که یک‌باره تمام اعضا و زوایای

وجود خویش را در آزمایشگاه به نمایش می‌گذارد. و آمل بهترین آزمایشگاه بود. هیچ محکی بالاتر از آن اعمالی که در واقعیت رخ می‌دهند، نیست. رهبران در آمل بود که نشان دادند چقدر به حرف‌هایشان، طرح‌ها و تئوری‌هایشان وفادارند و این که ترجمان عملی تئوری‌ها چیست. قطعنامه‌ها، مصوبه‌ها، شعارها، سرمقاله‌ها و شوراها فشرده تمام این‌ها چه بخواهیم و چه نخواهیم یعنی آنچه در آمل رخ داد. مردم نیز در این تجربه عملی بود که ما را بهتر شناختند، محک زدند و قضاوت کردند و برای ما نیز - وارثان و بازماندگان آن‌ها - از آنجا که مثل کودکی که نافش را نبوده‌اند به مادرمان بسته شده‌ایم. برای شناخت خود و راه خود چه چیزی بهتر و واقعی‌تر از تحلیل آن. در آمل چه چیزی رخ داد؟ «قیام فوری»، جرقه؟ جنگ پارتیزانی؟ تبلیغ مسلحانه؟ یا آغاز یک راه و کدام راه؟ «گل همین جاست همین جا برقص!» (مارکس هیجدهم برومر لوئی بناپارت)

نقشه عملیاتی شامل بخش‌های زیر بود:

- ۱ - مستقر شدن یک گروه در جلو مقر سپاه، بهترین نیروی نظامی دشمن که هدف از استقرار این گروه جلوگیری از تحرک سپاه بود. البته استقرار در یک طرف سپاه یعنی در جهتی بود که عملیات مختلف سرداران می‌بایست صورت گیرد. محاصره کامل مقر سپاه مورد نظر نبود.
- ۲ - محاصره تقریبی مقر بسیج با همان هدفی که در مورد سپاه تعقیب می‌شد. و اگر امکان می‌داشت تصرف آن.
- ۳ - پاک‌سازی محله «اسپه کلا» و «رضوانیه» از عوامل مسلح رژیم (انجمن اسلامی، مسجدی و...) و استقرار در آن‌ها.
- ۴ - پاک‌سازی محله «بربره خیل» از عوامل مسلح و استقرار در آن. گرفتن مسجد و تبلیغ از طرف بلندگوهای آن.

۵ - تصرف بیمارستان به منظور در دست داشتن آن برای استفاده زخمی‌های درگیری.

۶ - کمین خیابان طالقانی (به همان منظور)

۷ - کمین هراز برای جلوگیری از ورود نیروی نظامی از نور و شمال آمل. علاوه بر بسیج و سپاه، مقرهای نظامی دیگر دشمن عبارت بودند از شهربانی، دادگاه انقلاب و جهاد سازندگی که در مورد آن‌ها هیچ اقدامی پیش‌بینی نشده بود. از حدود ساعت ۹ شب روز ۵ بهمن گروه‌های عملیاتی مختلف حرکت را برای رفتن و استقرار در محل‌های تعیین‌شده و شناسایی‌شده آغاز کردند. استقرار افراد به خوبی و بدون آنکه دشمن بویی ببرد، انجام گرفت. محله «رضوانیه» از وجود چند نفر مسلح پاک‌سازی شد و افراد در آن مستقر شدند. این کارها آن قدر راحت انجام گرفت که انتظارش نمی‌رفت. دشمن در خواب خرگوشی بود. گروه محله «رضوانیه» و «اسپه کلا» پس از مستقر شدن و پاک‌سازی، کار خود را انجام داده و موفق شده بود.

عملیات با اولین شلیک که جلو بسیج انجام گرفت شروع شد. سپاه پس از چند شلیک هوشیار شد. چراغ‌ها را خاموش کرد و در مقرش ماند (نخواست و نتوانست دست به تهاجم بزند یا بیرون آید). بسیج نیز پس از چند درگیری با یکی دو ماشین گشتی و شلیک یک آرپی‌جی به تیربار بالای آن غیرفعال ماند. به این ترتیب به یک معنا دشمن در لاک خود ماند و سربداران شهر را در دست داشتند. هیچ گشتی یا مدافع مسلحی در شهر پرسه نمی‌زد. اگر در دست داشتن شهر به معنای آن باشد که هیچ مانعی در برابر سربداران نباشد، معابر را سربداران کنترل کنند، آزادانه بتوانند بگردند، سربداران شهر را در دست داشتند و تا اینجا طبق نقشه {عملیات} کاملاً موفق انجام گرفته بود. سربداران هر کاری می‌خواستند می‌توانستند بکنند. اما سربداران چه می‌خواستند بکنند؟ گروه جلو سپاه پس از چند شلیک به سنگر جلو سپاه و یک درگیری با یک اتومبیل، در محل استقرار خود ماندند. حدود ساعت ۵ صبح به دستور رهبری به محلات عقب

نشستند. چرا گروه سپاه به محلات عقب‌نشینی کرد؟ در جلسات نهایی چنین تصمیم‌گیری شده بود که اگر نتوانیم بسیج را بگیریم و یا کلاً در تعرض موفق نباشیم به محلات عقب‌نشینی کرده دست به مقاومت محله‌ای بزنیم. اما این تعرض به چه معناست. من به خاطر ندارم در جلسات تصمیمی در مورد تعرض آن‌چنانی یا تصرف مقر سپاه گرفته شده باشد. گروه جلو سپاه که بزرگ‌ترین و از نظر نظامی کارآمدترین گروه بود، هیچ کوششی برای تصرف یا تعرض به سپاه به کار نبرد. آیا حمله برق‌آسا به سپاه، تصرف یا حداقل زدن ضربات سختی به آن در همان لحظات اول امکان‌پذیر نبود؟ و آیا گروه جلو سپاه به خاطر نداشتن توانایی بدین کار دست نزد؟

بدون آنکه فعلاً وارد بحث‌های نظامی شویم. تنها برای آن‌که تصویری در این مورد به دست دهیم به چند نکته اشاره کنیم. سربداران حدود ۳۰ موشک آرپی‌جی و ده دستگاه آرپی‌جی داشتند که تنها از دو موشک استفاده شد، یکی در جلو بسیج شلیک شد و دیگری اشتباهی شلیک شد که در ویرانه‌های افتاد. بقیه موشک‌ها به دست دشمن افتاد. از دیگ انفجاری که هر کدام ۱۲ کیلو کلاتر پتاسیم با مقداری دینامیت داشتند، هیچ استفاده‌ای نشد. هرکدام از این دیگ‌ها قدرت خراب کردن یک پل را داشت و انفجارش آمل را می‌لرزاند و همگی سالم به دست دشمن افتاد. اضافه بر این مقادیر زیادی نارنجک، سه راهی و غیره. حداکثر ۲۰ تا ۳۰ در صد نیروی سربداران در تمام مدت عملیات فعال بود و بقیه بیکار بودند و... علاوه بر این هیچ ابتکار نظامی برای تصرف مراکز قدرت رژیم به کار نرفت. ابتکارات و تهوری که هر تعرض و قیامی علیه دشمن پیروزی‌اش در نهایت منوط به آن است؛ حملات برق‌آسا، مبتکرانه، غافل‌گیری و... آیا سربداران تجربه کافی نظامی نداشتند و از ابتکار نظامی بی‌بهره بودند؟ و آیا بدین خاطر دست به این کار نزدند؟! جواب مطمئناً منفی است. عده‌ای از فرماندهان نظامی چون «کاک اسماعیل»، «کاک محمد»، «صادق»، «یوسف گرجی» و... فرماندهانی کارآزموده و مبتکر بودند، فرماندهانی که من احتمال

نمی‌دهم دشمن نظیر آن‌ها را لاقلاً در آمل داشت. تعدادی از سربداران چند سال سابقه مبارزه مسلحانه در کردستان داشتند و عده‌ای در جنگ جنوب، جنگ شهری در خرمشهر و آبادان را تجربه کرده بودند. علاوه بر این در حالت آمادگی نظامی چند ماهه در جنگل به سر برده بودند، آموزش‌های نظامی دیده بودند، تجربه چند درگیری در جنگل را داشتند و مجموعه این‌ها از سربداران جنگجویانی قابل ساخته بود. علاوه بر این و مهم‌تر از همه سربداران از پاک‌باخته‌ترین و شجاع‌ترین افراد بودند که انگیزه بی‌پایان انقلابی که در این دو روز به وفور آن را نشان دادند و برای هر ابتکار و جسارت نظامی آماده بودند، چیزی که دشمن از آن بی‌بهره بود. افسانه‌هایی که از شجاعت و دلاوری سربداران در دوران اقامت‌شان در جنگل ساخته شده بود بدون شک آن چنان رعب و وحشتی در دل دشمنان انداخته بود که در آن لحظات احساس می‌کردند بلایی مثل صاعقه بر آنان نازل شده و غافلگیر شده بودند و نمی‌دانستند بیرون از مقرشان چه خبر است. حمله‌کنندگان چند نفرند و چه موقعیتی دارند. مهمات سربداران برای چنین اهدافی بسیار هم زیاد بود. کافی است مقایسه مختصری با امکانات قیامگران در قیام‌هایی نظیر ریواس، هامبورگ و... در جزوه قیام مسلحانه کمینترن بیندازیم تا ببینیم سربداران چقدر از این نظر غنی بوده‌اند، به طوری که دست و پا گیر بودند.

بنابراین به کار نبرد ابتکار نظامی و عدم تعرض شجاعانه و برق‌آسا به دشمن به خاطر فقدان آن {مهمات} در سربداران نبود. به خاطر نداشتن امکانات نظامی نبود. هیچ کدام از این امکانات به کار گرفته نشد. چرا گروه جلو سپاه عقب نشست مگر از طرف دشمن فشاری بر آن وارد شده بود که مجبور به عقب‌نشینی باشد؟ سپاه حتی پس از ترک گروه جلوی آن تا صبح کاری نکرد و اساساً داوطلبانه در لاک خود ماند و دست به حمله نزد. حمله‌ای به سربداران جلو سپاه نشد که از فشار آن مجبور به عقب‌نشینی باشند. هیچ کوششی برای تصرف آن به کار نرفت تا نتیجه گرفته شود که چنین کاری ممکن هست یا نه. گروه جلو سپاه

داوطلبانه عقب نشست. اگر از تک تک افراد مأمور در جلو سپاه بپرسیم که چه چیزی مانع شما برای تعرض و حمله برق‌آسا بوده است، جواب خواهند داد که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است و جزء برنامه نبوده است. حتی افراد برای حمله به سپاه بسیار مصر بوده‌اند و از فرمانده خود بارها خواسته‌اند که اجازه دهد این کار را بکنند اما فرمانده مانع شده است. و البته فرمانده هم جواب خواهد داد که رهبری چنین دستوری نداده بوده است! فرمانده نظامی جلو سپاه زمانی که پس از بازگشت در محله مورد سؤال قرار می‌گیرد که چرا از تهاجم افرادش به سپاه ممانعت کرده همین پاسخ را می‌دهد و می‌گوید این کار جزو برنامه و نقشه نبوده است. البته یک توجیه مسخره هم می‌آورد و آن این که سپاه زندانیان موجود در مقر را به جلو منتقل کرده بود تا از شلیک آرپی جی به آن جلوگیری کند و شلیک آرپی جی برای جان زندانیان سیاسی خطر داشته است! البته فرمانده هم این حرف را از رهبران خود گرفته است. در پاسخ به این حرف خنده‌دار باید گفت اولاً هیچ‌کس دلیل قابل‌قبولی در این مورد که دشمن چنین کاری کرده باشد در دست ندارد. و فرمانده نظامی یا هر کس دیگری نیز طبعاً علم غیب نداشته است! ثانیاً گیریم که چنین هم باشد، حق نداریم بپرسیم آیا سربداران برای مجلس شب‌نشینی به آمل رفته بودند؟ فکرش را بکنیم اگر تهاجم‌کنندگان به پادگان‌ها در ۲۲ بهمن نگرانی آن را که مبادا خونی از دماغ کسی بریزد به خود راه می‌دادند چه نتایجی به دست می‌آوردند؟

«اقلیت» اتحادیه در جمع‌بندی‌اش از قیام آمل سربداران را متهم می‌کند که قصد داشتند با تکیه بر خود و افراد خود (و نه مردم) قیام کنند و آن را با قیام گروه زبده و حزب آماده شده «بلانکی» مقایسه می‌کنند. اتهام بیهوده‌ای است. آشکار است که سربداران برنامه قیام با تکیه بر نیروی خود را نداشتند. باید در این مورد اطمینان کامل داد قیام به یک کلام به معنای اقدام برای کسب قدرت سیاسی است یعنی در هم شکستن منابع قدرت رژیم و مهم‌تر از همه در هم

شکستن نیروی مسلح رژیم است و دیدیم که سربداران هیچ علاقه‌ای برای این کار از خود نشان ندادند و اقدامی در این جهت نکردند.

آیا می‌توان گفت اگر سربداران نمی‌خواستند مراکز قدرت رژیم را تصرف کنند، هدفشان ضربه‌زدن به نیروهای نظامی رژیم بوده نه تصرف آن؟ روشن است که پاسخ این سؤال نیز منفی است. ما فاکتورهایی را که نشان می‌دهند امکانات موجود در این جهت به کار نرفته شرح دادیم و هم از برنامه عملیاتی ریخته شده و هم از عملکرد سربداران به خوبی می‌توان دریافت. شهری که ۱۰۰ نفر آدم مسلح با تمام تجهیزات به راحتی وارد آن شوند، ساعت‌ها در یک خانه به سر برند، سپس در مدت چند ساعت در خیابان‌های آن به این طرف و آن طرف بروند، مراکز حساس رژیم را غافلگیر کنند، بدون آن که جنبنده‌ای پی ببرد، آن قدر ضربه‌پذیر بود که اگر سربداران چنین هدف آگاهانه‌ای داشتند با حملات مبتکرانه برق‌آسا آن چنان ضرباتی می‌توانستند به نیروهای رژیم در این دو روز وارد کنند که خوابش را هم نمی‌دید. این ضربات می‌توانست ده‌ها بار بیشتر از آنچه که رژیم در این دو روز ضربه خورده باشد. آیا گروه مقابل بسیج و سپاه در کار خود موفق بودند؟ هدف آن‌ها چه بود؟ مگر قرار نبود که از تحرک دشمن جلوگیری کنند؟ پس بر این کار موفق شدند. چون دشمن در تمام طول شب قدرت تحرک از این مراکز را نداشت. دیگر گروه‌ها چطور؟ کمین‌ها؟ آن‌ها هم موفق بودند. چون به هر حال اگر افرادی از نیروهای دشمن سعی کردند عبور کنند، نتوانستند. بنابراین همه این‌ها موفقیت داشتند. اما آن‌ها جلو دشمن را گرفته بودند که چه شود؟ سربداران چه برنامه‌ای داشتند که نیروهای نظامی دشمن مانع آن‌ها بود؟ و باید جلوی مانع گرفته می‌شد؟ به ادامه قضایا نگاه کنیم شاید جواب سوال‌مان را پیدا کنیم.

از اوایل صبح به بعد سربداران عمدتاً در دو محله «رضوانیه» و «اسپه کلا» جمع شدند و حالا مردمی که در تمام طول شب با صداهای شلیک و انفجار بیرون نیامده بودند، پیدایشان شد. ابتدا با دیدن افراد مسلحی بر سر چهار راه به

تصور این که پاسدارند به سرعت رد می‌شدند. اما زمانی که رفقا با سلام دادن و صحبت کردن خود را شناساندند عکس‌العمل‌شان تغییر کرد و طرفداری و تمایل خود را نشان می‌دادند. کم‌کم مردم دور ما حلقه زدند و سؤال‌ها شروع شد: چند نفرید؟ چقدر مهمات دارید؟ آرپی‌جی دارید؟ توپ چی؟ کجاها را گرفته‌اید؟ دادگاه انقلاب؟ سپاه؟ بسیج؟ شهربانی؟ ... عجب شما که هیچ جا را نگرفته‌اید. چه کار می‌خواهید بکنید؟ آیا در شهرهای دیگر هم قیام کرده‌اید؟ نه! تنها به اینجا آمده‌اید! پس چطور می‌خواهید پیروز شوید؟ چی؟ می‌گویید از آمل شروع کرده‌اید؟ خوب به‌رحال جای خوبی را انتخاب کرده‌اید. آیا همه شما به آمل آمده‌اید؟ در جنگل هنوز هستید؟ زندانیان سیاسی را آزاد کرده‌اید؟ در جنگل چه می‌خورید؟ غذا از کجا می‌آورید؟ رادیو جنگل روی چه موجی است؟ و... این‌ها سؤال‌های اصلی بودند که مکرراً پرسیده می‌شد. اما سؤال‌های دیگری هم از سوی عده‌ای طرح می‌شد: چه نیروهایی در بین شما هستند؟ سلطنت‌طلب‌ها هم هستند؟ موضع شما سر جنگ ایران و عراق چیست؟ چرا به جبهه نرفته‌اید؟ موضع شما سر فلان و بهمان قضیه چیست؟ آیا فکر می‌کنید برادرکشی درست است؟ و ... اما به زودی معلوم می‌شد که مطرح‌کنندگان سؤال‌های نوع دوم جاسوس‌ها، اکثریتی‌ها و توده‌ای‌ها هستند. با نگاهی سرسری به این سؤال‌ها می‌توان دریافت که چه چیزی بیشتر مورد توجه مردم بود. سؤال‌ها همه در مورد مقایسه توان ما با رژیم، مهمات ما، افراد ما و نقشه‌های ما و امثال آن است. هیچ‌کس نمی‌خواهد بداند چرا رژیم خمینی رژیم بدی است. جنایت‌هایش کدام است. موضع ما بر سر فلان و بهمان مسئله چیست. هرکس که از این نوع سؤال‌ها می‌کرد به زودی معلوم می‌شد کیست. بنابراین سؤال‌های مردم اساساً سؤال‌های به اصطلاح سیاسی نبودند.

و اما سربداران چه جوابی دادند؟ سربداران در پاسخ به پرسش‌های مردم اغلب جواب‌های سردستی می‌دادند و به افشای جنایات خمینی، این‌که خمینی این همه جوانان ملت را به بند کشیده و چه خون‌ها ریخته است، این‌که چگونه به

خواست امپریالیست‌ها پاسخ می‌دهد. این‌که خیانت‌هایش در جنگ ایران و عراق چیست. این‌که ما (اتحادیه) چه کارها کرده‌ایم، در جنگ شرکت کرده‌ایم و... یعنی اساساً افشاگری علیه رژیم خمینی. البته همین‌ها هم صحبت‌های پراکنده و بی‌برنامه بود و اغلب سؤال‌های این و آن بود که مسیر بحث‌ها را تعیین می‌کرد. علاوه‌براین عده‌ای از افراد کم سن و سال و جوانانی بودند که به سربداران می‌گفتند، چه باید بکنیم. گفته می‌شد اطلاعات از دشمن بیاورید. گونی تهیه کنید، در سنگر ساختن کمک کنید و امثال این‌ها که پراکنده و مختصر و در حد رفع نیاز بود. هیچ برنامه مشخصی برای دادن وظایف مشخص به مردم، تسلیح مردم و غیره نبود. مردم کارهایی را می‌کردند (مثل دادن غذا، سیگار، گونی و...) که اکثراً خودبه‌خودی بود و مواردی بود که خودشان به نظرشان رسیده بود.

اما بگذارید بپرسیم آیا کسانی که به قیام برخاسته‌اند، برنامه عمده‌شان برای مردم افشاگری و تبلیغات علیه رژیم است؟ مگر نه مردم زمانی که دست به قیام می‌زنند که رژیم برای‌شان افشا شده است و به سرنگونی آن معتقد شده‌اند و بالاتر از آن می‌دانند که باید برای این کار دست به اقدام بزنند؟ تز «قیام فوری» مگر بر این اساس بنا نشده بود که مردم کاملاً به ماهیت رژیم پی برده‌اند؟ از این بالاتر می‌دانند که تنها چاره سرنگونی آن است و از آن هم بالاتر به شیوه قیام مسلحانه نیز معتقدند و برایش آماده‌اند؟ مگر شعارهای «حقیقت» در آن زمان این نبود که مردم بپا خیزید! قیام کنید! زمان، زمان قیام مسلح است و غیره؟ مگر موافقین طرح بحث نمی‌کردند که زمان تبلیغ و ترویج به عنوان تاکتیک‌های عمده گذشته است، زمان تدارک سیاسی مردم گذشته است و روز، روز قیام و اسلحه کلام نهایی با رژیم است؟ (مقالات حقیقت، نشریات داخلی و...) بنابراین چرا اساس توجه سربداران به تبلیغ و افشاگری معطوف بود؟ آیا خنده‌دار نمی‌بود اگر در روزهای قیام اکتبر یا ۲۲ بهمن و غیره قیامگران کوشش اصلی خود را صرف تبلیغ و افشاگری می‌کردند؟ آیا سربداران به أمل رفته بودند که تبلیغ کنند؟

بنابراین آیا نباید نتیجه گرفت که به زعم شما علی‌رغم نوشته‌ها و بحث‌ها و درگیری‌هایی که بر سر شرایط قیام، مبارزه مسلحانه و امثالهم شده، سرداران به «قیام فوری» معتقد نبودند؟ شما بگویید به کدام باید استناد کنیم، نوشته‌ها و تئوری‌های روی کاغذ یا پراتیک انجام شده؟ قبلاً دیدیم که سرداران به انجام قیام به شکل تکیه فقط بر نیروی خود معتقد نبودند و بدان عمل نکردند و حالا می‌بینیم حتی برای مردم نیز پیام‌شان قیام نیست. اگر برنامه ما قیام باشد طبعاً رهنمودهایمان برای مردم چگونگی انجام آن است. مانند این که چگونه به مراکز رژیم حمله کنید، چگونه مثلاً کوکتل بسازید، کجا را بگیرید، چگونه اسلحه مزدوران را بقاپید، چطور شلیک کنید، چگونه راه‌های ارتباطی نیروهای رژیم را مسدود کنید و... به یک کلام قیام را چگونه عملی کنند، نه این که چرا رژیم خمینی بد است، چه باید کرد و غیره. رهبری در این مورد هیچ‌گونه رهنمودی نداشت. قبل از رفتن به آمل در جنگل زمانی که رفیق «کاک اسماعیل» برنامه عملیات آمل را نهایتاً در جمع شرح داد یکی از رفقا برخاست و گفت برنامه ما برای مردم چیست؟ و «کاک اسماعیل» پاسخ داده بود تقسیم کار مشخصی وجود ندارد و هر کدام از رزمندگان باید بجنگد، تبلیغ کند، متشکل کند و... و البته نتیجه آن این بود که کسی در آمل برنامه‌ای نداشته باشد.

از صبح به بعد رفقا چه می‌کردند، برای مردم چه برنامه‌ای داشتند؟ برای دشمن چه برنامه‌ای داشتند؟ همه در کوچه‌ها ولو بودند اما هیچ کار مشخصی انجام نمی‌دادند. کار مشخص رفقا تنها دفاع اجباری در برابر حملات مشخص رژیم یعنی سرکوب بود. اگر خود را به جای ناظری بگذاریم که مثل فیلم به ماجرای سرداران نگاه می‌کند، انگشت به دهان می‌مانیم و حیران. کسانی که این همه تدارک دیده‌اند، شناسایی کرده‌اند، از شهرهای مختلف جمع شده‌اند، این همه اسلحه و آذوقه را ماه‌ها با کوشش طاقت‌فرسا به جنگل برده‌اند، ماه‌ها با گرسنگی و خستگی مبارزه کرده‌اند، کوه‌ها و جنگل‌ها را زیر پا گذاشته و سرکوب‌های دشمن را در هم شکسته‌اند، چند شهید داده‌اند، با آن همه دقت و

فداکاری و صرف وقت نیروها راه جنگل به شهر را شناسایی کرده‌اند، با آن شهامت و زیرکی قابل ستایش از جنگل به شهر آمده‌اند، به دقت در محل‌های تعیین‌شده قرار گرفته‌اند و بعد... قاعدتاً تمام این جان‌فشانی‌ها و تمام این مقدمه طولانی باید برای انجام هدفی دقیق، پیگیرانه و مهم باشد، اما با شگفتی فراوان پس از این همه مراحل حالا که به شهر آمده‌اند، حیران مانده‌اند که چه کنند. بیننده فیلم گیج می‌شود. نمی‌تواند درک کند. فکر می‌کند اشتباهی شده و فیلم قطع شده است. مردم فکر می‌کنند صحنه‌های نهایی فیلم ادامه خواهد داشت. اما با تعجب کلمه پایان را روی پرده می‌بینند. سربداران انگار تمام این مراحل را گذرانده‌اند تا فقط به آمل برسند. بیننده می‌بیند سربداران حال که به آمل رسیده‌اند منتظر و بی‌کارند. جلو سپاه منتظرند، جلو بسیج ایستاده‌اند، در سنگرها نشسته‌اند، در کمین‌ها مستقرند. انگار همه انتظار چیزی را می‌کشند. برای مردم رهنمودی ندارند و اصلاً نمی‌دانند با آن‌ها چه کار کنند. به رژیم جز در انتظار ماندن برای دفاع کاری ندارند. خیلی شگفت‌آور است!

تا زمانی که سربداران به آمل برسند تمام قدم‌هایشان حساب شده، تمرین شده و طبق برنامه نعل به نعل انجام شد. اما پس از این که به آمل رسیدند یک دفعه تمام می‌شود. سناریو پایان می‌یابد. در آمل هیچ یک از افراد از رهبری هیچ رهنمود و دستوری دریافت نکرد. اصلاً رهبری وجود نداشت!

هیچ‌کس نمی‌دانست تکلیفش چیست، چه باید بگوید و به کجا حمله کند. فلان کار را بکند یا نه. اصلاً چه می‌خواهد بکند. از مسئول یا فرماندهش می‌پرسید، او هم هیچ جوابی نداشت. از رهبری می‌پرسید (اگر پیدایش می‌کرد!) آن‌ها هم نمی‌دانستند. عجبا، برای چه به آمل آمده بودند؟! در اساطیر یونان داستانی است درباره خدایی که به خاطر جرمی که مرتکب شده از سوی زئوس خدای خدایان محکوم شده است که سنگ بزرگی را از کوه بالا به برد. خدا با زحمات فراوان سنگ بسیار بزرگ را ذره‌ذره بر دوش خود حمل می‌کند، آن را بر صخره‌ها می‌لغزاند، از تیغه‌ها بالا می‌کشد و پس از طی این همه ارتفاع هنگامی

که بالاخره به بالای کوه می‌رسد، دوباره سنگ از بالای کوه به پایین سرازیر شود و تمام مسیر رفته را برگردد. و خدا دوباره از کوه پایین می‌آید و کار را از سر می‌گیرد و دوباره سنگ را به بالای کوه حمل می‌کند تا دوباره رها شود و او تا ابد محکوم است این کار را انجام دهد. در تمام لحظاتی که او سنگ را با تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر بالا می‌برد آیا می‌اندیشد هدف از بالا بردن سنگ چیست؟ تمام تلاش‌هایش برای چه نتیجه‌ای است؟ خدا البته محکوم است و برای او خود تلاش به هدف تبدیل شده است.

رهبری در ۵ و ۶ بهمن چرا هیچ رهنمودی برای افراد خود نداشت؟ چرا نقشه‌ای نداشت؟ آیا کاری دقیق‌تر، حساب‌شده‌تر و با نقشه‌تر از قیام وجود دارد؟ قیام خیلی دقیق‌تر از عمل جراحی است. چراکه ذره‌ای انحراف در آن فاجعه‌آفرین است. اگر رهبری، قیام را هدایت می‌کرد آیا نمی‌بایست تمام حرکات این لشکر را با نقشه‌ای دقیق و قدم به قدم هدایت کند؟ مگر ممکن است یک قیام رهبری نداشته باشد، نقشه نداشته باشد، قیامگران بلا تکلیف باشند؟! رهبران قیام ۵ و ۶ بهمن آمل به نظر می‌رسید خود تازه می‌خواهند کشف کنند که چه باید بکنند! رهبران به هر سو می‌رفتند، به وقایع نگاه می‌کردند. مثل کسی که به سرزمینی تازه رسیده است و با آن آشنا نیست و باید جزئیات آن را شناسایی کند. ناظر بودند که چه می‌شود. رهبران می‌خواستند از «پراتیک» به چه باید کرد برسند! انگار این لشکر این همه راه را آمده بود تا بفهمد چه کار باید بکند و می‌بایست در آمل معلوم می‌شد. سرداران جنگل این قهرمانان افسانه‌ای که از زوایای تاریک جنگل به شهر آمده بودند، کسانی که آمده بودند سرانجام به آرزوها و آرمان‌های مردم شهر تحقق ببخشند، کسانی که در بدو ورودشان پیرزنی رو به آسمان کرده و با اشک شوق گریسته بود، رزمندگانی که ماه‌ها با اعمال و حرف‌هایشان به مردم انتظار و بشارت‌رایی داده بودند، کسانی که در سرودهایشان سروده بودند: «همت سرداران ندا دهد، خلق ایران از این فتنه

می‌رهد» (از سرود سربداران سروده رفیق مادر)، آمده بودند چه چیزی را عرضه کنند؟ اینان آمده بودند تا خود آنچه را باید بکنند، کشف کنند!

همان‌طوری که در وقایع جنگل دیدیم رهبران بر سر آمدن به آمل توافق کرده بودند و دقیق‌تر آن که تا آنجا می‌دانستند برای چه به آمل بیایند و مستقر شوند و بعد معلوم نبود. لابد بستگی داشت به عکس‌العمل مردم، دشمن و... تمام گیجی‌ها، التقاط‌ها، ابهامات و اختلاف‌ها همگی حالا بر روی دایره ریخته شد. این پدیده به ظاهر عجیب که هر ناظری را مبهوت می‌کند مسئله‌ای است که باید بسیار بر آن تأمل کرد. این‌که هر کس در سازمان از «سربداران» تصور خود را داشت (و دارد!)، این‌که هرکس به دنبال گم‌شده‌ای به آمل آمده بود، نتیجه‌اش این شد که لشگری با آن همه تجهیزات و تدارکات، تمام هستی خود را به آمل ببرد و نداند دقیقاً چه کند.

«اکثریت اتحادیه» در جمع‌بندی خود از قیام آمل می‌گوید این طرح به عنوان یک «ایده» طرح شده بود، نه نقشه‌ای که تمام جوانب آن معلوم باشد. این به همان چیزی مربوط می‌شود که در آمل رخ داد؛ «ایده‌ای» مبهم و کلی که در پرده‌ای از ابهام و غبار فرو رفته بود. آن قدر کلی که در آمل اصلاً آن را گم کردند. اما جواب سؤال‌هایمان را پیدا کردیم. بالاخره یافتیم که سربداران جلوی سپاه، بسیج، جاده‌ها و ... را برای چه سد کرده بودند و چرا جلوی نیروهای مسلح رژیم را گرفته بودند. آن‌ها مانع چه کاری بودند؟ جواب این سؤال‌ها را رفیق «حسین ریاحی» در دادگاه رژیم سعی کرده بدهد. او گفت ما در آمل قصد درگیری نداشته‌ایم و تنها خواسته‌ایم با مردم صحبت کنیم تا خود برخیزند و قیام کنند. و برای آن‌که فرصت کنند و این پیام را بدهند می‌بایست موانعی که بر سر راه این پیام‌رسانی بود، کنار زده می‌شد. بنابراین کمین‌های جلوی سپاه و بسیج و ... به منظور جلوگیری از این موانع و مزاحم‌ها بوده است! رفیق «ریاحی» گفت که ما قصد درگیری با رژیم نداشتیم و اگر در آمل عده‌ای کشته شدند به خاطر دفاع بوده است و نه تهاجم. و این حرف کاملاً درستی است که ما از نگاه به

وقایع آمل آن را دیدیم. اما این به چه معناست؟ این همان جرعه نیست؟ همان جرعه‌ای که می‌بایست زده شود تا مردم برخیزند؟ پس تمام سؤال‌ها و معماها پاسخ داده می‌شود. این که چرا رهبران رهنمودی نداشتند، چرا نمی‌دانستند چه می‌خواهند بکنند، دیگر روشن است؛ به خاطر این که ما می‌خواستیم جرعه بزنیم. و اما جرعه چیست؟ یعنی حضور ما در آمل، همین! همین که گروهی مسلح به شهری وارد شوند و به مردم با حضورشان (خیلی بیشتر از حرف‌هایشان) نشان دهند راه این است یعنی جرعه. پس ما جرعه را زده بودیم و پس از آن باید منتظر می‌ماندیم تا مردم برخیزند! جوهر اصلی قیام آمل یعنی این. نکته اصلی در مورد قیام آمل آن است که سربداران کاری بیشتر سیاسی کنند تا نظامی (سیاسی به همان معنی و مفهومی که گفته شد؛ جرعه، قیام). سربداران می‌خواستند با حضورشان در آمل عملاً به مردم راه را نشان دهند. به عبارت دیگر مردم ایران راه را نمی‌دانستند و باید به آن‌ها نشان داده می‌شد. این که چرا به سپاه حمله نشد، چرا به بسیج حمله نشد، چرا از دیگ‌های مواد منفجره، آرپی‌جی‌ها و غیره استفاده نشد، همه در این نکته جمع است که سربداران نمی‌خواستند تعرض کنند. برای تعرض نظامی نیامده بودند و اگر هم درگیری داشتند برای دفاع، برای ارائه راه و نشان دادن آن به مردم بوده است. و این همان کلام است.

باز هم بپرسیم آیا در اعلامیه‌ها، نشریات و گفته‌های «اتحادیه و سربداران» این نکته که پس از سی خرداد دوره جنگ، کار نظامی و مبارزه مسلحانه در دستور کار است، عنوان نشده بود؟ آیا گفته نشده بود که مردم برای قیام مسلحانه، برای دست بردن به اسلحه آماده‌اند؟ آیا گفته نشده بود که مردم به این درک رسیده‌اند که تنها راه قیام مسلحانه است؟ پس چگونه است که سربداران می‌خواستند به مردم راه را نشان دهند، مگر قرار نبود مردم به این درک رسیده باشند؟

تمام کاغذهایی را که مخالفین در مورد شرایط قیام، بلانکیسم، چریکیسم و... سیاه کرده‌اند را بگذاریم کنار. تمام بحث‌های موافقین در مورد جنگ داخلی، ایستادن در برابر کودتا، راه انداختن ارتش خلق و ... را به گذاریم کنار چون هیچ‌کدام به آنچه در عمل شد، اشاره ندارند. آنچه در آمل عملی گشت نشان می‌دهد که آن‌هایی که به آمل رفتند به قیام معتقد نبودند، به جنگ معتقد نبودند، بلکه آمده بودند تا پیامی به مردم بدهند و راهی را به مردم عرضه کنند که با آن پیام مردم بپاخیزند و به تعبیری موفق هم شدند چون راه را نشان دادند!

پس از قیام آمل رفیق «حسین ریاحی» از جمله دستاوردهایی که در مورد قیام آمل عنوان می‌کرد اشاره به تاکتیکی بود که گویا «کومله» در کردستان بدان دست زده بود؛ یعنی به شهر بوکان حمله کرده بود و می‌گفت ما راه را به جنبش انقلابی نشان دادیم. رسالت‌مان را انجام دادیم. یک نمونه جالب دیگر می‌تواند کمک بیشتری از نظر آشنایی با این طرز تفکر به ما بدهد. پس از عقب‌نشینی از آمل حدود دو سه هفته بعد در بحث‌های کوتاهی که میان تعدادی رفقا در مورد جمع‌بندی از قیام آمل در گرفت، یکی از رفقا می‌گفت کار ما به موفقیت کامل دست یافته است. هدف این قیام زدن جرقه و شروع حرکت بود که به بهترین نحو انجام گرفت. به زودی باید منتظر نتایج موفقیت‌آمیز آن باشیم. همان‌طور که در سال ۵۶ حرکت در قم شروع شد و جرقه حرکت مردم زده شد و بعد در چهل‌های بعد تقریباً اوج گرفت، در آینده باید منتظر شعله‌ور شدن قیام آمل باشیم.

یکی از خصوصیات که سربداران در آمل نشان دادند برخورد مردم و ملایم به دشمن بود. نمونه‌های بسیاری از این مورد می‌توان بر شمرد. نمونه‌ای که من شاهد آن بودم در جاده هراز بود. از آن جایی که جاده هراز توسط کمین بسته شده بود و دشمن نمی‌توانست از وسایل نقلیه‌ای که توسط پاسداران یا نیروهای مسلح به کار می‌رود، استفاده کند، آن‌هایی را که در ظاهر عادی بودند با عده‌ای

از افراد به اصطلاح حزب‌اللهی با کیسه‌های شن و کمک‌های دیگر برای پاسداران حمل می‌کردند. البته تعدادی از این افراد از مردم عادی بودند، یعنی از وابستگان مستقیم رژیم نبودند. ولی افرادی بودند که به خاطر خوش خدمتی به رژیم به کمک‌ش شتافته بودند. اغلب این وانت‌ها ما را با پاسداران اشتباه می‌گرفتند و کیسه‌های شن را برای ما می‌آوردند و ما هم پس از آگاهی بر این قضیه معمولاً سعی می‌کردیم آن‌ها را بیشتر گول‌زده و محتوای وانت‌ها را برای خود به دست آوریم به طوری که سنگرهای ما از این کیسه‌های شنی ساخته شد. یک‌بار که وانتی را به همین ترتیب گرفتیم پس از تخلیه گونی‌ها به آن‌ها گفتیم ما سربداریم، نه پاسدار و دشمن هر چه پاسدار هستیم. وانت را ضبط کردیم. مردم از این کار ما بسیار خوششان آمده بود اما رفیقمان «مراد» {سورنا درخشان} که در این موقع آنجا آمده بود کلید وانت را به آن‌ها پس داد و پس از نصیحت کردن آن‌ها روانه‌شان کرد. ما یک‌بار به طرف یکی از این وانت‌ها که به ایست توجه نکرده بود شلیک کردیم. حدود ۲۰ نفر که عقب وانت نشسته بودند و شعار «مرگ بر کمونیست» می‌دادند با شلیک گلوله بلافاصله جیم شدند و مردم برای ما کف زدند. اما باز رفیقمان «مراد» ما را از این کار منع کرد و از شلیک کردن به «مردم ناآگاه» برحذر داشت. در نتیجه وانت‌هایی که با این پیش‌آمد مدتی پیدایشان نبود وقتی برخورد «مهربان» ما را دیدند، این بار بدون توجه به ایست‌های ما به کار خود ادامه دادند.

نمونه تاکتیک دیگری که دشمن به کار برد، مانند یک مورد که برای جلو آمدن عده‌ای از زنان به اصطلاح حزب‌اللهی را جلو می‌انداختند و پشت سر آن‌ها پاسداران مسلح جلو می‌آمدند. یعنی از زنان برای حفاظت از پیش‌روی خود استفاده می‌کردند. رفقا هم طبق دستور رهبری قبل از آمدن به آمل به زنان شلیک نمی‌کردند (دلیل رهبری برای نکشتن زنان این بود که از نظر فرهنگ مردم ما این کار اثر خوشی در مردم ندارد). نمونه دیگر تردیدهایی بود که رفقا در شلیک به افرادی که به دفاع فعال از رژیم برخاسته بودند از خود نشان

می‌دادند. این افراد برخی به اسلحه، عده‌ای به چوب و سنگ و ...مجهز بودند. اینان پایه‌های رژیم بودند که بسیج شده بودند. (این که این‌ها از مردم بودند یا چه تیپ افرادی با چه انگیزه‌هایی بماند). دلیل این تردید ما هم آن بود که اینان مردم ناآگاه هستند. قبل از ورود به شهر رهبری دستور داده بود که ما تنها باید به افراد مسلح دشمن شلیک کنیم. در نتیجه بسیاری از جاسوس‌های غیر مسلح که مرتب محل سنگرها و مواضع ما را برای دشمن گزارش می‌کردند، آزادانه در اطراف سنگرهای ما پرسه می‌زدند.

آنچه باعث ایجاد رعب و هراس در دل دشمنان ما می‌شود چیست؟ برخورد قاطعانه با دشمن. آن‌چنان رعبی که دشمن را بترساند و از تهاجم به ما آن‌ها را در هراس و تردید بیندازد. و از سوی دیگر آنچه باعث دلگرمی مردم و اتکا بیشترشان به قیامگران است، سرعت و قاطعیت آن در سرکوب و مقابله با دشمن است. مردم خود با اصرار چنین قاطعیتی را می‌طلبیدند و اغلب رهنمود می‌دادند که فلان فرد منفور و جاسوس رژیم که باعث لو رفتن و شهادت چندین جوان مبارز شهرشان بود را به سزای اعمالش برسانیم. و از برخورد منفعل ما دل‌سرد می‌شدند. دلیل این تعلل سربداران چه بود؟ چرا؟ آیا سربداران قاطعیت و تنفر کافی از رژیم نداشتند؟ توجیه «مردم ناآگاه» و افراد فریب‌خورده و غیره به چه معنا است؟ مگر ارتش شاه فریب‌خورده نبود؟ مگر از مردم روستایی تهیدست تشکیل نشده بود؟ اساساً در جنگ دو طرف مشخص وجود دارد؛ ما و دشمن. هر آنکه علیه ما وارد جنگ شود وظیفه ما مقابله شدید با او است. البته از هر راهی برای تفرقه در صفوف دشمن و کشاندن نیروهای نظامی او به سمت خود باید سود برد. اما دقیقاً این برخورد قاطع ما، شلیک بی‌وقفه ما به نیروهای دشمن است که در دل سربازان ایجاد تردید می‌کند و آن‌ها را به سمت قدرت انقلابی می‌کشاند (به لنین رجوع شود)، نه تزلزل ما، نه شعار ارتش برادر ماست و کفن پوشیدن و جلو گلوله رژیم رفتن. آیا ما از سازمانی که مدت چندین سال برخورد مسالمت‌آمیز با رژیم داشته است، با چرخش ۳۰ خرداد به کسانی که در عمل

برخورد قهرآمیز و شدیداً نابود کننده را در مورد رژیم باید به کار برند تبدیل شده بودیم و هنوز در عمل این استحاله را پیدا نکرده بودیم؟

مردم چه کردند؟

اما جرعه را سربداران برای مردم آمل (و سراسر ایران) زدند که مردم برخیزند و قیام کنند. حال ببینیم مردم چه کردند و چه عکس‌العملی نشان دادند و اگر انتظار سربداران این بود که با ورودشان به آمل و صدای رگبار اسلحه‌شان مردم برخیزند، مردم چه کردند؟

مردم آمل اکثراً با شور و شوق از سربداران استقبال کردند. اولین لحظات نوعی ناباوری داشتند، ولی بعد کمک‌های غذایی، سیگار و غیره ارائه دادند. همه جا مردم دور سربداران جمع شدند و مشتاقانه به سؤال کردن پرداختند. نوع سؤال‌ها اغلب از همان دست بود که گفته شد. اکثراً می‌خواستند بدانند نقشه ما چیست، چه برنامه‌ای داریم (چیزی که ما اصلاً نداشتیم). بسیاری چهار اطلاعیه ما را که در مورد درگیری‌های جنگل پخش شده بود خوانده بودند و جزئیات آن را می‌دانستند و البته این زمینه، تأثیر بسیار داشت (اگر ما در برنامه ۱۸ آبان به شهر می‌رفتیم بدون آن که هیچ‌گونه اعلام موجودیتی کرده باشیم چه می‌شد؟) جوانان کم سن و سال از فعال‌ترین قشر بودند. از موقعیت دشمن خبر می‌آوردند و خشاب پر می‌کردند و... علاوه بر این خانواده زندانیان سیاسی فعال بودند. مادرانی که از خشم و کینه‌ای بی‌حد به رژیم خون‌خواری که فرزندان‌شان را به بند کشیده یا به جوخه اعدام سپرده بود، به خود می‌لرزیدند و از ما می‌خواستند که به دشمن امان ندهیم. انگار آماده بودند مثل شیر درنده‌ای این دشمن را پاره‌پاره کنند. مرتباً می‌پرسیدند که آیا زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنیم! عموماً مردم به ما یک حس احترام و دل‌سوزی و حق‌شناسی داشتند. فکر می‌کردند که به سهم خود باید به این رزمندگان و آرمان‌شان یاری رسانند. زنی زمانی که یک

کیسه گندم را در دست یکی از سربداران دیده بود (در حالی که گریه می‌کرد) گفت «شما گندم می‌خورید؟» به ظاهر سختی کشیده ما با دل‌سوزی و قدرشناسی می‌نگریست. یک قشر روشنفکر و نسبتاً آگاه از دانش‌آموزان، معلمین، افرادی که آشکار بود از نیروهای سیاسی مخالف رژیم یا هواداران آنها یا لاقل کسانی هستند که به‌نوعی در تماس با آنها بوده‌اند، عموماً خود را نشان می‌دادند. قشری که انقلاب پرورده بود و آمل از نظر کمیت قابل‌توجه این قشر کاملاً مشخص بود. لایه‌ای که نماینده دنیای نو و افکار نو بود. اینان اکثراً از خطوط مختلف سیاسی آگاهی داشتند. با گفتن جمله‌ای از سوی ما بقیه‌اش را می‌دانستند و تایید می‌کردند. اما آشکار بود که کمبودشان این است که مثل یک موج کلی، روی دریا رهايند. شکل مشخص و فشرده تشکیلاتی ندارند تا در یک حرکت مشخص کارایی داشته باشند. ما از سطح آگاهی عمومی مردم در آمل تعجب کردیم.

کدام خصوصیات از سربداران مورد توجه مردم بود و یا به عبارت دیگر چه ویژگی‌هایی نظر مردم را در قیام سربداران جلب می‌کرد؟ یکی از خصوصیات همچنان که گفته شد این بود که سربداران انسان‌های سخت‌کوش بودند که با کمترین و بدترین شرایط زندگی کرده بودند. مردم به‌روشنی دلیل این سختی‌کشیدن‌ها را هم نیک می‌دانستند و قدرشناسی آنها نیز از این جا ناشی می‌شد. قدرشناسی نسبت به کسانی که از همه چیز خود گذشته بودند تا آزادی را به ارمغان بیاورند. نکته دیگر انتقام‌جویی و خون‌خواهی بود که در حرکت سربداران نهفته بود. رژیم خمینی خون بهترین جوانان وطن را ریخته بود. و سربداران مظهر قدرتی بودند که داعیه خون‌خواهی داشت. بیهوده نیست که مادران به داغ جوانان نشسته و کسانی که فرزندان‌شان در زندان‌های رژیم اسیر بودند تقاضای رهایی فرزندان‌شان را از ما تقاضایی کاملاً عادی و منطقی می‌دانستند و در چهره سربداران سیمای جوانان خود را می‌دیدند. سربداران فشرده و تجلی خشم فروخورده ملت بودند. دیگر این‌که سربداران از تمامی ایران

بودند. از همه کشور جمع شده بودند. کردها، تنها کرد نبودند که فقط در کردستان بجنگند و مسئله ملی خود را نمایان سازند. بلکه نماینده آرمان همه مردم در رهایی از بند استبداد بودند. به جای آن که بیگانه بودن کردها و ترک‌ها و جنوبی‌ها ضعفی برای سربداران باشد، حسنی بود. مردم وقتی پیشمرگان و دلاوران کرد را می‌دیدند، ستایش می‌کردند و شاید آن‌ها در این جا بود که رهایی کردستان را با رهایی خودشان مترادف دیدند. این جا دیگر این نکته که فلانی با مردم محل بیگانه است، از خودشان نیست، چگونه مردم به او اعتماد کند و غیره صادق نبود. و بالاخره آن‌که سربداران مظهر فداکاری و از جان گذشتگی بودند. رزمندگانی بودند که جان را مقدماتی‌ترین و کم‌ترین بهای آزادی می‌دانستند. ترس چندان برایشان مفهومی نداشت و از شهادت عقب‌گرد نمی‌کردند و این نیز اثبات جدی بودن راهشان و حرف‌هایشان بود.

اما آیا عقل و دوراندیشی، برنامه و نقشه، سیاست درست و آگاهانه را نیز در سربداران دیدند؟ یکی از سؤال‌هایی که مردم مرتباً می‌کردند این بود که آیا شب می‌مانیم؟ می‌گفتند اگر شب بمانید هرچه بتوانیم کمک خواهیم کرد. مردم می‌گفتند می‌خواهند ده‌ها برابر کمک کنند، اما در روز روشن از عوامل رژیم که به صورت مسجدی، جاسوس، حزب‌اللهی و... در کوچه و خیابان‌هایشان بودند واهمه دارند. گونی‌ها را پنهان می‌آوردند یا می‌آوردند می‌انداختند جلو خانه‌هایشان و به ما علامت می‌دادند که برداریم. مردم حساب می‌کردند که اگر ما شهر را ترک کنیم و آن‌ها بمانند و عوامل رژیم که آن‌ها را شناسایی کرده‌اند، هیچ نیرویی نخواهد بود که از آن‌ها در مقابل مزدوران مسلح رژیم دفاع کند. و واضح است که دشمن انتقام سختی از کسانی که به سربداران کمک کرده‌اند خواهد گرفت (کما این که همین کار را کرد و انتقام سختی از مردم گرفت). به‌ویژه مردم دیده بودند سربداران در سرکوب عوامل رژیم و به پاک‌سازی آن‌ها چندان نپرداخته‌اند و زالوهای فساد و فتنه را از بدن آن‌ها جدا نکردند و آن‌ها را در خرابکاری آزاد گذاشتند. بارها مردم با دادن نام و آدرس و نشان عوامل فتنه‌انگیز

رژیم از سربداران تقاضا می‌کردند و می‌خواستند که آن‌ها را از میان بردارند و از صحنه محو کنند. اما سربداران با آن‌ها نرم رفتار کردند. آیا نباید به مردم حق بدهیم؟ آنچه که آشکار بود مردم در آمل حسابگر بودند. احتیاج داشتند فکر کنند، ارزیابی کنند تا تصمیم بگیرند. در این‌که ما حقانیت داریم یا نه مسئله‌ای نداشتند، بلکه در این‌که ما چقدر قابل اتکا هستیم تردید داشتند. در این‌که کار به کجا می‌رسد تردید داشتند. نظاره‌گر بودند. سبک و سنگین می‌کردند تا قدم جلو گذارند. این چند ساعت برای آن‌ها تازه شروع ارزیابی وضعیت نوین بود و کافی نبود تا تمام معادلات ذهنی و عینی آن‌ها را حل کند. بیهوده نبود که سؤال‌هایشان اکثراً در مورد سنجیدن نیروهای ما و مقایسه آن‌ها با رژیم بود. گیر آن‌ها افشاگری نبود. این‌که خمینی زبانی جز اسلحه نمی‌فهمد نبود. بلکه قابل اتکا بودن و امکان پیروزی چنین نیرویی بود، آن هم در چند ساعت کوتاه.

آیا آن طوری که تز «قیام فوری» و «جرقه» تصور کرده بود مردم کمبودشان این بود که کسانی به آن‌ها راه را ارائه دهند؟ آیا سربداران برای این منتظر بودند که مردم با ورود آن‌ها به آمل سرریز کنند و قیام کنند؟ ما چه انتظاراتی باید از ورود به آمل می‌داشتیم؟ با توجه به روحیاتی که مردم آمل نشان دادند، چه تاکتیک‌هایی را می‌طلبیدند؟ چه تفاوتی است میان روحیات این مردم در ماه‌های اطراف قیام بهمن که بی‌حسابگری جلو رفته و بی‌حسابگری جلو گلوله می‌رفتند و برای شهادت کفن می‌پوشیدند با ۵ و ۶ بهمن در آمل؟ چه تفاوتی است میان این مردم که کشتار ۱۷ شهریور نه تنها باعث خفه شدن حرکت‌شان نمی‌شود بلکه به اوجی دیگر هدایت‌شان می‌کند، با ۵ بهمن که سرکوب رژیم در رکود آن مؤثر بود؟ اگر بدان‌گونه که «اکثریت» در جمع‌بندی خود از قیام آمل بدان دست‌زده می‌پسندیم، می‌توانیم همین سؤال‌ها را در مقایسه با ۳۰ خرداد ۶۰ جواب بدهیم و ببینیم «جرقه» در آن شرایط چه نتایجی می‌توانست به بار بیاورد.

نکته دیگر عدم شناخت ما از اهالی بود. ما نمی‌توانستیم دوست را از دشمن تمیز دهیم، به خاطر آن‌که شناختی از آن‌ها نداشتیم. ما فقط می‌توانستیم عوامل

مسلح مقابل خود را دشمن مسلم بدانیم. هرچند مردم در این مورد به ما بسیار یاری رساندند. اما از سوی دیگر جاسوس‌ها و عوامل پنهانی رژیم نیز ما را فریب می‌دادند و به عنوان کمک ما را گمراه می‌کردند و برای دشمن جاسوسی می‌کردند. اغلب پیش می‌آمد که یکی خود را طرفدار ما قلمداد می‌کرد و به ما نزدیک می‌شد (به‌ویژه زمانی که درگیری بالا می‌گرفت) و وقتی دور می‌شد کسانی دیگر می‌آمدند و می‌گفتند آن‌ها جاسوس بوده و قصد فریب ما را داشته‌اند و ما گنج می‌شدیم که به چه کسی اعتماد کنیم و این به ما ضربه زیادی می‌زد. ما در حین درگیری متوجه می‌شدیم دشمنی را که نمی‌بینیم دقیقاً سنگرهای ما را نشانه می‌گیرد. او به کمک جاسوس‌هایش محل استقرار ما را کاملاً شناسایی کرده درحالی‌که ما نمی‌دانستیم دشمن کجاست. باید به این سؤال فکر کرد که اگر ما هسته‌هایی در زمان ورود به شهر می‌داشتیم که اطلاعات دقیق از وضعیت دشمن و شناخت دوست و دشمن به ما می‌داد، به مردم در یاری رسانی به ما و اطلاعات رسانی کمک می‌رساند و علاوه بر این از همه مهم‌تر نقش تهییج‌کننده‌ای را در میان مردم ایفا می‌کرد، چه تأثیری داشت. علاوه بر این به نقش هسته‌هایی که بعد از ترک رزمندگان هم‌چنان می‌توانستند مخفی بمانند و خود را برای بهره‌برداری از تأثیرات نبرد حفظ کنند، فکر کنیم. به‌ویژه که ما دارای افراد هرچند ناچیز محلی بودیم که متأسفانه همه آن‌ها را به جنگل برده بودیم. و مهم‌تر آن که هیچ برنامه‌ای برای این موارد نداشتیم. «جرقه» به فکر ادامه کار بعد از قیام نبود تا برای بهره‌برداری از تأثیرات بعدی آن چاره اندیشیده باشد. کسانی بودند که به دشمن کمک کردند علاوه بر افراد مشخص وابسته به رژیم یعنی پاسداران، بسیجی‌ها، مسجدی‌ها، انجمن اسلامی‌ها، اکثریتی و توده‌ای‌ها و... من البته به‌جز با کسانی که در وانت‌ها گونی برای پاسداران حمل می‌کردند و نظایر آن‌ها با کسانی که در موقع عقب‌نشینی و حمله به رفقا به قولی از روستاها و غیره بسیج شده بودند تماس نداشتیم و از میزان، نوع و شیوه بسیج آنان اطلاع درستی ندارم (جمع‌بندی اکثریت سازمان اشاره‌ای به

این موضوع دارد). اما به هر حال بودند کسانی که بدون آن‌که رژیم را از نظر سیاسی ایدئولوژیک باور داشته باشند با سبک و سنگین کردن اوضاع کمک به طرف قوی را ترجیح دادند و فکر می‌کردند، می‌توانند زیر حکومت او هم‌چنان زندگی کنند و منافع آنان حفظ شود.

حدود بعد از ظهر به تدریج فشار دشمن فزونی گرفت و از هر سو به سربداران هجوم آوردند و حماسه خونین شهدای قهرمان سربدار شکل گرفت. دشمن که از شهرهای دیگر و روستاها تقویت شده بود، حالا مثل مور و ملخ سرازیر می‌شد و سربداران که تا به حال به نظر حاکم می‌رسیدند به عقب‌نشینی وادار شدند. دشمن با نیرویی عظیم‌تر و با استفاده از شناسایی بهتر و بیشتر شهر و جاسوسانی که سنگرها را شناسایی کرده بودند سنگر به سنگر جلو می‌آمد و سربداران چاره‌ای جز تلفات و عقب‌نشینی نداشتند. از اینجا به بعد (به‌ویژه بعد از شهادت رفیق قهرمان‌مان «کاک اسماعیل») جنگ بدون برنامه و نقشه منظم جلو می‌رفت. ارتباطی میان قسمت‌های مختلف چندان وجود نداشت. از جمله من که جزو کمین هراز بودم تا حدود ساعت ۴ یعنی زمانی که تمام رفقا سنگرها را از دست‌داده و در حال گریز بودند از وضعیت جنگ خبر چندان ندانستم و تصور می‌کردیم چه بسا همه در جای خود مستقرند و دشمن پیش‌روی چندان نکرده است به‌طوری‌که در آن موقع زمانی که یکی از رفقا به پست ما آمد و ما را خبر کرد که عقب‌نشینی کنیم، حرف او را باور نکردیم. هرچه فشار جنگ شدت می‌گرفت مردم مجبور می‌شدند صحنه را ترک کنند و دو طرف مشخص باقی‌می‌ماند؛ سربداران و مزدوران مسلح رژیم. مردم دورتر می‌شدند اما همچنان با هیجان و بیم و امید نظاره‌گر بودند. هرچه جنگ بالا می‌گرفت امر تخصصی‌تر می‌شد که مردم عادی و بی‌سلاح و بی‌برنامه نقشی برای خود نمی‌دیدند.

میزان تلفات سربداران تا حدود ظهر به دو سه نفر شاید می‌رسیده و حتی قبل از شهادت «کاک اسماعیل» (حدود ساعت ۲ و خورده‌ای) تلفات کم بوده است. باوجودی که درمجموع سربداران حدود چهل و اندی تلفات داشته‌اند (شهید و

دستگیری) این سؤال مطرح است که این تلفات زیاد در چه شرایطی و چرا رخ داده است؟ با آمار تقریبی میزان تلفات که از باغ مرکبات جنوب آمل که دسته‌های پراکنده سربداران از آنجا به سمت جنگل عقب‌نشینی کرده‌اند، تا آنجا که مربوط به مسیر باغ و قطع عرض جاده هراز (یا طالقانی) که عده‌ای از آن طریق گویا عقب‌نشینی کرده‌اند، باوجودی که در آن نقطه در دادگاه انقلاب سنگربندی محکم و بزرگی پاسداران ایجاد کرده و با تیربار کالیبر ۵۰ جاده را در کنترل داشتند، کم بوده است (هرچند آمار دقیقی نیست ولی از دو سه نفر تجاوز نمی‌کند). بنابراین تلفات زیاد به کجا مربوط می‌شود؟ تعداد قابل توجهی از این تلفات بین ساعت‌های ۲ تا ۵ رخ داده یعنی زمانی که سربداران تحت فشار و هجوم پاسداران قرار داشتند و در سنگرها دفاع می‌کرده‌اند. عده‌ای دیگر نیز به خاطر عدم انتخاب راه مناسب عقب‌نشینی به دست دشمن شهید یا دستگیر شده‌اند (از جمله رفیق شهاب، رفیق مجتبی، رفیق فرهنگ {فرهنگ سراج} و...) و تعدادی نیز خود را در گوشه‌ای یا خانه‌ای مخفی کرده بودند و گرفتار شدند (مانند رفیق مراد و...) و تعدادی (که نسبت به موارد بعدی قابل توجه است) در سنگرها شهید شده‌اند و دلیل شهادت‌شان تنها این بود که در برابر دشمن بسیار قوی‌تر و مجهزتر قرار گرفته بودند و خیال ایستادگی و مقاومت را در برابر این دشمن قوی‌تر داشته‌اند و تنها دلیل شهادت‌شان هم همین ایستادگی و عدم عقب‌نشینی بوده است. و موارد بعدی به این دلیل بود که نیروهای باقیمانده پراکنده شده، کاملاً بدون برنامه مانده و هر یک سراسیمه به سوی رفته‌اند. بنابراین اگر سربداران حوالی ظهر با تصمیم آگاهانه رهبری و با برنامه عقب‌نشینی می‌کردند، تلفات سربداران شاید به ۱۰ نفر نمی‌رسید (با محاسبه چند نفری که از گروه مقابل بسیج محاصره شده و راه عقب‌نشینی نیافته بودند). چراکه تلفات مربوط به ایستادگی و مقاومت در برابر دشمن را نمی‌داشتیم و از سوی دیگر با انتخاب و با فرصت لازمه و انتخاب دقیق راه عقب‌نشینی و وجود تمامی نفرت، تلفاتی که مربوط به فرار پراکنده و سراسیمه و بی‌حساب افراد

می‌گردد، اتفاق نمی‌افتاد. (گویا رفیق «مراد» در آخرین لحظات که رفقا مرتب می‌پرسیدند چه باید کرد، گفته بود بهتر است پراکنده شده و هرچند نفر به طرفی بروند). به‌ویژه اگر توجه کنیم که حوالی ظهر تازه ابتدای آغاز فشار زیاد دشمن بود، راه عقب‌نشینی (به‌جز سنگرهای دادگاه انقلاب) باز بود و هنوز دشمن امکان فشارهایی که بعداً به این منطقه وارد کرد را نداشت. رفیق کاک اسماعیل حدود ساعت ۲ و ربع شهید شد، رفیق شهاب تا ساعت ۵ هنوز دستگیر نشده بود و رفیق مراد هم همچنین. رفیق کاک محمد و رفیق یوسف گرجی در همین حوالی شهید شدند و رفیق مجتبی همراه رفیق شهاب بوده است. به عبارت دیگر ۳ نفر از رفقای کمیته دائم سازمان قبل از ساعت ۲ به دست رژیم نیفتاده‌اند. راستی چرا رهبری دستور عقب‌نشینی نداد؟ این سؤالی است که با مسئولیت باید حتماً به آن پاسخ داد! آیا در این اوضاع و احوال نمی‌شد حدس زد که عقب‌نشینی عاقلانه‌ترین راه است؟ حدود ساعت ۱ پیش‌روی دشمن آغاز شده بود و فشار نیروی زیادی که بسیج کرده بود کاملاً حس می‌شد. در صورتی که سربداران می‌بایست تنها روی نیروی خود حساب کنند. با پیش‌روی‌های اولیه دشمن کاملاً مشخص بود که چه نتیجه‌ای به دست خواهد آمد. حتی عده‌ای از افراد به فرماندهان خود عاقلانه بودن عقب‌نشینی را متذکر شده بودند و طبق گفته شاهدی، رفیق «یوسف گرجی» راه عقب‌نشینی را در نظر گرفته بود و بازگشت را متذکر شده بود.

آن‌هایی که در این ساعات با رفیق «کاک اسماعیل» تماس داشته‌اند گزارش می‌دهند که رفیق‌مان توصیه کرد که باید تا آخرین نفر «مقاومت» کرد. حتی اگر همه کشته شوند (با توجه به این که رفیق قهرمان ما حدود ساعت ۲ و ربع شهید شده و تا آن زمان امکان عقب‌نشینی آگاهانه و موفق وجود داشته، نمی‌توان گفت دستور رفیق به خاطر این بوده که چاره‌ای نیست پس باید تا آخرین قطره خون جنگید و شهید شد؟). به‌طوری که رفقای که پس از شهادتش و ساعاتی بعد به فکر عقب‌نشینی بودند هنوز فریادهای رفیق شهید و دلیرمان «امین» را به یاد

دارند که در جای که در حال مرگ بود در آخرین لحظات فریاد می‌زد «کاک اسماعیل دستور داده بایستید و مقاومت کنید».

پس از شهادت رفیق «کاک اسماعیل»، رفیق کاک محمد فرمانده نظامی سرداران را بر عهده می‌گیرد. به گزارش رفقای که در آن ساعات با وی بودند، شهادت برادر دوقلویش کاک اسماعیل تأثیر زیادی بر این رفیق دلاورمان گذاشته بود. به طوری که حالت عادی نداشته است. اما با وجود این با تمام توان نبرد را هدایت کرده است و به‌ویژه تا یکی دو ساعت بعد همان سیاست را دنبال می‌کرده و دستور مقاومت می‌داد. تنها حدود ساعت ۴ تصمیم به عقب‌نشینی می‌گیرد. من تا به حال کسی از رفقا را ندیده‌ام که با شهاب تماس داشته و یا اگر او را دیده است حرفی از عقب‌نشینی از او به یاد داشته باشد. مشخصاً زمانی که حدود ساعت چهار و نیم عصر او را دیدم صحبتی درباره این که چه باید کرد از او نشنیدم. حدود همین زمان قسمت زیادی از رفقا در یک خانه جمع شده و رفیق «شهاب» و رفیق «مراد» نیز حضور داشته‌اند. رفقا مرتباً سؤال می‌کرده‌اند چه باید کرد، و رفقا «شهاب» و «مراد» (رفیق حسین ریاحی زخمی شده و در جای دیگری بوده است) جواب داده‌اند نمی‌دانیم و بلا تکلیف بوده‌اند. بالاخره رفیق «مراد» گفته است بهتر است به جای حرکت جمعی هرچند نفر به گوشه‌ای پراکنده شوند که به معنای این بود هر کس هر کاری می‌تواند بکند. و پس از این حرف خود نیز به گوشه‌ای رفته است! به این ترتیب رهبری تا آخرین لحظات هیچ‌وقت دستور عقب‌نشینی نداده است. مطابق آنچه مرسوم بوده است با وجود این که رفیق کاک اسماعیل فرمانده کل بوده است اما در مورد عقب‌نشینی و این که چه سیاستی باید در این مورد اتخاذ کرد از آن جا که چنین تصمیمی به عنوان یک تصمیم‌گیری سیاسی و نظری قلمداد می‌شده بدون مشورت با مجموعه رهبری (شهاب، حسین ریاحی و مراد) عمل نمی‌کرده است. بنابراین باید گفت تصمیم مجموعه رهبری عدم عقب‌نشینی بوده است. نتیجه آن که در عمل رهبری در آن زمان اصرار به ایستادگی و مقاومت رفقا داشته آن هم در

جنگی که نتیجه‌اش را می‌شد حدس زد. چرا؟ می‌توان برای جواب به این سؤال دلایلی را ذکر کرد از جمله اشتباهات نظامی و فقدان تجربه به این معنا که ما قبلاً قیامی را انجام نداده بودیم که به سهم خود درست هستند، به‌ویژه فقدان تجربه. اما آنچه در این میان به نظر می‌آید دلایل اساسی‌تر انگیزه ماندن و مقاومت، نکات دیگری است. اما چه نکاتی؟ همه می‌دانیم از ابتدای مطرح شدن مقاومت در برابر کودتا از جمله مثالی در مورد «مقاومت» ستارخان در تبریز بوده که «مقاومت محله‌ای» خوانده می‌شد. بر اساس این مسئله مثال زده می‌شد که چگونه مقاومت عده‌ای اندک باعث شد شعله‌های انقلابی که با کودتای محمدعلی شاه درهم کوبیده شده بود، زبانه کشد و از آنجا تمام ایران را بگیرد و به فتح تهران و شکست استبداد محمدعلی شاهی بیانجامد. بر این اساس در آخرین جلسات تصمیم‌گیری نقشه عملیات در آمل به این صورت تصمیم گرفته شد که هر آنگاه نتوانیم مراکز قدرت رژیم را تصرف کنیم، عقب‌نشسته و در محلات دست به «مقاومت» بزنیم. ایده مقاومت در برابر دشمن و ایستادگی و پافشاری در برابرش بود که باعث شد قوای اندک ستارخان شور و حال را در مبارزان و ملت دوباره برانگیزد. شاید این همان انگیزه‌ای باشد که با وجود فشار زیاد دشمن اصرار بر «مقاومت» و ایستادگی را از سوی رهبری سربداران باعث گشته است. این که رفیق کاک اسماعیل وصیتش این بوده که تا آخرین قطره خون دفاع کنیم و این که «دفاع» مترادف دفاع از آزادی و شرف و ادامه انقلاب بوده است. این که رهبری تا آخرین ساعات دستور مشخص عقب‌نشینی و ترک سنگر نبرد نداده است، شاید از اینجا ناشی گردد. این ایده علاوه بر «جرقه» و «قیام فوری» و... یکی از نمودهایی است که در آمل ترجمان عملی خود را در ایستادگی سربداران در روز ۶ بهمن خونین و حماسه آمل در بعد از ظهر داشته است.

«اتحادیه کمونیست‌های ایران» آنچه داشت بر طبق اخلاص گذاشت و چه کریمانه و مظلومانه آن را به دست جلادان سپرد^۱: بهترین رهبران سیاسی و نظامی‌اش را و دسته‌ای از بهترین گل‌های گلستان انقلاب ایران را! چه کسی در آمل در آن بعد از ظهر خونین و حماسه‌ای از خشم از به خون در غلتیدن این ستون‌های شجاعت و جانبازی به خود نیچییده بود؟ ما شاهد بوده‌ایم که مردم بارها پرسیده‌اند و همچنان برای‌شان کاملاً مبهم و غیرقابل فهم مانده است. آن‌ها این سؤال را از خود پرسیده‌اند چرا که دلیل منطقی برای ماندن سرداران نیافته بودند. آنچه برای مردم غیر منطقی بود چرا برای ما که خود زیر ساطور جلاد بودیم منطقی جلوه کرد؟ چرا سرداران در برنامه خود هیچ فکر و طرحی از پیش برای لااقل امکان عقب‌نشینی نداشتند؟ آنچه تصمیم گرفته شده بود تنها یک محل قرار در جنگل بود که بدین منظور تعیین شده بود اگر سرداران پراکنده شدند نقطه‌ای برای گرد آمدن و یافتن همدیگر داشته باشند یعنی اگر در نبرد با دشمن به جای پیروزی و عقب‌نشینی آگاهانه و با هدف، لشگر سرداران در مصاف با دشمن درهم شکست و ازهم پاشیده شد بتوانند در جایی دوباره آن‌هایی که زنده مانده و پاشیده شده‌اند، جمع گردند. و این به این معنا است که رهبری از ابتدا ایستادن تا درهم پاشیده شدن را به امکان عقب‌نشینی به موقع ترجیح داده است! در مورد فقدان پیش‌بینی در مورد عقب‌نشینی یک نکته ریز هم جالب‌توجه است. در بحث قسمت اول در دوران استقرار سرداران در جنگل در مورد برنامه عملیاتی ۱۸ آبان یعنی اولین باری که سرداران برای قیام آمل برنامه‌ریزی کرده بودند، در مورد عقب‌نشینی کم فکر

۱. آیا این تنها در مورد آمل صدق می‌کند؟ آیا آنانی که در شهر بودند دست بر روی دست نگذاشتند و کریمانه عده‌ای را به جلادان نسپردند؟ برای مثال چرا در اهواز پس از یک سال که از کودتا گذشته بود، کودتایی که ما در برابرش اسلحه به دست برده بودیم هنوز رفقا در حالی که همگی شناخته شده و لو رفته بودند به سادگی منتظر ماندند تا به دست رژیم بیافتند. و وضعیت پیش از کودتای خود را تغییر چندانی ندادند؟ با این تفاوت که سرداران سلاح به دست بودند و با رژیم جنگیدند.

شده بود اما به هر حال فکر شده بود. از جمله چند نفر از رفقا در جنگل در اردوگاه‌ها با چادرها و وسایل ماندند تا زمانی که سربداران به شهر می‌روند آنان عقبگاه را داشته باشند. حال چرا برای ۵ بهمن هیچ فکری نشده بود، مگر چه فاکتورهایی تغییر کرده بود؟ این سؤال را با سؤال این که چرا یک‌باره تمامی امکانات، افراد، تجهیزات و خلاصه تمام هستی خود را سربداران یک‌دفعه به آمل بردند را در کنار هم بگذاریم. آیا این به قماربازی نمی‌ماند که تمام هستی خود را روی یک بازی بگذارند؟ شاید در جواب بگوییم ریشه در تز «جرقه» دارد و این که همه چیز در گرو آن گذاشته شده بود. این البته درست است. اما به نظر نمی‌رسد تمام پاسخ باشد، چراکه اولاً در ۱۸ آبان نیز این ایده حتی قوی‌تر مطرح بود. ثانیاً ما به تفصیل نشان دادیم که هرچند این ایده در آمل مطرح بوده و برجسته‌ترین طرز تفکر بوده است اما تنها ایده‌ای نیست که قیام را هدایت کرده باشد بلکه جزئی از ملغمه‌ای است که «قیام فوری»، «مقاومت محله‌ای» و... اجزای دیگر آن‌اند.

آنچه سرتاسر دوران از ۱۸ آبان تا ۵ بهمن ۶۰ را می‌پوشاند، تلاش فراوان رهبری برای حل مشکلات و معضلات گوناگونی بود که در برابر سربداران قرار داشت و در بخش نخست به آن‌ها اشاره رفت. البته تمامی مشکلاتی را که در خارج از جنگل و کل تشکیلات با آن دست به گریبان بود را نیز باید اضافه کرد و گفتیم بالاخره آمل راه‌هایی بود. آیا با پایان یافتن روز ۶ بهمن این «راه نجات» نیز که تمام معضلات و مشکلات به آن حواله شده بود در نظر رهبری به سراب گرانیده بود؟ آیا چنین جلوه می‌کرد که این «شکست» نه یک پاسخ موقت^۲ که پاسخی تعیین‌کننده است؟ آیا تفاوت ۱۸ آبان با ۵ بهمن این است که چشم‌انداز ادامه راه در ۱۸ آبان هنوز به تیرگی نگراییده بود؟ و این سؤالی است که پاسخ به

^۲. و آیا این همان سرنخی نیست که دنباله‌اش ما و شما را به نتایج محاکمات کادر رهبری «اتحادیه» می‌رساند؟

آن بسیار پر مسئولیت است و تأمل فراوان می‌خواهد و راستش من هنوز تا حدودی از روبه‌رو شدن صریح با جوابی که وسوسه‌ام می‌کند بیم دارم!

در محاصره در زیر باران شدید رگبار پاسداران و در زمانی که هیچ راهی مطمئن به نظر نمی‌رسید، دسته‌های پراکنده سربداران هر کدام به ابتکار خود به سویی رفتند. گروهی جرئت دل به دریا زدن در دریایی از گلوله‌های تیربار و کالیبر ۵۰ به سوی جنگل راه گشودند، عده‌ای که نتوانستند و روحیه‌باخته بودند برجای ماندند و شکار جلادان شدند. بعضی در خانه‌ها مخفی شدند. یکی ۴۸ ساعت در مرغدانی خانه‌ای ماند و دیگری ساعت‌ها زیر بوته‌ای مخفی شد و... سرانجام آنچه که مانده بود در جنگل همدیگر را یافتند تا ببیندیشند چه چاره کنند.

(ادامه دارد)

۱۳۶۲/۱/۲۷

تکثیر از روی نسخه تایپ شده در کردستان توسط رفقای کمیته کردستان

۱۳۶۲/۸/۱۸

*- متأسفانه نوشته رفیق بهروز فتحی ناتمام ماند.

جمع‌بندی از خط نظامی سربداران

کامران منصور

«از آن روزی که فرمانده جسور سربداران کاک اسماعیل در پی یک نبرد دلاورانه توسط گلوله‌های دشمن طبقاتی از پا در آمد شش سال گذشت. ۶ سال از لحظه‌ای گذشت که کاک اسماعیل با لبخندی تفنگش را به رفیقی سپرد و گفت «راه را ادامه دهید» بی‌شک آن لبخند چیزی جز بیان اعتماد استراتژیک به کمونیسم، آرمان‌رهایی پرولتاریا و ایمان به اهمیت آن نبرد خونین در شکل دادن به پیشاهنگ پرولتری در عرصه جامعه نبود. این نشانه روحیه عمومی کمونیست‌های درگیر در آن نبرد بود که جسورانه قدم در راه‌های ناشناخته گذاشته و بدون ترس از شکست جرئت فتح قله‌های نوینی را به خود دادند»

— اعلامیه کمیته کردستان ۵ بهمن ۱۳۶۶

آری! باید راه را ادامه داد. این جمع‌بندی به خاطر ادامه راه کسانی است که خون خود را بی‌دریغ نثار راه کمونیسم کردند. رفقای که با همان شدت و با همان جدیتی مورد انتقاد قرار می‌گیرند که کار عظیم‌شان کمتر از آن نمی‌طلبد.

«ولی مارکس از قهرمانی کموناردها که به قول او «به عرش‌اعلی یورش می‌برند» تنها اظهار وجد و شعف نمی‌کرد، در نظر وی این جنبش انقلابی

توده‌ای با آنکه به هدف هم نرسید، یک تجربه تاریخی دارای اهمیت عظیم و گامی بود که انقلاب پرولتری جهان به پیش برمی‌داشت، گامی عملی بود که از صدها برنامه و استدلال اهمیت بیشتری داشت. وظیفه‌ای که مارکس در برابر خود نهاد این بود که این تجربه را مورد تحلیل قرار دهد و درس‌های تاکتیکی از آن بیرون بکشد و بر اساس آن در تئوری خود تجدید نظر نماید.» - (دولت و انقلاب - لنین)

همان‌طور که سوسیالیسم با داشتن بسیاری از مظاهر و علائم جامعه کهن تنها راه به کمونیسم است، گسست‌های سربداران، با همه علائم و مظاهری که از گذشته به ارث برده بود، برای ما جهش بزرگی در ادامه راه آینده محسوب می‌شود. راه کمونیسم راه همواری نبوده، راهی است پر از پیچ و خم. اما برای این‌که ما بر دستاوردهای سربداران لم ندهیم و راه آن را ادامه دهیم، موظفیم از ضعف‌های آن نیز در همه جنبه‌ها جمع‌بندی به عمل آوریم و آن نقایص را که از آن دوران به جا مانده برطرف سازیم. بدون این کار ما یک قدم به جلو بر نخواهیم داشت. لشگری خواهیم بود شکست خورده که به جای خوب درس گرفتن به زانو در خواهیم آمد و هرگز کمر راست نمی‌کنیم.

خط سیاسی و استراتژی

در جمع‌بندی‌های ما از خودمان بارها گفته شده است که از اندیشه مائو تسه‌دون انحراف حاصل کرده و سانتریست شده بودیم. این سانتریسم در عرصه‌های سیاسی مختلف، انعکاس خود را نشان می‌داد. عدول از انترناسیونالیسم و گرایش به ناسیونالیسم، عدم توجه به ایجاد حزبی متکی به م - ل - اندیشه مائو و در کنه همه این‌ها گرایش به طبقات دیگر و عدول از موضع پرولتری در برخورد به مسائل. نمونه‌های آن در دوره اول دنباله‌روی از خمینی و در دوره پس از سرنگونی شاه، دنباله‌روی از نیروهای «چپ» یا بورژوا دمکرات‌های خط ۳ در

قبای مارکسیسم و کنار نهادن اندیشه مائو به عنوان تئوری و اندیشه پایه‌ای حزب به خاطر تشکیل حزب با آن‌ها (که به خاطر موضع آن‌ها بر روی حکومت ممکن نشد!) و تا مدتی دنباله‌روی از مجاهدین و بنی‌صدر.

با اوج گرفتن مبارزه انقلابی در نیمه ۵۹ علیه حکومت، مبارزه دو خط در سازمان هم تشدید شد و دنباله‌روی از خمینی مورد انتقاد قرار گرفت و تا بعد از ۳۰ خرداد از آن هم جلوتر رفته از دنباله‌روی از شیوه مجاهدین (بنی‌صدر) که تا آن زمان فشار گذاشتن بر روی حکومت برای تحمیل خود بود در اساس دل بریده، یک جناح در این مبارزه درونی تلاش کرد سازمان ابتکار عمل را به دست گیرد. حرکت سربداران شروع شد در حالی که جناح دیگر سعی می‌کرد به دنباله‌روی ابدیت بخشد.

اما دل بریدن از دنباله‌روی در یک عرصه اساسی هنوز به معنای دل بریدن از همه جوانب مشی دنباله‌روانه گذشته بر اساس مشی تعمیق یافته م - ل - اندیشه مائو نبود. مقاله «طبقه کارگر و قدرت سیاسی» در «حقیقت» های شماره ۱۴۶ و ۱۴۷ مشی اپورتونیستی اقلیت سازمان را در دنباله‌روی از طبقات دیگر مورد حمله قرار داد. ولی این اقلیت سازمان نبود که در بیانیه ۱۰ ماده‌ای سربداران دفاع از کوشش‌های رئیس جمهور کشور، بنی‌صدر را گنجاند بلکه این گرایشی در درون خود سربداران بود که هنوز گسست کاملی از گذشته نکرده و پیوندهایی با آن داشت. با این‌که بیانیه ۱۰ ماده‌ای دفاع خود را محدود به شرایط کنونی و کوشش‌های بنی‌صدر می‌کرد ولی قبول ریاست جمهوری بنی‌صدر را نمی‌توان یک اشتباه ساده تلقی کرد. مگر به خودی خود روشن نیست که دفاع از ریاست جمهوری وی به معنی دفاع از موجودیت این جمهوری و دفاع از رهبریت (ریاست) این جمهوری توسط بنی‌صدر خواهد بود؟ کمونیست‌ها در مواقع معینی مجازند و باید از این یا آن عنصر یا جریان بورژوایی که علیه نظام سیاسی حاکم مبارزه می‌کند دفاع کنند ولی این دفاع قاعداً بایستی در هر صورت به شکل اتحاد در مبارزه علیه دشمن مشترک بوده و به هیچ‌وجه نقش رهبری پرولتاریا در

انقلاب را تیره و تار نکند. چنانکه بیانیه {جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - ۱۹۸۴} می‌گوید:

«در شرایطی که طبقات حاکم دیکتاتوری لجام گسیخته و فاشیستی خویش را اعمال می‌کنند، حزب کمونیست می‌تواند از تضادهایی که این شرایط به وجود می‌آورد به نفع انقلاب دمکراتیک استفاده نموده و وارد توافقات یا ائتلاف‌هایی با نیروهای طبقاتی دیگر بشود. لیکن این تنها زمانی می‌تواند پیروزمندانه پیش برده شود که حزب رهبریش را حفظ کرده، و از چنین ائتلاف‌های در حیطه کلی و وظیفه عمده پیشبرد تا به آخر انقلاب استفاده کند، بدون این‌که یک مرحله استراتژیک از مبارزه ضد دیکتاتوری بسازد. چراکه مضمون مبارزه ضد فاشیستی چیزی مگر مضمون انقلاب دمکراتیک نوین نمی‌باشد.»

شاید اگر کوشش‌های بیشتری در راه ایجاد حزب و پرداختن به ملزومات آن شده بود، آنگاه پاسخ‌های بهتری نیز در آن شرایط گرهی داده می‌شد ولی با این‌که سربداران خود بارها اعلام کرد که این پرچمی است که ما برای اولین بار بعد از سال‌ها بلند کرده‌ایم و همه انقلابیون را به گرد آمدن بر حول آن فرا خواند، نتوانست رابطه این گسست بزرگ را با حاکمیت سراسری، خصلت حکومت آینده و ریاست جمهوری آن، به‌طور دقیق تعیین کند. این دید خود را در استراتژی سربداران نیز متبلور ساخت. به عبارت دیگر استراتژی نظامی سربداران اگر بتوان از چنین نامی استفاده کرد، محصول تعمیق یافته گسست آن در عرصه سیاست و ایدئولوژی نبود بلکه در پیوند با انحرافات بود که سال‌ها پیش از آن تدریجاً بر تفکر اساسی سازمان سایه افکند.

سازمان انقلابیون کمونیست که در بحبوحه انقلاب فرهنگی و با نشئت گرفتن از آن و با تکیه بر تئوری و آموزش‌های مائو تأسیس شد، در ابتدا برنامه‌ای نسبتاً همه‌جانبه اما درعین حال سنتی و در بعضی جهات الگویی را جلو خود قرار داد که در شماره یک نشریه کمونیست تحت نام «خط‌مشی و برنامه سیاسی ما» در سال ۱۳۴۹ منتشر شد. این برنامه با این‌که تضاد عمده جامعه را میان «توده

مردم و نظام فئودالی» ارزیابی می‌کند و به رشد شهرها اشاره ندارد ولی نقطه نظرات کاملاً صحیحی در آن هست که حتی امروز بازگشت به آن‌ها برای ما بریدن از انحرافات گذشته محسوب می‌شود. از جمله در مورد حزب و ساختمان آن برخلاف نظر کمینترن و نظر غالب بر بسیاری از سازمان‌های خط ۳ در دوره کنفرانس وحدت یعنی پیوند خوردن با طبقه قبل از تشکیل حزب، نظریه مائو را در مورد حزب پرولتری تأکید می‌کند:

«حزب ... لزوماً نباید از اول دارای سازمان بندی و پایه توده‌ای سراسری باشد ... بدون سراسری شدن حزب، انقلاب دمکراتیک به پیروزی نخواهد رسید ولی برای رهبری چنین انقلابی در آغاز نیاز به سراسری شدن نمی‌باشد.»
در مورد راه انقلاب این برنامه در قسمت سوم خود می‌گوید:

«راه انقلاب دمکراتیک نوین اتکا به دهقانان، ایجاد مناطق پایگاهی روستایی، محاصره شهرها از طریق دهات و سپس تصرف شهرها است. راه انقلاب ایران از طبیعت جامعه ایران ناشی می‌شود. ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی جامعه ایران - اقتصاد پراکنده نیمه فئودالی و تمرکز نسبی ارتجاع در شهرها بدین منجر می‌شود که انقلاب ابتدا در ضعیف‌ترین حلقه زنجیر ارتجاع داخلی و تسلط امپریالیسم پیروز گردد و سپس موج‌وار گسترش یابد...»

و این کماکان جنبه عمده استراتژی راه انقلاب در ایران است؛ گر چه درباره رشد شهرها و اهمیت آن در اینجا اشاره‌ای نمی‌شود. علاوه بر این خصلت طولانی بودن جنگ و علل آن را نیز به درستی جمع‌بندی کرده است:

«خصلت جنگ، طولانی بودن آن است زیرا که رشد انقلاب ناموزون و نیروهای خلق در مرحله کنونی ضعیف و نیروی دشمن قوی است.»

این خط تدریجاً در سازمان به فراموشی سپرده شد و دیدی دنباله روانه از موضوع وظایف پرولتاریا در انقلاب و استراتژی آن حاکم شد و حتی در مسئله ساختن حزب در جزوه «آنچه در برابر ماست» در ۱۳۵۱ به زیر کشیده شد و به جای آن نشستن در خارجه و نظاره کردن «مراحل رشد مبارزات» و «مبارزه به

خاطر دستیابی به یک برنامه سیاسی روشن» با سازمان‌های خارجه (ص ۱۶ جزوه موجود) قرار گرفت و در واقع موقعیت سازمان در خارجه توجیه شد. (برای توضیح بیشتر رجوع کنید به نوشته این‌جانب به نام نکاتی درباره راه انقلاب ایران - اکتبر ۱۹۸۵) همین دید دنباله‌روانه که در آن ایام خود را نشان داد و در واقع غلبه کرد. در انقلاب ۵۷ ما را به دنباله‌روی از شرایط آن دوران و غرق شدن در قیام‌های شهرها و فراموش کردن رهبری آن و فراموش کردن راه انقلاب کشاند. مطبوعات سازمان در سراسر آن دوران طوری بحث می‌کنند که تو گویی چیزی به نام جنگ انقلابی پرولتاریا، اتکا به روستاها و محاصره شهرها هرگز وجود نداشته است و حتی در مباحثی که برای اثبات وجود و اهمیت مسئله ارضی می‌کنند ابداً به راه انقلاب که نتیجه غیرقابل تفکیک وجود این تضاد در عرصه روستا است اشاره‌ای هم نمی‌شود.

استراتژی

بنابراین طبیعی بود که سربداران با اتکا به سنن گذشته با استراتژی قیام شهری به کلیه اوضاع در مجموع خود بنگرند و در مخالفت با استراتژی اتکا به روستا و محاصره شهرها تفکر و عمل کنند، این خط سال‌ها قبل از ۵۷ در سازمان سرنگون شده بود. بدیهی است که سرنگون شدن آن خط با سانتریست شدن نسبت به اندیشه مائو بی ارتباط نبود. آن روزها که مائو هنوز زنده بود و چین سوسیالیستی هم باقی بود ولی از حدت انقلاب فرهنگی کاسته می‌شد و بعضی حرکات راست‌روانه تحت تأثیر خط راست چوئن‌لای در بعضی سیاست‌های خارجی چین (از جمله نزدیک شدن به نوکران جهان سومی آمریکا که شاه فقط یکی از آنها بود) به چشم می‌خورد، عده‌ای از تروتسکیست‌ها و رویونیست‌ها این امر را دستاویزی برای حمله به خط مائو کردند. در درون «اتحادیه» نیز آن ایمان اولیه به انقلاب فرهنگی و خط مائو رو به سست شدن نهاد و همان‌طور که

نشان داده شد از پس گرفتن آشکار ساختمان حزب در روستا و بر عهده گرفتن مسئولیت آن شروع شد و تا انقلاب ۵۷ به پس گرفتن تحلیل از راه انقلاب کشیده شد.

دهه ۱۳۵۰ دوره غلبه مشی چریکی و نظریه سرمایه‌داری وابسته شدن ایران (به تبعیت از تزه‌های رژی دبره و چه‌گوارا و ال‌گویی که آن‌ها از آمریکای لاتین ترسیم می‌کردند) و در تطابق با آن نظریه تغییر صف‌بندی طبقات جامعه و مخصوصاً مسئله دهقانی و نظریه «از میان رفتن» بورژوازی ملی بود. (از جمله رجوع کنید به تزه‌های جزئی و یا سلسله تحقیقات روستایی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و بقیه آثار آن‌ها در آن دوران). این دیدگاه درست در برابر و برضد دیدگاه مائوئی از طرف رویزیونیست‌های نهان و آشکار علم شد و به عنوان یک آلترناتیو «رادیکال» در برابر خط مائو تقویت می‌گردید. بزرگ‌ترین فشارها قبل از دوران ۵۷ از جانب هواداران این مشی در جنبش تحت عناوین دوری از شرایط جامعه «ذهنی‌گری» و الگوسازی (از چین به جای آمریکای لاتین!!) و غیره به «اتحادیه» وارد می‌آمد،^۱ ساز تروتسکیست‌های رنگارنگ و حتی این اواخر سه جهانی‌های محترم نیز به این ارکستر اضافه شد. تحت این فشارها و با موقعیت خارج از کشوری «اتحادیه» و عدم کوشش‌های جدی برای شروع یا تدارک واقعی مبارزه مسلحانه در مناطق مناسب در آن دوران باعث شد «اتحادیه» در این جنبه از اندیشه مائو عدول کند. البته محاصره شهرها از راه دهات جزء لاینفک اندیشه مائو نیست ولی اگر این تئوری رهنمون را محکم در دست می‌گرفتند و با تحلیل‌های درمجموع صحیح خود از تضادها و متد خود در برخورد به ساختار

^۱ از طرف دیگر نیز بعد از انقلاب و در میان طرفداران «خط ۳» که مانند پیکار از همین مشی چریکی بریده و یا مانند رزمندگان و بعضی دیگر همگی به شدت به دنباله‌روی از جنبش بالفعل و جاری شهرها علاقه‌مند بودند، به این فشارها دامن می‌زدند.

جامعه ایران و الزامی تشخیص دادن تحلیل از چیزی به نام راه انقلاب و قدم برداشتن برای تحقق آن به اهمیت اساسی اتکا به روستاها و جنگ می‌رسیدند. اما درست برعکس، حقیقت شماره ۱۷ در بحبوحه شروع مبارزات انقلابی مقاله‌ای از مائو به چاپ رساند که به بعضی از احزاب آمریکای لاتین هشدار می‌دهد که از چین الگوبرداری نکنند و محاصره شهرها از طریق دهات ممکن است کاملاً به آن‌ها نخورد. اگر چاپ این مقاله را در متن اوضاع حاکم بررسی کنیم، معنای آن دعوتی به مبارزه علیه الگوبرداری از چین (که سال‌ها بود دفن شده و در آن زمان کسی برایش سینه چاک نمی‌کرد) نبوده و برعکس به معنای دعوت به سپر انداختن در برابر جنبش خودبه‌خودی و رو به گسترش شهرها در آن دوران بود که هر چه می‌گذشت رهبریت خمینی بر آن بیشتر آشکار و تثبیت می‌گردید و تاکتیک‌های رژیم و امپریالیست‌ها نیز بر مبنای وجود این رهبری تعیین می‌گشت.

«اتحادیه» با فوران جنبش توده‌ای در شهرها نادرستی تز محاصره شهرها از طریق روستا را خودبه‌خود اثبات شده دید و بی‌سر و صدا آن را پس گرفت. اما نه با ارائه یک جمع‌بندی روشن و یا پس گرفتن یک استراتژی معین و شروع فعالیت و تعیین وظایف بر مبنای یک استراتژی تازه، بلکه با عدول از یک نقشه و حرکت بر مبنای تاکتیک پروسه که نتیجه آن هیچ نبود مگر شکست در کسب قدرت سیاسی (حداقل به‌صورت منطقه‌ای) در آن مقطع.

بنابراین طبیعی بود که در ابتدا، سربداران در زمینه استراتژی همان انحراف گذشته را ادامه دهد. ولی گسست بزرگی که سربداران در عرصه سیاسی شروع کرد و تلاش‌هایی که برای پیش نهادن رهبری طبقه کارگر و درک لزوم دل بردن از دنباله‌روی طبقات دیگر کرد نمی‌توانست مبارزه‌ای برای گسست در زمینه استراتژی و تاکتیک از طبقات دیگر و مشی آن‌ها ایجاد نکند.

روز ۱۸ آبان نقشه حمله به آمل به خاطر یک اتفاق لو رفته و نقشه لغو می‌شود اما اعلامیه مربوطه پخش شده و رژیم که حساس شده بود با نیروی زیادی که از

قبل آماده کرده بود روز ۲۲ آبان دست به حمله می‌زند. نیروهای رژیم به بدترین وضعی شکست می‌خورند و فرار می‌کنند. حتی نام آن را عقب‌نشینی نمی‌توان نهاد چون به یک نقطه مساعد هم عقب ننشستند بلکه کل نیروی خود را برداشتند و رفتند و کشته‌های خود را هم نبردند. بعد از این وقایع مبارزه دوخطی در می‌گیرد که چندان پخته و روشن هم نیست و بیشتر حول مسائل تاکتیکی گره می‌خورد. ولی طبیعی است که علیرغم ناروشنی خودِ نظردهندگان به مسائل ریشه‌ای مربوط است. چنان که «با سلاح نقد» به آن اشاره می‌کند:

«در جنگل به روی جوانب مختلف خط نظامی و بالأخص طبیعت طولانی‌مدت جنگ مسلحانه، مبارزه صورت گرفت ولی این مبارزه قادر نشد خط نظامی ما را از اشکالات فوق‌الذکر برهاند. پس از ۱۸ و ۲۲ آبان بحث متفاوتی از جانب بخشی از رهبری جنگل مطرح گردید که تنها تلاش جدی در این دوره برای توجه به استراتژی انقلاب و روشن ساختن جایگاه مبارزه مسلحانه‌ای که آغاز گشته بود، به حساب می‌آمد. این بحث در جلسه عمومی جمع‌بندی سربداران متعاقب ۲۲ آبان ۶۰ مطرح گشت و طرح نظامی منطبق با آن، تقسیم‌بندی نظامی جدید و درک دیگری از چگونگی پیشبرد مبارزه مسلحانه به میان آمد. در بحث‌های حاد جنگل از درازمدت بودن جنگ انقلابی نیز سخن رفت. اما سیر وقایع، نحوه پیشبرد - و درواقع عدم پیشبرد - طرح نوین و بالاخره درک غالب در میان اعضای شورای رهبری سربداران به گونه‌ای بود که با گذشت کمتر از دو ماه، بار دیگر در پرده‌ای از ابهام و ناروشنی فرو رفت.» - (ص ۵۵)

بعد از دو ماه آن خط «متفاوت» (متفاوت علیرغم همه ابهامات خود) کنار نهاده می‌شود. بیانیه قیام ۵ بهمن آمل بیانیه غلبه خط قیام شهری نیز هست و بلافاصله بعد از مقدمه با این جملات آغاز می‌شود:

«سربداران ایران که از آغازین روز حرکت خود بر آن بودند که رژیم خیانت‌پیشه خمینی را با قیام در شهرها باید به گور سپرد، ماه بهمن را برای آغاز قیام خود در شهر آمل برگزیدند.»

آیا این کلمات و این خط که پس از حرکت آمل نوشته شد بیانگر ناتوانی پاسخ به سؤال بسیار حیاتی «بعد از آمل چه باید کرد» نیست؟ سرداران که «از آغازین روز حرکت خود» می‌خواستند «با قیام در شهرها» رژیم را سرنگون کنند و مخالف تکیه بر دهات بودند، در شرایط عدم موفقیت در آمل باید چه می‌کردند؟ آیا نبود هیچ جوابی به این سؤال به پاسیویته کشاندن و نابودی خودبه‌خود و یا به عبارت مشخص‌تر زمینه‌چینی برای تعطیل سرداران به بهانه گذشتن لحظه تعیین‌کننده برای قیام نیست؟ استراتژی پیروزی سریع با قیام در شهر جای استراتژی جنگ طولانی مدت و اتکا به روستا را گرفته بود و لاجرم جوابی جز این هم نداشت.

این نظریه بعدها نیز مورد تجدید نظر قرار نگرفت. مصوبات شورای ۴ نیز بر آن مهر تایید گذارده و کسب قدرت سیاسی سراسری را به فوریت امکان‌پذیر می‌شمارد. مهم‌تر از همه با اتکا به مناطق پایگاهی و جنگ طولانی به عنوان راه انقلاب متناسب با شرایط ایران با جانشین کردن چیزی مثلاً «مقاومت مسلحانه طولانی» و «کانون‌های مقاومت» به جای آن و «رد الگوبرداری از چین»، مخالفت می‌ورزد. تلاش‌های سال ۶۴ برای شروع {مجدد} مبارزه مسلحانه در شمال نیز همین نظریه پیروزی سریع را به عنوان چراغ راهنما و خط استراتژیک خود داشتند.

با انتشار بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بعضی از رفقا به این خیال افتادند که بیانیه تاییدیه‌ای است برای نظریه پیروزی سریع به وسیله قیام شهری. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می‌گوید:

«در برخی از کشورهای وابسته تکامل سرمایه‌داری به آن اندازه پیشرفته است که دیگر صحیح نیست آن‌ها را به مثابه نیمه فئودال مشخص کرد. بهتر است آن‌ها را به‌طور غالب سرمایه‌داری بخوانیم اگرچه ممکن است عناصر مهمی از روابط تولید نیمه فئودالی و فئودالی و بازتاب آن‌ها در روبنا وجود داشته باشند. در چنین کشورهایی باید تحلیل مشخص از این شرایط انجام شده و

نتیجه‌گیری‌های مناسب در ارتباط با راه، وظایف، خصلت و صف‌بندی نیروهای طبقاتی به دست آید. درهرحال امپریالیسم خارجی آماج انقلاب باقی می‌ماند.» (ص ۲۱ تأکیدات از من است.)

آن‌ها وقوع چنین تحولی را در ایران (یعنی سرمایه‌داری شدن) را فرض می‌گیرند حال آنکه خود این تغییرات و میزان آن در ایران است که اگر بخواهند حکم جدیدی در مورد ایران صادر کنند باید مورد تحقیق مجدد و تحلیل قرار گیرد. بسیار ساده‌انگارانه خواهد بود که چند تجزیه و تحلیل درباره بین‌المللی بودن بحرانی که به اوضاع انقلابی ۵۷ منجر شد و یا گره خوردن ایران در سیستم امپریالیستی را برابر با تحلیل درباره راه انقلاب و وظایف آن، خصلت آن و صف‌بندی استراتژیک طبقات قلمداد کرده و سپس بر مبنای آن فرضیه راه انقلاب جدیدی به نام قیام شهری که در کنه خود همان تز قدیمی پیروزی سریع با قیام را مستتر دارد دوباره «تئوریزه» کرد. زیرا کلیه کشورهای تحت سلطه با هر گونه ساختار اقتصادی اجتماعی و سیاسی خود بیش از پیش به درون شبکه سیاسی و اقتصادی امپریالیستی کشیده شده و در آن ادغام شده‌اند.

در مورد رشد سرمایه‌داری در این کشورها در مقایسه با چین که مائو آن را نیمه فئودال - نیمه مستعمره می‌نامید، باید خاطر نشان کرد منظور او از این ترم آن است که اقتصاد خودکفائی فئودالی متلاشی شده و چین نیز به شبکه سرمایه‌داری جهانی وارد گردیده، سرمایه‌داری در آن رشد کرده و «نیمه‌سرمایه‌داری» است. او نیمه فئودال را به معنای «نیمه» تکمیل‌کننده نیمه مستعمره نمی‌آورد.^۲ نیمه مستعمره نیز به خاطر آن است که چین مستعمره کامل نبوده و حکومت مرکزی ظاهراً مستقل و در باطن وابسته به امپریالیسم

^۲. هر چند مائو به روی اقتصاد مسلط نیمه فئودالی و جمعیت ۸۰ درصدی آن‌ها در چین تأکید می‌کند ولی برای نمونه جدیدتر این کشورها نگاه کنید به پرو، با یک چهارم جمعیت در لیما - کالاتو و ۴۰ درصد جمعیت کشاورزی و نیز تحلیل‌های حزب کمونیست پرو از این اوضاع.

دارد. همان وضعی که امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم با معرفی استعمار نو به جای استعمار کهنه در بسیاری از مستعمرات سابق حاکم کرد. از این بحث لغت‌نامه‌ای که بگذریم، واضح است که در بسیاری از کشورهای نومستعمره امروزی رشد سرمایه‌داری بیش از چین آن روزی است. ولی اگر بخواهیم بحث را به این تنزل ندهیم که از لحاظ لغوی بهتر است فلان کشور را سرمایه‌داری بنامیم یا نیمه فئودالی؟ این بحث در اساس خود به خاطر جواب به این سؤالات است که آیا رشد سرمایه‌داری چنان پیوستگی و توازنی را از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی (بین رشته‌های مختلف تولید کشاورزی و صنعت و بخش‌های مختلف صنایع) به وجود آورده که صف‌بندی طبقات (له و علیه انقلاب) و خصلت انقلاب و وظایف آن را تغییر داده و در نتیجه اتکا اساسی به روستا در اثر این تکاملات برای جنگ انقلابی و مناطق پایگاهی را نامناسب ساخته باشد یا خیر.

چنان‌که بیانیه در ادامه جملات بالا به تحقیق برای پاسخ‌گویی به این سؤالات در کشورهای تحت سلطه عموماً و کشورهای سرمایه‌داری شده دعوت می‌کند:

«تحلیل پیامدهای معرفی روزافزون روابط سرمایه‌داری به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم به علاوه مورد خاص آن کشورهای تحت سلطه‌ای که به درستی می‌توانند به‌طور غالب سرمایه‌داری خوانده شوند وظیفه مهم جنبش بین‌المللی باقی مانده است.»

در ادامه بیانیه خود به سه نتیجه اشاره می‌کند: وزن نسبی شهرها، گرایش به نفی انقلاب دمکراتیک و ارتباط حل مسئله ملی در این کشورها به مبارزه علیه امپریالیسم.

به هر حال همان‌طوری که نشان داده شد، اولاً آنچه را که به اصطلاح «خط جدید» بعد از بیانیه خوانده می‌شود در مورد ایران و در مورد «اتحادیه»، چیزی نیست جز یک خط قدیمی که در اثر انحراف از اندیشه مائو تحت فشار جریانات چریکی ضد مائو تسه‌دون پیدا شد و تأثیرات خود را نیز در خط و مشی و تاکتیک «اتحادیه» گذاشت و عواقب آن دامن‌گیر «اتحادیه» شد. ثانیاً بیانیه از

حد فراخوان به مطالعه و بررسی بیشتر چیزی نمی‌گوید و وظیفه تحقیق و بررسی بیشتر کماکان وظیفه ما است. مطالعه و بررسی و پس گرفتن یک خط غلط و تدوین استراتژی صحیح و نوین کار بسیار خوبی است. ولی خوب نیست انسان چیز جدیدی نداشته باشد و مدعی کشف آمریکا شود. البته نمی‌شود آمریکا را سال ۱۹۸۸ کشف کرد چون کریستف کلمب مدت‌ها قبل آن را کشف کرده بود!

استراتژی صحیح و قیام

آیا اگر استراتژی محاصره شهرها و جنگ پارتیزانی در سربداران غلبه می‌یافت به‌طور کلی باید فکر قیام در شهر آمل را منتفی می‌داشت؟ در پاسخ به این سؤال با توجه به این که از آن زمان تا کنون بسیاری از انحرافات جنبش بین‌المللی مورد انتقاد قرار گرفته و ما دستاوردهای پرولتاریای بین‌المللی را در اختیار داریم در حالی که در آن زمان هنوز چنین چیزی در دسترس سربداران نبود، می‌توان گفت که وقوع چنین قیامی در آمل در شرایط اعتلای مبارزات توده‌ای و مفید بودن آن منتفی نبود. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بررسی پیامدهای روز افزون روابط سرمایه‌داری به کشورهای تحت‌سلطه، هم شروع مبارزه مسلحانه با به راه انداختن قیام شهری را ممکن دانسته و هم استفاده از قیام‌هایی که در شهر به وقوع می‌پیوندد را لازم می‌شمارد:

«وزن نسبی شهرها نسبت به روستاها، از نظر سیاسی و نظامی مسئله بسیار مهمی است که با رشد روزافزون سرمایه‌داری در برخی از کشورهای تحت‌ستم مطرح است. در برخی از این کشورها درست است که مبارزه مسلحانه با به راه انداختن قیام شهری شروع شود. به علاوه در کشورهایی که وظیفه انقلاب محاصره شهرها از طریق دهات است اوضاعی می‌تواند رخ دهد که در آن تغییرات

ناگهانی توده‌ای به خیزش‌ها و قیام‌های شهری منتهی شود. حزب باید آماده باشد که از چنین اوضاعی در چارچوب استراتژی عمومی‌اش بهره‌گیری کند.»

بنابراین زمانی که مبارزات توده‌ای در اوج خود بود و برپایی قیام در شهر آمل امکان واقعی برای پیروزی داشت، چنین قیامی باید در متن راه محاصره شهرها از طریق روستا ملاحظه شده و برای گسترش انقلاب به مناطق روستایی اطراف و ایجاد حکومت توده‌ای و منطقه پایگاهی و به علاوه آزادسازی نیرو برای حفظ احتمالی شهر و نیز مناطق روستایی با توسعه نیروهای مسلح استفاده می‌شد.

چنین وظیفه‌ای نسبت به گسترش قیام در تمام شهرها (با توجه به نیروی «اتحادیه») در درجه اول اهمیت قرار داشت. زیرا گسترش قیام در سایر شهرها با این که موجب افزایش اعتبار و نفوذ سربداران در ابعاد بسیار بزرگی می‌گردید ولی این احتمالی قوی بود که به علت نداشتن تدارک سیاسی و کمیت کافی در آن دوره مشخص ابتکار عمل را به دست نیروهای مجاهدین و بنی‌صدر که از تدارک سازمان‌دهی و قدرت کمی و پایگاه توده‌ای قوی‌تری در شهرها برخوردار بودند بسپارد. وجود همین عوامل بود که «اتحادیه» ابتدا برای برپایی قیام در تهران به مجاهدین رجوع کرد و مجاهدین تن به آغاز قیام ندادند. تن ندادن آن‌ها به معنی آن نبود که اگر قیام آغاز می‌شد اینان نمی‌توانستند از آن به بهترین نحو بهره‌برداری کنند. کما این که خمینی «اجازه» قیام ۲۲ بهمن را نداد ولی به بهترین نحو از آن استفاده کرد.

درک این مسئله اساسی که مبارزه طبقه کارگر تحت رهبری حزب خود برای قدرت سیاسی مبارزه‌ای طولانی بوده و سربداران (که هنوز خود را حزب نمی‌دانست) باید خود را برای یک جنگ طولانی آماده کند، حیاتی بود. کار پرولتاریا با یک قیام و سرنگونی رژیم خمینی به پایان نمی‌رسید بلکه محتاج کشمکش با آلترناتیوهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی آن زمان نیز بود. انقلابی‌ترین خرده‌بورژواها در صورت داشتن قدرت مرکزی وجود نیروهای مسلح کمونیستی و قدرت توده‌ای را در قلمرو خود تحمل نخواهند کرد.

با چنین درکی تنها راه برای جلوگیری از خلع سلاح شدن و در حقیقت مضمحل شدن از نظر سیاسی این بود که سربداران منطقه را حفظ کند، قدرت سیاسی مردمی و ارتش خود را سازمان دهد و سپس در کشمکش‌های پیچیده‌ای که شکل می‌گرفت به صورت اساساً قهرآمیز خود را گسترش دهد. مناطق مناسب دیگری را آزاد کند، ارتش خود را گسترش دهد و به هیچ احدی اجازه صحبت درباره تعطیل حکومت خلق در منطقه را ندهد و در برابر هر اقدام مسلحانه‌ای به این منظور ایستادگی نماید، می‌خواهد این اقدامات از سوی رژیم خمینی باشد خواه از جانب رژیم مجاهدین یا هر جریان طبقاتی دیگر.

انجام چنین کاری مستلزم اتکا به جنگ پارتیزانی در مناطق تحت نفوذ و پایگاهی بود و با توجه به توازن قوا موضع‌گیری در شهر و دفاع از آن ممکن بود در دوران ضعف و کودکی نیروی مسلح چندان عاقلانه نباشد. البته باز باید تأکید کرد که این بستگی به توازن قوا در مجموع و در عرصه نظامی دارد. اگر مبارزات توده‌ای و طرفداری از حکومت‌های خلق در مناطق، در سراسر کشور بالا باشد، رژیم (هر که می‌خواهد باشد) فرصت زیادی برای سرکوبی قبل از این‌که فشارهای سراسری او را وادار به پس‌نشستن کند، نخواهد داشت و بنابراین حتی با قوای کمتری ممکن است بتوان شهر را حفظ کرد و اگر چنین فشاری کم باشد (یا رژیم سرگرم جنگ دیگری مثل جنگ ایران و عراق و غیره نباشد) آنگاه حفظ شهر مستلزم جنگ موضعی تمام عیاری است که متناسب دوران دفاع استراتژیک و ارتشی کوچک نیست. با توجه به این‌که آمل شهری است، درجه دوم (حتی در مقایسه با سنندج) و منابع وسیعی برای تأمین تجهیزات و نیرو ندارد، احتمال قوی‌تر این بود که سربداران مجبور به جنگ پارتیزانی شوند.

اما به این جهت که سربداران درک دیگری داشت و دورنمای استراتژیک خود را گسترش قیام می‌دید و آن وقت با توجه به «واقعیات سرسخت» ریاست جمهوری بنی‌صدر را (در برنامه ۱۰ ماده‌ای) تلویحاً می‌پذیرد. این نمونه‌ای است از این‌که چگونه خط سیاسی و اتخاذ استراتژی با یکدیگر مرتبط می‌شوند.

سربداران توانست با استراتژی مجاهدین دایر بر تحمیل خود به دولت حاکم مرزبندی کند و هنوز نتوانست خود استراتژی‌ای را اتخاذ کند که در صورت حصول موفقیت، این جریانات را در موضع باقدردت قرار ندهد بلکه موقعیت سربداران را نیز در برابر آنان مستحکم نماید. خصلت طولانی جنگ درک نشده بود و محاصره شهرها از راه دهات کهنه و از کار افتاده قلمداد گردیده بود و به این ترتیب قیامی که در یک فرصت حساس و گذرنده که در اثر وضع خاصی در انقلاب ایران و ساختار ناموزون آن پدید آمده بود که ممکن بود پیروزمند و مهم‌تر از آن صحیح باشد، به خاطر گذشتن آن لحظات و ندیدن خصلت طولانی جنگ و عدم تمایل به تکیه بر مناطق روستایی و تقریباً خانه تیمی دیدن و محل تمرکز دیدن (جنگل) برای انتقال به شهر باعث ضربات بزرگی شد که جبران آن سال‌ها است که وظیفه ما باقی مانده است.

«در سال ۱۹۳۰ که مشی لی لی سان حاکم بود، رفیق لی لی سان خصلت طولانی جنگ داخلی چین را در نیافت و از این رو نمی‌توانست این قانون را درک کند که در جریان تکامل این جنگ، تناوب متمادی عملیات «محاصره و سرکوب» و شکست آن‌ها موجود است... از این جهت او به ارتش سرخ که هنوز دوران کودکی را طی می‌نمود، فرمان داد که به «اوهان» حمله کند و علاوه بر این دستوری نیز دایر بر پیاده کردن قیام مسلح در سراسر کشور صادر کرد و تلاش می‌نمود تا انقلاب به پیروزی سریع در سراسر کشور برسد...

این رهنمود استراتژیک علی‌الاصول با نظرات برخی از رفقا در «جیان سی» منطبق بود که خواستار حمله ارتش سرخ به «نان چان» بودند و با کوشش در راه به هم پیوستگی مناطق پایگاهی و استفاده از تاکتیک جلب دشمن به عمق سرزمین‌های خودی مخالفت می‌ورزیدند و تسخیر مرکز و شهرهای عمده یک استان را اساس تأمین پیروزی در سراسر آن استان می‌دانستند.» - مائو تسه‌دون

حمله نظامی به جای قیام

احتمالاتی که در قسمت قبلی بررسی شد مربوط به دورانی است که هنوز احتمال پیروزی قیام در یک شهر وجود داشت. اما زمانی که سرداران برای به راه انداختن قیام در آمل اقدام کرد در اثر فروکش نسبی مبارزات و بگير و ببندهای رژیم، دیگر امکان زده شدن جرقه چنانچه رفقا انتظار آن را داشتند نبود. اینک سؤال اینجا است: آیا به‌طور کلی حمله به آمل اشتباه بود؟ من این‌طور فکر نمی‌کنم. البته در زمانی مساعدتر (مثلاً همان روزی که حمله لغو شد) و یا با تدارک سیاسی بیشتری در مناطق اطراف به منظور ایجاد مناطق پایگاهی و جلب حمایت توده‌ای دهقانان و اهالی روستایی اطراف، حمله به آمل به منظور ایراد ضربات محکم و نابود کننده، به دست آوردن تدارکات و از همه مهم‌تر آزاد کردن نیرو در خدمت تداوم جنگ احتمالاً لازم بود. به علاوه بزرگ‌ترین تبلیغات را به‌طور سراسری انجام می‌داد و بازهم نیروهای بیشتری را در دفاع از سرداران در شهرها و برای جنگ آزاد می‌نمود و در صورت ندادن آن تلفات زیاد امکان بهره‌برداری از نیروهایی که جلب می‌شدند را داشت. چنانکه رفقای پرویی با حملات ایذائی به شهرها تبلیغات وسیعی می‌کنند. حمله به آمل علاوه بر خصلت تبلیغاتی آن با توجه به تجهیزات بسیار عالی آن (در مقایسه با تجهیزات پرویی‌ها) می‌توانست از حالت ایذائی درآمده و حالت نابودی نیروهای دشمن را به خود بگیرد که تأثیرات آن چه از لحاظ تبلیغات و فعال کردن پشتیبانان خود و چه تضعیف روحیه دشمن می‌توانست بسیار بیشتر از این باشد. (و همه این‌ها به فرض این است که حمله به آمل قادر بود سریعاً توده وسیعی را به قیام برانگیزد.) به عقیده من موفقیت حمله نظامی به آمل بستگی به این داشت که این کار در چارچوبه استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات انجام می‌گیرد یا نه؟ اتخاذ این استراتژی دو مسئله سیاسی بزرگ را حل می‌کرد: اولاً مسئله برخورد به نیروهای میانی جامعه و تأمین رهبری طبقه کارگر و نیفتادن به دنبال آن‌ها در جنبش و

ثانیاً مسئله کسب قدرت سیاسی و حفظ آن در مناطق پایگاهی و گسترش آن بدون این که مسئله «چه باید کرد؟» را در پیشامدهای گوناگون بی جواب و بی دورنما بگذارد.

به علاوه از آنجایی که صحت هر تاکتیکی از خدمتی که به استراتژی می کند می تواند ارزیابی شود، اتخاذ سیاست های جنگی روشن و صحیح نیز در گرو داشتن دورنمایی است که ترسیم می گردد. بنابراین تاکتیک هایی که می توانست به کار گرفته شود چنین بود.

در درجه اول مقاومت در شهر مد نظر نباید باشد. حفظ شهر به معنی وارد شدن در یک جنگ موضعی خواهد بود که چنین جنگی پیش از هر چیز با اتکالی به یک نیروی وسیع توده ای و سپس تجهیزاتی که قادر به حفظ مواضع باشد ممکن خواهد بود. این کار در صورتی که تدارک قبلی به صورت سراسری و به ویژه در شهرهای بزرگ زمینه سیاسی آن را فراهم کرده باشد می تواند انجام شود. پیش فرض چنین چیزی ذخیره سازی نیروهای بزرگ در شهرها و درعین حال شکستن رقابت های بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش است. برای نبردی کوچک که چنین تدارک وسیعی ندارد، ابتدای به ساکن چنین ذخیره سازی ممکن نبوده و صحیح نخواهد بود که تصور کنیم در شرایط «نیمه آزاد» ۵۸ و ۵۹ چنین ذخیره سازی حتی برای یک خط صحیح ممکن می شد، مگر استثناء نادری را فرض کنیم. زیرا در آن صورت خط و خط کشی ها خیلی زودتر انجام شده و طرفداران حکومت خیلی زودتر از ۶۰ اجازه فعالیت را حداقل از ما می گرفتند. در عوض دست نیروهای بورژوازی را خیلی بهتر باز می گذاشتند و جلوی کار آمادگی و ذخیره سازی نیروهای ما را می گرفتند. بنابراین ورود به جنگ موضعی در شهرهای (بزرگ یا کوچک) برای یک نیروی کوچک به احتمال بسیار زیاد امکان پذیر نمی شد.

در جنگ انقلابی (مثل بقیه جنگ ها) سه مرحله را می توان از هم جدا کرد. دفاع استراتژیک که در آن ارتش قوی تر رژیم در مجموع در حال تعرض و ارتش

ضعیف‌تر در حال دفاع است. اما این دفاع استراتژیک وقتی در هر عملیات جداگانه در نظر گرفته شود، دیگر نمی‌تواند دفاع از یک موضع باشد بلکه خصلت تعرضی دارد. این دوره تا زمانی که در تداوم جنگ توان ارتش قوی را در معرض به اتمام نرسانده باشد، ادامه خواهد داشت. این چنین عملیاتی فقط با جنگ پارتیزانی و بسیج سیاسی و اتکا عمده به روستا برای ارتش کوچک‌تر ممکن خواهد شد. جنگی که نیروی مسلح نسبتاً کوچک و نامنظم و با تحرک زیاد در برابر خطوط نیروهای بزرگ دشمن عقب می‌نشیند تا در نقطه مساعد به نیروی قلیلی از دشمن حمله کند و آن را نابود سازد.

مائو در بررسی چنین جنگی می‌گوید:

«آن‌طور که تجارب پیشین ما نشان می‌دهند، قبل از این که بتوانیم بگوییم اوضاع برای ما مساعد و برای خصم نامساعد شده است و قبل از آن که بتوانیم به تعرض متقابل (منظور در عملیات اپراتیو و تاکتیکی است - کامران) روی آوریم باید به‌طور کلی در مرحله عقب‌نشینی لاقلاً دو شرط از شروط زیرین را تأمین کنیم. این شروط عبارت‌اند از:

- ۱ - اهالی به ارتش سرخ کمک فعال برسانند. ۲ - زمین برای عملیات مناسب باشد. ۳ - کلیه نیروهای عمده ارتش سرخ متمرکز باشند. ۴ - نقاط ضعف دشمن کشف شده باشد. ۵ - دشمن به فرسودگی روحی و جسمی دچار شده باشد. ۶ - دشمن به اشتباه برانگیخته شده باشد. شرط نخستین یعنی کمک فعال اهالی برای ارتش سرخ از همه مهم‌تر است. این شرط به معنی وجود منطقه پایگاهی است. با تأمین این شرط به آسانی می‌توان شرط چهارم و پنجم و ششم را نیز تأمین یا پیدا کرد.» (شش اثر نظامی، ص ۱۰۳)

در تمام این دوره با توجه به تجارب جنگ‌های انقلابی به‌ویژه چین و پرو، جنگ شکل عملیات محاصره و سرکوب از جانب دشمن را دارد. از جمله همان شکلی که در ۲۲ آبان ۶۰ به آن دست زد.

اگر در این دوره عملیاتی در شهر سازمان دهیم، باید به این جنبه که این عملیات در چارچوبه دفاع استراتژیک انجام شده، به منظور قیام سراسری نیست، دیده شود. ولی خصلت چنان عملیاتی باید کاملاً تعرضی باشد (در عین این که عقب‌نشینی و دفاع را نیز در نظر دارد). شکل انقلاب در ایران جنگ است و نیروی نظامی ما هر زمان که شروع می‌کند در چنین دوره‌ای قرار می‌گیرد و از جمله سربداران نیز که چنین دوره‌ای را طی می‌کند می‌توانست چنین رهنمودی را مورد استفاده قرار دهد. حتی علیرغم کوچکی منطقه و کم جمعیت بودن آن سربداران توانسته بود از شیوه کشیدن دشمن به عمق مناطق خود سود جوید. چندین تعرض رژیم در اثر اطلاع دادن مردم و موقعیت مناسب زمین (و فرماندهی بسیار خوب) با آنکه با نیروی کثیری صورت می‌گرفت با شکست‌های مفتضحانه‌ای روبرو گردید. کمک‌های مردم حتی در خارج از منطقه نیز بسیار بود. بنابراین با یک استراتژی صحیح و تاکتیک‌های مناسب سربداران می‌توانست با حمله به آمل قدم‌های بلندی در راه تحقق استراتژی خود بردارد.

دوره بعدی استراتژیکی جنگ، تعادل استراتژیک است که دشمن در اثر شکست‌های خود از پیش‌روی استراتژیک به سوی مناطق پایگاهی ما (شامل شهرها و روستاهایی که حکومت سرخ قدرت دارد) باز می‌ماند و دست به تحکیم مواضع در مناطق تحت تسلط خود به‌ویژه در شهرهای بزرگ و با اتکا به نیروهای خود و همکاری اپوزیسیون ارتجاعی وفادارش و اتکا به امپریالیست‌های حامی خود می‌زند. ولی از طرف دیگر یا شرایط برای پیش‌روی ما مساعد نیست و یا هنوز ما آمادگی تعرض متقابل را به دست نیآورده‌ایم و با این که در خطوط خارجی عمل می‌کنیم اما هنوز نمی‌توانیم استحکامات او را مورد حمله قرار دهیم.

دوره استراتژیک سوم که دوره نهایی جنگ است، دشمن در حال ضعف در مجموع به دفاع روی می‌آورد و ارتش منظم که آزموده و قدرتمند شده قادر به حمله به قوای دشمن خواهد بود. هرچند کماکان ده اصل عملیاتی که مائو در

۱۹۴۷ فرموله کرد برای ارتش ما نیز صادق خواهد بود، در پیشبرد جنگ برخلاف دو دوره گذشته که جنگ پارتیزانی جنبه عمده دارد، جنگ منظم (جنگ متحرک و جنگ موضعی) جنبه عمده پیدا می‌کند و ما اساساً در خطوط خارجی (پشت جبهه دشمن) عمل می‌کنیم. در این دوره اخیر در اثر ضعف ارتجاع و تقویت نفوذ سیاسی پرولتاریا تحت رهبری حزبش و بالا گرفتن انقلاب، احتمالاً شرایط مساعد برای برپایی قیام در شهرهای بزرگ نیز فراهم خواهد شد که باید به نحو احسن از آن بهره‌برداری کرد و شهر را در دست گرفت. این کار باید طبعاً با توجه به وضع عمومی تکامل انقلاب و جنگ در کل و بدون شتاب‌زدگی و تمایل میان‌بر زدن انجام شود.

مراحلی که در اینجا گفته شد به هیچ عنوان مرحله‌ای کاملاً اطوکشیده و مرتب و منظم نیستند و با توجه به پیچیدگی وضع ایران و همین‌طور وضع بین‌المللی، انقلاب و جنگ، تحولات مختلفی از حملات خارجی و شکل‌گیری صف‌بندی‌های مختلف و اوج‌گیری و فروکش انقلاب و غیره را خواهد گذراند؛ اما به‌طور کلی می‌توان این سه دوره را برحسب توازن قوا در جنگ میان انقلاب و ضدانقلاب، تشخیص داد.

در آمل – تاکتیک تدافعی

آرایش قوا در ۵ بهمن به‌صورت پراکندن نیروها برای محاصره چند مرکز مختلف رژیم بود. مرکز سپاه پاسداران، روابط عمومی سپاه و مرکز بسیج و دادگاه انقلاب محاصره شد. و یک گروه نیز برای تبلیغ و تشویق مردم به قیام به دو محله پیشرو شهر رفتند. نیروها تقسیم شده و بزرگ‌ترین گروه که در اطراف سپاه متمرکز شده بود و وظیفه آن تصرف مقر سپاه بود وقتی با مقاومت و عکس‌العمل سپاه مواجه شده و تشخیص داد بدون دادن قربانی زیاد نمی‌توان آن مقر را تسخیر کرد و ضرورت حتمی آن نیز با توجه به ناروشنی‌ها، توصیه نشده

بود، تصمیم گرفت سپاه را در جای خود میخکوب کند و دشمن نیز به خاطر ضعف روحی و وحشت غافل‌گیری نتوانست از مقر خود بیرون بیاید ولی با استفاده از موقعیت نتوانست از پشت به نیروهای این نقطه اضافه کند. گروه عمده دیگر بسیج را کاملاً به محاصره درآورده بود ولی در آنجا نیز دستور این بود که در صورت امکان اقدام به تصرف شود. هر دوی این نقاط از مواضع محکم و افراد زیاد برخوردار بودند و حلقه ضعیف دشمن به حساب نمی‌آمدند. تنها گروه‌هایی که توانستند نیروهای دشمن را نابود کنند گروه‌های محلات بودند که گشتی‌ها و افراد مسلح رژیم را زدند. ولی در آنجا هم در این مرحله، نابودی و تلفات زیادی به دشمن وارد نکردند.

این‌گونه آرایش یعنی تقسیم نیروها بدون داشتن یک «نوک تیز حمله» مخالف اصل مهم عملیاتی مائو دایر بر «تمرکز قوای برتر برای نابودی یکایک نیروهای دشمن» است و حتی با اصول قیام در شهر نیز که لنین از مارکس نقل می‌کند دایر بر این که «لازم است در نقطه قطعی توفیق عظیمی از قوا را فراهم ساخت والا دشمن که تهیه و تشکیل‌اتش بهتر است قیام‌کنندگان را نابود خواهد ساخت» مطابقت ندارد. البته محاسبات سرداران احتمالاً برای جمع‌آوری نیروهای زیاد و تمرکز نیروی برتر، مربوط به محلات می‌شد ولی در اینجا هم به نظر نمی‌رسد نقشه عملیاتی برای تمرکز نیروهای وسیع بسیج شده، وجود داشت.

اگر نیروی عمده‌تر و برتر بر روی یکی از مراکز رژیم که نسبتاً ضعیف‌تر بود متمرکز کرده و نیروی کمتری برای تأمین و میخکوب کردن سایر مراکز رژیم در جای خود صرف می‌کردند آن وقت قادر به نابود کردن سریع آن مرکز و وارد کردن ضربه سنگین بودند که اولاً نیروی معینی از دشمن نابود شده بود و روحیه آن به شدت تضعیف شده و روحیه نیروهای خودی و مردم تقویت می‌شد و ثانیاً سلاح و تجهیزات بیشتری به دست می‌آمد. ثالثاً نیرو آزاد می‌گردید، چه به‌طور مشخص زندانیان این مراکز که خود نیروهای جان بر کفی بودند و چه مردمی که با روحیه بالاتر آماده شرکت در مبارزات بعدی بودند.

«وقتی که به دشمن تلفات وارد می‌آوریم خود ما هم دچار تلفاتی می‌شویم؛ ولی ما با نابود ساختن واحدهای دشمن امکان می‌یابیم قوای خودمان را ترمیم کنیم و به این طریق نه فقط تلفاتی را که متحمل شده‌ایم جبران کنیم بلکه ارتش خود را نیز تقویت می‌نماییم. در جنگ با دشمن عملیات تار و مار کننده نمی‌تواند فرجام جنگ را به‌طور قطعی معین کند. لیکن نیروهای نابودکننده، تأثیر بزرگ و فوری بر هر دشمنی می‌گذارد.» (شش اثر، ص ۱۹۸)

با زود به فرجام رساندن کار یک مرکز با حداکثر قوای ممکن، نیروی سربدار نیز برای محاصره نقطه ضعیف دیگری از رژیم آزاد می‌شد و در صورت عدم موفقیت در تسخیر آن امکان عقب‌نشینی منظم و با نقشه وجود داشت.

نقشه سربداران با این‌که به منظور قیام بود ولی در مجموع نقشه‌ای دفاعی و نقشه مقاومت بود و این نیز صرف‌نظر از این‌که با رهنمودهای عملیاتی اپراتیو و تاکتیکی جنگی مطابق نیست حتی مخالف فن قیام نیز هست.

«پس از آن‌که قیام شروع شد باید با منتهای قطعیت عمل کرد و بدون تردید و حتماً شروع به تعرض نمود. دفاع مرگ قیام است.»

به علاوه نه‌تنها آرایش سربداران بیشتر به صورت مقاومت بود، از قطعیت لازم برای نابودی نیروی دشمن و بالا بردن روحیه پشتیبانان قیام نیز برخوردار نبود. برخورد به طرفداران رژیم تحت عناوین ناآگاه بودن مردم به شدت دفاعی بود. حتی به کسانی که برای رژیم سنگر می‌بستند و شعار «مرگ بر کمونیست» می‌دادند، دستور خودداری از تیراندازی، داده شده بود. این روش حزب‌اللهی‌ها و دشمن را جری‌تر کرده و مردم را در دفاع فعال از قیام سست می‌نمود. سؤال مردم مدافع قیام این نبود که آیا رژیم ارتجاعی هست یا نه و یا این‌که آیا باید علیه رژیم مبارزه کرد یا خیر و گروه تبلیغات در محلات نیز با چنین سؤالاتی مواجه نمی‌شد. مهم‌ترین سؤالات در مورد میزان نابودی نیروها، مقرها و غیره رژیم بود و به‌طورکلی برای دریافتن این‌که این نیروی انقلابی تا چه حد امکان استفاده از نیروی آن‌ها را فراهم کرده و نیروی آن‌ها تا چه حد برای رساندن

کمک فعال به سرداران آزاد است. آیا آنها می‌روند؟ آیا خواهند ماند؟ تکلیف جاسوس‌های رژیم را روشن کرده‌اند؟ آیا باید مخفیانه کمک کرد یا علنی هم می‌شود؟ آیا اگر به آنها بپیوندیم آنها ما را خواهند برد؟ و از این قبیل. ولی پاسخ‌های سرداران در مورد نفرت رژیم و نحوه برخورد آنها به «مردم ناآگاه» نمی‌توانست چنان نیرویی را آزاد کند و نکرد و اعلامیه قیام ۵ بهمن آمل در این زمینه مبالغه زیادی کرده است.

مطابق همین روش دفاعی عمومی، صبح روز ششم بدون این‌که جنگی جدی درگیر شود، گروه اطراف سپاه و روابط عمومی به محلات که انتهای آن به باغ‌هایی می‌رسید عقب نشستند. گروه اطراف بسیج بعد از ساعت ۱۱ به محاصره افتاده و قادر به عقب‌نشینی نمی‌شوند. قیام دیگر رسماً به مقاومت یا «دفاع» افتاد. برنامه‌ای که پیش‌بینی شده بود هم همین بود که اگر تعرض و تسخیر سپاه و بسیج ممکن نشد، دست به مقاومت محله‌ای باید زد. و این در حالی است که برای پیروزی در قیام: «باید کوشش نمود در هر روز (و در صورتی که موضوع مربوط به یک شهر باشد در هر ساعت) ولو خیلی هم کم باشد پیشرفتی کرد و هر طور شده تفوق روحی را حفظ نمود.» - (مارکس، نقل شده در اصول لنینسم، ص ۱۰۴)

حداکثر دورنمایی که تصویر شد تا حد مقاومت محله‌ای بود که خود مردم قیام کنند. و به این سؤال که اگر این کوشش با موفقیت روبرو نمی‌شد (با توجه به اوضاع عمومی جامعه حتی اگر تمام تاکتیک‌های قیام را به درستی به کار می‌بردند، احتمال شکست بسیار بیش از پیروزی بود) چه باید بکنیم؟ پاسخی بیشتر از مقاومت محله‌ای و در واقع مقاومت تا آخرین نفر داده نشده بود. فرض از ابتدا این بود که جنگ پارتیزانی و ایجاد پایگاه روستایی صحیح نیست، پس بیرون کشیدن نیرو از شهر چگونه و برای چه کاری می‌توانست باشد؟ به علاوه در طرح قبلی که بنا بود روز ۱۸ آبان انجام شود، طرحی برای عقب‌نشینی در صورت عدم موفقیت پیش‌بینی شده بود ولی پس از آن احتمالاً به علت این‌که مبارزه دو

خط بر سر رفتن به آمل خط قیام فوری را از التقاط درآورد و مخالفت آن با جنگ پارتیزانی و اتکا به روستا روشن‌تر شد، طرح عقب‌نشینی نیز از طرح عمومی برداشته شد. مشکل می‌توان باور کرد که این صرفاً یک اشتباه تاکتیکی ناشی از عجله یا سراسیمگی بوده است. این اشتباه تاکتیکی هم از اشتباه در استراتژی سرچشمه می‌گیرد. عصر ششم بهمن سربداران به باغ‌های انتهایی شهر عقب نشستند. در پشت سر کمین برای باز نگاه‌داشتن راه عبور گذاشته نشده بود و ارتش آنجا را در محاصره داشت. البته تلفات اصلی رژیم هم در مقاومت در همین باغ‌ها و بزرگ‌ترین ضربات به سربداران نیز در موقع عقب‌نشینی به این نقطه وارد آمد. در اینجا هم تعرض با دشمن بود، هرچند تلفات سنگینی برایش در برداشتن ولی توانایی تعرض متقابل را از سربداران سلب کرد.

پیش‌بینی راه عقب‌نشینی مسئله حیاتی در جنگ، به‌ویژه جنگ پارتیزانی است. هدف آن است که با عقب‌نشینی خود را به نقطه‌ای برسانیم که برای ما مساعد و برای خصم نامساعد باشد و علاوه بر آن طی عقب‌نشینی دشمن را فرسوده و بی‌روحیه نماییم تا بتوانیم نیروهای خود را حفظ کرده و در شرایط مساعد رو به تعرض بیاوریم. کسی که از عقب‌نشینی در جنگ روی‌گردان شود، درنهایت امر توانایی تعرض و نابودی دشمن را از نیروهای خود سلب کرده است. «هدف عقب‌نشینی استراتژیک عبارت است از حفظ قوای نظامی و تدارک برای تعرض متقابل، عقب‌نشینی به این جهت ضرور است که اگر در برابر تعرض خصم نیرومند به عقب ننشینیم، مسلماً حفظ نیروهای خود را به خطر می‌افکنیم.» - (مائو، شش اثر نظامی، ص ۱۰۳)

این کار به منظور جلب نیروهای دشمن به عمق سرزمین خودی و به درون کمین‌های خود و نابودی آن ضرورت دارد. اما رفقا پس از تمرکز در باغ‌ها با استفاده از تاریکی شب توانستند از خط محاصره دشمن عبور کرده و بدون نقشه معین خود را به جنگل و نقطه امن برسانند.

مختصر این که استراتژی اشتباه سرداران بروز اشتباهات تاکتیکی را نیز موجب گردید. اولاً آرایش نیروها، دفاعی اتخاذ شد. از تمرکز نیروی برتر برای نابودی یک به یک نیروهای دشمن استفاده نگردید و یک نوک تیز حمله وجود نداشت. و بجای آن نیروها به منظور دیگر (تضمین و تأمین تبلیغات سیاسی بین مردم) تقسیم شد. تعرض احتمالاً بر عهده نیروهای مردمی که بسیج می‌شدند گذاشته شده بود. رفتار بی‌ترحم نسبت به «مردم ناآگاه» طرفدار رژیم با همین روش دفاعی، بر عهده طغیان خشم خود مردم گذاشته شده بود و لزوم آن نه از لحاظ نظامی و نه در تأثیر آن برای فعال کردن و روحیه دادن به مردم طرفدار سرداران در این نبرد مرگ و زندگی به حساب نیامد.

ثانیاً اهمیت نابودی نیروهای دشمن در نظر گرفته نشد. نقشه نابودی قطعی هیچ مقری از دشمن وجود نداشت و آن نیز به‌طور عمده (به غیر از گشتی‌های محلات) بر عهده نیروهای مردم گذاشته شد و مهم‌ترین هدف به بهانه «وجود زندانیان سیاسی» و «احتمال آسیب رسانیدن به آن‌ها» (از اعلامیه قیام ۵ بهمن آمل) مورد حمله قطعی برای نابودی واقع نگردید.

ثالثاً مسئله عقب‌نشینی و کشاندن دشمن به عمق مناطق خود کاملاً از نظر انداخته شد. چیزی به نام «مناطق خود» به رسمیت شناخته نشد. (در حالی که چنین مناطقی به درجات ضعیف و بیشتر از لحاظ نظامی و عوارض طبیعی و نیز دفاع مردم وجود داشت) در حالی که نیروهای سردار نهایتاً به ابتکار خود و فرماندهان باقیمانده محاصره رژیم را شکسته و خود را به همان مناطق رساندند و توانستند با استفاده از کمک‌های مردم و امکانات طبیعی خود را حفظ کنند.

بعد از آمل

با این که سرداران در آمل در رسیدن به هدف قیام و هم از لحاظ نظامی شکست خورد اما آغازگر راهی شد و پرچمی را برافراشت که دستاورد آن در

ایران برای پرولتاریا و «اتحادیه» تا آن زمان بی‌نظیر بود. سرداران در کنه خود کوشش بخشی از رهبران «اتحادیه» در بریدن از دنباله‌روی از طبقات دیگر بود و پرچم سرداران به همین عنوان و در تلاش برای عملی کردن این منظور بلند شد. پرچم مستقل طبقه کارگر که از جانب گروه‌های «چپ» حرف آن زده می‌شد اینک با حرکتی مستقل به اهتزاز درآمده بود. اما نشان التقاط و فشار انحرافات گذشته را نیز هنوز بر خود داشت. این انحراف می‌توانست در صورت تعمیق مبارزه بر حول خط اصلاح و کنار گذاشته شود اما سیر تحولات با شکست نظامی و از دست رفتن بسیاری از رهبران «اتحادیه» به گونه‌ای شد که این امر را غیرممکن ساخت. این شکست می‌توانست با جمع‌بندی صحیح از جوانب مثبت و دستاوردهای حرکت مزبور به ضد خود بدل شود و شکست استراتژیک نباشد. ولی رهبری باقی‌مانده چنین رسالتی را نداشت. شکست باعث از دست رفتن دورنمایی شد که از قیام فوری در شهرها تصویر شده بود و بی‌روحیه‌گی و گیجی را در درون نیروهای نظامی و بقیه سازمان دامن زد. اقلیت سازمان برای توجیه نقطه نظرات ضدانقلابی خود به سوءاستفاده پرداخت و بر گیجی‌ها دامن زد.

باقیمانده رهبری سازمان که سرداران را به عنوان یک ارتش به رسمیت نمی‌شناخت و صرفاً وسیله‌ای برای زدن جرقه ارزیابی می‌کرد بعد از آمل برای آن رسالتی قائل نشد و خواهی نخواهی، در شرایط گیجی و بی‌دورنمایی، آن را تعطیل کرد.

اما از همه مهم‌تر آنچه به عنوان راه حل سیاسی و آلترناتیوی برای دورنمای از دست‌رفته در پیش گرفته شد تماس با مجاهدین به منظور ورود به شورای ملی مقاومت بود. ضربه‌های تابستان ۶۱ فقط انجام پیوستن به شورا را توسط باقیمانده سازمان تسریع نمود. رسیدن به پیروزی سریع در باغچه شورای ملی مقاومت گل داد. مشی و استراتژی نظامی آن بخش از رهبری سرداران که در صورت پیروزی با قدرت‌یابی این طبقات پیوند می‌خورد، با این سیاست، التقاط

خط خود را بار دیگر به نفع دنباله‌روی سنتی از طبقات دیگر حل نمود و با رفتن به درون شورا شکست آمل و انحلال سرپرداران را تکمیل کرد.

سبک‌کار

همیشه در سازمان ما سبک‌کاری رایج بوده که طبق آن نظرات مختلف هرگز از بالا به پایین «درز» نمی‌کند. مگر در شرایطی که دیگر انشعاب در دستور کار بوده. نظرات مختلف بحث نمی‌شود و بهتر است بگوییم صاف و پوست‌کنده، بحث نمی‌شود چون به هر حال نظرات در پوشش و لفافه یا در «محل دوستان» یا با پیچ و تاب دادن به آن بالاخره درز می‌کند. ولی طوری وانمود می‌شود که تو گویی همه یک نظر دارند. افراد «بالایی» حتی وقتی قانع نمی‌شوند، درباره نظر خود دم نمی‌زنند و گفتن نظر خود را به پایینی‌ها کاری ضد تشکیلاتی می‌دانند. آیا این همان نظریه و سبک‌کار مربوط به حزب منولتیک نیست؟ بیانیه می‌گوید: «حزب مارکسیست - لنینیستی می‌باید در پروسه دامن زدن به مبارزه فعال ایدئولوژیک علیه نفوذ بورژوازی و خرده‌بورژوازی در صفوفش بنیان گذارده شود. در ساختمان حزب پیشاهنگ، م - ل ها باید از انقلاب فرهنگی که مائو از طریق آن برای حفظ ماهیت پرولتری و نقش پیشاهنگ آن مبارزه کرد درس بگیرند. درک مائو از مبارزه دو خط در حزب، انتقاد او از نظرات غلط مبنی بر «حزب منولتیک» (یکدست) و تأکید بر ضرورت دوباره‌سازی اعضای حزب، مقوله بنیادین حزب پیشاهنگ را که لنین تکامل داده بود غنی ساخت.»

سرپرداران نیز از این سبک‌کار و این نقطه‌نظر عاری نبود. از همان ابتدای رفتن به آمل رفیق سیامک زعیم (شهاب - سید) گفته بود:

«برنامه ما فتح آمل است که به دو شکل می‌تواند باشد. یکی به صورت غافلگیرانه که تا قبل از آن هیچ‌کس... از وجود ما و هدفمان اطلاع نداشته باشد.

دیگری به این ترتیب که ابتدا برای اعلام موجودیت و ایجاد زمینه در مردم یکی دو عملیات ساده انجام گیرد و سپس عملیات اصلی یعنی فتح آمل انجام شود.» درست در همین جا دو نظریه است؛ یکی نیاز به «زمینه‌سازی» می‌بیند و نظریه دیگر تمامی شرایط را کاملاً آماده می‌داند. ولی به جای طرح دو نظریه به مثابه «دو راه ممکن» مطرح شده و این‌که این نظرات بر چه پایه‌هایی استوار است، گویا باید صرفاً در بالا بحث می‌شد و به پایین مربوط نبود و اعلام این‌که هر کس نظرش چیست را بی‌اهمیت می‌دانستند. رفیق بهروز فتحی (ناصر - خلیل) در جمع‌بندی خود درباره وجود دو نظر توضیحات بالا را داده و این‌گونه به این سبک‌کار اشاره می‌کند:

«این که می‌گوییم دو بحث به این معنا نیست که رسماً دو بحث عنوان می‌شد... تمام این‌ها به عنوان یک نظر عنوان می‌شد و ابدأ هیچ اختلافی تایید نمی‌شد و کلی و مبهم بود.»

او سپس به جو حاکم اشاره می‌کند: در بحثی با شرکت ۲۵ نفر از رفقای یک واحد که درباره انتظاراتی که از رفتن به آمل باید داشت، خود او در بحث شرکت داشته و می‌گوید انتظار نباید داشت که مردم به سرعت به ما بیوندند. ما تشکیلات کوچکی هستیم، زیاد شناخته شده نیستیم و غیره. با شنیدن این بحث بسیاری از رفقا با تصور این‌که او از مخالفین طرح سربداران در سازمان است، علیه او جبهه می‌گیرند. باز خود او می‌گوید:

«منظور از این مثال این‌که حتی کسی که کوچک‌ترین شکی در نحوه و میزان و مدت پیوستن مردم به چنین حرکتی را عنوان می‌کرد، مخالف «خط» قلمداد می‌شد» - (ص ۳)

و این در حالی است که بحث در مورد همین موضوعات در جریان است ولی تحت عنوان دو راه ممکن در پایین مطرح شده و بر سر آن مبارزه ایدئولوژیک دامن زده نمی‌شود و بدین جهت افراد یک خطی و ذهن‌بسته و بنابراین شکننده بار می‌آیند.

مثال دیگر از نتایج همین سبک کار و روش‌هایی را که حاکم می‌کرد، بزنیم. بهروز فتحی به دلایل دست زدن به عملیات «رژک» اشاره می‌کند.

«در چنین زمانی رفیقمان حسین ریاحی (ناصر بزرگ) به تهران رفت و در این غیبت بود که سیامک زعیم تزی را مطرح کرد که منجر به عملیات رزکه شد و این اولین و تنها عملیات از این نوع بود. این تز به عنوان راه رسیدن به شهر مطرح می‌شد.»

بعد شرح می‌دهد که رفقا از این راضی نبودند و حتی رهبری سرداران هم به زور قبول می‌کرد.

«دلایلی که برای پیاده کردن طرح عرضه شده بود... به هیچ عنوان قابل قبول نبود و بیشتر به نظر می‌رسید بهانه‌ای باشد برای مصرفی دیگر... افراد برای چنین برنامه‌ای نیامده بودند و از نظر سیاسی احساس می‌کردند به خط نمی‌خورد.»
بعد در ادامه شرح بحث‌ها و پس گرفته شدن طرح این عملیات از این نوع می‌گوید:

«متأسفانه رفیق حسین ریاحی مثل رفیق سیامک زعیم هیچ‌وقت به وضوح در میان رفقا حتی جمع محدود رهبری (منظور رهبری ۱۵ نفره سرداران) مخالفتش را به عنوان مخالفت با برنامه سیاسی آن عنوان نکرد و همچنین اختلافات مبهم باقی ماند و در میان افراد شکوفا نشد. (این علت البته برمی‌گردد به انحراف ایدئولوژیک این سازمان یعنی سرپوش گذاشتن بر اختلافات، عدم شکوفایی مبارزه ایدئولوژیک...)» (ص ۶)

این جمع‌بندی صحیح از این انحراف ایدئولوژیک یعنی نظریه حزب منولتیک و سبک کارهای ناشی از آن است. شما فکر کنید جایی که رهبری سازمان به خود جرئت نمی‌دهد حرف خود را رک و صریح بگوید، توده‌های سازمان اگر حرف خود را صاف و پوست کنده بگویند، همان رهبری که به خاطر نوع تفکر و سبک کار خود حرف و نظر خود را به صراحت ابراز نمی‌کند، چه بلایی بر سر آن رفیقی که حرف (مخالفت نظرات رایج و رسمی) خود را زده است خواهد آورد؟

یک نمونه آن در همین گزارش آمده بود و آن بحثی است که طی آن رفیق بهروز فتحی را به خاطر گفتن نظر خود درباره نپیوستن فوری مردم به عنوان مخالف «خط» (که در آن شرایط چیزی جز طرفداری از اپورتونیست‌های اقلیت سازمان معنی نمی‌داد) قلمداد کردند. این سبک‌کار چگونه می‌تواند افراد شجاع و بی‌پروا را که در هر حال در دفاع از حقیقت استوار باشند، پرورش دهد؟ باید گفت برعکس! کم کم افرادی را پرورش می‌دهد که عادت کنند حرف خود را نزنند و دنباله‌رو باشند و برای دفاع از حقیقت خلاف جهت وزش باد نروند. ولی طرف دیگر سکه این است که در غیاب یک نفر طرح جدید می‌گذارند و همه چیز را عوض می‌کنند. طرح و نظریه خود را رک نمی‌گویند، به نام خود حرف نمی‌زنند، اختلاف نظرها را روشن نمی‌کنند، تضادها را رو نمی‌آورند و مبارزه ایدئولوژیک را دامن نمی‌زنند. زدن حرف مخالف مواجه با تکفیر می‌شود ولی طرح‌ها و نقشه‌ها را به هم زدن مجاز شمرده می‌شود (صرف‌نظر از درست‌تر بودن خط عملیات مزبور).

باز یک نمونه دیگر در جلسه دیگر در جلسه رهبری ۱۵ نفره سربداران در اثر فشارهای بعد از ۱۸ آبان بحثی در می‌گیرد که در آن سه نظر بود؛ ۱ - رفتن به آمل ۲ - مخالف رفتن به آمل و موافق جنگ پارتیزانی در اطراف آمل و نظر سوم: «نظر سیامک که هر چند خود را موافق رفتن به آمل نشان می‌داد (!) می‌گفت باید بعد از امن کردن اطراف به آمل برویم. من از سیامک پرسیدم آیا منظور از این عملیات پیش‌فرض رفتن به آمل است؟ که جواب داد نه این دو مسئله به هم مربوطند. امن کردن راه‌های ارتباطی به آمل (منظور ضربه‌زدن به نیروهایی بود که ما را محاصره کرده بودند) است که به رفتن ما به آمل کمک می‌کند. (که مقصود او را نه من و نه هیچ‌کس دیگر نمی‌فهمید) سیامک می‌گفت ما نباید عجله کنیم، همین عجله است که کار ما را خراب می‌کند. معتقد بود که این امن کردن اطراف چندان طول نمی‌کشد و رژیم خمینی تا آخر سال رفتنی است.» - (جمع‌بندی از حرکت‌های سربداران بهروز فتحی)

در مورد رفیق سیامک (با توجه به این که او از معدود یا تنها باقی مانده سازمان انقلابیون کمونیست بوده) من فکر می‌کنم که او بعد از تغییر نظر سازمان درباره راه انقلاب تحت فشار اوضاع و افتادن به دنباله‌روی از جنبش خودبه‌خودی در قبل از ۵۷ - در عین این که شرایط کنونی را بهتر درک می‌کرده و می‌دانسته «عجله کردن کار ما را خراب می‌کند» و مسئله کاری طولانی است یا حداقل از یک قیام در آمل طولانی‌تر است و باید اطراف را «امن» کرد - ولی فشار چندین ساله انحراف و از همه بدتر سبک‌کار خودش اجازه اصلاح و تغییر صریح نظرش را به او نمی‌داد، به طوری که «مقصود او را نه من و نه هیچ‌کس دیگر نمی‌فهمید». او بار دیگر در موقع رفتن به آمل پیشنهاد می‌کند که شش نفر در جنگل بمانند که از طرف حسین ریاحی بلافاصله رد می‌شود. بهروز فتحی می‌گوید:

«بد نیست اگر بپرسیم که آیا این پیشنهاد از سوی سیامک بهانه‌ای نبود در اعتقادش در این مورد که اگر برنامه آمل شکست خورد، نیرویی در جنگل باشد تا امکان بازگشت و ادامه راه را داشته باشد که البته در لفافه و خجالتی عنوان می‌شد و آیا مخالفت ناصر دلیلی به غیر از اعتماد به خط جرعه و قیام در آمل و گذاشتن تمام نیرو بر سر آن نبود؟» - جمع‌بندی

اما آیا در موقع رفتن به آمل تمام این اختلافات روشن شده و حدود اختلافات تعیین شده بود؟ آیا همه از این که دارند به روی کدام «خط» در مقابله با کدام «خط» کار می‌کنند و این پراتیک کدام خط است روشن و فرموله بودند؟ جواب را در جمع‌بندی رفیق بهروز فتحی می‌توان یافت که درباره سه نظریه مذکور می‌گوید:

«این نظرات به صورت گنگ و مبهم و ابتدایی و بیشتر به صورت ایده‌وار بود تا یک برنامه منسجم با دلایل محکم و منطقی. سرانجام این رهبری در مجموع بر سر فقط رفتن به آمل و پیاده کردن یک عملیات نظامی توافق کردند. این که برای چه به آمل می‌رویم: جرعه؟ یا قیام؟ ضربه زدن به دشمن؟ تصرف؟ و

چشم‌انداز کار چیست؟ چیزی است که از التقاط نظرات و ابهام کلی ناشی از آن معلوم نبود. « - جمع‌بندی

این ابهامات ناشی از سبک‌کار مجاز نشمردن و جلوگیری از فرموله شدن هر نظریه و ماستمالی تضادها و زمینه‌های سیاسی آن بود. و گر نه وجود ابهام در مسائل تاکتیکی صرف، قابل رفع بود. آنچه ناروشن ماند استراتژی و سیاست بود که بحث آن فقط و فقط در محفل «بالا بالایی‌ها» حتی بالاتر از رهبری ۱۵ نفره سربداران مجاز شمرده می‌شد.

البته باید وضع مشخص را در نظر گرفت: اقلیت سازمان که به رویزیونیسم در غلتیده بود برای دست نبردن به اسلحه پروسه کش‌دار و تمام‌نشدنی «اول اعتصاب بعد قیام» را در مقابل دست زدن به اسلحه قرار داد. در آن زمان اکثریت سازمان به حق بر لزوم دست بردن به اسلحه در همین شرایط تأکید گذارد. جنگ از جانب دشمن تحمیل شده بود و نمی‌شد به هیچ عنوان از دست بردن به اسلحه روی‌گردان شد و شرایط نیز مساعد بود. در این اوضاع سربداران در جنگل تمرکز کردند تا قیام را از آمل آغاز کنند.

پس از مدتی بعضی از رفقا مثل سیامک متوجه می‌شوند که در این شرایط نه‌تنها ممکن است قیام در سراسر شهرها نشود - حتی ممکن است در آمل نیز قیام پیروز نشود و باید ارزیابی مجددی کرد و مبارزه را درازمدت‌تر یافتند. در آن زمان در صورت طرح چنین مسئله‌ای ممکن بود بعضی‌ها بگویند: عجب اقلیت هم که همین را می‌گوید، مبارزه درازمدت؟ فراهم کردن زمینه؟ مگر خط ما بر خلاف اقلیت قیام فوری نبود؟ نکند گرایش به اقلیت پیدا کرده‌اید؟!

ولی تفاوت اساسی در این نبود که اکثریت مبارزه را کوتاه‌مدت و اقلیت سازمان مبارزه را درازمدت می‌دید. تفاوت اساسی در این بود که اقلیت برای خودداری از هر گونه دست زدن به اسلحه در آن شرایط، طولانی بودن مبارزه را بهانه مسالمت‌جویی می‌کرد. در آن دوره اکثریت سازمان زیر فشار انحرافات و دنباله‌روی‌های گذشته توانست در مقابله با اقلیت با الگوبرداری از قیام سراسری

سال ۵۷ قیام شهری را راه انقلاب و دورنمای مبارزه مسلحانه قرار دهد و حرفش در یک دوره برای حفظ وضع دمکراسی نیم‌بند کار برد داشته باشد ولی به علت عمق گسستی که از دنباله‌روی از طبقات دیگر کرد، تعمیق خط به عرصه‌های دیگر از جمله استراتژی نیز کشید.

به هر حال اگر حقیقت چنین بود که مبارزه با قیام فوری تمام نمی‌شد و رفیقی به این حقیقت دست یافته بود، نباید به شیوه‌های خجالتی و با تلویح و اشاره به آن پردازد بلکه باید نظر خود را روشن بگوید و برای آن مبارزه کند؛ یا اقناع کند یا اقناع شود و در غیر این صورت حدود اختلافات را به حداکثر ممکن روشن کرده و با صراحت در «انظار» قرار دهد. بی‌مناسبت نیست قسمتی از «درک اساسی حزب کمونیست چین» (۱۹۷۴) را در مورد پیشبرد اصولی و درست مبارزه دو خط در حزب که «هر عضو باید آن را نصب‌العین خود قرار دهد» ذکر کنم:

«کمونیست‌ها باید انسان‌های شریف، صریح و رک باشند. برای این که چنین باشیم باید دارای مواضع محکم باشیم، پرچم خود را در انظار عموم برافرازیم، با شهامت به اصول مان بچسبیم و بی‌باکانه مبارزه نماییم. باید عقایدمان را پیرامون هر مسئله سیاسی مهم به‌طور روشن فرموله کنیم. باید چه در مخالفت و چه در موافقت موضع‌مان روشن باشد و برای این کار برخورد کاملاً علمی داشته باشیم. نه پیرامون مسائل مبالغه کنیم نه از ارزش آن بکاهیم، به حقیقت مهر بورزیم.» - (فصل پنجم)

درک مونولتیک از حزب و سبک کار ناشی از آن، نه فقط در حیطه نظری باعث ناروشن ماندن تضادها و پخته نشدن نظرات می‌گردد، پراتیک را نیز دچار سردرگمی و جمع‌بندی آن را مشکل می‌سازد. پرولتاریا در لحظات طوفانی و گرهی برای به دست آوردن حقیقت و تغییر جهان باید به سبک کارهای صحیح خود اتکا کند. بدون این سبک کارها مسئله تعمیق و تصحیح خط و برنامه و ایدئولوژی که قاعدتاً در همین ایام بحرانی و طوفانی به بوته آزمایش سپرده

می‌شود در خطر قرار گرفته و موجبات شکست پرولتاریا را در این یا آن برهه فراهم خواهد آورد.

آوریل - مه ۱۹۸۸ (فروردین - اردیبهشت ۶۷)

یک توضیح

این یادداشتی است که ویراستار مجموعه در اردیبهشت سال ۱۳۷۲، در ارتباط با مقاله «جمع‌بندی از خط نظامی سرداران» نوشته است.

در مورد جمع‌بندی از خط نظامی سرداران اشکالاتی به چشم می‌خورد که حائز اهمیت است. مهم‌ترین آن بخش «بعد از آمل» می‌باشد که درکی یک جانبه و غیر واقعی از پروسه تکاملی سرداران ارائه می‌دهد. اهمیت مبارزات درونی که بعد از آمل درون خود سرداران و در درون کمیته موقت رهبری و شورای چهار به راه افتاده بود، به کلی نادیده گرفته شده و به آن بهایی داده نمی‌شود. تصویر غلطی از رابطه بین انحلال نیروی نظامی سرداران با پیوستن به شورای ملی مقاومت طرح می‌شود.^۳ حال آنکه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای شورای چهار مرزبندی با دیدگاهی بود که پیوستن به شورای ملی مقاومت را تبلیغ می‌کرد. رهبری شورای چهار و مشخصاً رفیق بهروز فتحی رسالت این مبارزه را بر دوش گرفته بودند.

مضافاً، جمع‌بندی که در زمینه سبک‌کار درون سرداران ارائه می‌شود همه جانبه و کاملاً صحیح نبوده و به درک ذهنی‌گرایانه از مبارزات درون رهبری سرداران پا می‌دهد؛ به یک معنا نقش پراتیک را به عنوان معیار حقیقت کم‌رنگ می‌نماید. این‌که در آن زمان رهبری تا چه حد قادر به روشن کردن یا حل گرایش‌ها یا اختلافات معین بود، به میزان شناخت مجموعه رهبری و خط کلی‌اش بستگی داشته و دارد. سبک‌کار، جزئی از خط ایدئولوژیک - سیاسی

^۳. در واقعیت رفقایی چون حسین ریاحی (بعد از شکست قیام آمل) و بعدها علی چهار محالی کائیدی که گرایش به پیوستن به شورای ملی مقاومت داشتند، بیش از سایر رفقای سازمان بر ادامه مبارزه مسلحانه سرداران تأکید داشتند. برای بحث بیشتر در مورد دلایل عدم ادامه یابی مبارزه مسلحانه سرداران به کتاب «پرنده نوپرواز» رجوع شود. - بهمن ۱۳۹۳.

است و جدا از آن نمی‌تواند مطرح باشد. انتقاد رفیق کامران بر سبک کار درون رهبری سرداران چندان صحیح نیست (منظور این نیست که سبک کارشان هیچ اشکالی نداشت، مسلم است که خط التقاطی، سبک کار التقاطی را نیز با خود به همراه دارد.) او در نظر نمی‌گیرد که اولاً، درون سرداران افرادی نبودند که مجموعاً دارای خط کلی صحیح باشند. اگرچه در برخی اجزا گرایش‌های صحیحی به چشم می‌خورد ولیکن رهبری آن زمان به دلیل التقاط قادر نبود مرکزی برای سنتز ایده‌های صحیح باشد. ثانیاً، آن رهبری تا همان حد می‌دانست و تکامل آن شناخت و افزایش توانایی خطی و عملی، نیازمند به پراتیک گذاشتن همان حلقه شناخت بود. این‌که رهبری می‌توانست به نحو صحیح‌تر و عاقلانه‌تری آن جنگ را پیش ببرد و فرصت بیشتری برای خود بخرد تا ظرفیت حل پاره‌ای از مهم‌ترین مسائل خطی را بیابد، مسئله دیگری است. مسلم است که صرف دامن زدن به مبارزات ایدئولوژیک درونی در آن زمان نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در این زمینه ایفا نماید. به خودی خود با پیش‌برد بحث‌های درونی این امر به سرانجام نمی‌رسید. (فشارهای نظامی از جانب دشمن که روز به روز حلقه محاصره نظامی را تنگ‌تر می‌کرد و فشارهای سیاسی از جانب اقلیت سازمان بر سرداران را نیز باید در نظر داشت.) شاید دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک تا حدودی می‌توانست بر چگونگی پیشبرد جنگ در شهر تأثیراتی بگذارد.

اما نکته‌ای صحیح که رفیق کامران هم بر آن انگشت می‌گذارد، لزوم و اهمیت روشن کردن تمایزات و اختلافات و ثبت‌شان در مبارزه درونی است. این نیز واقعیتی است که رهبری سرداران - مشخصاً سیامک زعیم - دقیقاً به خاطر التقاطش همیشه نقش تعیین‌کننده‌ای در متحد کردن (و در واقع سازش) گرایش‌های مختلف داشت، بدون این‌که تمایزات روشن شود و معلوم شود که بالاخره پراتیک چه خطی در حال پیاده شدن است. اما حتی نحوه روشن کردن تمایزات یا به‌طور کلی توانایی انجام این کار هم تابع خط ایدئولوژیک - سیاسی است. یعنی در اینجا هم خط ایدئولوژیک سیاسی تعیین‌کننده است. مثلاً، حتی

ایده‌های اولیه‌ای که در مورد طولانی‌تر دیدن جنگ در بین رهبری سربداران مطرح می‌شد کماکان در چارچوب استراتژی قیام شهری و کسب پیروزی سریع بود. سیامک زعیم در عمل به دلیل التقاط خویش چندان قادر نبود تمایزاتش را با گرایش‌های دیگر روشن سازد. فی‌المثل حتی یک‌بار هم از لزوم اتکا به دهقانان برای پیشبرد جنگ صحبتی نکرد. تزامن کردن اطراف شهرها از جانب وی نیز به عنوان راهی برای حل مسئله انتقال نیروی نظامی به شهر مطرح می‌شد. موضوعاتی از قبیل این‌که برای جنگ مقاومت طولانی باید به چه کسانی اتکا نماییم و غیره اساساً پرسش‌هایی بودند که بعد از نبرد آمل در بین رفقای اکثریت سازمان مطرح گشت.

در اینجا رفیق کامران تا حدی هنگام بررسی یک تجربه انقلابی دچار عدم انعطاف شده است. او علیرغم این‌که خود تأکید می‌کند که «باید وضع مشخص آن دوران را در نظر گرفت» به چارچوب وقوع این تجربه و شرایط عینی که آن را مشروط می‌کرد توجه کافی نکرد. در نتیجه برخی ارزیابی‌ها ارائه داد که جهت عمده‌اش بررسی یک تجربه با معیارهای انقلابی و اصولی است که امروزه ما به آن دست‌یافته‌ایم نه این‌که چگونه در آن شرایط تاریخی مشخص می‌توانستیم این اصول را به کار بندیم. (برای مثال اگر ما به خط امروزی مسلح بودیم لزوماً آمل و جنگل‌های اطراف آمل - مشخصاً به دلیل نزدیکی به تهران - را برای آغاز مبارزه مسلحانه و استراتژی جنگ درازمدت انتخاب نمی‌کردیم.) البته محدودیتی هم در این زمینه در رابطه با رفیق کامران عمل می‌کرد، یعنی نداشتن اطلاع دقیق از پراتیک سربداران و مشخصاً از جزئیات و چند و چون برخی بحث‌ها و عملیات‌ها. اساس رجوع او به نوشته‌ای از رفیق بهروز فتحی بود که هدف از نگارش آن در فروردین ۱۳۶۲، مقابله با کسانی بود که تصویری غیر واقعی از سربداران ارائه می‌دادند. رفیق بهروز فتحی در آن نوشته به دنبال ارائه یک جمع‌بندی کامل همه‌جانبه از سربداران نبود. نوشته‌ای که متأسفانه ناتمام ماند.

